

ترجمه نهج البلاغه (سید جعفر شهیدی)

خطبه‌ها

خطبه ۱- آغاز آفرینش آسمان و...

که در آن آغاز آفرینش آسمان و زمین و آدم را بیان فرماید. سپاس خدایی را که سخنوران در ستودن او بمانند و شمارگران شمردن نعمتهای او ندانند، و کوشندگان حق او را گزاردن نتوانند. خدایی که پای اندیشه تیزگام در راه شناسایی او لنگ است، و سر فکرت ژرف رو به دریای معرفتش بر سنگ صفت‌های او تعریف ناشدنی است و به وصف درنیامدنی، و در وقت ناگنجیدنی، و به زمانی مخصوص نابودنی. به قدرت‌ش خلاق را بیافرید، و به رحمتش بادها را بپراکند، و با خرسنگها لرزه زمین را در مهار کشید.

سرلوحه دین شناختن اوست، و درست شناختن او، باور داشتن او، و درست باور داشتن او، یگانه انگاشتن او، و یگانه انگاشتن، او را به سزا اطاعت نمودن، و به سزا اطاعت نمودن او، صفتها را از او زدودن، چه هر صفتی گواه است که با موصوف دوتاست و هر موصوف نشان دهد که از صفت جداست، پس هر که پاک خدای را با صفتی همراه داند او را با قرینی پیوسته، و آن که با قرینش پیوندد، دوتایش دانسته، و آن که دوتایش خواند، جزء جزءاش داند، و آن که او را جزء جزء داند، او را نداند، و آن که او را نداند در جهتش نشاند، و آن که در جهتش نشاند، محدودش انگارد، و آن که محدودش انگارد، معدودش شمارد. و آن که گوید در کجاست؟ در چیزیش در آرد، و آن که گوید فراز چه چیزی است؟ دیگر جایها را از او خالی دارد.

بوده و هست، از نیست به هستی در نیامده است. با هر چیز هست، و همنشین و یار آن نیست، و چیزی نیست که از او تهی است. هر چه خواهد پدید آرد، و نیازی به جنبش و وسيلت ندارد. از ازل بیناست و تا به ابد یکتاست، دمسازی نداشته است تا از آن جدا افتد و بترسد که تنهاست.

آفرینش را آغاز کرد و آفریدگان را به یکبار پدید آورد، بی آنکه اندیشه ای به کار برد، یا از آزمایشی سودی بردارد، یا جنبشی پدید آرد یا پتیاره ای را به خدمت گمارد. از هر چیز به هنگام پرداخت، و اجزای مخالف را با هم سازوار ساخت، و هر طبیعت را اثری بداد و آن اثر را در ذات آن نهاد. از آن پیش که بیافریند به آفریدگان دانا بود، و بر آغاز و انجامشان بینا، و با سرشت و چگونگی آنان آشنا.

سپس خدای پاک فضاها را شکافته و کرانه های کافته و هوای به آسمان و زمین راه یافته را پدید آورد، و در آن آبی روان کرد. آبی که موجهای آن یکدیگر را می شکست، و هر یک بر دیگری می نشست. آب را بر پشت بادی نهاد سخت و زنده و هر پایداری را در هم شکننده. باد را بفرمود تا آب را باز دارد

و فرو سو آمدنش نگذارد و در آن مرز بماند. هوای شکافته در زیر باد به جریان، و آب جهنده بر بالای آن روان. سپس بادی نازا آفرید تا خروشنده را بگرداند و موج دریا را برانگیزاند. باد چنان که گویی مشکی را پیاپی و سخت بوزید، از برخاستنگاهی دور و ناپدید. باد را بفرمود تا آب می جنباند یا در فضایی تهی میراند، سرآب را به پایان آن برد و جنبنده آن را به آرام آن رساند تا آنکه کوه ها از بر، و کفها بر سر آورد، پس خدا آن کف آسمان موجی از سیلان باز داشته، زبرین سقفی محفوظ، بلند و افراشته بی هیچ ستون بالا رفته و برپا، و بی میخ و طناب استوار و برجا. پس آسمانها را به ستاره های رخشان و کوکبهای تابان بیاراست، و بفرمود تا خورشید فروزان و ماه تابان، در چرخ گردان و طارم سبک گذران و آسمان پر ستاره روان، به گردش برخاست.

خطبه ۲- پس از بازگشت از صفین

که پس از بازگشت از نبرد صفین خوانده است او را سپاس می گویم که زیادتخواه نعمت اویم. گردن نهاده عزت اویم. پناه خواه از معصیت اویم، و نیازمند کفایت اویم. هر که راه نماید گمراه نباشد، و دشمنش را کسی پناه نباشد و آن را که او کار گزار شد، نیازی به مال و جاه نباشد. هر چه سنجد به پای سپاس او نرسد و هیچ اندوخته ای به بهای او نرسد. گواهی می دهم که خدا یکتاست، انبازی ندارد و بی همتاست. گواهی از روی اعتقاد و ایمان، بی آمیغ برآمده از امتحان. چند که ما را زنده می دارد این گواه دستاویز ماست و ذخیره دشواریهای روز رستاخیز ماست، که گواه به یگانگی او، نشانه استواری ایمان است و سرلوحه نیکوکاری و احسان، و مایه خشنودی خدای رحمان، و سلاح جنگ با شیطان، و گواهی می دهم که محمد (ص) بنده او و پیامبر اوست. او را بفرستاد با دینی آشکار، و نشانه هایی پدیدار، و قرآنی نبشته در علم پروردگار. که نوری است رخشان، و چراغی است فروزان، و دستورهایش روشن و عیان. تا گرد دو دلی از دلها بزدايد، و با حجت و دلیل ملزم فرماید. نشانه هایش بینند و بیش نستیزند، و بترسند و از گناه بپرهیزند. و این هنگامی بود که مردم به بلاها گرفتار بود، و رشته دین سست و نااستوار، و پایه های ایمان ناپایدار. پندار با حقیقت به هم آمیخته، همه کارها درهم ریخته. برون شو کار دشوار، درآمد نگاهش ناپایدار، چراغ هدایت بی نور، دیده حقیقت بینی کور، همگی به خدا نافرمان، فرمانبر و یاور شیطان، از ایمان روگردان. پایه های دین ویران، شریعت بی نام و نشان، راههایش پوشیده و ناآبادان. دیو را فرمان بردند و به راه او رفتند و چون گله که به آبشخور رود پی او گرفتند. تخم دوستی اش در دل کاشتند و بیرق او را بر افراشتند حالی که فتنه چون شتری مست آنان را به پی می سپرد، و پایمال می کرد و ناخن تیز بدانها در می آورد، و آنان در چار موج فتنه سرگردان بودند، درمانده و نادان، فریفته مکر شیطان. در خانه امن کردگار با ساکنانی تبه کار و بد

کردار، خوابشان شب بیداری سر مه دیده شان اشک جاری، در سرزمینی عالم آن دم از گفت بسته، و جاهل به عزت در صدر نشسته.

و از این خطبه است در وصف خاندان رسول (ص) راز پیامبر بدانها سپرده است، و هر که آنان را پناه گیرد به حق راه برده است. مخزن علم پیامبرند و احکام شریعت او را بیانگر. قرآن و سنت نزد آنان درمان. چون کوه افراشته، دین را نگهبان، پشت اسلام بدانها راست و ثابت و پابرجاست. و از این خطبه است درباره گروهی از مخالفان تخم گناه کشتند، و آب فریب به پای آن هشتند و شکنجه و عذاب درویدند، و بدین حقیقت نرسیدند که: از این امت کسی را با خاندان رسالت همپایه نتوان پنداشت، و هرگز نمی توان پرورده نعمت ایشان را در رتبت آنان داشت که آل محمد (ص) پایه دین و ستون یقینند. هر که از حد درگذرد به آنان بازگردد، و آن که وامانده، بدیشان پیوندد. حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر مخصوص آنان. اکنون حق به خداوند آن رسید و رخت بدان جا که بایسته اوست کشید.

خطبه ۳- شقشقیه

که به شقشقیه معروف است هان! به خدا سوگند فلان جامه خلافت را پوشید و می دانست خلافت جز مرا نشاید، که آسیا سنگ تنها گرد استوانه به گردش در آید. کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است، و مرغ از پریدن به قله ام گریزان. چون چنین دیدم دامن از خلافت در چیدم، و پهلوی از آن پیچیدم، و ژرف بیندیشیدم که چه باید، و از این دو کدام شاید؟ با دست تنها بستیزم یا صبر پیش گیرم و از ستیز پرهیزم؟ که جهانی تیره است و بلا بر همگان چیره بلایی که پیران در آن فرسوده شوند و خردسالان پیر، و دیندار تا دیدار پروردگار در چنگال رنج اسیر. چون نیک سنجیدم، شکیبایی را خردمندانه تردیدم، و به صبر گراییدم حالی که دیده از خار غم خسته بود، و آوا در گلو شکسته. میراثم رבוته این و آن، و من بدان نگران.

تا آنکه نخستین، راهی را که باید پیش گرفت و دیگری را جانشین خویش گرفت. (سپس امام مثلی بر زبان راند و این بیت اعشی بر خواند که:) (روز مرا با حیان، برادر جابر، چه مشابعت؟ و این دو را با هم چه مناسبت؟ من، همه روز در گرمای سوزان بر پشت شتر بوده و او آسوده، به راحت در خانه غنوده-). شگفتا! کسی که در زندگی می خواست خلافت را واگذارد، چون اجلش رسید کوشید تا آن را به عقد دیگری در آرد. خلافت را چون شتری ماده دیدند و هر یک به پستانی از او چسبیدند، و سخت دوشیدند، و تا توانستند نوشیدند سپس آن را به راهی درآورد ناهموار، پر آسیب و جان آزار، که رونده در آن مردم به سر درآید، و پی درپی پوزش خواهد، و از ورطه به درنیاید. سواری را مانست که بر بارگیر توسن نشیند، اگر مهارش بکشد، بینی آن آسیب بیند، و اگر رها کند سرنگون افتد و بمیرد. به

خدا که مردم چونان گرفتار شدند که کسی بر اسب سرکش نشیند، و آن چارپا به پهنای راه رود و راه راست رانیند. من آن مدت دراز را با شکیبایی به سر بردم، رنج دیدم و خون دل خوردم. (معنی گفته امام (کراکب الصعبه ان اشنق لها خرم و ان اسلس لها تقحم) این است که: اگر سوارکار مهار آن شتر سرکش را سخت بکشد و او سر باززند، بینی وی بشکافد، و اگر با سرسختی که دارد اندکی مهارش را سست کند، سر پیچد و باز داشتن آن برای وی میسر نباشد. گویند (اشنق الناقه) هنگامی که شتر مهار شده، سر را بکشد و بالا برد، و (شنقها) نیز گفته اند که روایت ابن سکیت است در اصلاح المنطق، و فرمود (اشنق لها) و نگفت (اشنقها) چرا که این کلمه را مقابل (اسلس لها) نهاده. گویی فرماید اگر سر او را بالا نگهدارد یعنی، آن را واگذارد تا سر خود را بالا نگاه دارد).

خطبه ۴- اندرز به مردم

به راهنمایی ما از تاریکی در آمدید، به ذروه برتری بر آمدید. از شب تاریک برون شدید و به سپیده روشن درون شدید. کرباد گوشی که بانگ بلند را نشنود! و آن که بانگ بلند او را کر کند، آوای نرم در او چگونه اثر کند؟ دلی که از ترس خدا لرزان است، پایدار و با اطمینان است. پیوسته پیمان شکنی شما را می پاییدم، و نشان فریفتگی را در چهره تان می دیدم. راه دینداران را می پیمودید، و آن نبودید که می نمودید. به صفای باطن درون شما را می خواندم، و بر شما حکم ظاهر می راندم. بر راه حق ایستادم، و آن را از راههای گمراهی جدا کردم، و به شما نشان دادم. حالی که می پویدید، و راهنمایی نمی دیدید، چاه می کنید، و به آبی نمی رسیدید، و این اشارت است که گویاتر از صد مقاتل است. روی رستگاری نبیند آن که خلاف من گزیند، چه از آن روز که حق را دیدم، در آن دو دل نگردیدم. بیم موسی نه بر جان بود که بر مردم نادان بود، مبادا گمراهان به حیل چیر شوند و بر آنان امیر. امروز حق و باطل آشکار است و راه عذر بر شما بسته، و آن که بر لب جوی نشسته است، از بیم تشنگی رسته.

خطبه ۵- پس از رحلت رسول خدا

امام (ع) این خطبه را پس از رحلت رسول خدا (ص) خوانده است عباس و ابوسفیان با وی به خلافت بیعت کنند. مردم! از گردابهای بلا با کشتی های نجات برون شوید! و به تبار خویش منازید، و از راه بزرگی فروختن به یک سو روید! که هر که با یاورری برخاست روی رستگاری بیند، و گرنه گردن نهد و آسوده نشیند که خلافت بدینسان همچون آبی بدمزه و نا دلپذیر است، و لقمه ای گلوگیر، و آن که میوه را نارسیده چید همچون کشاورزی است که زمین دیگری را برای کشت گزیند. اگر بگویم، گویند خلافت را آزمندانه خواهان است، و اگر خاموش باشم، گویند از مرگ هراسان است، هرگز! من

و از مرگ ترسیدن؟ پس از آن همه ستیزه و جنگیدن. به خدا سوگند، پسر ابوطالب از مرگ بی پشیمان است. بیش از آنچه کودک پستان مادر را خواهان است. اما چیزی می دانم که بر شما پوشیده است، و گوشتان هرگز ننوشیده است. اگر بگویم و بشنوید به لرزه درمی آیید و دیگر بجای نمی آیید، لرزیدن ریسمان در چاهی ته آن ناپدید.

خطبه ۶-آماده نبرد

چون بدو اشارت کردند پی طلحه و زبیر نرود و آماده جنگ با آنان نشود به خدا چون گفتار نباشم که با آهنگ به خوابش کنند و فرییش دهند و شکارش کنند. من تا زنده ام به یاری جوینده حق، روی گردان از آن را می زنم، و با فرمانبر یکدل، نافرمان بددل را، که به خدا سوگند، پس از رحلت رسول (ص) تا امروز پیوسته حق مرا از من باز داشته اند، و دیگری را بر من مقدم داشته اند.

خطبه ۷-نکوهش دشمنان

شیطان را پشتوانه خود گرفتند، و او از آنان دامها بافت، در سینه هاشان جای گرفت و در کنارشان پرورش یافت. پس آنچه می دیدند شیطان بدیشان می نمود، و آنچه می گفتند سخن او بود. به راه خطاشان برد و زشت را در دیده آنان آراست. شریک او شدند، و کردند و گفتند، چنان که او خواست.

خطبه ۸-درباره زبیر و بیعت او

که بدان زبیر را در نظر دارد و در حالی که مقتضی آن بوده، فرموده است. پندارد با دستش بیعت کرده است، نه با دلش. پس بدان چه به دستش کرده اعتراف می کند، و به آنچه به دلش بوده ادعا. پس بر آنچه ادعا کند روشن باید، یا در آنچه بود و از آن بیرون رفت درآید.

خطبه ۱۰-حزب شیطان

آگاه باشید که شیطان حزب خود را فراهم ساخته، و سوار و پیاده اش را فرا خوانده، و به سوی شما تاخته. حقیقت بینی من با من است، نه حق را از خود پوشیده داشته ام، و نه بر من پوشیده بوده است. به خدا سوگند، برای آنان آبگیری پر کنم که چون بدان درآمدند، برون شدن نتوانند، و چون برون شدند، خیال بازگشتن در سر نپروانند.

خطبه ۱۱-خطاب به محمد حنفیه

به پسرش، محمد حنفیه چون در نبرد جمل پرچم را بدو سپرد اگر کوهها از جای کنده شود، تو جای خویش بدار! دندانها را بر هم فشار، و کاسه سرت را به خدا عاریت سپار! پای در زمین کوب و چشم بر کرانه سپاه نه، و بیم بر خود راه مده! و بدان که پیروزی از سوی خدا است!

خطبه ۱۲- پس از پیروزی بر اصحاب جمل

(چون خدا او را در نبرد جمل پیروز ساخت، یکی از یاران وی گفت: دوست داشتم برادرم فلان، اینجا بود تا ببیند خدا چگونه تو را بر دشمنان نصرت بخشید. فرمود: (برادرت دوستدار ما است؟) گفت آری. فرمود: پس با ما بوده است. مردمانی هم که هنوز در پشت پدران و زهدان مادرانند، در این کارزار با ما هستند، مردمی که گردش روزگار نابیوسان آنان را روی کار آورد و ایمان بدانها نیرومند شود.

خطبه ۱۳- سرزنش مردم بصره

سپاه زن بودید، و از چهار پا پیروی نمودید! بانگ کرد و پاسخ گفتید، پی شد و گریختید. خوی شما پست است و پیمانتان دستخوش شکست. دورویی تان شعار است، و آبتان تلخ و ناگوار. آن که میان شما به سر برد، به کیفر گناهش گرفتار، و آن که شما را ترک گوید، مشمول آمرزش پروردگار. گویی مسجد شما چون سینه کشتی است. به امر خدا زیر و زبر آن در عذاب است، و هر که در آن است غرقه در آب. (و در روایتی است که:) به خدا سوگند، شهر شما غرقه آب شود. گویی مسجد آن را می نگر، چون سینه کشتی از آب برون مانده، یا شترمرغی بر سینه به زمین خفته. (و در روایتی:) چون سینه مرغی در میان موج دریایی. (و در روایتی دیگر:) خاک شهر شما گنده ترین خاک است و زمین آن مغاک. نزدیکترین به آب و دورترین شهرها به آسمان، و نه دهم شر و فساد نهفته در آن. آن که درون شهر است زندانی گناه، و آن که برون است، عفو خدایش پناه. گویی شهر شما را می بینم که از هر سو به آب درون است، جز کنگره های مسجد که برون است، همچون سینه پرنده که بر کوه آب دریا نشسته.

خطبه ۱۴- در نکوهش مردم بصره

در این باب سرزمین شما به آب نزدیک است، و دور از آسمان، خردهایتان اندک است و سفاهت در شما نمایان، نشانه تیر بلایید و طعمه لقمه ربایان و شکار حمله کنندگان.

خطبه ۱۵- در برگرداندن بیت المال

درباره آنچه عثمان تیول بعضی کرده بود، و امام آن را به مسلمانان باز گرداند به خدا، اگر بینم که به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد، آن را باز می گردانم که در عدالت گشایش است و آن که عدالت را برنتابد، ستم را سختتر یابد.

خطبه ۱۶- به هنگام بیعت در مدینه

چون در مدینه با او بیعت کردند آنچه می گویم در عهده خویش می دانم، و خود آن را پایندانم، آن که عبرتهای روزگار او را آشکار شود و از آن پندپذیرد و از کیفرها که پیش چشم اوست عبرت گیرد، تقوی او را نگه دارد، و به سرنگون شدنش در شبهه ها نگذارد. بدانید که روزگار دگر باره شما را در بوته آزمایش ریخت، مانند روزی که خدا پیامبر شما را برانگیخت. به خدایی که او را به راستی مبعوث فرمود، به هم خواهید درآمیخت، و چون دانه که در غربال ریزند، یا دیگک افزار که در دیگ ریزند، روی هم خواهید ریخت، تا آن که در زیر است زبر شود، و آن که بر زبر است به زیر در شود، و آنان که واپس مانده اند، پیش برانند، و آنان که پیش افتاده اند واپس مانند. به خدا سوگند، کلمه ای از حق را نپوشاندم، و دروغی بر زبان نراندم که از چنین حال و چنین روز، آگاهم کرده اند هان ای مردم! خطاکاریها چون اسبهای بد رفتارند و خطاکاران بر آن سوار، عنان گشاده می تازند تا سوار خود را به آتش دراندازند. هان ای مردم! پرهیزگاری بارگیهایی را ماند رام، سواران بر آنها عنان بدست و آرام. می رانند تا سواران خود را به بهشت درآرند. از دیرباز حق و باطل در پیکارند و هر یک را گروهی خریدار. اگر باطل پیروز شود شیوه دیرین او است، و اگر حق اندک است، روزی، قدرت قرین اوست، اما کم افتد که بینی، آب رفته در جو است. (می گویم، زیبایی این سخن کوتاه نه چندان است که بتوان گفت، و بیننده و یا شنونده درماند که دری بدین زیبایی، که تواند سفت؟ و زیاده بر آن چه گفتیم، در فصاحت تا بدان پایه است که زبان در وصف آن درماند، و اندیشه آدمی خود را به ژرفای آن نرساند، و این نکته را که گفتم نداند جز کسی که در این صنعت بسی توسن فکرت راند، (و درنابد آن را مگر مردم دانا.))

خطبه ۱۷- داوران ناشایست

در وصف کسی که دآوری میان مردم را عهده دار شود و شایسته آن نباشد دشمن روی ترین آفریدگان نزد خدا دو کسند: مردی که خدا او را به خود و نهاده، و او از راه راست به دور افتاده، دل او شیفته بدعت است، و خواننده مردمان به ضلالت است. دیگران را به فتنه دراندازد و راه رستگاری پیشینیان را به روی خود مسدود سازد. در مرگ و زندگی گمراه کننده پیروان خویش است و برگیرنده بار گناه دیگران، و خود گناهان خویش را پایندان. و مردی که پشتواره ای از نادانی فراهم ساخته، و خود را

میان مردم نادان در انداخته. شتابان در تاریکی فتنه تازان، کور در بستن پیمان سازش میان مردمان. آدمی نمایان او را دانا نامیده اند و او نه چنان است، چیزی را بسیار فراهم آورده که اندکش بهتر از بسیار آن است. تا آنگاه که از آب بدمزه سیر شود، و دانش بیهوده اندوزد و دلیر شود، پس میان مردم به داوری نشیند و خود را عهده دار گشودن مشکل دیگری بیند. و اگر کار سر بسته ای نزد او ببرند ترهاتی چند از رای خود آماده گرداند، و آن را صواب داند. کارها براو مشتبه گردیده. عنکبوتی را ماند که در بافته های تار خود خزیده، نداند که بر خطاست یا به حقیقت رسیده. اگر به صواب رفته باشد، ترسد که راه خطا پیموده، و اگر به خطا رفته، امید دارد آنچه گفته صواب بوده. نادانی است که راه جهالت پوید، کوری است که در تاریکی گم شده خود جوید. آنچه گوید نه از روی قطع و یقین گوید. به گفتن روایتها پردازد، و چنان که کاه بر باد دهند آن را زیر و رو سازد. به خدا سوگند، نه راه صدور حکم را دانسته است، و نه منصبی را که به عهده اوست، شایسته است. آنچه را خود نپذیرد علم به حساب نیارد، و جز مذهب خویش مذهبی را حق نشمارد. اگر حکمی را نداند، آن را پیوشاند تا نادانی اش نهفته بماند. خون بیگناهان از حکم ستمکارانه او در خروش است، و فریاد میراث بر باد رفتگان همه جا در گوش. گله خود را با خدا می کنم از مردمی که عمر خود را به نادانی به سر می برند، و با گمراهی رخت از این جهان به در می برند. کالایی خوارتر نزد آنان از کتاب خدا نیست، اگر آن را چنان که بایست خوانند، و پر سودتر و گرانبهاتر از آن نباشد، اگر آن را از معنی خویش برگردانند، و نه نزد آنان چیزی از معروف است ناشناخته تر و شناخته تر از منکر.

خطبه ۱۸- نکوهش اختلاف عالمان

در نکوهش اختلاف رای عالمان دعوی نزدیکی از آنان برند، و او رای خود را در آن می گوید، و همان دعوی را بر دیگری عرضه می کنند و او به خلاف وی راه می پوید. پس قاضیان فراهم می شوند و نزد امامی که آنان را قضاوت داده می روند. او رای همه را صواب می شمارد. حالی که خدای آنان یکی است، پیامبرشان یکی است، و کتابشان یکی است این خلاف برای چیست خدا گفته است به خلاف یکدیگر روند و آنان فرمان خدا برده اند؟ یا آنان را از مخالفت نهی فرموده و نافرمانی او کرده اند؟ یا آنچه خدا فرستاد دینی است کاسته، و خدا در کامل ساختن آن از ایشان یاری خواسته؟ یا آنان شریک اویند و حق دارند بگویند، و خدا باید خشنود باشد از راهی که آنان می پویند؟ یا دینی که خدا فرستاده تمام بوده و پیامبر (ص) در رساندن آن کوتاهی نموده؟ حالی که خدای سبحان گوید: (فرو نگذاشتیم در کتاب چیزی را) و گوید: در آن بیان هر چیزی است. و یادآور شده است که بعض قرآن گواه بعض دیگر است، و اختلافی در آن نیست، و فرمود: (اگر از سوی خدای یکتا نیامده بود، در آن

اختلاف فراوان می یافتند. ظاهر قرآن زیباست، باطن آن ژرف ناپیدا است. عجایب آن سپری نگردد، غرایب آن به پایان نرسد، و تاریکی ها جز بدان زدوده نشود.

خطبه ۱۹- به اشعث بن قیس

(که به اشعث پسر قیس فرمود. امام بر منبر کوفه خطبه می خواند، در سخن او جمله ای آمد، اشعث بر او خرده گرفت و گفت: این سخن به زیان توست نه به سود تو. امام نگاه خود را بدو دوخت و فرمود:) تو را که آگاهانید که سود من کدام است و زیان من کدام، که لعنت خدا و لعنت کنندگان بر تو باد. ای متکبر متکبرزاده، منافق کافرزاده! یکبار عهد کفر اسیر گشتی، بار دیگر در حکومت اسلام به اسیری درآمدی، و هر دو بار نه مال تو تو را سودی بخشید و نه تبارت به فریادت رسید. آن که کسان خود را به دم شمشیر بسیار دو مرگ را به سر آنان آرد، سزاوار است که خویش وی، دشمنش دارد و بیگانه بدو اطمینان نیارد.

همانا اگر آنچه مردگان شما دیدند، می دیدید، ناشکیبایی می کردید و می ترسیدید، و می شنیدید و فرمان می بردید. اما آنچه آنان به چشم خویش دیدند بر شما پوشیده است، و زودا که پرده فرو افتد. حقیقت را به شما نیز نشان دادند و نخواستید ببینید، و شنواندند و نخواستید بشنوید. راه را نمودند و نخواستید بیابید. سخن براستی می گویم، آنچه از آن پند گیرند بر شما آشکار بود و عیان، و از آنچه نباید، باز داشته شدید تا آنجا که بتوان، و پس از فرشتگان، کس فرمان خدا را نرساند جز انسان.

خطبه ۲۱- در توجه به قیامت

منزلگاه آخرین پیشاپیش شماست، و مرگ سرود خوانان در پس. سبکبار باشید تا زودتر برسید، که پیش رفتگان را بداشته اند، و در انتظار رسیدن شما نگاه داشته اند. (می گویم، پس از کلام خدا و سخنان محمد مصطفی، این سخنان را با هر گفتار بسنجند، از آن بیش باشد و در مسابقه پیش، و چون جمله (تخففوا تلحقوا) هیچ کلامی اندک لفظو بسیار معنی نیست. جمله ای است دور تک، که آکنده از معرفت است و سرشار از حکمت، و ما در کتاب خصایص به بزرگی قدر و شرافت گوهر آن اشارت کردیم.)

خطبه ۲۲- در نکوهش بیعت شکنان

همانا شیطان یارانش را برانگیزانده، و لشکر خویش را از هر سو فرا خوانده، خواهد که ستم به جای خود برقرار باشد و باطل پایدار. به خدا که دامن مرا به گناه آلودن نتوانستند، و میان من و خود انصاف را کار نبستند. آنان حقی را می خواهند که خود را گذاردند و گریختند، و خونی را می جویند که

خویشتن ریختند. اگر در این کار با ایشان انباز بوده ام آنان نیز گناهکارند، و اگر تنها کرده اند به کیفر آن گرفتارند. خود گناه کرده اند و بر من می خروشد، و از مادر پستان خوشیده شیر می دوشند، و برای زنده کردن بدعتی که مرده است، می کوشند. وه! که چه بانگ ناهنجاری. وه! چه دعوت کننده زیانکاری، مرا چه که پاسخ دهم باری! خوشنودم که داور خداست و علم او کار گشاست، و اگر سر باز زنند تیغ تیز در کار است، که درمان نابکاراست و حق را یار است. شگفتا! از من می خواهند به میدان کارزار آیم، و در نبرد پایداری نمایم، مادر بر آنان بگرید، تا کنون کس مرا از جنگ نهراسانده و از شمشیر نترسانده، که من به خدای خود یقین دارم و در دین خویش شبتهی نیارم.

خطبه ۲۳- در باب بینوایان

تقدیرهای آسمان همچون قطره های باران به زمین، بر هر کس فرود می آید، و نصیب او را بیش یا کم بدو می پیماید، پس اگر یکی از شما مال و منال برادر خویش را از خود بیش ببند، مبادا فریفته شود و در سوک نشیند، که مرد مسلمان از خیانت پاک، ما دام که آلوده کاری پست نگردیده، کاری که اگر آشکار شود خوار و حقیر گردد و فرومایگان بر او چیر، چون مقام چیره دستی است که انتظار برد تا در دست نخستین غنیمت یابد و از غرامت برهد. همچنین مرد مسلمان از خیانت پاک، یکی از دو پادشاه را از خدا چشم می دارد: یا خدایش نزد خود بخواند، که آنچه نزد خداست برای او بهتر است، یا او را روزی رساند، که آن گاه دارای زن و فرزند، و مال و دین، و شرف و گوهر است. همانا مال و فرزندان نصیب این جهان است، و کردار نیک کشته ای برای آن جهان، و بود، که خدا نعمت دنیا و نعیم آخرت را به مردمی بخشد. از خدا بترسید چنان که سزا باشد، نه ترسی که عذر خواه گناهان شما باشد. برای، خدا کار کنید نه برای نشان دادن به دیگران، و یا شنودن این و آن، که هر کس برای جز خدا کاری کند، خدا او را به وی وامیگذارد. از خداوند رتب شهیدان و همنشینی با پیامبر و سعیدان را می خواهم.

از این خطبه است اگر یکی از شما خویشاوند خود را درویش ببند، مبادا یاری خویش از او دریغ دارد و از پای بنشیند. آن هم به چیزی که اگر نبخشد بر مال او نیفزاید، و اگر بخشد کاهش در مالش پدید نیاید. کسی که یاری خود را از کسانش دریغ دارد، یکدست را از آنان بازداشته، و دستهایی را از یاری خود برداشته، و آن که با اطرافیان طریق نرمی گزیند، پیوسته از کسان خویش مودت ببند. (می گویم، غفیره در اینجا به معنی زیادت و کثرت است که گویند: (جمع کثیر و جم غفیر) یا (جماء غفیر)، و (عفو) کسان یا مال نیز روایت شده است، و (عفو) گزیده چیزی است. گویند (عفو طعام) را خوردم، یعنی بهترین آن را، و سخن امام، (کسی که یاری خود را از خویشاوندانش باز دارد...) چه سخنی نیکوست، چه آن که خیر خود را از خویشاوندانش بازدارد سود یک تن را از آنان بازداشته، و اگر به

یاری آنان نیازمند شود و از کمک آنان ناچار باشد، او را یاری نکنند و به فریاد وی نرسند، که در این صورت خود را از سود بسیار کسان محروم ساخته و گروهی را از یاری خود بازداشته است.

خطبه ۲۴- برانگیختن مردم به پیکار

به جانم سوگند، در جنگ با کسی که در راه حق قدم نگذارد، و در گمراهی گام بردارد، سستی نپذیرم و راه نفاق پیش نگیرم. پس بندگان خدا! از خدا بپرهیزید، و از خدا، هم به سوی خدا بگریزید. راهی را که برای شما نهاده پیش گیرید، و پی ادای تکلیف خویش گیرید، که پیروزی شما در آن است، و اگر نه در این جهان، در آن جهان است و علی این پیروزی را پایندان است.

خطبه ۲۵- رنجش از یاران سست

(پیای بدن حضرت خبر رسید که سپاهیان معاویه بر شهرها دست افکنده اند، دو کارگزار او در یمن: عبیدالله پسر عباس و سعید پسر نمران از پیش روی بسر، پسر ابی ارقطه، گریخته، نزد او آمدند. امام (ع) از گرانی یاران خود در کار جهاد و مخالفت ورزیدنشان با امام خویش، کوفته خاطر شد و بر منبر رفت و فرمود:) جز کوفه که کار بست و گشاد آن با من است برای من نمانده. ای کوفه! اگر جز تو که گرد بادهای آشوبت برخاسته است نباشد خدایت زشت کناد! سپس به گفته شاعر تمثیل جست: (ای عمرو!) به جان پدرت سوگند که از این آوند چرکی اندک برای من است.

خطبه ۲۶- اعراب پیش از بعثت

همانا خدا محمد را برانگیخت، تا مردمان را بترساند، و فرمان خدا را چنان که باید رساند. آن هنگام شما ای مردم عرب! بدترین آیین را برگزیده بودید، و در بدترین سرای خزیده. منزلگاهتان سنگستانهای ناهموار، همنشینتان گرزها مارهای زهردار. آبتان تیره و ناگوار، خوراکتان گلو آزار. خون یکدیگر را ریزان، از خویشاوند بریده و گریزان. بتهاتان همه جا بر پا، پای تا سر آلوده به خطا.

و از این خطبه است نگریستم و دیدم مرا یاری نیست، و جز کسانم مددکاری نیست. دریغ آمدم که آنان دست به یاریم گشایند، مبدا که به کام مرگ در آیند. ناچار خار غم در دیده شکسته، نفس در سینه و گلو بسته، از حق خود چشم پوشیدم و شربت تلخ شکیبایی نوشیدم.

و از این خطبه است: برنتافت که خود را رهین بیعتش سازد تا پذیرفت که بهای این بیعت را پردازد، اما آن که فروخت نارستگار است، و آن که خرید زیانبار. کنون ساخت جنگ بیارائید، و ساز پیکار آماده نمایید، که زبانه آتش آن نیک بلند است و تابان، و روشنی آن نمایان. و شکیبایی را شعار خود دارید، که شاهد پیروزی را در کنار آرید.

خطبه ۲۷-در فضیلت جهاد

اما بعد، جهاد، دری است از درهای بهشت که خدا به روی گزیده دوستان خود گشوده است، و جامه تقوی است، که بر تن آنان پوشیده است. زره استوار الهی است که آسیب نبیند، و سپر محکم اوست که تیر در آن نشیند. هر که جهاد را واگذارد و ناخوشایند داند، خدا جامه خواری بر تن او پوشاند و فوج بلا بر سرش کشاند، و در زبونی و فرومایگی بماند. دل او در پرده های گمراهی نهان، و حق از او روی گردان. به خواری محکوم و از عدالت محروم.

خطبه ۲۸-اندرز و هشدار

همانا دنیا پشت کرده و پدرود گویان است، و آخرت روی آورده و از فراز جای نگران است. بدانید که امروز ریاضت است و فردا مسابقت، و خط پایان، دروازه بهشت برین است، و آن که بدان نرسد در دوزخ جایگزین. آیا کسی نیست که از گناه توبه کند پیش از آن که مرگش سر رسد؟ آیا کسی نیست که کاری کند، پیش از آن که روز بدبختی اش در رسد؟ بدانید که شما در روزهایی به سر می برید. که فرصت ساختن برگ است، و از پس این روزها مرگ است. آن که اجل نارسیده، ساز خویش برگیرد، سود آن بیند و از مرگ آسیب نپذیرد، و آن که تا دم مرگ کوتاهی کند، حاصل کارش خسران است و مرگ او موجب زیان. کار از روی دل چنان کنید، که گویی از بیم جان کنید. من چون بهشت جایی را ندیده ام، خواهان آن آسوده و از پای نشسته، و نه چون دوزخ، ترسنده از آن خفته و از بیم رسته. بدانید، آن که حق او را سود ندهد، باطل زیانش رساند، و آن که به راه نیفتد، گمراهی به هلاکتش کشاند. شما را فرموده اند که بار ببرندید و توشه بگیرید. من بر شما از دو چیز بیشتر می ترسم: دنبال هوای نفس رفتن، و آرزوی دراز در سر پختن. پس تا در این جهانید، از آن چندان توشه بردارید که فردا خود را بدان نگاهداشتن توانید.

(می گویم، اگر سخنی بود که مردم را به زهد کشاند، و به کار آخرت ناچار گرداند، این سخن است و درباره آن بس که، دل را از آرزوها چنان برد که روشن شود و پند گیرد، و بیش پی کار دنیا نگیرد، و شگفت تر، سخن اوست که فرماید: (امروز مضمار است و فردا مسابقت، سبقه بهشت است، و دوزخ غایت). که در این سخن گذشته از فخامت لفظ و عظمت معنی و تمثیل راست و تشبیه حقیقی و بی کم و کاست، سری عجیب و معنی لطیف نهفته است که امام فرماید: (و السبقه الجنة و الغایه النار) که چون معنی (سبقه) و (غایت) مخالف یکدیگر است، به دو لفظ از آن تعبیر کرد و نفرمود: (السبقه النار)، که (سبقه) به معنی (پیشی گرفتن) در کاری است محبوب و غرضی مطلوب، و آن بهشت است نه دوزخ (نعوذ بالله منها) و روا نبود که گوید: (و السبقه النار) بدین جهت گفت: (الغایه النار) چه گاه بود که

کسی به جایی رسد و بماند، و ماندن در آن را خوش نداند، و دیگری را همان جا خوش آید. که در این صورت آن چنان جای به (مصیر) یا (مال) تعبیر شود، چنان که پروردگار فرموده است: (قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار). و روانیست که در این جا به جای (مصیر) (سبقه) آید. در این معنی بیندیش که باطنی عجیب و ژرفایی عمیق و لطیف دارد، و بیشتر سخنان امام چنین است. و در بعضی نسخه ها آمده: و در روایت دیگری است که (و السبقه الجنه) و (سبقه) مالی یا چیزی بود و بدان کس دهند که در مسابقه پیش افتد، و هر دو معنی به هم نزدیک است، چه پاداش را برابر کار نیک دهند نه کار بد.

خطبه ۲۹- در نکوهش اهل کوفه

ای مردمی که به تن فراهمید و در خواهشها مخالف همید، سخنانتان تیز، چنان که سنگ خاره را گدازد، و کردارتان کند، چنان که دشمن را درباره شما به طمع اندازد. در بزم، جوینده مرد ستیزند و در رزم، پوینده راه گریز. آن که از شما یاری خواهد خوار است، و دل تیمار خوارتان از آسایش به کنار. بهانه های نا بخردانه می آورید، و چون وامداری که پی در پی مهلت خواهد امروز و فردا می کنید. آن که تن به خواری داده، دفع ستم را چگونه شاید؟ که حق جز با کوشش بدست نیاید. حال که خانه شما را گرفتند برای کدام خانه پیکار می کنید؟ و پس از من در کنار کدام امام کار زار می کنید؟ به خدا سوگند، فریفته کسی است که فریب شما را خورد، و بی نصیب کسی است که انتظار پیروزی از شما برد. تیر بی پیکان را مانید، که آسیبی به دشمن نمی رساند، به خدا سوگند، نه گفته شما را باور، و نه سودای یاریتان را در سر، و نه دشمن را از شما بر حذر می دارم. دردتان چیست؟ و دارویتان کدام است؟ و شما را چه عادت و مرام است؟ آخر شامیان هم، چون شمایند. این همه گفتار بی کردار؟ بی پروا و نا پرهیزگار و در غیر حق طمع کار؟

خطبه ۳۰- درباره قتل عثمان

درباره کشتن عثمان اگر کشتن عثمان را فرمان داده بودم قاتل می بودم. و اگر مردمان را از قتل وی باز داشته بودم، یاری او کرده بودم. لیکن جز این نیست: آن که او را یاری کرد، نتواند گفت من از آن که او را خوار گذارد بهترم، و آن که او را خوار گذارد، نتواند گفت آن که او را یاری کرد، از من بهتر است، در کوتاه سخن روش او را برای شما بگویم: بی مشورت دیگران به کار پرداخت، و کارها را تباہ ساخت، شما با او به سر نبردید، و کار را از اندازه به در بردید. خدا را حکمی است که دگرگونی نپذیرد، و دامن خودخواه و ناشکیا را بگیرد.

خطبه ۳۱-دستوری به ابن عباس

به پسر عباس چون او را نزد زیر فرستاد تا وی را به طاعت خویش بازگرداند، پیش از جنگ جمل با طلحه دیدار مکن، که گاوی را مانند شاخها راست کرده، به کار دشوار پا گذارد و آن را آسان پندارد. به سر وقت زیررو، که خویی نرمتر دارد، و بدو بگو خالزاده ات گوید: در حجاز مرا شناختی، و در عراق نزد بیگانگی باختی، چه شد که بر من تاختی؟ (می گویم، جمله (فما عدا مما بدا) نخستین بار از او شنوده شده است).

خطبه ۳۲-روزگار و مردمان

مردم! ما در روزگاری به سر می بریم ستیزنده و ستمکار، و زمانه ای سپاس ندارد. که نیکوکار در آن بدکردار به شمار آید، و جفایچه در آن سرکشی افزاید. از آنچه دانستیم سود نمی بریم، و آنچه را نمی دانیم نمی پرسیم، و از بلایی، تا بر سرمان نیامده، نمی ترسیم. مردم چهار دسته اند: آن که در پی فساد نرود چون خوار و بی مقدار است و بی آلت کارزار، و از مال و منال نا برخوردار. و آن که شمشیر برکشد و همه جا را در فتنه و شر کشد. سوار و پیاده اش را فرا خواند و خود را آماده فساد گرداند، دینش تباه آلوده گناه، چشم او به دنبال نواله ای است، یا به دست آوردن گله ای، یا آن که خواهد بر عرشه منبر نشیند و خود خطیب و واعظ مردمان بیند. چه بد سودایی است که دنیا را بهای خود انگاری، و پاداشی را که نزد خدا داری به حساب نیاری. و آن که با کاری که آخرت راست، دنیا را جوید، و بدان چه در دنیا کند، راه آخرت را نپوید. تن آسان و آسوده خیال، آرام، گام بردارد، و دامن به کمر در آرد، با زیور دروغین خویش را امین مردم شناساند، و پرده پوشی خدا را وسیله معصیت گرداند. و آن که خردی همت و نداشتن وسالت، او را از طلب حکومت بنشانند، تا بدان چه در دست دارد بسنده کند، خود را به زیور قناعت بیاراید، و در لباس تارک دنیا در آید. حالی که شب یا روزی نبوده است که با زهد بپاید. اما مردمانی دیگرند که یاد قیامت دیده شان را فرو خوابانیده، و بیم رستاخیز سرشکشان را روان گردانیده، یا از مردم گریزانند و یا مقهور و ترسان، یا خاموش و دهان بسته، یا از روی اخلاص به دعا نشست، یا گریان و دلشکسته، از پرهیز در گمنامی خزیده، و خواری و مذلت را به جان خریده. گویی به دریایی شور غوطه ورنند، دهانشان بسته، و دلهایشان خسته، از پند بی حاصل به ستوهند و از چیرگی جاهلان، ذلیل، پیاپی کشته می شوند و از آنان نمانده است جز قلیل. پس، دنیا را خرد مقدارتر از پر کاه و خشکیده گیاه بیند، و از پیشینیان خود پند گیرید، پیش از آن که پسینیان از شما عبرت گیرند. دنیای نکوهیده را برانید، چه او کسانی را از خود رانده است که بیش از شما شیفته آن بوده اند. (می گویم، کسی که از دانش بی بهره بوده است، این خطبه را از معاویه دانسته است. حالی که بی

گمان از سخنان امیرمومنان است. زر را با خاک چه مناسبت، و آب شیرین را با شور چه مشابهت؟ جاحظ که چابکسوار میدان بلاغت و سخن شناس بازار فصاحت است، در کتاب خویش (البیان و التبیین) نام آن کس که خطبه را به معاویه نسبت داده و خود افزوده که این سخنان به گفتار علی (ع) ماند، و روش او را، در بیان دانستن اصناف مردمان رساند. معاویه را که دیده است که در گفتار خود چون زاهدان و عابدان سخنی براند؟).

خطبه ۳۳- در راه جنگ اهل بصره

که هنگام بیرون شدن برای جنگ بصره خواند (عبدالله پسر عباس گوید: در (ذوقار) نزد امیرالمومنین علیه السلام رفتم و او نعلین خود را پینه می زد. پرسید (بهای این نعلین چند است؟) گفتم (بهای نداشت) فرمود: به خدا این را از حکومت شما دوستتر دارم مگر آن که حقی را بر پا سازم یا باطلی را براندازم) سپس بیرون شد و فرمود: (خدا محمد (ص) را برانگیخت و از عرب کسی کتابی نخوانده بود، و دعوی پیامبری نکرده بود. محمد (ص) مردم را به راهی که بایست کشاند، و در جایی که باید نشاند، و به رستگاری رساند، تا آن که کارشان استوار و جمعیشان پایدار گردید. به خدا که من در آن صف پیکار بودم تا سپاه جاهلیت درماند، و یکباره روی بگرداند. نه ناتوان بودم و نه ترسان، امروز هم من همانم و آنان همان. باطل را می شکافم تا حق از کنار آن به درآید، مرا چه با قریش اگر با من به جنگ برآید. به خدا سوگند، آن روز که کافر بودند با آنان پیکار نمودم، و اکنون که فریب خورده اند آماده کارزارم. من دیروز هم‌اورد آنان بودم و امروز هم پای پس نمی گذارم. به خدا قریش از ما کینه نکشید، جز برای آن که خدا ما را بر آنان گزید. آنان را پروریدیم و در زمره خود درآوردیم، پس چنان بودند که شاعر گفته است: به جانم سوگند بامدادان پیوسته شیر بی آمیغ نوشیدی. و سر شیر و خرما بی هسته خوردی ما این رتبت را به تو دادیم و تو بلند مرتبه نبودی ما گرداگرد تو اسبان کوتاه مو و نیزه ها را فراهم کردیم.

خطبه ۳۴- پیکار با مردم شام

که مردم را برای پیکار با شامیان برانگیزانده است نفرین بر شما! که از سر زنشتان به ستوه آمدم. آیا به زندگانی این جهان، به جای زندگانی جاودان خرسندید، و خواری را بهتر از سالاری می پسندید؟ هر گاه شما را به جهاد با دشمنان می خوانم، چشمانتان در کاسه می گردد، که گویی به گرداب مرگ اندرید، و یا در فراموشی و مستی به سر می برید. در پاسخ سخنانم در می مانید، حیران و سرگردانید، گویی دیو در دلتان جای گرفته و دیوانه اید. نمی دانید و از خرد بیگانه اید. من دیگر هیچ گاه به شما اطمینان ندارم، و شما را پشتوانه خود نینگارم و در شمار یار و مددکار نپندارم. شترانی را مانید مهار

گشاده. چراندۀ خود را از دست داده. که چون از سوئیشان فراهم کنند، از دیگر سو پراکنند. شما افروختن آتش جنگ کجا توانید؟ که فریب میخورید و فریب دادن نمی دانید. پیایی سرزمینهایتان را می گیرند و پروا ندارند. دیده ها بر شما دوخته اند و از خواب غفلت سر بر نمی دارید. به خدا، مغلوب و خوارند، آنان که یکدیگر را فرو گذارند. به خدا می بینم اگر آسیای رزم به گردش درآید، و ازدهای مرگ دهان گشاید، پسر ابوطالب را بگذارید و هر یک به سویی رو آرید. به خدا آن که دشمن را فرصت دهد تا گوشت وی را بخورد و استخوانش را بگدازد، و پوست از تنش جدا سازد، مردی است ناتوان و زبون، با دلی ضعیف در سینه درون. تو نیز اگر خواهی چنین باش که من نیستم. به خدا، پای پس نگذارم و بایستم تا شمشیر مشرفی از نیام برآید، و سر از تن پیرد و دست و پاها این سو و آن سو افتد، و از آن پس خدا هر چه خواهد کند.

مردم مرا بر شما حقی است، و شما را بر من حقی. بر من است که خیر خواهی از شما دریغ ندارم، و حقی را که از بیت المال دارید بگزارم، شما را تعلیم دهم تا نادان نمائید، و آداب آموزم تا بدانید. اما حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در نهان و آشکارا حق خیرخواهی ادا کنید. چون شما را بخوانم بیایید، و چون فرمان دهم بپذیرید، و از عهده برآیید.

خطبه ۳۵- بعد از حکمیت

بعد از گماردن داوران سپاس خدای راست، هر چند روزگار کاری دشوار پیش آورده، و حادثه ای بزرگ پدید کرده. گواهی می دهم که خدا یکی است، انبازی ندارد و با او شریکی نیست، و محمد بنده او و فرستاده اوست. درود بر او و آل او باد. اما بعد، نافرمانی خیرخواه مهربان، دانای کاردان، دریغ خوردن آرد، و پشیمانی به دنبال دارد. درباره این داوری رای خویش را گفتم، و آن چه درون دل داشتم از شما ننهفتم، (رای راست آن بود اگر می پذیرفتید). اما مخالف وار، سر باز زدید و نافرمانی پیش گرفتید، جفا ورزیدید و به راه عصیان رفتید، تا آن که نصیحتگو درباره خود بدگمان شد، و (حلوای رنج دهان)، و داستان من و شما چنان که: نصیحت همه عالم چو باد در قفس است به گوش مردم نادان چو آب در غربال.

خطبه ۳۶- در بیم دادن نهروانیان

در ترساندن خارجیان نهروان شما را از آن می ترسانم که کشته در کرانه این رود افتاده باشید، و در پست و بلندیهای این مگاک افکنده. نه برهانی روشن از پروردگار داشته باشید، و نه حجتی آشکار، آواره خانه و دیار، و به دام قضا گرفتار. شما را از کار حکمیت بازداشتیم، و سر باز زدید. با من درافتادید

و مخالفت ورزیدید. چندان که رای خود را در کار هوای شما کردم. شما ای سبکسران، ای بیخردان نادان، ای ناکسان! من نه بلایی برای شما آوردم و نه زیانی برایتان خواستم.

خطبه ۳۷- ذکر فضائل خود

و از گفتار آن حضرت است که خطبه گونه ای است هنگامی که همه سستی ورزیدند، به کار پرداختم، و آن گاه که همه نهان شدند، خود را آشکار ساختم، و چون همه در گفتار در ماندند، به گشادگی سخن گفتم، و گاهی که همه ایستادند، به نور خدا در راه تاختم. آوایم فروتر از همگان، و رتبتم برتر از این و آن. در راه فضیلت عنان گشاده راندم، و مرکب مسابقت را از همه پیشتر جهاندم. همانند کوهی ایستاده بودم که تندرش نتواند جنباند، و گردباد نتواندش لرزاند. نه کسی را بر من جای خرده ای بود، و نه گوینده را مجال طعنه ای. خوار نزد من گرانمقدار تا هنگامی که حق او را بدو برگردانم، و نیرومند خوار تا آن گاه که حق را از او بازستانم. قضای الهی را پذیرفته ایم و فرمان او را گردن نهاده. پندارید که من بر رسول خدا (ص) دروغ می بندم. به خدا، من نخست کس بودم که بدو ایمان آوردم. و نخست کس نباشم که بر او دروغ بندم در کار خود نگریستم، دیدم پیش از بیعت، پیمان طاعت بر عهده دارم، و از من برای دیگری میثاق سته اند که آنچه آید بپذیرم و دم برنیارم.

خطبه ۳۸- معنی شبهه

شبهه را شبهه نامیده اند چون حق را ماند، لیکن دوستان خدا را فریفتن نتواند که یقین، چراغ رهگذر ایشان است، و رستگاری راهبر. اما دشمنان خدا را گمراهی دعوت کننده است، و کوری همراه برنده. پس نه آن که بیم مرگ دارد، از آن رهد، و نه آن که زندگانی جاودانه خواهد بدان رسد.

خطبه ۳۹- نکوهش یاران

گرفتار کسانی شده ام که چون امر می کنم فرمان نمی برند، و چون می خوانم پاسخ نمی دهند. ای ناکسان! برای چه در انتظارید؟ و چرا برای یاری دین خدا گامی بر نمی دارید؟ دینی کو که فراهمتان دارد، غیرتی کو تا شما را به غضب آرد؟ فریاد می خواهم و یاری می جویم، نه سختم می شنوید نه فرمانم را می برید، تا آنگاه که پایان کار پدیدار گردد و زشتی آن آشکار. نه انتقامی را با شما بتوان کشید، و نه با یاری شما به مقصود توان رسید. شما را به یاری برادرانتان خواندم، همچون شتری که از درد سینه بنالد و زخم پشت او را از رفتن باز دارد، ناله در گلو شکستید و بر جای خویش نشستید. سرانجام دسته ای نزد من آمد لرزان، ناتوان (گویی به کام مرگشان می برند و آنان نگران). (می گویم،

(متذائب) از سخن امام، به معنی مضطرب است، از (تذاءبت الريح) یعنی وزش باد مضطرب گشت، و ذئب را ذئب گرگ نامیده اند چون در رفتن اضطراب دارد).

خطبه ۴۰- در پاسخ شعار خوارج

چون سخن خوارج را شنید که می گفتند لا حکم الا لله فرمود: سخنی است حق که بدان باطلی را خواهند. آری حکم، جز از آن خدا نیست، لیکن اینان گویند فرمانروایی را، جز خدا روا نیست، حالی که مردم را حاکمی باید نیکو کردار یا تبهکار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند، و کافر بهره خود برد، تا آن گاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو در رسد. در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند و با دشمنان پیکار کنند، و راهها را ایمن سازند، و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکو کردار روز به آسودگی به شب رسانند، و از گزند تبه کار در امان ماند. (و در روایت دیگری است که چون سخن آنان را درباره حکمت شنید فرمود: انتظار حکم خدا را درباره شما می دارم، (و فرمود: اما حکومتی که بر پایه کردار نیک باشد، پرهیزگار در آن کار خود کند، و در حکومتی که بر اساس تبهکاری است، بد کردار بهره خویش برد تا آن گاه که اجلس سر رسد و مرگش در رسد.

خطبه ۴۱- وفاداری و نهی از منکر

مردم! همانا وفا همزاد راستی است، و هیچ سپری چون وفا بازدارنده گزند نیست. و بی وفایی نکند، آن که می داند او را چگونه بازگشتگاهی است. ما در روزگاری بسر می بریم که بیشتر مردم آن بی وفایی را زیر کی دانند، و نادانان آن مردم را گریز و چاره اندیش خوانند. خداشان کیفر دهد! چرا چنین می پندارند؟ گاه بود که مرد آزموده و دانا از چاره کار آگاه است، اما فرمان خدا وی را مانع راه است. پس دانسته و توانا بر کار، چاره را وا گذارد تا آن که پروای دین ندارد، فرصت شمارد و سود آن را بردارد.

خطبه ۴۲- پرهیز از هوسرانی

و از گفتار آن حضرت است ای مردم! همانا بر شما از دو چیز بیشتر می ترسم: از خواهش نفس پیروی کردن، و آرزوی دراز در سر پروردن، که پیروی خواهش نفس، آدمی را از راه حق باز می دارد، و آرزوی دراز، آخرت را به فراموشی می سپارد. آگاه باشید که دنیا پشت کرده است و شتابان می رود، و از آن جز اندکی باقی نیست، همچون قطره های مانده بر ظرفی که آب آن را ریخته اند و تهی است. آگاه باشید که آخرت روی آورده است و هر یک از این دو را فرزندانی است. از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا م باشید، که روز رستاخیز هر فرزند به مادر خود پیوندد. همانا امروز روز کار است

و روز شمار نباشد، و فردا روز شمار است و کس را مجال کار نباشد. (می گویم، حذاء به معنی شتابان است، و بعضی جذاء روایت کرده اند و آن به معنی بریده از نیک و بد است.)

خطبه ۴۳- علت درنگ در جنگ

چون پس از فرستادن جریر پسر عبدالله بجلی نزد معاویه، یاران امام بدو گفتند ساز جنگ را آماده فرما: همانا آماده شدن من برای نبرد با مردم شام، حالی که جریر نزد آنهاست، بستن در آشتی با شام است، و بازداشتن شامیان از خیر طاعت امام اگر راه آن جویند و طریق آشتی پویند. من جریر را گفته ام که تا چه مدت در شام بمان! اگر بیش از آن بماند فریب خورده است یا نافرمان، و رای من این است که بردبار باشیم نه شتابان. پس با نرمی و مدارا دست به کار شوید، و ناخوش نمی دارم که آماده پیکار شوید. من این کار را نیک سنجیدم، و درون و برون آن را ژرف دیدم، باید جنگید یا به کفر گرایید. مردم حاکمی داشتند که بدعتها پدید آورد، و زبان طعن آنان را دراز کرد، بدو خرده گرفتند و کینه کشیدند. کار را دگرگون ساختند و پایان آن را دیدند.

خطبه ۴۴- سرزنش مصقله پسر هبیره

(چون مصقله، پسر هبیره شیبانی نزد معاویه گریخت، و این هنگامی بود که اسیران بنی ناجیه را از عامل امیرالمومنین خرید، و آنان را آزاد ساخت. چون امام مال را از او طلبید، خیانت کرد و به شام رفت.) خدا مصقله را خیر ندهاد! کاری کرد چون کار آزادگان، و گریختنی چون گریختن بندگان، هنوز آفرین گویش را به سخن نیاورده، خاموش ساخت، و ستاینده اش را تصدیق نکرده به سرزنش وا داشت. اگر مانده بود آنچه در توان داشت می گرفتیم، و مانده را تا گشایشی در مال برای او پدید آید انتظار می بردیم.

خطبه ۴۵- گذرگاه دنیا

سپاس خدای را، که نومید نیستم از رحمت او، تهیدست نیستم از نعمت او، و نه مایوس از مغفرت او، و سر نیپیچیده از عبادت او. خدایی که رحمت او پیوسته است، و نعمت او ناگسسته. دنیا خانه ای است ناپایدار، و مردم آن ناچار از گذاشتن شهر و دیار. دنیا شیرین است و خوشنما، در پی خواهانش شتابان و پویا، و دل بیننده را فریاد. پس رخت از آن برنیدید با نیکوترین توشه ای که شما را آماده است، و مپرسید در دنیا افزون از آنچه شما را بسنده است. و مخواهید در آن بیشتر از آنچه شما را کفایت کننده است.

خطبه ۴۶-در راه شام

هنگام قصد رفتن به شام خدایا به تو پناه می برم از سختی سفر، و رنج و اندوه حضر، و منظر زشت مال، و بد حالی فرزند و عیال، خدا یا تو در سفر یار و همراهی، و برای بازماندگان نگاهبان و پناهی، جز تو چنین که تواند الهی! چه، آن کس را که در خانه گمارند به کار همراهی سفر نیاید، و آن که همراه است نگاهبانی خانه را نشاید.

خطبه ۴۷-درباره کوفه

و از سخنان اوست درباره کوفه ای کوفه می بینم چون چرم عکاظی گسترده شوی، درهای سختی به رویت گشاده، بار سنگین بلا بر سرت فتاده، و می دانم که هیچ ستمکار دست بدی بر تو نیازد، جز این که خدا بلایی به جانش اندازد، یا قاتلی را بر او چیره سازد.

خطبه ۴۸-هنگام لشکر کشی به شام

هنگام عزیمت به شام سپاس خدای را چند که شب در آید و تاریکی افزاید، و سپاس خدای را هر گاه که ستاره ای بدرخشد، و ناپدید گردد و به دیده نیاید، و سپاس خدای را که انعامش پیداست بر این و آن، و فزونی نعمتش را پاداش دادن نتوان. و بعد من پشتازان سپاه خود را فرستادم و به آنان دستور دادم که از کرانه این رود به یک سو نشوند، تا فرمان من بدانها رسد. چنان دیدم که از این آب بگذرم، و نزد گروهی از مردم شما روم که در کرانه دجله جای دارند، و آنان را برانگیزانم و برای جنگ با دشمنان موجب تقویت نیروی شما گردانم. (می گویم، مقصود امام از ملطاط جانبی است که به سپاهیان فرموده است از آنجا بروند، و آن کرانه فرات است، و کرانه دریا را نیز ملطاط گویند. و اصل آن به معنی زمین هموار است. و از کلمه نطفه، مقصودش آب فرات است و آن از تعبیرهای غریب و عجیب است.)

خطبه ۴۹-صفات خداوندی

سپاس خدای راست که کارهای پوشیده را داند، و نشانه های روشن، او را شناساند، و دیده بینا دیدنش نتواند. نه چشم آن کس که او را نبیند منکر او گردید، و نه دل آن کس که او را شناخت، به دیده تواندش دید. در برتری از همه پیش است و هیچ چیز برتر از او نیست، و در نزدیک بودن چنان است، که چیزی نزدیکتر از او نیست، پس نه برتر بودن او، وی را از آفریده اش دور داشته، و نه نزدیک بودنش آفریده ها را با او در یک رتبت بداشته. خردها را بر چگونگی صفات خود آگاه نساخته، و در شناخت خویش تا آن جا که باید بردیده آنها پرده نینداخته. اوست که نشانه های هستی بر او گواه

پیداست، و زبان دل منکر بدین حقیقت گویاست، و از آن چه مشبهان و منکران درباره او گویند میراست.

خطبه ۵۰- در بیان فتنه

همانا آغاز پدید آمدن فتنه ها، پیروی خواهشهای نفسانی است و نوآوری در حکمهای آسمانی. نوآوریهای که کتاب خدا آن را نمی پذیرد و گروهی از گروه دیگر یاری خواهد تا برخلاف دین خدا، اجرای آن را به عهده گیرد. پس اگر باطل با حق درنیامیزد، حقیقت جوآن را شناسد و داند، و اگر حق به باطل پوشیده نگردد، دشمنان را مجال طعنه زدن نماند. لیکن اندکی از این و آن گیرند، تابه هم درآمیزد و شیطان فرصت یابد و حیل برانگیزد تا بر دوستان خود چیره شود و از راهشان به دربرد. اما آن را که لطف حق دریافته باشد، نجات یابد و راه حق را به سر برد.

خطبه ۵۱- یاران معاویه و غلبه بر فرات

و از خطبه های آن حضرت است چون سپاهیان معاویه در نبرد صفین شریعه فرات را گرفتند، و یاران علی را از برداشتن آب باز داشتند از شما خواستند تا دست به جنگ بگشایید. پس یا به خواری بر جای پیایید و از رتبه ای که دارید فروتر آید، یا شمشیرها را از خون تر کنید، و آب را از کف آنان به در کنید. خوار گشتن و زنده ماندن آن مردن است، و کشته گشتن و پیروز شدن، زنده بودن. معاویه گروهی نادان را به دنبال خود می کشاند و حقیقت را از آنان می پوشاند. کورکورانه پی او می تازند تا خود را به کام مرگ در اندازند.

خطبه ۵۲- در نکوهش دنیا

و از خطبه های آن حضرت است بدانید که دنیا سپری شده و بدرود گویان روان است. معروف آن، منکر گشته و پشت کرده شتابان است. ساکنان خود را می جهانند تا به سر منزل نیستی رسانند، همسایگان خویش را می راند و به گوش آنان آهنگ مرگ می خواند. شیرین آن تلخ است و ناگوار، روشن آن تیره است و تار. از آن جز اندکی نمانده، چون اندک آبی که درآوند ماند، یا جرعه ای که تشنه آن را به گلورساند، و تشنگی او را ننشاند. پس بندگان خدا، از خانه ای که سرنوشت مردم آن نیستی است، قصد رفتن کنید. مبدا مغلوب آرزو شوید و آهنگ ماندن کنید. به خدا، اگر چون شتر بچه مرده بزارید و چون کبوتر جفت از دست شده، بانگ برآرید، و چون راهب ترک دنیا گفته فریاد کشید، و مال و فرزندان در راه قربت خدا دهید تا رتبت شما افزوده گردد یا گناهانتان بخشوده، گناهانی که در نامه های او ثبت است و شمرده، و فرشتگان وی آنان را از خاطر نبرده این همه درمقابل ثوابی که از خدا

برای شما امید می دارم، و کیفر او که از آن بر شما می ترسم اندک است و ناچیز. به خدا، اگر دل‌های شما یکسره بگدازد، و دیده هاتان از شوق پروردگار یا از بیم کردگار قهار سیل خون روان سازد، و چند که دنیا پایدار است در آن بمانید و کوشش کنید تا توانید این همه کرده های شما پاداش نعمتهای بزرگ او نخواهد بود، و با نعمت ایمان که شما را بدان راه را نمایانده، کجا برابری تواند بود. در یادآوری روز قربان و چگونگی قربانی قربانی آن گاه کامل و تمام است که گوش آن را نیک بنگرند، تا بریده یا شکافته نباشد، و چشم آن نیز درست بود. اگر گوش و چشم درست بود قربانی درست و تمام است، هر چند شاخش شکسته و پایش لنگ بود و لنگان لنگان به قربانگاه رود. (رضی گوید، منسک در اینجا به معنی قربانگاه است).

خطبه ۵۳-در مساله بیعت

چنان بر من هجوم آوردند که شتران تشنه به آبشخور روی آرند، و چراننده پایبند آنها را بردارد و یکدیگر را بفشارند، چندان که پنداشتم خیال کشتن مرا در سر می پروراندند، یا در محضر من بعضی خیال کشتن بعض دیگر را دارند. پشت و روی این کار را نگریستم، و دیدم جزاین رهی نیستم که جنگ با آنان را پیش گیرم، یا آنچه را محمد (ص) برای من آورده است نپذیرم. پس پیکار را از تحمل کیفر آسانتر دیدم، و رنج این جهان را بر کیفر آن جهان بگزیدم.

خطبه ۵۴-درباره تاخیر جنگ

یاران امام می گفتند، چرا در رخصت جنگ با شامیان درنگ می کند؟ اما گفته شما که این همه درنگ به خاطر ناخوش داشتن مرگ است. به خدا، پروا ندارم که من به آستانه مرگ درآیم یا مرگ به سر وقت من آید. اما گفته شما که در جنگ با شامیان دو دل مانده ام، به خدا که یک روز جنگ را واپس نیفکنده ام، جز که امید داشتم گروهی به سوی من آیند، و به راه حق گرایند، و به نور هدایت من راه پیمایند. این مرا خوشتر است تا شامیان را بکشم و گمراه باشند، هر چند خود گردن گیرنده گناه باشند.

خطبه ۵۵-در وصف اصحاب رسول

ما در میدان کارزار با رسول خدا بودیم. پدران، پسران، برادران و عموهای خویش را می کشتیم و در خون می آلودیم. این خویشاوندکشی ما را ناخوش نمی نمود بلکه بر ایمانمان می افزود، که در راه راست پابرجا بودیم، و در سختیها شکیبا، و در جهاد با دشمن کوشا. گاه تنی از ما و تنی از سپاه دشمن به یکدیگر می جستند، و چون دو گاو نر سر و تن هم را می خستند. هر یک می خواست جام مرگ را به دیگری بپیماید، و از شربت مرگش سیراب نماید. گاه نصرت از آن ما بود، و گاه دشمن گوی

پیروزی را می ربود. چون خداوند ما را آزمود و صدق ما را مشاهده فرمود، دشمن ما را خوار ساخت، و رایت پیروزی ما را برافراخت. چندان که اسلام به هر شهر و دیار رسید، و حکومت آن در آفاق پایدار گردید. به جانم سوگند، که اگر رفتار ما همانند شما بود، نه ستون دین بر جا بود و نه درخت ایمان شاداب و خوشنما. سوگند به خدا، که از این پس خون خواهید خورد و پشیمانی خواهید برد.

خطبه ۵۶- به یاران خود

به یاران خود همانا پس از من مردی بر شما چیره شود، که گلویی گشاده دارد و شکمی فراخ و برون افتاده. بخورد هر چه یابد و بجوید آن چه نیابد. اگر توانید او را بکشید، و نتوانیدش کشت. او شما را فرمان دهد تا مرا دشنام گوید و از من بیزاری جوید. اما دشنام، مرا دشنام دهید که برای من زکات است و برای شما نجات. اما بیزاری، از من بیزاری مجوید که من بر فطرت مسلمانی زادم، و در ایمان و هجرت از همه پیش افتادم.

خطبه ۵۷- با خوارج

درباره خوارج سنگ بلا بر سرتان بیارد، چنان که نشانی از شما باقی نگذارد. پس از ایمان به خدا و جهاد با محمد مصطفی (ص) بر کفر خود گواه باشم؟! اگر چنین کنم گمراه باشم، و در رستگاری بیراه. کنون گمراهی را راهنمای خویش و راه گذشته را پیش گیرید، همانا که پس از من همگیتان خوارید و طعمه شمشیر برنده مردم ستمکار، که این رفتار را سنت شمارند و شما را از میان بردارند (گفته امام (ع) و لابی منکم آبر، آبر را به با و را کرده اند، گویند: رجل آبر آن که خرما بن را اصلاح کند، و اثر نیز روایت شده و آن به معنی کسی است که حدیث روایت کند، و این نزد من درست ترین وجه ها است. گویی امام (ع) می فرماید: کسی از شما مماند که حدیث شما را باز گوید! و آبر نیز روایت شده است، و آن به معنی جهنده و هلاک شونده است).

خطبه ۵۸- درباره خوارج

و آن حضرت فرمود چون آماده جنگ خوارج شد، بدو گفتند آنان از پل نهروان گذشتند. کشتگاه آنان این سوی نطفه است. به خدا، که ده کس از آنان نرهد و از شما ده تن کشته نشود. (از نطفه، آب نهر را خواهد، و آن فصیح ترین کنایت از آب است، هر چند آب بسیار باشد).

خطبه ۵۹- خبر دادن از پایان کار خوارج

و آن حضرت فرمود (و چون خوارج کشته شدند، گفتند، ای امیرمومنان! همگی کشته شدند. فرمود:) هرگز! به خدا که نطفه هاینده در پشتهای مردان و زهدانهای مادران. هر گاه مهتری از آنان سر بر آرد، از پایش دراندازند، چندان که آخر کار مال مردم ربایند و دست به دزدی یازند.

خطبه ۶۰-در باب خوارج

و آن حضرت فرمود پس از من خوارج را مکشید. چه آن که به طلب حق درآید و راه خطا پیماید همانند آن نیست که باطل را طلبد و بیابد و بدان دست گشاید، (معاویه و اصحاب او مقصود است).

خطبه ۶۱-هشدار به کشته شدن

از سخنان آن حضرت است چون از ناگهان کشته شدنش ترسانند مرا پوششی استوار است که از جانب کردگار است. چون عمرم سر آید از هم گشاید و مرا تسلیم مرگ نماید. آن گاه، نه تیر روی برتابد و نه زخم بهبود یابد.

خطبه ۶۲-نکوهش دنیا

و از خطبه های آن حضرت است هان! دنیا خانه ای است که از گزند آن ایمنی نیست، مگر هم در آن خانه. کاری کنند که توشه آخرت است نه به کار دنیا پردازند چه آن مایه حسرت است. مردم به دنیا مبتلایند، و به بوته آزمایش درآیند. پس آنچه برای دنیا گرفته اند، حساب آن بکشند، و از آنان بستانند، و آنچه برای جز دنیا به دست آورده اند، بدان رسند و در نعمت آن بمانند. دنیا در دیده صاحب خردان، چون سایه پس از زوال است، که گسترده نشده در هم رود، و افزون نشده کاهش یابد.

خطبه ۶۳-تشویق به عمل صالح

و از خطبه های آن حضرت است بندگان خدا! از نافرمانی خدا بپرهیزید، و پیش از رسیدن اجل به کار برخیزید. آنچه را برای شما می ماند، بدان چه از دستتان می رود بخرید. دنیا را واگذارید و کردار نیک را با خود ببرید بار ببرندید که شما را در این خانه نمی گذارند پی در پی به رفتن از آن و می دارند آماده مرگ باشید که آینده است و سایه خود بر شما افکنده است. چون مردمی باشید که بانگ بر آنان زدند و بیدار گشتند، دنیا را ناپایدار دیدند و از سر آن گذشتند، آخرت جاویدان را گرفتند و جهان فانی را هشتند. چه خدای سبحان شمارا به بازیچه نیافرید، و به خود وانگذاشت، تا هر چند که خواهید در دنیا به سر برید. میان شما تا بهشت یا دوزخ فاصله اندکی است که جز رسیدن مرگ نیست. مدت زمانی

که چشم بر هم زدنی کوتاهش سازد، و آمدن ساعت مرگ بیخ و بن آن را براندازد، چه کوتاه مدتی است، و غایبی مرگ که گذشت شب و روز آن را می خواند، سزاوار است شتابان باز آید، و پیکری را که مژده رستگاری یا پیام نگونبختی و خواری همراه دارد، نیک پذیره شدن شاید. پس، در دنیا از دنیا چندان توشه بردارید که فردا خود را بدان نگاه دارید. پس، بنده باید پروای پروردگار دارد، خیرخواه خود باشد و پیش از رسیدن مرگ توبه آرد. بر شهوت چیره شود، و رهایش نگذارد چه مرگ او پوشیده است و آرزوی دراز وی را فریبده، و شیطان بر او نگهبان و هر لحظه گمراهی اش را خواهان. گناه را در دیده او می آراید، تاخویش را بدان بیالاید، که: بکن و از آن توبه نما! و اگر امروز نشد فردا، تا آن که مرگ او سر بر آرد، و او در غفلت خود را از اندیشه آن فارغ دارد. دریغا و پشیمانی! بر آن در غفلت به سر برده روزگار تباه، و عمر وی بر این تباهی و غفلت گواه. از خدای سبحان خواهانیم که ما و شما را از کسانی بدارد که نعمت، آنان را به راه سرکشی در نیارد، و هیچ چیز از اطاعت پروردگارشان مشغول ندارد، و پس از مرگ اندوه و پشیمانی به آنان روی نیارد.

خطبه ۶۴- در علم الهی

سپاس خدای را، که صفتهای او همیشگی است، و حالی از او را بر حالی پیشی نیست، تا در آغاز باشد پیش از بودن در پایان، و آشکارا باشد پیش از بودن در نهان. هر چه را واحد نامند اندک و تنهاست، جز او که یگانه است و بر همه فرمانرواست. هر عزیزی جز او خوار است و هر نیرومندی جز او ناتوان و بی مقدار. هر مالکی جز او بنده است و هر عالمی دانش آموزنده، هر توانایی گاه بود که ناتوان است جز او که توانا در هر حال و زمان است. جز او هر شنوایی، آوای نرم و آهسته را نتواند شنود، و فریاد درشت، او را کر خواهد نمود، و بر بانگی که دور است، و قوفش نتواند بود. هر بینا جز او دیدن رنگهای پوشیده و ظریف نتواند. و در نگریستن به جسمهای لطیف عاجز ماند. و هر آشکاری جز او در نهان نیست، و جز او هر چه در باطن است عیان نیست. آنچه آفرید نه برای افزودن قدرت و توان بود، و نه به خاطر بیم از پیشامدهای زمان. نه برای آن که در رزم همتایی جنگجو، او را یاری کند، و یا شریکی را که به مال نازد، مغلوب و متواری، و یا ضدی برتری جوی را منکوب و فراری، بلکه آنان آفریدگانی هستند پرورده و روزی خوار، و بندگانی خرد و بیمقدار. در آفریدگان حلول نکرده بدانسان که گویند در آنهاست، و چنان از آنها دور نیست که گویند از آنها جداست. نه آنچه در آغاز آفرید بر او دشوار بود، و نه تدبیر کار آفریدگان بر وی گرانبار. در آنچه آفرید عجزی دست قدرت او را نتافت، و در آنچه قضا راند و مقدر فرمود، شبهتی بدو راه نیافت. بلکه قضایی استوار بود، و علمی محکم و امری پایدار. اگر کیفر راند لطف او را پیرسان باید بود، و اگر نعمت بخشد از نعمت او ترسان باید بود.

خطبه ۶۵- در آداب جنگ

که در یکی از روزهای صفین به یاران خود فرموده است گروه مسلمانان! ترس از پروردگار را شعار دارید، و برون را پوشیده به آرامش و وقار، و در میدان کارزار دندانها را سخت بر هم بفشارید، که شمشیرها را باز می دارد از رسیدن به کاسه سر، و ساز جنگ را آماده سازید، هر چه بهتر و نیکوتر، و پیش از کشیدن شمشیر در رزمگاه آن را در نیام بجنبانید. از گوشه چشم بنگرید، و ضربت را از چپ و راست رانید با تیزی شمشیر بزنید، و با یاری گرفتن از گامهای خویش ضربت تیغ را کاریرتر کنید. و بدانید که دیده لطف خدا شما را پناه است و پسرعموی رسول وی با شما همراه. پس پیای بستیزید و شرم کنید از آن که بگریزید، که گریز برای بازماندگان مایه ننگ است و ملامت، و آتشی است برای روز قیامت. خود را خرم و سرخوش دارید، و با آسانی و سبک جانی به سوی مرگ گام بردارید. این لشکر انبوه فراهم، و این خیمه های طناب افکنده در هم را هدف حمله خود سازید. به قلب آن حمله برید و از کارش بیندازید که شیطان در چین و شکن آن خانه گرفته است، دستی پیش برای حمله و ستیز، و پایی در پس برای گریز. پس استوار باشید و پایدار، تا حق برای شما روشن گردد و پدیدار، که راه شما برترید و خدا با شماست، و از پاداش کردارتان نخواهد کاست راه.

خطبه ۶۶- در معنی انصار

درباره انصار (چون به امیرالمومنین (ع) خبر دادند که پس از رسول اکرم در سقیفه چه گذشت، فرمود: انصار چه گفتند؟ گفتند سخن آنان این بود که از ما امیری و از شما امیری. فرمود: چرا بر آنان حجت نیاوردید که: رسول خدا (ص) سفارش فرمود با نیکوکاران انصار نیکمی کنید، و از گناهکارانشان در گذرید؟ (گفتند در این چه حجتی است؟ فرمود: اگر امارت از آن آنان می بود، سفارش آنان را کردن، درست نمی نمود. (پس پرسید: قریش چه گفتند؟ گفتند:). (حجت آوردند که آنان درخت رسولند. فرمود: حجت آوردند که درختند و خلافت را بردند و خاندان رسول را که میوه اند تباه کردند و تیمار آن را نخوردند.

خطبه ۶۷- شهادت محمد بن ابی بکر

هنگامی که محمد پسر ابی بکر را فرمانروای مصر ساخت، و آن سرزمین را از دست محمد به در کردند، و او را کشتند. قصد گماردن هاشم پسر عتبۀ را بر آن سرزمین داشتم، اگر کار را بدو وا می گذاشتم، عرصه را برای آنان خالی نمی کرد، و فرصت را از دستشان به در می آورد. در این ماجرا محمد را سرزنش نمی کنم، که دوست من بود، او را پرورده بودم و چون فرزندم می نمود.

خطبه ۶۸- سرزنش یاران

تا چند با شما راه مدارا بسپارم! آنسان که با شتر بچه هایی مدارا کنند که کوهانشان از درون ریش است، و از برون بی گزند می نماید، لاجرم سواری را نمی شاید یا جامه فرسوده ای که چون شکاف آن را از سویی به هم آرند، از سوی دیگر گشاید. هرگاه دسته ای از سپاهیان شام عنان گشاید، و بر سرتان آید به خانه می روید و در به روی خود می بندید و چون سوسمار در سوراخ می خزید و یا چون کفتار در لانه می آرمید؟ به خدا، آن کس را که شما یاری دهید خوار است، و آن را که شما بر او حمله آرید، نشانه تیر شکسته سوفار. به خدا سوگند، که در مجلس بزم بسیارید و فراهم، و زیر پرچم رزم ناچیز و کم. من می دانم چگونه می توان شما را درست کرد و از کجی به راستی آورد اما نه به بهای ارتکاب گناه که شما اصلاح شوید و من تباه. خدایتان خوار گرداند! و بهره تان را اندک و بی مقدار. به شناختن باطل بیش از شناخت حق آگهی دارید، و چنان که حق را پایمال می کنید گامی در راه نابودی باطل نمی گذارید.

خطبه ۶۹- پس از ضربت خوردن

و آن حضرت (ع) فرمود در سحرگاه روزی که ضربت خورد حالی که نشسته بودم خوابم درربود، پس رسول خدا بر من گذر فرمود، گفتم: ای فرستاده خدا! از امت تو چها دیدم، و از کج بازی و دشمنی آنان چه کشیدم! فرمود: آنان را نفرین کن. گفتم: خدا بهتر از آنان نصیب من کند و بدتر از مرا بر آنان گماراد! (از کلمه اود کجی و از لدد دشمنی را قصد دارد و این از فصیح ترین سخنان است).

خطبه ۷۰- در نکوهش مردم عراق

و از خطبه های آن حضرت است در نکوهش مردم عراق ای مردم عراق! همانا زن آبستنی را مانید که چون مدت بارداری اش سر آید، کودک را مرده زاید. سرپرست او مرده، و زمانی دراز بی شوی به سر برده، و دورترین کس به وی، میراث او خورده. به خدا، که این سفر را به اختیار نگزیدم، بلکه خود را در آمدن نزد شما ناچار دیدم. شنیده ام، می گوئید علی دروغ می گوید. خدایتان مرگ دهد! بر که دروغ می بندم؟ بر خدا؟ و من نخستین کس هستم که بدو ایمان آوردم یا بر پیامبر او، و اولین کس منم که وی را تصدیق کردم به خدا هرگز! لکن آنچه می گویم سخنی است که از دانستن معنی آن بدورید، که شایستگی فهم آن ندارید و به نادانی خود مغرورید. وای بر شما که پیمانه علم را بر شما به رایگان پیمودم و خواهید دانست معنی آنچه فرمودم.

خطبه ۷۱- درود بر پیامبر

و از خطبه های آن حضرت است که در آن مردم را آموخت که چگونه بر پیامبر درود فرستند بار خدایا! ای گستراننده هر گسترده، و ای برافرازننده آسمانهای بالا برده، ای آفریننده دلها، بر وفق سرنوشت، بدبخت بود و یا نیکو سرشت! بهترین درودها و پر بارترین برکتها را خاص بنده و پیامبر خود گردان، که خاتم پیامبران پیشین است، و گشاینده درهای بسته رحمت بر مردم زمین. آشکار کننده حق با برهان، فرو نشاننده طغیان و در هم کوبنده شوکت گمراهان. چنان که او بار رسالت را نیرومندانه برداشت و حق آن را چنان که باید بگذاشت. در انجام فرمانت برپا، و در طلب خشنودی ات پویا، نه از اقدامی روگردان و نه در عزمی سست و ناتوان. وحی تو را به گوش جان شنوا و عهد تو را نگهبان، و در راه اجرای فرمان تو روان. چندان که چراغ جویندگان حق را فروغ بخشید، و بر سر راه گمراهان چون خورشیدی بدرخشید، و دلهای فرورفته در موجهای شبهت، به راهنمایی او رخت به کنار کشید. نشانه های روشن را بر پا داشت و احکام را چون موکلانی بر مردمان گماشت. او تو را امانتداری است درستکار، و گنجینه علم تو را پاسدار. گواه توسست در روز قیامت، و برانگیخته تو به رسالت، و فرستاده تو بر آفریدگان و امت. خدایا! سایه عنایت خود را بر او بگستران، و به فضل خویش پاداش او را فراوان گردان. بنیاد شریعتی را که نهاد از دیگر بناها بالاتر بر و مرتبت او را نزد خویش گرامیتر و نور شریعت او را در سراسر گیتی بگستر، و پاداش پیامبری او را گفتار پسندیده قرار ده، و شهادت پذیرفته. چنان که گفته او میزان عدل باشد و فرموده او قول فصل. بار خدایا! ما و او را فراهم آور در زندگانی خوشگوار، و نعمت پایدار و آرزوهای دلنشین، و لذتهای با خواهش دل قرین، و زندگانی فراخ و پر نعمت، و اطمینان خاطر و برخورداری از تحفه های کرامت.

خطبه ۷۲- درباره مروان

درباره مروان پسر حکم در بصره (گویند مروان را در جنگ جمل اسیر گرفتند. وی در پیشگاه علی (ع) امام حسن و امام حسین علیهما السلام را میانجی خود ساخت و آنان درباره او با امام سخن گفتند، و علی (ع) او را رها کرد. حسنین (ع) گفتند: امیرمومنان! مروان با تو بیعت کند. فرمود: مگر پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست که بیعت شکن است و غدار با دستی چون دست جهود، مکار اگر آشکارا با دست خود بیعت کند، روگرداند و در نهان با ریشخند آن را بشکند. همانا وی بر مردم حکومت کند اما کوتاه، چندان که سگ بینی خود را لیسد. او پدر چهار فرمانرواست و زودا که امت، از او فرزندان او روزی سرخ خونین را ببینند.

خطبه ۷۳- هنگام بیعت شورا با عثمان

هنگامی که قصد بیعت کردن با عثمان را کردند همانا می دانید! که سزاوارتر از دیگران به خلافت منم. به خدا سوگند، بدان چه کردید گردن می نهم، چند که مرزهای مسلمانان ایمن بود. و کسی را جز من ستمی نرسد. من خود این ستم را پذیرفتم، و اجر چنین گذشت و فضیلتش را چشم می دارم، و به زر و زیوری که در آن بر هم پیشی می گیرید دیده نمی گمارم.

خطبه ۷۴- پاسخ به اتهامی ناروا

چون شنید بنی امیه تهمت شریک بودن در خون عثمان را بدو بسته اند آیا شناختی که فرزندان امیه از من دارند، آنان را از عیب بر من نهادن باز نمی دارد؟ آیا پیشینه ام در اسلام نادانان را بر جای نمی نشاند و بر سر عقل نمی آرد تا به من تهمت نزنند و بیش سر ریش دلم را نکنند. آنچه خدا آنان را بدان پند داد، از بیان من رساتراست. من از دین بیرون شدگان را به حجت مغلوب کنم و آنان را که در شبهتند با برهان محکوم و منکوب. و هر کار شبهه ناک را به کتاب خدا عرضه کنند و بندگان را بدان چه در دل دارند پاداش دهند زمستان است. شاعر سواران قبیله را به خاطر شتاب آنان در پذیرفتن دعوت به هنگام فریاد خواهی، به ابر تابستانی مانند کرده است که گوید: (هنا لك لو دعوت اناك منهم)).

خطبه ۷۵- اندرز

و از خطبه های آن حضرت است خدا پیامرزد مردی را که حکمی را شنید و نیک فهم کرد، و به رستگاری خوانده شد و بدان رو آورد. و در پی راهنمایی افتاد و رهید. و خدا را حاضر دید و از گناه ترسید. توشه پیش فرستاد، و کرده نیک برای ذخیرت ورزید. و از آنچه پرهیز باید، دوری گزید. در پی حق رفت و بدان رسید، آرزو را سرکوب کرد و با هوس خویش جنگید. شکیبایی را مرکب نجات ساخت و پرهیزگاری را برگ روز وفات. راه روشن را پیش گرفت، و طریق راست را مسیر خویش گرفت. فرصت زندگی را غنیمت شمرد و بر اجل پیشی گرفت و کار نیک ذخیرت کرد.

خطبه ۷۶- نکوهش رفتار بنی امیه

فرزندان امیه میراث محمد (ص) را اندک اندک به من می رسانند، چنان که شتربچه را اندک اندک شیر بنوشانند. به خدا، که اگر زنده مانم بیت المال را پراکنده گردانم، چنان که قصاب پاره شکمبه خاک آلوده را به دور افکند. (و التراب الوزمه نیز روایت شده است، و آن قلب در عبارت است الوزام التربه. و گفته امام لیفوقوننی یعنی اندک اندک از مال به من می دهند، چنان که نوشاندن شیر به شتربچه، و آن یکبار دوشیدن است. و ذام جمع و ذمه و آن پاره ای از شکمبه یا جگر است که در خاک افتد پس آن را برفشانند).

خطبه ۷۷-نیایش

که بدان دعا می کرد خدایا! بر من ببخش آن چه را که از من بدان داناتری، و اگر بدان باز گشتم تو به بخشایش باز گرد که بدان سزاوارتری. خدایا! بر من ببخشا وعده هایی را که نهادم و آن را نزد من وفايي نبود، و بیمارز آنچه را به زبان به تو نزدیکی جستم و دل راه مخالف آن را پیمود. خدایا! بر من ببخشای نگاههایی را که نباید، و سخنانی که به زبان رفت و نشاید، و آن چه دل خواست و نایست، و آن چه بر زبان رفت از ناشایست.

خطبه ۷۸-پاسخ اخترشناس

(چون آهنگ جنگ خوارج کرد یکی از اصحاب گفت: ای امیرمومنان از علم ستارگان گویم که اگر در این هنگام به راه افتی، ترسم به مراد خود نرسی، امام (ع) فرمود: پنداری تو ساعتی را نشان می دهی که هر که در آن به سفر رود بدی به وی نرسد، و از ساعتی می ترسانی که اگر در آن، راه سفر پیش بگیرد، زیان وی را در میان خویش گیرد؟ هر که تو را در این سخن راستگو پندارد، قرآن را دروغ انگارد، و در رسیدن به مطلوب و دور کردن آنچه ناخوش است و نامحبوب، خود را از خدا بی نیاز شمارد. تو، از آن که سخت را کار بندد، چشم داری که تو را سپاس دارد و پروردگارش را به حساب نیارد، چه به گمان خویش، ساعتی را بدو نشان داده ای که در آن به سودی رسیده و از زیانی رهیده است. (سپس روی به مردم کرد و فرمود: ای مردم! از اخترشناسی روی بتابید، جز آنچه بدان راه دریا و بیابان را یابید، که این دانش به غیب گویی می کشاند و غیب را جز خدا نداند. منجم چون غیبگوست، و غیبگو چون جادوگر، و جادوگر چون کافر است، و کافر در آذر، به نام خدا به راه بیفتید!

خطبه ۷۹-نکوهش زنان

و از خطبه های آن حضرت است پس از پایان نبرد جمل، در نکوهش زنان مردم! ایمان زنان ناتمام است، بهره آنان ناتمام، خرد ایشان ناتمام. نشانه ناتمامی ایمان، معذور بود نشان از نماز و روزه است به هنگام عادتشان، و نقصان بهره ایشان، نصف بودن سهم آنان از میراث است نسبت به سهم مردان، و نشانه ناتمامی خرد آنان این بود که گواهی دو زن چون گواهی یک مرد به حساب رود. پس از زنان بد پرهیزید و خود را از نیکانشان و پایید، و تا در کار زشت طمع نکنند، در کار نیک از آنان اطاعت ننمایید.

خطبه ۸۰-وارستگی و پارسائی

ای مردم! پارسایی، دامن آرزو در چیدن است، و شکر نعمت حاضر گفتن، و از ناروا پارسایی ورزیدن. و اگر از عهده این کار برنیاید، چند که ممکن است خود را از حرام وا پایید و شکر نعمت موجود فراموش ننمایید. که راه عذر بر شما بسته است، با حجت‌های روشن و پدیدار، و کتاب‌های آسمانی و دلایل آشکار.

خطبه ۸۱- در نکوهش دنیا

در وصف دنیا چه ستایم خانه ای را که آغاز آن رنج بردن است، و پایان آن مردن. در حلال آن حساب است، و در حرام آن عقاب. آن که در آن بی نیاز است، گرفتار است، و آن که مستمند است اندوه بار. آن که در پی آن کوشید بدان نرسید، و آن که به دنبال آن نرفت، او رام وی گردید. آن که بدان نگریست، حقیقت را به وی نمود، و آن که در آن نگریست، دیده اش را بر هم دوخت. (می گویم، اگر نگرنده در گفته امام من ابصر بها بصرتی نیک بیندیشد در آن از معنی عجیب و اندیشه ژرف نگر آن بیند که به نهایت آن نتوان رسید، و ژرفای آن را نتوان دید، به خصوص که با گفته او (ع) مقارن شود که و من ابصر الیها اعمته که فرق میان ابصر بها و ابصر الیها تا کجاست. و پایه بلاغت این سخن چه آشکار و پیداست.)

خطبه ۸۲- خطبه غراء

و از خطبه های عجیب اوست سپاس خدایی را که برتر است به قدرت، و نزدیک است از جهت عطا و نعمت، بخشنده غنیمت فزون از حاجت، و زداينده هر بلا و نکبت. او را سپاس گویم که بخششهای او از روی مهربانی است، و نعمتهای او فراگیر و همگانی. بدو ایمان دارم چه، از هر چیز پیش است و هستی او به خویش است، و از او راه می جویم که نزدیک است و راه بر، و از او یاری می خواهم که تواناست و چیره گر، و بر او تکیه می کنم که بسنده است و یاور، و گواهی می دهم که محمد (ص)، بنده و فرستاده اوست. او را فرستاد برای روان ساختن فرمان، و بستن راه عذر بر مردمان، و بیم دادن از کیفر آن جهان.

بندگان خدا! شما را اندرز می دهم به تقوا، و پرهیز از نافرمانی خدا، که در کتاب خود برای شما مثلها آورد، و زمان مرگ یک یکتان را معین کرد. زینت لباس بر تنتان پوشید، و روزی فراخ به شما بخشید. از بیش و کم شما آگاه است، و پاداش هر یک را آماده داشته، بر سر راه است. شما را برگزید از دیگر جانداران، به دادن نعمتهای فراوان، و بخششهای شایان، و ترسانیدتان از عذاب آن جهان با حجت‌های روشن و رسا در بیان. یکان یکان شما را در علم مخزون خود به شمار آورد، و برای هر یک زمانی معین کرد، در این جهان که جای محنت است، و خانه ابتلا و عبرت. شما را در آن می آزمایند،

و محاسبه می نمایند، چه دنیا، آبشخوری است تیره و تار، و به آب درآمدنگاه آن گلزار. برون سوی آن فریبنده، درون سوی آن کشنده. فریبکاری است زود گذار، سایه ای است ناپایدار، تکیه گاهی است نا استوار. روی خوش نماید تا آن که از وی گریزان است، بدو انس گیرد، و آن که ناشناسای اوست آرامش پذیرد. ناگاه، به چهار دست و پای برخیزد، و ریسمانها در آویزد، آماج تیرهای قضایش سازد، و رشته های مرگ بر گلویش اندازد. کشان کشانش براند، تا به خوابگاه تنگش رساند، که منزلگاهی است پر بیم، برای دیدن پاداش ز در آمدن غایبی که منتظر رسیدن آنید و گرفتار شدن به خشم خدای بزرگ و توانا، که گریختن از آن نتوانید. (در خبر است که چون امیرالمومنین علیه السلام این خطبه را خواند، تن هاز شنیدن آن لرزید، و دیده ها باران اشک بارید، و دلها از بیم بتپید، و بعض مردم آن را خطبه غرا نامیده اند.

خطبه ۸۳- درباره عمرو بن عاص

و از خطبه های آن حضرت است درباره عمرو پسر عاص شگفتا از پسر نابغه! شامیان را گفته است، من مردی لاغ گویم با لب بسیار، عبث کارم، و کوشا در این کار. همانا، آنچه گفته نادرست بوده، و به گناه دهان گشوده، همانا بدترین گفتار، سخن دروغ است که چراغ آن بی فروغ است. اما او می گوید و دروغ می گوید. وعده می دهد و خلاف آن می پوید. می خواهد و می ستهد، از او می خواهند و زفتی می کند. پیمان را به سر نمی برد و پیوند خویشان را می برد. چون سخن جنگ در میان باشد، دلیر است و بر امر و نهی چیر، و چون تیغ از نیام بر آید و وقت کارزار در آید، بزرگترین نیرنگ او این است که عورت خویش گشاید. به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از لاغ باز می دارد، و فراموشی آخرت او را نگذارد که سخن حق بر زبان آرد. او با معاویه بیعت نکرد، مگر بدان شرط که او را پاداشی رساند، و در مقابل ترک دین خویش لقمه ای بدو خوراند.

خطبه ۸۴- در توحید و موعظه

و از خطبه های آن حضرت است و گواهی می دهد که خدایی نیست جز خدای یکتا، که بی انباز است و بی همتا. آغاز اوست، که پیش از او چیزی نیست. انجام اوست و نامنتهی است. نه پندارها برای او صفتی داند، و نه خردها اثبات چگونگی برای او تواند. نه جزء جزءش توان کرد، و نه تبعیض پذیر است، و نه دیده ها دلها او را فراگیر است.

پس بندگان خدا! از عبرت های سودمند، پند پذیرید، و از نشانه های آشکار عبرت گیرید. از آنچه با بیانی رساتان ترسانده اند، خود را باز دارید، و از یاد آوریه و موعظتها سود بردارید، که گویی چنگالهای مرگ بر شما آویخته است، و رشته های آرزوتان را از هم گسیخته، و سختیهای - واپسین دم زندگی -

به ناگاه بر سر شما رسیده و به آبخوری که درآمد نگاه شماست کشیده و هر نفسی را راننده ای همراه است که او را تا به محشر وی می راند، و گواهی که بر کرده او گواهی می دهد، و آنچه کرده است می داند.

و از این خطبه است در صفت بهشت: پایه هایی فروتر و برتر، منزلهایی برخی از برخی بهتر، نه نعمت آن بریده گردد، و نه باشند آن از آنجا رخت ببرند. نه آن که در آن جاودان است پیر شود، و نه آن که در آن ساکن است فقیر.

خطبه ۸۵- صفات پرهیزکاری

به رازها داناست و بر درونها بیناست. بر هر چیز احاطه دارد و چیره است، و بر هر چیز تواناست. پس از شما آن را که پروای کار است، وظیفه خود بگذارد، در روزهایی که فرصتی دارد، پیش از آنکه مرگ او را به حال خود نگذارد. روزهایی که آسوده خاطر است، و زمان دل مشغولی او نرسیده، روزهایی که دم تواند بر آورد، و گلوش نتاسیده، و باید که خود را برای رسیدن- بدان جهان- آماده دارد، و از جای کوچ برای سجای ماندن توشه بردارد.

پس ای مردم! خدا را! خدا را! بپایید، و در آنچه از کتاب خود شما را نگاهبان کرده و حقوقی که نزد شما به ودیعت سپرده- وظیفه امانت را رعایت نمایید- که خدای سبحان شما را بیهوده نیافریده و رها نگذاشته، و در نادانی و کوریتان نداشته. چه به شما گفته است چه بایدتان کرد، و آموخته است که چه خدمتی تان باید آورد، و نبشته است که تومار زندگی تان را کی خواهد سپرد. و قرآن را که بیان دارنده هر چیز است بر شما فرو فرستاد، و پیامبر خویش را روزگاری میان شما زندگانی داد، تا با آیه ها که در کتاب خود نازل فرمود دینی را که پسندید، برای او و شما کامل نمود، و به زبان او به شما خبر داد که چه را می پسندد و چه او را خوش نیاید، از چه باز می دارد و کردن چه کار را فرماید. چندان که راه عذر را بر شما ببست، و حجتی گرفت که- از آن نتوانید رست- پیک تهدید را به سوی شما پیش راند، و از کیفر سختی که پیش رو دارید بترساند. پس، در این چند روز که زنده اید، گذشته را جبران کنید، و خود را به شکیبایی ورزیدن و سختی دیدن خوی دهید. که این روزها برابر روزهایی که در غفلت بودید، و خود را مشغول داشتید و پند نیوشیدید اندک است- فراوان- خود را رخصت مدهید، مبادا رخصتها شما را به راه ستمکاران برد. و درون را چون برون سازید تا نفاق، بلایی بر سرتان نیاورد، و پرده شما را ندرد.

بندگان خدا! فرمانبردارترین مردم از خداوند، خیرخواه ترین آنان برای خویش است، و خیانتکارترین آنان به خود، کسی است که در نافرمانی خدا از همه پیش است. فریفته، آن که خود را بفریباند، و رشک برده آن که دینش برای وی بی آسیب ماند. خوشبخت کسی است که از- آنچه بر- جز او -

رود- پند گیرد. و بدبخت آن کس که فریب هوای نفس خویش پذیرد. بدانید که اندک ریا شرک است و همنشینی پیروان هوا فراموش کردن ایمان، و جای حاضر شدن شیطان. از دروغ دوری گزینید که از ایمان به دور است- و چراغ او بی نور- راستگو بر کنگره های رستگاری و بزرگواری است و دروغگو کناره مغاک و خواری. بر هم حسد مبرید که حسد ایمان را می خورد- چنانکه آتش هیزم را- و با یکدیگر دشمنی مکنید که آن پیوند خویشاوندی را می برد. و بدانید که آرزوهای نفسانی خرد را به غفلت وادارد، و یاد خدا را به فراموشی سپارد. پس آرزوی نفسانی را دروغزن دانید که- آنچه خواهد- فریب است و امید بیهوده، و خداوند آرزو فریفته است- و در خواب غفلت غنوده-.

خطبه ۸۶-موعظه یاران

بندگان خدا! همانا محبوبترین بنده نزد خدا، بنده ای است که خدا او را در پیکار نفس یار است، بنده ای که از درون، اندوهش شعار است، و از برون ترسان و بیقرار است. چراغ هدایت در دلش روشن است و برگ روز مرگش - که آمدنی است- معین. مرگ درونما را به خود نزدیک ساخته، و- ترک لذت را- که سخت است، آسان شمرده، و دل از هوس پرداخته. دیده، و نیک نظر کرده. به یاد خدا بوده، و کار بیشتر کرده. از آبی که شیرین است و خوشگوار، و آبشخور آن نرم و هموار، به یک بار سیر نوشیده و در پیمودن راه راست کوشیده. جامه آرزوهای دنیا وی برون کرده، دل از همه چیز پرداخته، و به یک چیز روی آورده. از کوردلان به شمار نه، و پیروان هوا را شریک و یار نه. کلید درهای هدایت گردید، و قفل درهای هلاکت. راه خود را به چشم دل دید. و آن را که خاص اوست، رفت- و به چپ و راست ننگرید- نشانه راهش را شناخت، و خود را در گردابهای گمراهی غرقه نساخت، و در استوارترین دستاویز و سختترین ریسمانها چنگ انداخت. به حقیقت چنان رسید که گویی پرتو خورشید بر او دمید. و خود را در فرمان خدا گذاشت و بر گزاردن برترین وظیفه ها همت گماشت. چنان که هر مشکلی که پیش آید، باز نماید و در آن نما کار می نمودند، و امتان در گولی و نادانی می غنودند.

خداتان پیامرزا! به کار پردازید، و نشانه های آشکار را پیشوای خود سازید تا که راه گشاده است و راست، و شما را به خانه ای می خواند که سلامت آنجاست. شما در خانه ای به سر می برید که باید خشنودی خدا را در آن به دست آرید، در مهلت و آسایش خاطری که دارید، که نامه ها گشوده است و خامه فرشتگان روان، تن ها درست است و زبانها گردان. توبه شفته است و کردارها پذیرفته.

خطبه ۸۷-در بیان هلاکت مردم

اما بعد، خداوند ستمکاران روزگار را شکست نداده، جز آن که نخست آنان را لختی مهلت داده، و در آسایش به رویشان گشاده. و شکست هیچ مردمی را نبسته، جز از پس آنکه - گرد- سختی و بلا بر سرشان نشسته. پس در کمتر آن دشواری که از آن استقبال کردید و اندک آن سختی که بدان پشت کردید، مایه عبرت است. نه هر که دلی دارد، به خردی داننده است و نه هر که گوشی دارد نیک شنونده است، و نه هر که دیده ای دارد بیننده است. در شگفتم! و چرا شگفتی نکنم از خطای فرقه های چنین، با گونه گونه حجتهاشان در دین. نه پی پیامبری را می گیرند و نه پذیرای کردار جا نشینند. نه غیب را باور دارند، و نه عیب را وای می گذارند. به شبهتها کار می کنند و به راه شهوتها می روند. معروف نزدشان چیزی است که شناسند و بدان خرسندند، و منکر آن است که آن را نپسندند. در مشکلات خود را پناه جای، شمارند، و در گشودن مهمات به رای خویش تکیه دارند. گویی هر یک از آنان امام خویش است که در حکمی که می دهد- بی تشویش است- چنان بیند که به استوارترین دستاویزها چنگ زده و محکمترین وسیلتها را به کار برده.

خطبه ۸۸-مردم پیش از بعثت

او را هنگامی فرستاد که: پیامبران نبودند، و مردمان در خوابی دراز می غنودند، اسب فتنه در جولان، کارها پریشان، آتش جنگها فروزان، جهان تیره، فریب دنیا بر همه چیره، باغ آن افسرده، برگ آن زرد و پژمرده، از میوه اش نومید، آبش در دل زمین ناپدید، نشانه های رستگاری ناپیدا، علامتهای گمراهی هویدا، دنیا با مردم خود ناخوشرویی، و با خواهنده خویش ترش ابروی، بارش محنت و آزار، خوردنی آن مردار، درونش بیم، برونش تیغ مرگبار. پس بندگان خدا! عبرت بگیرید. و کرده های پدران و برادران خود را به یاد آرید، که چگونه در گرو آن کردارند، و حساب آن را عهده دارند. به جانم سوگند، هنوز میان شما و آنان روزگاری نگذشته و سالها و قرنهای فاصله نگشته. و امروز که دیده به جهان گشوده اید چندان دور نیست از روزی که در پشت آنان بوده اید. به خدا که، پیامبر آنان را چیزی نشنوند، جز آنکه من امروز آن را به شما می شنویم. گوشی که شما امروز دارید همانند آن است که دیروز به آنان دادند، و دیدگانی که اکنون دارید چون دیده ها است که برای آنان گشادند دلهایی که در سینه شما نهادند، همانند دلهاست که در آن روزگار به آنان دادند. به خدا سوگند، چیزی را به شما ننمودند که آنان ندانستند، و چیزی را خاص شما نکردند، که آنان از آن محروم ماندند. اکنون فتنه بر شما فرود آمد، همچون شتری که مهارش جنبان است، و میانبندش سست و نااستوار، و سواری بر آن دشوار. مبدا آنچه مردم دنیا را فریفت، شما را بفریید، که آن دامی است چون سایه گسترده- همه را به دام اندازد-، و تا دم مرگ رهانشان نسازد.

خطبه ۸۹- در بیان صفات خداوندی

سپاس خدای را که شناخته است، بی آنکه دیده شود، و آفریننده است، بی آنکه اندیشه ای به کار برد. بود، و کار جهان را اداره می نمود، هنگامی که نه از آسمان نشانی بود، و نه از ستارگان، نه از فلک توی بر توی، که در شدن در آن نتوان. نه شبی تیره فام، نه دریایی آرام. نه کوهی با راههای گشاده، و نه دره ای پیچ و خم در آن افتاده، نه زمینی گسترده، و نه آفریده ای بر روی آن رونده. او پدید آورنده آفریدگان، و وارث همگان است. خدای آنان، و روزی دهنده ایشان است. آفتاب و ماه به رضای او گردانند، و هر تازه ای را کهنه می گردانند، و هر دوری را با نزدیک می رسانند. روزی آنان را قسمت کرد، و کردار و رفتارشان برشمرد: از نفسها که زنند، و نگاههای دزدیده که کنند، و رازهایی که در سینه ها پنهان دارند، و جایگاه آنان در زهدانهای مادران، و یا پشت پدران، تا آنگاه که عمرشان سر رسد، و اجلشان در رسد. خدایی که کیفر او بر دشمنانش سخت است، و در عین رحمت- او برایشان-، و رحمت او فراگیر دوستان است، در حال سختگیری او بر- آنان- هر که بر او چیرگی جوید، مقهورش سازد، و هر که با او دشمنی ورزد، به هلاکتش دراندازد. هر که با او کینه ورزد، خوارش سازد و تیره روز است، و هر که او را دشمن گیرد، خدا بر او پیروز است. آن را که بر وی توکل کرد بسنده است، و آن را که از او خواست، دهنده، و آن که از او وام گرفت، وامش را گزارنده، و هر که او را سپاس دارد، جزا دهنده.

بندگان خدا!!- کردار و گفتار- خود را بسنجید، پیش از آنکه آن را بسنجند، و حساب نفس خویش را برسید پیش از آن که به حسابتان برسند.- فرصت را غنیمت دانید- پیش از آن که مرگ گلویتان را بگیرد و نفس کشیدن نتوانید. رام و گردن نهاده- به راه راست روید- پیش از آنکه به سختی رانده شوید. و بدانید آن کس که نتواند خود را پند دهد تا از گناه باز دارد، دیگری را نیابد تا این کار را برای او به جای آرد.

خطبه ۹۰- خطبه اشباح

که به خطبه اشباح معروف است. و آن از خطبه های گرانقدر اوست. یکی از او پرسید تا خدا را چنان وصف کند که گویی آشکارا او را می بیند. امام (ع) از این سخن در خشم شد. سپاس خدایی را که نابخشیدن، و بخل ورزیدن بر مال او نیفزاید، و دهش و بخشش او را مستمند ننماید. چه هر بخشنده ای جز او - چون بخشد- مال خود را کاهش دهد، و هر نابخشنده ای- مگر او- سزاوار نکوهش بود. - او را سزد- که منت نهد بر بندگان، با بسیاری بخشش و نصیب که دهد- به این و آن- آفریدگان، روزی خوار اویند، و روزی آنان را پایندان است. قوت آنان را مقدر داشته.- و رساننده بدیشان است.- راه

مشتاقان را به سوی خود گشاده است. و به خواهند گان نعمتش - صلاهی عام داده است. - به خواهند بیشتر نبخشد از ناخواهان، بخشش وی بدین، کمتر نیست از آن. اولی است، که آغازی ندارد تا پیش از او چیزی بود، و آخری است، که پایانش نیست تا تصور چیزی پس از او رود. دیده ها را نگذارد تا بدو تواند رسید، یا عظمت و بزرگی وی را تواند دید. روزگار بر او نگذشته تا دگرگون شود، در جایی نبوده تا به جای دیگر رود. اگر ببخشد آنچه از کانه‌های کوهستانها برآید، و صدفهای دریاها بدان دهان گشاید، از سیم و زر ناب بر آورده از زمین، و مروارید غلطان، و مرجان دست چین، در بخشش او اثری نگذارد، و خراشه گسترده وی را به پایان نیارد. و اندوخته های انعام نزد او چندان است، که افزون از درخواست آفریدگان است. او بخشنده ای است که پرسش خواهند گان چشمه جود او را نخشکاند، و ستهیدن آنان در طلب، او را به زفتی نکشاند.

خطبه ۹۱- پس از کشته شدن عثمان

چون پس از کشته شدن عثمان خواستند با او بیعت کنند مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید، که ما پیشاپیش کاری می رویم که آن را رویه هاست، و گونه گون رنگهاست. دلها برابر آن بر جای نمی ماند و خردها بر پای. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناسا گردیده، و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم با شما چنان کار می کنم که خود می دانم، و به گفته گوینده و ملامت سرزنش کننده گوش نمی دارم. و اگر مرا واگذارید همچون یکی از شما، و برای کسی که کار خود را بدو می سپارید، بهتر از دیگران فرمانبردار و شنوایم. من اگر وزیر شما باشم، بهتر است تا امیر شما باشم.

خطبه ۹۲- خبر از فتنه

اما بعد، ای مردم! من فتنه را نشاندم و کسی جز من دلیری این کار را نداشت، از آن پس که موج تاریکی آن برخاسته بود، و گزند همه جا را فرا گرفته. از من پرسید، پیش از آنکه مرا نیابید. بدان کس که جانم به دست اوست، نمی پرسید از چیزی که میان شما تا روز قیامت است، و نه از گروهی که صد تن را به راه راست می خواند و صد را موجب ضلالت است، جز آنکه شما را از آن آگاه می کنم: از آن که مردم را بدان می خواند، و آن که رهبری شان می کند، و آن که آنان را می راند، و آنجا که فرود آیند، و آنجا که بار گشایند، و آن که کشته شود از آنان، و آن که بمیرد از ایشان، و اگر مرا از دست دادید، و در کارهای ناپسند و دشواریهای ناخوشایند درافتادید، بسیاری از پرسندگان از دهشت خاموش شوند، و سر در پیش افکنند، و بسیاری از پرسیدگان در پاسخ کاهلی کنند، و این هنگامی است که پیکار میان شما دراز و فراگیر شود و سختی آن آشکار، و جهان بر شما تنگ گردد و زندگی

دشوار. روزهای بلای خود را دراز شمارید. - و بسیار در آن بلا عمر به سر آرید - تا آنکه خدا بر مانده نیکوان - ببخشاید - و به روی آنان - دری - گشاید.

همانا، فتنه ها چون روی آورد، باطل را به صورت حق آرید، و چون پشت کند، حقیقت چنانکه هست نماید. فتنه ها چون روی آرد نشناسندش، و چون باز گردد دانشش. چون بادهای گرد گردانند، به شهری برسند و شهری را واگذارند. همانا، ترسناکترین فتنه ها، در دیده من، فتنه فرزندان امیه است، که فتنه ای است سردرگم و تار. حکومت آن بر همگان، و آزارش دامنگیر خاص از مردم دیندار. آن که فتنه را نیک بیند و بشناسد، آزار آن بدو رسد. و آن که آن را نبیند از بلای آن رهد. به خدا سوگند! پس از من فرزندان امیه را، برای خود اربابان بدی خواهید یافت: چون ماده شتر کلانسال بدخوی که به دست به زمین کوبد و به پا لگد زند و به دهان گاز گیرد، و دوشیدن شیرش را نپذیرد. پیوسته با شما چنین کنند، تا از شما کسی را به جای نگذارند، جز آنکه به آنان سودی رساند، یا زبانی به ایشان باز نگرداند. و بلای آنان چندان ماند که یاری خواستن شما از ایشان، چون یاری خواستن بنده باشد از خداوندگاری که او را پرورده، یا همراهی او را پذیرفته. بلای آنان بر سرتان آید، با چهره ای زشت و ترس آور، و ظلمتی با تاریکی عصر جاهلیت برابر. نه نور هدایتی در آن آشکار، و نه نشانی در آن پدیدار. ما اهل بیت از آن فتنه درامانیم، و مردم را بدان نمی خوانیم. سپس خدا آن فتنه را براندازد چنان که - سلاخی - پوست را - از تن گوسفند - جدا سازد، به دست کسی که آنان را خوار و ذلیل گرداند و به راهی که نخواهند برانند، و جام لبالب - بلا - را بدیشان خوراند. عطایی جز شمشیر به آنان نبخشد، و خلعتی جز ترس و بیم بر تنشان نپوشد. در این هنگام قریش دوست دارد دنیا را با آنچه در آن هست بدهد، و زمانی کوتاه مرا ببیند، تا آنچه امروز برخی از آن را می خواهم و به من نمی دهند یکجا تسلیم نماید.

خطبه ۹۳ - در فضل رسول اکرم

برتر و بزرگ است خدایی که اندیشه ژرف نگر، به کنه شناخت او نرسد، و حدس زیرکیها حقیقت او را دریابد. اول است که نهایتش نیست تا به پایان رسد، و آخری ندارد تا سپری گردد. خدایا! تویی سزاوار نیکو ستودن، و بسیار و بی شمارت ستایش نمودن. اگر امید به تو بندند بهترین امید بسته ای، و اگر چشم از تو دارند، این چشم داشت را هر چه نیکوتر شایسته ای. خدایا! در نعمت بر من گشادی، و مرا زبانی دادی تا بدان مدح جز تو را نخوانم، و بر کسی غیر تو آفرین نرانم. و بدان کسانی را نستایم که نومید کنند یا گمان آن بود که نبخشند، و زبان خود را بازداشتم از ستودن مردمان، و آفرین راندن بر پروردگان و آفریدگان. بار خدایا! هر ثناگوی را بر ثنا گفته، پاداشی است: جزایی - در خورد ثنای آفرین گوینده -، یا عطایی نیکو - سزاوار بزرگی پاداش دهنده - خدایا! امید به تو بستم تا

راهنما باشی به اندوخته های آمرزش و گنجینه های بخشایش. خدایا! این- بنده توسست که در پیشگاهت- برپاست، یگانه ات می خواند و یگانگی خاص، تو راست. جز تو کسی را نمی بیند که سزای این ستایشهاست. مرا به درگاه تو نیازی است که آن نیاز را جز فضل تو به بی نیازی نرساند، و آن درویشی را جز عطا و بخشش تو به توانگری مبدل نگرداند. خدایا! خشنودی خود را بهره ما فرما، هم در این حال که داریم، و بی نیازمان گردان از اینکه جز به سوی تو دست برداریم، که تو بر هر چیز توانایی.

خطبه ۹۴-وصف پیامبر

او را برانگیخت، حالی که مردم سرگردان بودند، و بیراهه فتنه را می پیمودند. هوا و هوسشان سرگشته ساخته، بزرگی خواهیشان به فرو دستی انداخته. از نادانی جاهلیت خوار، سرگردان و در کار ناستوار، به بلای نادانی گرفتار. او که درود خدا بر وی باد، خیرخواهی را به نهایت رساند، به راه راست رفت، و از طریق حکمت و موعظه نیکو مردم را به خدا خواند.

خطبه ۹۵-وصف خدا و رسول

و از خطبه دیگری از آن حضرت است سپاس خدای راست که اول است و چیزی پیش از او نیست، و آخر است و پس از او موجودی نیست. برتر است و از او بالاتر چیزی نیست. نزدیک است، و از او نزدیکتر نیست.

از این خطبه است در ذکر رسول (ص): قرارگاه او بهترین قرارگاه است. و خاندان او را شریفترین پایگاه است، از کانهای ارجمندی و کرامت، و مهدهای پاکیزگی و عفت. دلهای نیکوکاران به سوی او گردیده. دیده ها در پی او دویده. کینه ها را بدو بنهفت و خونها به برکت او بخفت. مومنان را بدو برادران هم کیش ساخت، و جمع کافران را پریش، خواران را بدو ارجمند ساخت و سالار، و عزیزان را بدو خوار. گفتار او ترجمان هر مشکل است و خاموشی او زبانی گویا برای اهل دل.

خطبه ۹۶-در باب اصحابش

اگر ستمکار را مهلت داد از او نرسته است، بلکه خدا بر گذرگاه او نشسته است- تا در بندش آرد-، و چون استخوان گلوگیر، نای اش را بفشارد. بدانید! به خدایی که جانم در دست اوست، این مردم بر شما پیروز خواهند شد، نه از آن رو که از شما به حق سزاوارترند، بلکه چون شتابان فرمان باطل حاکم خود را می برند. و شما در گرفتن حق من کند کارید- و هر یک کار را به دیگری وا می گذارید- امروز مردم از ستم حاکمان خود می ترسند، و من از ستم رعیت خویش. خواستم تا برای جهاد بیرون شوید

در خانه خزیدید، سخن حق را به گوش شما خواندم، نشنیدید. آشکارا و نهانتان خواندم پاسخ نگفتید، اندر زتان دادم نپذیرفتید. آیا حاضرانی هستید دور؟ به گفتار چون اربابان، به کردار چون مزدور؟ سخن حکمت بر شما می خوانم از آن می رمید، چنان که باید اندر زتان می دهم می پراکنید، به جهاد مردم ستمکارتان بر می انگیزانم، سخن به پایان نرسیده چون مردم سبا این سو و آن سو می روید. به انجمنهای خویش باز می گردید و خود را فریب خورده موعظت و می نمایید. بامدادان شما را راست می کنم، شامگاهان چون کمان خمیده پشت، سویم باز می آیید. شما را اندرز دادن، سنگ خارا به ناخن سودن است و آهن موریانه خورده را با صیقل زدودن. ای مردم که به تن حاضرند و به خرد ناپید! یک سر و گونه گونها سودا، فرماندهان به آنان مبتلا. امام شما خدا را فرمان می برد و شما نافرمانی او می کنید، حاکم شام خدا را معصیت می کند، و شامیان فرمان او را می برند. به خدا دوست داشتم معاویه شما را چون دینار و در هم با من سودا کند، ده تن از شما بگیرد و یک تن از مردم خود به من دهد. مردم کوفه، گرفتار شما شده ام که سه چیز دارید و دو چیز ندارید: کرانید با گوشهای شنوا، گنگانید با زبانهای گویا، کورانید با چشمهای بینا، نه آزادگانید در روز جنگ و نه به هنگام بلا برادران یکرنگ. تهدست مانید. ای همانند شتران بی ساربان که اگر از سویی فراهمشان کنند، از دیگر سوی پراکنند. به خدا، می بینم اگر جنگ سخت شود و آتش آن فروزان، و نبرد گرم گردد و گرمی آن سوزان، پسر ابوطالب را واگذارید و چون زن - که وقت زادن - میان ران خود گشاید، هر یک به سویی رو آرید، و من بر پی آن نشانها می روم که پروردگارم نهاده، و آن راه را می پویم که رسول خدا گشاده. راه راست حق را گام به گام می پیمایم و آن را از کوره راه باطل جدا می نمایم.

به خاندان پیامبرتان بنگرید، و بدان سو که می روند بروید، و پی آنان را بگیرید. که هرگز شما را از راه رستگاری بیرون نخواهند کرد و به هلاکتان باز نخواهند آورد. اگر ایستادند بایستید، و اگر برخاستند، برخیزید. بر آنها پیشی مگیرید که گمراه می شوید، و از آنان پس نمانید که تباه می گردید. همانا یاران پیامبر (ص) را دیدم، کسی را نمی بینم که همانند آنان باشد. روز را ژولیده مو، گردآلود به شب می رساندند، و شب را به نوبت، در سجده یا قیام به سر می بردند. گاه پیشانی بر زمین می سودند و گاه گونه بر خاک، از یاد معاد چنان ناآرام می نمودند که گویی بر پاره آتش ایستاده بودند. میان دو چشمشان چون زانوی بز ان پینه بسته بود از درازی ماندن در سجود. اگر نام خدا برده می شد چندان می گریستند که گریبانهایشان تر گردد، و می لرزیدند چنان که درخت، روز تندباد لرزد، از کیفری که بیم آن داشتند یا امیدی که تخم آن در دل می کاشتند.

خطبه ۹۷- در ستم بنی امیه

و از سخنان آن حضرت است به خدا که، بر سر کار بمانند تا حرامی از خدای را نگذارند جز آنکه آن را حلال شمارند، و پیمانی استوار نماند، جز آنکه آن را بگسلانند، و خانه ای در دهستان و خیمه ای در بیابان نبود جز آنکه ستم آنان بدان رسد و ویرانش گرداند، و بد رفتاری شان مردم آنجا را بگریزند. تا آنجا که دو دسته بگیرند: دسته برای دین خود که از دست داده اند، و دسته ای برای دنیای خویش که بدان نرسیده اند، و یاری یکی دیگری را چون یاری بنده باشد به مولا، اگر حاضر است راه او پوید و اگر غایب است بد او گوید، و تا آنکه هر کس گمان وی به پروردگار نیکوتر بود، رنج او در آن بلا بیشتر بود. پس اگر پروردگار شما را عافیتی داد بپذیرید، و اگر به بلایی مبتلا ساخت، شکیبایی پیش گیرید که عاقبت از آن پرهیزگاران است.

خطبه ۹۸- در گریز از دنیا

او را بر آنچه بوده سپاس می گوئیم، و برای آنچه بود، در کار خویش از او یاری می جوئیم، و از او می خواهیم تا دینمان را به سلامت دارد، آنچنان که از او می خواهیم تا تنهامان درست ماند. بندگان خدا! شما را سفارش می کنم این دنیا را که وانهنده شماس و اگذارید، هر چند وانهادن آن را دوست نمی دارید. دنیایی که تن ها را کهنه می کند، هر چند نو شدن آن را خوش دارید. مثل شما و دنیا، چون گروهی همسفر است که به راهی می روند، و تا در نگرند آن را می سپرند، و یا قصد رسیدن به نشانی کرده اند، و گویی بدان رسیده اند. چه کوتاه است فرصت کسی که تازد تا راهی که در پیش دارد به سر رسد، و یا آنکه روزی فرصت دارد نه بیش - و مرگش از در رسد -، و خواهانی شتابان در پی او افتاده، و او را می راند تا در دنیا نماند. پس در عزت و ناز دنیا بر یکدیگر پیشدستی مکنید، و به آرایش و آسایش آن شادمان مشوید، و از زیان و سختی آن ناشکیا مباشید. که عزت و نازش پایان یافتنی است، و آرایش و آسایش آن سپری شدنی، و زیان و سختی آن تمام شدنی، و هر مدتی از آن سرآمدنی و هر زنده آن مردنی. آیا نشانه ها که از گذشتگان به جای مانده شما را از دوستی دنیا باز نمی دارد؟ و اگر خردمندید مرگ پدرانتان که در گذشته اند، جای بینایی و پند گرفتن ندارد. نمی بینید گذشتگان شما باز نمی آیند، و ماندگان نمی آیند! نمی بینید مردم دنیا روز را به شب و شب را به روز می آرند و هر یک حالتی دارند! مرده ای است که بر او مویند. زنده ای که تسلیتش گویند. افتاده ای بیمار، بیمارپرسی تیمارخوار. و دیگری که جان می دهد، و دنیا جویی که مرگ به دنبالش می دود، و غافل به خود و نگذاشته و ماندگان پی گذشتگان را داشته. هان! بر هم زنده لذتها، تیره کننده شهوتها، و برنده آرزوها را به یاد آرید آنگاه که به کارهای زشت شتاب می آرید، و از خدا یاری خواهید بر گزاردن واجب او - چنان که شاید -، و نعمت و احسان او که به شمار نیاید.

خطبه ۹۹- درباره پیامبر و خاندان او

و از خطبه دیگری از آن حضرت است سپاس خدای را، که احسان فراوانش را بر آفریدگان گسترده است، و دست او به بخشش بر ایشان گشاده. او را در همه آنچه کند سپاس می گوئیم، و از او در نگاهداشت حق وی یاری می جوئیم. گواهی می دهیم که خدایی جز او نیست، و محمد (ص) بنده او و فرستاده اوست. او را فرستاد تا فرمان وی را آشکارا برساند و نام او را بر زبان براند. او وظیفه پیامبری را به امانت گزارد، و رستگاران جهان را پشت سر گذارد، و نشانه حق را در میان ما بر جای نهاد. کسی که از آن پیش افتد از دین برون است، و آن که پس ماند تبه و سرنگون است و آن که همراهش باشد با رستگاری مقرون. راهنمای آن از سخن ناسنجیده پرهیزد و تا آماده نباشد برنخیزد، و چون برخاست چالاک به کار درآویزد. پس چون شما گردن در طاعت او گذاشتید، و او را بزرگ داشتید مرگ او در رسد و زمانش به سر رسد. پس از مردن او چندان که خدا خواهد درنگ کنید تا آنکه برای شما کسی را آشکار سازد که فراهمتان آرد و با هم سازوار سازد. در آن که طالب کار نباشد طمع مبندید، و از آن که کار از دستش برون شده و دولت از او روی برگردانده نومید مگردید. چه، بود که یک پای دولت از دست شده بلغزد، و پای دیگرش بر جای ماند تا هر دو پای راست گردد- و دولتش بر پای ماند-.

همانا، مثل آل محمد به ستارگان آسمان نماید: اگر ستاره ای فرو شد ستاره دیگر بر آید. گویی خدا نیکویی خود را در حق شما به کمال رسانده و آنچه را آرزو دارید به شما نمایانده.

خطبه ۱۰۰- خبر از حوادث ناگوار

و خطبه دیگری از او است پیش از هر چیزی است که آن را نخستین انگارند، و پس از هر چیزی است که او را آخرین شمارند. چون پیش از او چیزی نیست، بایست که او را ابتدایی نباشد، و چون پس از او چیزی نیست او را انتهایی نباشد، و گواهی می دهیم که: خدا یکی است و جز او خدایی نیست. گواهیی که موافق است با آن نهان و عیان، و هم دل و هم زبان.

ای مردم! مخالفت با من شما را به گناه و ندارد، و نافرمانی من به سرگردانی تان درنیارد. و چون سخن مرا می شنوید به گوشه چشم به یکدیگر منگرید، و آن را نادرست مشمرید. به خدایی که دانه را کفیده، و جانداران را آفریده، آنچه شما را از آن خبر می دهیم از رسول امی است- و سخن من با گفته او یکی است-. رساننده، خبر دروغ نگفته، و شنونده نادان نبوده. گویی مردی را می بینم سخت گمراه- دینش در راه دنیا تبه- که از شام بانگ بردارد و در تازد، و درفشهای خود را پیرامون کوفه بر پا سازد. و چون دهان گشاید، و سرکشی کند، و به فرمان نیاید، و جور و ستم از حد درگذرد، فتنه دندان خود

را در فتنه انگیزان فرو برد. موج پیکار از هر سو پدیدار گردد و چهره ترش روزگار آشکار. شب و روز بارور رنج و سختی بسیار. چون کشت او به بار رسید و میوه او آبدار گردید، و چون شتر مست بخروشد، و چون برق بدرخشید، سپاه فتنه از هر سو درفش بر بسته برخیزد، و چون شب تار و دریای زخار، روی آرد و به هم درآمیزد. آن هنگام چه تندر بلا که کوفه را ویران نسازد، و چه تندبادها که بر آن بگذرد و برج و بارویش را دراندازد، و دیری نباید که دو سپاه در هم ریزند، و توده ها به هم آویزند و با یکدیگر بستیزند. آنچه از خیر و رستگاری بر پاست بدروند و آنچه درویده است، خرد کنند.

خطبه ۱۱- در زمینه سختیها

و از سخنان اوست که همچون خطبه است و آن روزی است که خدا پیشینیان و پسینیان را در آن فراهم آرد، برای رسیدگی به حساب کار، و پرداخت پاداش کردار. آنان فروتنانه برپایند، عرق تا گوشه دهنه‌شان روان، و زمین زیر پایشان لرزان، نیکو حالت‌ترین آنان کسی است که جای نهادن دو پای بیابد، یا برای راحت خود فراخ جایی.

از این سخنان است: فتنه‌هایی چون تاریکی شب، نه نیرویی تواند با آن بستیزد، و نه شکست خورد و بگریزد. - چون شتر- مهار کرده، و پالان نهاده، روی به شما آرد، و کشنده آن وی را به شتافتن وا دارد، و سوارش آن را براند تا آنجا که توان دارد. فتنه جویان گروهی هستند شرور، با آزار سخت، خون ریز، و اندک رخت. مردمی با آنان جهاد کنند که در دیده متکبران خوارند، و در روی زمین گمنام و بی مقدار، و در آسمان شناخته و پدیدار. این هنگام وای بر تو، ای بصره! از سپاهی که بلاست، و نمونه‌ای از کیفر خداست. نه گردی انگیزد، و نه بانگی دارد، و زودا که مردم تو را مرگامرگ و یا طاعون و گرسنگی از پای درآرد.

خطبه ۱۲- در تشویق به زهد

بنگرید بدین جهان! نگرستن پارسایان روی گردان از آن، که به خدا سوگند، آن که در آن مانده و جای گرفته دیری نباید، و آن که به ناز پرورده و ایمن به سر برده به درد آید. آنچه از آن رفت و پشت کرد، بازگشتنی نیست، و آنچه آینده است، نتوان دانست چیست تا در انتظار آن زیست. شادی آن آمیخته به اندوه است و بدی حال، و چابکی و چالاکی مردان را ناتوانی و سستی به دنبال. پس فریفته نگرداند شما را فزونی آنچه شادمانتان گرداند، که اندک است آنچه از آن با شما می ماند.

خدا پیامرزد مردی را که بیندیشد و پند گیرد، و پند گیرد و پذیرد، که گویی به اندک زمان آنچه از دنیا بود نمانده است، و آنچه از آخرت است پاینده است، و هر - عمر - شمرده به سر آید، و هر چه چشم داشتنی است، در آید، و هر چه درآمدنی است نزدیک است و به زودی رخت گشاید.

از این خطبه است: دانا کسی است که قدر خود را بشناسد، و در نادانی مرد این بس که پایه خویش را نشناسد. از دشمن روی ترین مردمان بنده ای است که خدا او را به خود واگذارد، تا از راه راست به یک سو شود، و بی راهنما گام بردارد. اگر به کار دنیایش خوانند، چست باشد، و اگر به کار آخرتش خوانند، تنبل و سست باشد. گویی آنچه برای آن کار کند بر او بایسته است، و آنچه در آن سستی ورزد، از او ناخواسته.

از این خطبه است: و این روزگاری است که در آن رهایی نیابد، جز با ایمانی بی نام و نشان، گمنام در نظر مردمان. اگر باشد، نشناسندش، و اگر نباشد، نپرسندش. اینان چراغهای هدایتند و راهنمایان شبروان بیابان ضلالت. نه فتنه جویند و نه سخن این را بدان رسانند، و نه زشتی کسی را به گوش این و آن خوانند. خدا درهای رحمت خود را به روی اینان گشوده است، و سختی عذاب خویش را از آنان برطرف فرموده.

خطبه ۱۳- پیامبر و فضیلت خویش

و گزیده آن پیش از این نوشته شد که در روایت با این خطبه یکسان نیست همانا خداوند سبحان، محمد (ص) را برانگیخت، و از عرب کسی کتابی نخوانده بود، و دعوی پیامبری و وحی نکرده. بیاری کسانی که فرمان وی را می بردند، با آنان که راه نافرمانی او می سپردند پیکار کرد - تا به راه راستشان در آورد - آنان را به سوی رستگاری راند، و پیش از آنکه قیامت رسد از گمراهی شان رهاند: کوتاه فکری در شناخت خدا درمانده، و شکسته عزیمتی راه به حق نبرده. پیامبر او را برخیزاند و در راه کشاند، و بدان جا که بایدش راند - جز کسی که طریق هلاکت می پیمود، و در او خیری نبود - تا آن گاه که به سر منزل نجاتشان رساند، و در جایی که بایستشان نشاند. آسیای زندگی شان چرخید، و کارشان راست گردید. به خدا سوگند، من در دنباله آن سپاه بودم تا یکباره پشت کرد، و سر به حکم اسلام در آورد. نه سست شده ام نه ترسانم، نه خیانت کرده ام، نه ناتوانم. به خدا سوگند، درون باطل را چاک می زنم تا حق را از تهی گاه آن بیرون کنم.

خطبه ۱۴- صفات پیامبر

تا این که خدا محمد (ص) را برانگیخت، گواهی دهنده، مژده رساننده و ترساننده. بهترین آفریدگان، آن گاه که خردسال می نمود، و نژاده تر هنگامی که کهن سال بود، پاکیزه تر پاکیزگان در خوی، و

گاه بخشش، ابر برابر دستش خشک می نمود. پس دنیا برای شما شیرین نبود، و دوشیدن پستان آن آسان نمی نمود، تا آن که آن را شتری دیدید مهارش گسسته و جنبان، از لاغری میان بندش لرزان. حرام نزد گروهی نادشوار، چون سودن دست بر درخت سدر پیراسته از خار، و حلال از دسترس دور و ناپدیدار، و به خدا سوگند، بدان دولت رسیدید- که خواهان آنید- و تا مدتی معین در آن بمانید. پس- کنون- پهنه زمین برای شما خالی است، و آن را نگاهبانی نیست. دست شما در آن گشاده است، و دست زمامداران - حقیقی- از شما بازداشته، شمشیر شما بر آنان مسلط است و شمشیر آنان از شما نگاهداشته. همانا، هر خونی را خونخواهی است و هر حقی را خواهانی. همانا، خونخواه ما چنان کند که داور درباره خود آن کند. او خداست که هر کس را خواهد از دست او نجهد و آن که گریزد، از او نرهد. سوگند به خدا، ای فرزندان امیه! که در اندک زمانی دنیا را ببینید در دست دیگران، و در خانه دشمنان.

آگاه باشید که بیناترین چشمها، چشمی است که نگاه خود را به سوی خوبی گشاید. آگاه باشید که شنواترین گوشها گوشه‌ای است که پند را فراگیرد و قبول نماید. ای مردم! روشنی از زبانه چراغ واعظی طلبید که پند خود را کار بندد، و از زلال چشمه‌ای آب برکشید که از تیرگی پالوده بود. بندگان خدا! در نادانی خود میارمید، و رام هوسهای خود مگردید که فرود آینده بدین منزل، بر لب آبکنده فرود آمده است بقرار، ریزان و ناپیدار. آنچه موجب تباهی اوست به پشت خود برمی دارد، و از جایی به جایی می رساند، به خاطر رایی که آن را پی در پی تازه می گرداند، و می خواهد چیزی را که نمی چسبد بچسباند، و آن را که نزدیک نمی آید به نزدیک کشاند. خدا را، مبادا که شکایت برید بدان که حاجت شما را روا ننماید، و گریه را که با رای نادرست محکم کرده نگشاید. همانا، بر امام نیست جز آنچه از امر پروردگار به عهده او واگذار شده: کوتاهی نکردن در موعظت، و کوشیدن در نصیحت و زنده کردن سنت، و جاری ساختن حدود بر مستحقان، و رساندن سهم های- بیت المال- به درخور آن. پس به سوی- کشتزار- دانش بشتابید، پیش از آنکه بوته، آن خشک شود، و پیش از آنکه به خود پردازید و فرصت گرفتن علم از منبع آن و اهل آن از دست رود، و از کار زشت باز ایستید و دیگران را از آن باز دارید، چه، به باز ایستادن پیش از بازداشتن مامورید.

خطبه ۱۵- وصف پیامبر و بیان دلاوری

سپاس خدای را، که راه اسلام را گشود و در آمدن به آبشخورهای آن را بر تشنگان آن آسان فرمود، و ارکان آن را استوار ساخت تا کس با آن چیرگی نتواند، و نستیزد، و آن را امانی ساخت برای کسی که بدان درآویزد، و آرامش برای آن که در آن درآید، و برهان کسی که بدان زبان گشاید. و هر که بدان دادخواهی کند، گواه آن است، و برای آن که از آن روشنی خواهد نوری درخشان است. و فهم است

آن را که فهمید، و خرد است برای کسی که اندیشید، و نشان برای آن که نشانه طلبد، و بینایی برای آن که در کار کوشید، و عبرت برای کسی که پند پذیرفت، و نجات کسی که تصدیق آن گفت. تکیه گاه آن که بر آن اعتماد داشت، و آسایش کسی که کار را-بدان-وا گذاشت، و نگاهبان آن که خود را-از گناه-باز داشت. روشنتر راه و پدیدار، درون آن آشکار، نشانه های آن بر بلندجای پدیدار. جاده های آن نمایان، چراغهای آن روشن و رخشان. مسابقت جای آن پاکیزه و والا، نهایت مسابقت بلند و بالا. چابکسواران را فراهم آورنده و هر یک آنان، بر سر پاداش بر دیگری پیشی گیرنده. سوارکاران آن بزرگ مرتبت و ارزنده. راه روشن آن تصدیق آوردن است و نشانه های آن کار نیک کردن. مرگ، پایان مدت، و دنیا، جای مسابقت، و جای فراهم آمدن، قیامت، و پاداش مسابقت، جنت.

از این خطبه است در ذکر پیامبر (ص): تا آنکه شعله ای افروخت که جوینده، بدان چراغ دانش بیفروزد، و نشان راه را بر پا کرد تا گمراه، دیده بدان دوزد. پس او امین توست و مورد اعتماد، و گواه تو بر امت در روز معاد، و انگیزه تو و موجب نعمت، و فرستاده بر حق تو، و آیت رحمت. خدایا! بهره او ساز نصیبی از عدل خود، و پاداش نیک و فراوان از فضل خود. خدایا! بنای دین او را از آنچه دیگران برآورده اند، عالی تر ساز، و خوان اکرام او را نزد خود هر چه گرامیتر ساز، و رتبت او را نزد خود بیفز، و قرب و سیلت، و بلندی قدر و فضیلتش عطا فرما. و ما را با او محشور کن چنان که نه زیانکار باشیم و نه پشیمان، نه دور از راه حق، و نه شکننده پیمان، نه گمراه نه همراه کننده دیگران، و نه فریفته هوای نفس و شیطان. (این سخنان پیش از این گذشت، ولی ما آن را دوباره اینجا آوردیم چه در دو روایت اختلاف است.)

از این خطبه است که خطاب به اصحاب خود فرماید: از کرامت پروردگار به جایی رسیدید که کنیزان شما را حرمت می گذارند و همسایگان شما را ارجمند می شمارند. آن که پایه او با شما یکی است و حق نعمتی از شما بر گردن او نیست بزرگتان می دارد. و آن که از حمله شما ایمن است و شما را بر او فرمانی نیست، از شما بیم دارد. و شما پیمانهای خدا را شکسته می بینید و خشم نمی گیرید، حالی که ننگ شکستن پیمانهای پدرانتان را نمی پذیرید. داوری در احکام خدا را نزد ما می آوردند، و از سوی شما به دیگران می رسید و هم به شما باز می گردید. پس، دست ستمکاران را بر خود گشادید و رشته های کار خویش به دست آنان دادید، و داوری در حکم الهی را در کف آنان نهادید تا کارها به شبهت کنند و راه شهوت بسپرند. به خدا سوگند، اگر هر یک از شما را به زیر ستاره ای بپراکنند، خدا شما را برای روز بد آنان فراهم خواهد آورد.

خطبه ۱۶- در یکی از ایام صفین

در یکی از روزهای صفین همانا، از جای کنده شدن و بازگشت شما را در صفها دیدم. فرومایگان گمنام و بیابان نشینان از مردم شام، شما را پس می رانند، حالی که شما گزیدگان عرب، و جاندا نه های شرف، و پیشقدم در بزرگواری، و بلندمرتبه و دیداری هستید. سرانجام سوزش سینه ام فرو نشست که در واپسین دم دیدم آنان را راندید، چنانکه شما را رانند، و از جایشان کندید چنانکه از جایتان کنند. با تیرهاشان کشتید و با نیزه هاشان از پای درآوردید. تا آنجا که هر یک دیگری را می راند- و پیشین آنان خود را به جای پسین می رساند-، همچون شتران تشنه که از حوضهاشان برانند، و از آبشخورهاشان دور دارند.

خطبه ۱۷- حادثه های بزرگ

و آن از خطبه هایی است که از حادثه های بزرگ خبر می دهد سپاس خدای را، که به آفرینش مخلوقاتش بر آفریدگان خود نمودار است، و هستی وی- با دلیل روشن- بر دل های آنان پدیدار. بی آن که بیندیشد آفریدگان را آفرید، که اندیشیدن او را نمی سزید. چه، اندیشه را دلی درون سینه باید، و او را درونی نیست تا اندیشه ای از آن برآید. علم او درون پرده های غیب را شکافت، و بر عقیدتهای نهفته و رازهای پنهان احاطت یافت.

از این خطبه است در ذکر پیامبر (ص): او را برگزید از درختی که رستگاه پیامبران است، و چراغ دانی پر نور برای روشنی جهان، از خاندانی بلندمرتبه و دیداری، و از سرزمین بطحاء- سرزمین فخر و بزرگواری- خاندانی که- چراغهای ظلمتند و چشمه های حکمت.

خطبه ۱۸- توانایی خداوند

هر چیز برابر او فرو افتاده و خوار است، و همه بدو ایستاده و برقرار. بی نیازی هر تهیدست است، و عزت هر خوار. نیروی هر ناتوان، و پناه هر اندوهبار. هر که سخن گوید، سخن او شنود، و هر که خاموش باشد نهان او داند. هر که زنده باشد، روزی اش با اوست، و هر که بمیرد، بازگشتش بدوست. دیده ها تو را ندیده است تا از تو خبر دهد، که تو پیش از هر آفریده ای که خواهد وصف تو را سر دهد. بیم تنهایی نداشتی تا خلق را بیافرینی، و آنان را نیافریدی تا از ایشان سودی بینی. آن را که بجویی از تو پیش نیفتد، و آن را که بگیری از دست نرهد، و آن که فرمان تو نبرد از قدرت نکاهد، و آن که تو را مطیع باشد، بر ملک تو نیفزاید. امر تو را باز نگرداند، آن که بر قضای تو خشم گیرد، و بی نیاز از تو نبود، آن که فرمانت نپذیرد. هر رازی نزد تو آشکار است، و هر نهانی نزد تو پدیدار. تو همیشه ای و بی پایان، تو پایان هر چیزی، و گریز از تو نتوان. وعده گاه محضر توست، و رهایی از تو جز به تو نیست، و در دست قدرت تو زمام هر جنبه ای است، و به سوی تو بازگشت هر آفریده ای است. پاک

خدایا! چه بزرگ است آنچه می بینیم از خلقت تو، و چه خرد است، بزرگی آن در کنار قدرت تو، و چه با عظمت است آنچه می بینیم از ملکوت تو، و چه ناچیز است برابر آنچه بر ما نهان است از سلطنت تو، و چه فراگیر است نعمت تو در این جهان، و چه اندک است در کنار نعمتهای آن جهان. از این خطبه است: از فرشتگانی که در آسمانهایت جایشان دادی، و از زمین خود برترشان بردی. آنان از دیگر آفریدگانت تو را بهتر شناسند، و از عقاب تو بیشتر می هراسند، و به تو نزدیکترند - لاجرم پیوسته در حمد و سپاسند - نه در پشتهای پدران بوده اند، نه درون زهدانهای مادران، نه از نطفه ناچیز آفریده اند، و نه پراکنده گردش زمان. آنان با مرتبتی که از آن برخوردارند، و منزلتی که نزد تو دارند، و یکدله تو را دوست دارند، و تو را فراوان طاعت می گزارند، و اندک غفلی در فرمان تو نیارند، اگر آنچه بر آنان پوشیده است چنان که باید دانند، کارهای خود را خرد بینند، و بر خویشتن خرده گیرند، و بدانند که تو را نپرستیدند، چنانکه باید، و طاعت نگزاردند آنسان که شاید. ستودن تو راست که آفریننده و معبودی، بندگانت را نیک آزمودی.

خانه ای آفریدی و خوانی گستردی، نوشیدنی، و خوردنی، و جفتهای و خدمتکاران در آن فراهم آوردی، و کاخها و نهادهای روان، و کشتزارها و میوه های فراوان. سپس دعوت کننده - پیامبران - فرستادی تا بندگانت را بدان خانه بخواند، - خانه ای که به آسایش در آن بماند. - نه دعوت کننده را پاسخ گفتند، و نه آنچه را ترغیب کردی پذیرفتند، و نه بدانچه تشویقشان کردی آرزومند شدند. مرداری را پذیره گردیدند، و به خوردن آن رسوایی به خود خریدند، و در دوستی آن با هم به سازش گراییدند، و هر که عاشق چیزی شود، دیده اش را کور سازد و دلش را رنجور سازد. پس به دیده بیمار بنگرد و به گوش بیمار بشنود. خواهشهای جسمانی پرده خردش را دریده، دوستی دنیا دلش را میرانیده، جان او شیفته دنیا است و او بنده آن است، و به سوی هر که چیزی از دنیا در دست دارد، نگران است. هر جا که دنیا برگردد، در پی آن رود، و هر جا روی آرد، روی بدانجا کند. نه به گفته بازدارنده از سوی خدا خود را بازدارد، و نه پند آن کس را که از سوی او پند دهد در گوش آرد، حالی که فریفتگان دنیا را می بیند که دستگیرند و در چنگال مرگ اسیر. نه جای درگذشت از خطا، و نه راه بازگشت به دنیا، چگونه بر آنان فرود آمد آنچه نمی دانستند، و چگونه فراق دنیا را دیدند و از آن ایمن نشستند. و به آخرت درآمدند، و از آنچه بیمشان می دادند نرستند.

خطبه ۱۹ - اندرز به یاران

همانا بهترین چیز که نزدیکی خواهان به خدای سبحان بدان توسل می جویند، ایمان به خدا و پیامبر، و جهاد در راه خداست، که موجب بلندی کلمه مسلمانی است و یکتا دانستن پروردگار که مقتضای فطرت انسانی است، و بر پا داشتن نماز که آن - ستون - دین است، و دادن حق مستمندان - زکات - که

واجب شرع مبین است، و روزه ماه رمضان که نگهدارنده از عقاب است - و باز دارنده عذاب -، و حج، و عمره گزاردن، که فقر را براندازند و گناهان را پاک سازند، و پیوند با خویشان - صله رحم - که مال را افزون سازد، و اجل را واپس اندازد، و صدقه دادن نهانی که گناه را پاک کند و بر جا نگذارد، و صدقه دادن آشکارا که مرگ بد را باز دارد، و کارهای نیک که - نکو کار را - از درافتادن به خواری نگهدارد.

به یاد خدا باشید که نیکوترین ذکر، یاد خداست، و آنچه پرهیزگاران را وعده داده خواهان شوید، که وعده او راستترین وعده هاست. و به سیرت پیامبران اقتدا کنید که برترین سیرت است، و به سنت او بگروید که راهنماترین سنت است، و قرآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار است، و آن را نیک بفهمید که دلها را بهترین بهار است، و به روشنایی آن بهبودی خواهید، که شفای سینه های بیمار است، و آن را نیکو تلاوت کنید، که سودمندترین بیان و تذکار است. همانا عالم که علم خود را کار نبندد، چون نادانی است سرگردان، که از بیماری نادانی نرهد، بلکه حجت بر او قویتر است و حسرت او را لازمت، و نزد خدا سرزنشش از همه بیشتر.

خطبه ۱۱۰ - در نکوهش دنیا

اما بعد، من شما را از دنیا می ترسانم که - در کام - شیرین است و - در دیده - سبز و رنگین. پوشیده در خواهشهای نفسانی، و - با مردم - دوستی ورزد با نعمتهای زودگذر این جهانی. متاع اندک را زیبا نماید، و در لباس آرزوها درآید، و خود را با زیور غرور بیاراید. شادی آن نیاید، و از اندوهش ایمن بودن نشاید. فریبده ای است بسیار آزار، رنگپذیری است ناپایدار، فنا شونده ای مرگبار، کشنده ای تبهکار. چون با آرزوی خواهندگان دمساز شد، و با رضای آنان هم آواز، بینند - سرابی بوده است - و بیش از آن نیست که خدای سبحان فرموده است: همچون آبی که فرو فرستادیم آن را از آسمان، پس پیامیخت رستنیهای زمین بدان، پس گیاه خشکی گردید که باد آن را از این سو بدان سو گردانید و خدا بر همه چیز تواناست. کسی از نعمت آن در سروری نبود، جز که پس آن اشکی از دیده هایش پالود، و روی خوش به کسی نیاورد، جز آنکه با سختی و بد حالی پشت بدو کرد، و باران آسایشش بر کسی نبارید، جز آنکه با رگبار بلایش بیازارید، و در خور دنیا است که اگر بامداد یاور کسی بود، شامگاهش ناشناس انگارد، و اگر از سویی گوارا و شیرین است، از سوی دیگر تلخی و مرگ با خود آرد. کسی از نعمت آن طرفی نبندد، جز آنکه از مصیبتهاش بدو رنجی رسد، و شامگاهان زیر پر آسایشش نخسبد، جز آنکه بامدادان شاهبال بیم بر سر او فرو کوید. سخت فریبده ای است و فریبا است آنچه در آن است، سپری شونده است و سپری است هر که بر آنست. توشه نیک از آن نتوان برداشت جز پرهیزگاری و ترس از پروردگار. کسی که از دنیا کمتر بهره بردارد، از آنچه موجب ایمنی اوست بیشتر دارد، و آن

که از دنیا نصیب بیشتر گیرد، از آنچه موجب هلاک اوست بیشتر گرفته و به زودی زوال پذیرد. بسا کسی که بدان اعتماد کرد، و ناگهان مزه تلخ مصیبت را بدو چشاند، و بسا صاحب اطمینانی که ناگهانش در خاک و خون نشاند. بسا صاحب عظمتی که او را خرد و ناچیز ساخت، و بسا نازنده ای که او را به خواری انداخت. دولت آن زودگذار است و عیش آن تیره و تار. گوارای آن شور است و شیرین آن با تلخی آمیخته، غذای آن زهر، و اسباب و دستگاه آن پوسیده در هم ریخته. زنده آن در معرض مردن، تندرستش دستخوش در بیماری به سر بردن. ملک آن برده، عزیز آن شکست خورده. آن که از آن فراوان دارد، گرفتار نکبت و وبال، و آن که بدو پناه برده، ربوده مال.

آیا شما در جای آنان به سر نمی برید که مردند؟ عمری درازتر از شما داشتند، و آثاری پایدارتر به جا گذاشتند، و تخم آرزو بیشتر در دل کاشتند، و شمارشان فزونتر بود، و سپاهیانسان فراگیرتر. دنیا را چسان پرستیدند، و آن را چگونه بر خود گزیدند؟ سپس از آن رخت بربستند، بی توشه ای که کفایت آنان تواند، و یا مرکبی که به منزلشان رساند. شنیده اید دنیا خود را فدای آنان کرده باشد، یا به گونه ای یاری شان داده، یا با آنان به نیکی به سر برده؟ نه چنین است که سختی آن بدانها چنان رسید که پوست و گوشتشان را درید. با سختیها، سستشان کرد، و با مصیبتها، خوارشان نمود، و بینی شان را به خاک مالید، و زیر پایشان سود، و دشواریهای زمانه را بر آنچه با آنان کرد، افزود. دیدید چگونه آن را که برابرش فروتنی کرد، و بر خویشتنش گزید و روی بدو آورد، نشناخت، و با او نساخت تا آنکه بار بستند و برای همیشه از آن گسستند. آیا جز گرسنگی توشه ای همراهشان کرد؟ یا جز در سختی شان فرود آورد؟ یا روشنی آن برایشان جز تاریکی بود؟ یا جز پشیمانی چیزی بدرقه راهشان نمود؟ پس چنین دنیایی را می گزینید؟ یا بدان اطمینان می کنید؟ یا آزمند آن می شوید؟ بد خانه ای است برای ک و به زندگانی همیشگی و خانه جاودانی پیوستند، چنان که خدای سبحان گوید: چنان که اول آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز می گردانیم، وعده ای است بر ما، و همانا ما این کار را کننده ایم.

خطبه ۱۱۱- درباره ملک الموت

که در آن ذکر ملک الموت را کرده است آیا چون به خانه ای درآمد از آمدن او آگاه می شوی؟ آیا هنگامی که یکی را می میراند، او را می بینی، بچه را چگونه در شکم مادر می میراند؟ از راه اندام مادر به درون او در می شود؟ یا روح به اذن پروردگارش بدو پاسخ می دهد؟ یا او با کودک، درون شکم مادر به سر می برد؟ آن که وصف آفریده ای چون خود را نتواند، صفت کردن خدای خویش را چگونه داند.

خطبه ۱۱۲- در نکوهش دنیا

شما را از این دنیا می پرهیزانم، که منزلگاهی است ناپایدار، نه خانه ماندن و نه جایگاه قرار. خود را آراسته، و به آرایش خویش شیفته است، و دیگران را به زینت خویشتن فریفته. خانه ای نزد خداوند آن خوار- و متاعی بی مقدار- حلال آن را به حرامش معجون داشته است، و خوبی آن را به بدی اش مقرون و زندگانی اش را به مرگ آمیخته است، و در کاسه شهدش، شرنگ ریخته است. خداوند تعالی آن را برای دوستانش نگزید، و در دادن آن به دشمنانش بخل نورزید. خیر آن اندک است، و شر آن آماده، فراهم آن پریشان، و ملک آن ربوده، و آبادان آن رو به ویرانی نهاده. آنچه ویران گردد، خانه خوبی نیست و به کار نیاید، و عمری که چون توشه پایان پذیرد، زندگانی به شمار نیاید. و روزگاری که چون پیمودن راه به سر آید، دیر نیاید. آنچه را خدا بر شما واجب کرده مطلوب خود شمارید، و توفیق گزاردن حق را که از شما خواسته، هم از او چشم دارید، و پیش از آنکه مرگ شما را فرا خواند، گوش به دعوتش بدارید.

همچنان عیب را- که در شماست- به رختان آرد. در وا گذاشتن آخرت و دوستی دنیا با هم یک دلید، و هر یک از شما دین را بر سر زبان دارید. چنان از این کار خشنودید که کارگری کار خود را به پایان آورده، و دوستی خداوند خویش را حاصل کرده.

خطبه ۱۱۳- در اندرز به مردم

سپاس خدای راست که ستایش را به نعمتها پیوسته می دارد، و نعمتها را به سپاس وابسته. می ستاییم او را بر بخششهای او، چنانکه می ستاییم او را هنگام بلای او، و از یاری می خواهیم در هدایت این مردم: کند کاران، در آنچه بدان مامورند و باید، شتابزدگان، بدانچه آنان را از آن باز داشته اند و نشاید. از او آموزش می خواهیم در آنچه علم او آن را فرا گرفته، و کتاب او آن را بر شمرده، علمی که چیزی را فرا نا گرفته نیست، و کتابی که چیزی را وا گذاشته نیست. بدو ایمان داریم، ایمان کسی که غیبه را به چشم دیده است، و بر آنچه وعده داده اند، آگاه گردیده. ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده است، و یقین آن شک را زایل نموده، و گواهی می دهیم، که خدایی نیست جز خدای یکتا، نه شریکی دارد و نه همتا، و اینکه، محمد (ص) بنده او و فرستاده اوست، درود و سلام خدا بر او و خاندان او باد. دو گواه که گفتار را بالا برند و کردار را ارتقاء دهند. میزانی که این دو گواه را در آن نهند سبک نباشد، و میزانی که این دو را از آن بردارند سنگین نبود.

بندگان خدا! شما را وصیت می کنم به تقوی، و ترس از خدا، که توشه راه است، و در معاد- شما را- پناهگاه است. توشه ای که به منزل راسند، پناهگاهی که ایمن گرداند. آن که بدان خواند، بهتر از همه دعوت را به گوش- مردم- رساند، و آن که فرا گرفت بهتر از هر کس سخن را در گوش کشاند، پس خواننده دعوت خود را شنوید، و شنونده خود را رستگار گرداند. بندگان خدا، پرهیز از نافرمانی خدا

دوستان او را از درافتادن در حرامهای او نگاهداشته است، و دل آنان را با ترس وی همراه داشته است، چندانکه شبها بیدارشان می دارد، و روزهای گرم را با تشنگی بر آنان به سر می آرد. آسایش عقی را با رنج دنیا به دست آورده اند، و سیرابی- آنجا- را با تشنگی خوردن- در اینجا- اجل را نزدیک دیده اند و در عمل پیشدستی کرده اند. آرزو را دروغ خواندند- و برای آن نزیستند- و مرگ را- حقیقت دیدند- و بدان نگریستند. و آن گاه دنیا خانه نیست شدن است، و رنج بردن، و دگرگونی پذیرفتن، و عبرت گرفتن. نشان نابود شدن، اینکه روزگار، کمان خود را به زه کرده است، تیرش به خطا نرود، و زخمش به نشود، بر زنده تیر مرگ بیارد، و تندرست را به بیماری از پا در آرد، و نجات یافته را در ناتوانی.

خطبه ۱۱۴- در طلب باران

در خواستن باران خدایا! کوههای ما کفیده است، و زمین ما تیره رنگ گردیده، و چارپایانمان تشنه اند، و در آغلهای خود سرگردانند، و چون زن بچه مرده فریاد کنانند. ملول از آنکه به چراگاهها آیند و روند، آرزویشان نه، که به آبشخورهایشان در شوند. خدایا! رحمت آر بر ناله گوسفندان، و فریاد ماده اشتران. خدایا! رحمت آر بر سرگردانی آنان به هنگام رفتنشان و ناله شان به هنگام در شدنشان. خدایا! هنگامی به سوی تو بیرون شدیم، که خشکسالی پیایی بر ما رسید، و ابرهامان که باراندار می نمود، به خشک ابر مبدل گردید. پس! تو دردمند را امید دهنده ای، و خواهنده را بسنده. خدایا! تو را می خوانیم- هنگامی که مردم نومیدند، و ابر رحمت بازداشته، و چرندگان تباه شده- که ما را به کردارمان مگیری، و به گناهانمان عقوبت مفرمایی. و رحمت خود را بر ما بگستران به ابر بسیار باران، و بهار پر آب، و گیاه خوشنمای شاداب، بارانی درشت قطره که زنده سازی بدان، آنچه مرده است، و باز گردانی بدان، آنچه از دست شده است. خدایا! بارانی ده: زنده کننده، سیراب سازنده، فراگیر و به همه جا رسنده، پاکیزه و با برکت، گوارا و فراخ نعمت، گیاه آن بسیار، شاخه هایش به بار، برگهایش تا

زه و آبدار. تابنده ناتوانت را بدان توان دهی، و شهرهای مرده ات را جان دهی. خدایا! بارانی ده که بیارد، و زمینهای بلند ما بدان گیاه آرد، و در زمینهای پست آب روان گردد، و پیرامون ما نعمت فراوان گردد. میوه های ما را بسیار گرداند، و گله های ما بدان، زنده ماندن تواند. دور دستهامان از آن سود یابند، و پیرامونیان ما بدان نیرو گیرند، از برکتهایت که همه را فراگیر است، و بخششهای بسیاری که خاص آفریده های فقیر است، و بر جانورهای واگذاشته که کس تیمار آنها را نداشته، و بر ما فرود آر بارانی سیراب کننده، ریزان و پیوسته، و هر قطره از آن بر قطره دیگر جسته، بارانی، که نه برق آن بی آب باشد، و نه ابرش بی باران. ابرها بی باد سرد و بارنش ریزان، تا گرفتاران خشکسالی از باریدن آن، گیاه فراوان یابند، و قحطی زندگان به برکتش زنده گردند، که همانا، تو آنی که پس از نومید شدن

مردمان، باران می بارانی، و رحمت خویش می گسترانی، و تو یاری و مددکار، و ستوده و به ستودن سزاوار! (گفته آن حضرت علیه السلام: انصاحت جبالنا یعنی: شکافته شد از خشکسالی، و گویند: انصاح الثوب یعنی: جامه پاره گردید، انصاح النبت و صحاح و صوح: رستنی پژمرده و خشک شد. هامت دوابنا یعنی: تشنه شدند، و هیام تشنگی است. حدابیر السنین: جمع حدبار، و آن ماده شتری است که راه رفتن، آن را لاغر کرده باشد. امام سال را، که قحطی در آن فراوان گردیده، بدان تشبیه کرده. ذوالرمه گفته است: ماده شتران لاغری که پیوسته از کوفتگی و لاغری در خوابگاه خفته اند، و یا آنها را به زمین خشک و بی آب و علف می رانیم. و گفته حضرت: لاقزع ربابها: قزع پاره های کوچک ابر، جدا از یکدیگر است. و لاشفان ذهابها، تقدیر آن ولاذات شفان ذهابها، شفان باد سرد است و ذهاب بارانهای نرم، و کلمه (ذات) را به خاطر واضح بودن آن بر شنونده، حذف کرده است.)

خطبه ۱۱۵- در اندرز به یاران

او را فرستاد تا حق را دعوت کننده راه باشد، و بر آفریدگان گواه باشد. او پیامهای پروردگارش را رساند. نه سستی کرد و نه باز ماند، و در راه خدا با دشمنان او جهاد کرد، نه ناتوان شد و نه عذری آورد. پیشوای هر که پرهیزگاری پیش گیرد، و دیده هر که هدایت پذیرد. از این خطبه است: اگر آنچه من می دانم- و غیب آن بر شما پوشیده است- می دانستید، به بیابانها می شدید، و بر کرده های خویش می گریستید. به سر و سینه می زدید، و مالهای خود را بی نگهبان و می گذاشتید، و کسی را بر آن نمی گماشتید، و هر یک کار خود را می ساخت و به دیگری نمی پرداخت. لیکن آنچه را فرا یاد شما آوردند، به فراموشی سپردید، و از آنچه تان ترساندند خود را ایمن دیدید. پس اندیشه درست از سرتان رفته است، و کارها بر شما آشفته. به خدا، دوست داشتم خدا میان من و شما جدایی اندازد، و مرا بدان که از شما به من سزاوارتر است ملحق سازد. به خدا که، مردمی بودند: مبارک رای، آراسته به بردباری، راست گفتار، وانهنده ستم و زشتکاری. پیش افتادند، و راه راست را گرفتند، و در آن راه، شتابان رفتند. پس پیروز شدند به نعمت جاودان، و کرامت گوارا و رایگان. به خدا، به زودی مردی از ثقیف بر شما چیره شود مردی سبکسر، گردنکش و ستمگر، که مالتان را ببرد و پوستان را بدرد، ابووذحه! بس کن. (می گویم، و ذحه: خنفساء، خبز دوک- سرگین گردان- بود، و در این گفتار اشارتی است به حجاج و او را با خبز دوک داستانی است که اینجا جای گفتن آن نیست.)

خطبه ۱۱۶- موعظه یاران

و از سخنان آن حضرت است نه مالهایی بخشیدید در راه کسی که آن مالها را روزی کرد، و نه جانهایی به خطر افکندید به خاطر آنکه آن جانها را پدید آورد. شما، به نام خدا خود را از دیگر بندگان

خدا گرامیتر می شمارید، و خدا را در دیده بندگان وی حرمت نمی گذارید. پند گیرید از فرود آمدنتان در خانه های کسان، که پیش از شما می بودند در آن، و بریدن پیوند از نزدیکتر برادران.

خطبه ۱۱۷-ستودن یاران خود

و از سخنان آن حضرت است شما باید یاران حق، و برادران در دین و ایمان، و در روز جنگ، چون سپر نگاهبان، و خاصگانید و محرمان، جدا از دیگر مردمان. آن را که پشت کند، به یاری شما می زنم و به راه می آورم، و طاعت آن را که رو آورد، امید می دارم. پس مرا یاری کنید، به خیرخواهی نمودن، نصیحتی تهی از دغلی و دورویی بودن که به خدا، من از مردمان بر مردمان اولایم، - که وصی و جانشین رسول خدایم -.

خطبه ۱۱۸-تحریش مردم به جهاد

و از سخنان آن حضرت است مردم را فراهم آورد و برای جهاد برانگیخت، آنان لختی خاموش ماندند. پس فرمود شما را چه می شود مگر گنگید؟ گروهی گفتند: ای امیرمومنان، اگر تو به راه بیفتی با تو به راه می افتیم. فرمود: شما را چه می شود؟ که توفیق رستگاری میابید! و به راه انصاف عدل، هدایت مشوید. سزاوار است در این هنگام من بیرون شوم؟ برای چنین کار مردی باید که من او را بپسندم، مردی از شما دلیر در کار جنگ آزموده و با تدبیر. مرا نسزد که شهر و سپاه و بیت المال را بگذارم، و خراج زمین، و قضاوت مسلمانان، و نگریستن در حق طلبکاران را نادیده انگارم. آنگاه با دسته ای بیرون شوم، و به دنبال دسته ای به راه افتم، و چون تیر نا تراشیده و سوفار نا نهاده که در تیردان تهی بود، از این سو و آن سو غلطم. حالی که من قطب آسیایم، بر جای ایستاده، و آسیاسنگ به دورم در گردش افتاده. اگر از آن جدا شوم، مدار آن بلرزد و سنگ زیرین آسیا از جای بگردد. به خدا که این رایى خطاست، - و بیرون شدن من در چنین حال نه سزااست - به خدا، اگر امید شهادتم هنگام دیدار دشمن نبود و ای کاش برایم مقدر بود، پای در رکاب می نهادم و از جمع شما بیرون می فتام و شما را نمی طلبیدم، چندانکه باد جنوب و شمال آید - که مرا از دیدن شما ملال آید - سودی ندارد که شما در شمار بسیاری، مادام که دل با یکدیگر ندارید. شما را به راه راست در آوردم، راهی که رونده آن هلاک نگردد جز آنکه خود هلاک خود خواهد. آن که بر پا ایستد به بهشت رود و آن که بلغزد به آتش در آید.

خطبه ۱۱۹-بیان فضیلت های خود

و از سخنان آن حضرت است به خدا که دانستم رساندن پیامها را، و انجام دادن وعده ها را، و بیان داشتن امر و نهی ها را. درهای حکمت الهی نزد ما اهل بیت گشوده است، و چراغ دین با راهنمایی ما افروخته است. بدانید که راههای دین - که نزد ماست - یک راه است، و آن راست - و کوتاه است - کسی که آن راه را پیش گیرد، به منزل رسیده و غنیمت برده، و کسی که در آن نرود، گمراه است، و پشیمانی خورده.

برای روزی کار کنید که اندوخته ها برای آن نهند - تا به کار شود - و رازها در آن روز آشکار شود. آن را که سودش ندهد خردی که دارد، چگونه از خردی که با او نیست سود بردارد؟ که آن غایب، ناتوانتر است از آنچه پیدا است. و آن پنهان، محتاجتر است از آنچه هویدا است. از آتشی پرهیزید، که گرمی آن سخت است و ژرفای آن دورتک و پراز بیم، زیور آن آهن و نوشیدنی آن زرد آب و چرک و ریم. بدانید نام نیک که خدا برای کسی میان مردم گذارد، بهتر از مال است که او برای کسی نهد، که او را سپاس ندارد.

خطبه ۱۲۰ - در حکمت

و از سخنان آن حضرت است (مردی از اصحاب او برخاست و گفت: ما را از داوری بازداشتی، سپس خود داور گماشتی. ما نمی دانیم کدام یک از دو کار، راست و استوار است. امام دست خود بر دست دیگر زد و فرمود:) این پاداش کسی است که پیمان بسته را واگذارد، - و آن را به حساب نیارد - به خدا سوگند، آن گاه که شما را فرمان دادم بدانچه دادم، کاری ناخوش، که خدا خیری در آن نهاده بود، به عهده تان نهادم. اگر پایدار می ماندید، شما را راهنمایی می کردم، و اگر کثری پیش می گرفتید، به راه راستان می آوردم. اگر سر باز می زدید، تدارک کارتان می کردم. صواب این بود، و رای درست چنین. اما به که؟ و با چه کس - و برای آزار من، بودن شما بس - می خواهم خود را با شما درمان کنم و درد من شما بید، چونان که کسی خواهد خار را به خار از تن برون کند، و خار در تن او بیشتر شکند. خدایا پزشکان این درد مرگبار به جان آمدند، و آبرسانان بدین شوره زار، ناتوان شدند. کجایند مردمی که به اسلامشان خواندند، و آن را پذیرفتند، و قرآن خواندند، و معنی آن را به گوش دل شنفتند؟ به کار زارشان برانگیختند، و آنان همچون ماده شتر که به بچه خود روی آرد، شیفته آن گردیدند. شمشیرها از نیام بر آوردند، و گروه گروه، و صف در صف روی به اطراف زمین کردند. بعضی نجات یافتند، و بعضی مردند. نه مژده زنده ماندن زندگان را شنفتند، و نه آنان را بر مردگان تعزیت گفتند. چشمانشان از گریه تباه، شکمهایشان از روزه لاغر، و به پشت چسبیده. لبهایشان از دعا خشک، و پژمرده گردیده، رنگها زرد از شب زنده داری - بسیار - بر رخسارشان گرد فروتنی پدیدار. برادران من اینانند که رفته اند، و ماراست که که تشنه دیدارشان بپاییم، و بر جدایی آنان دست حسرت به دندان بخاییم. شیطان

راههای خود را به شما آسان می نماید، و خواهد که گرههای استوار دینتان را یکی پس از دیگری بگشاید، و به جای هماهنگی بر پراکندگی تان بیفزاید. پس، از دمدمه، و وسوسه او روی بر گردانید، و نصیحت آن کس را که خیرخواه شما است قبول کنید، و در گوش کشانید، و به جان پذیرید- تا زیانبار ممانید-.

خطبه ۱۲۱- خطاب به خوارج

که به خوارج گفت. اما به اردوی آنان رفت و آنان به گماردن داوران خرده می گرفتند. امام فرمود: (همه شما در صفین با ما بودید؟ گفتند: بعضی از ما بودند و بعضی نبودند. فرمود: پس جدا شوید، آنان که در صفین بوده اند دسته ای، و آنان که نبوده اند دسته دیگر، تا با هر دسته چنان که درخور آن است سخن گویم، و مردم را آواز داد که: سخن مگویید و به گفته من گوش دهید. و با دل خود به من رو آرید. پس از آن کس که گواهی خواهم، چنان که داند، در آن باب سخن گوید. سپس امام (ع) سخنانی دراز، بدانها فرمود که از آن جمله است: آیا هنگامی که از روی حیل، و رنک، و فریب و نیرنگ، قرآن را برافراشتند، نگفتید برادران ما و همدینان ما، از ما، گذشت از خطا طلبیدند، و به کتاب خدا گراییدند. رای، از آنان پذیرفتن است و بدانها رهایی بخشیدن. به شما گفتم، این کاری است که آشکار آن پذیرفتن داوری قرآن است، و نهان آن دشمنی با خدا و ایمان. آغاز آن مهربانی است، و پایان آن پشیمانی، به کار خود پردازید، و در راه خویش پیش بتازید. در کار جهاد دندان بفشارید، و به هر بانگ کننده گوش مدارید. که اگر پاسخش دهند، با گمراهی یار است و اگر او را واگذارند خوار و بیم قدار است. چنان شد که شد، و شما را دیدم به داوری گردن نهادید، و بدان رضا دادید. به خدا، اگر من از آن سر باز می زدم، تکلیفی واجب نبود، و خدا گناه آن را بر من نمی نمود. به خدا، اگر آن را قبول می نمودم، بدین کار سزاوار پیروی بودم، چه، قرآن با من است، از آن هنگام که یار آن گشتم، از آن جدا نبودم. همانا، با رسول خدا (ص) بودیم، و به خون پدران، و فرزندان و برادران، و خویشاوندانمان دست می آلودیم، و هر مصیبت و سختی بر ایمانمان می افزود، و رفتنمان در راه حق بود، و گردن نهادن به فرمان، و شکیبائی بر درد جراحتهای سوزان. لیکن امروز پیکار ما با برادران مسلمانی است که دو دلی و کجیازی در اسلامشان راه یافته است، و شبهت و تاویل با اعتقاد و یقین در بافته است. پس اگر به وسیلتی دیده نهادیم که خدا بدان پریشانی ما را به جمعیت کشاند، و ما را بدانچه در آن یک سخنیم نزدیک گرداند، هر دو فرقه بدان رو آریم و جز آن را دست بداریم.

خطبه ۱۲۲- هنگام نبرد صفین

که در میدان نبرد به یاران خود فرمود هر یک از شما که هنگام برخورد با دشمن در خود دلاوری دید، و از یکی از برادرانش بد دلی، باید برادر خود را از دشمنانش نگاهدارد، به خاطر فضیلت دلیری که بر او دارد. و به دفاع از او برآید، آنچنان که خود را می‌پاید. پس اگر خدا خواست او را همچون وی - دلیر - نماید. همانا، مرگ طالبی شتابنده است، و آن کس که بر جای است، از دستش نرود، و آن که گریزنده است از آن نرهد. همانا، گرامیترین مرگها کشته شدن - در راه خدا است - بدان کس که جان پسر ابوطالب در دست او است، هزار مرتبه ضربت شمشیر خوردن بر من آسانتر است، تا در بستر مردن.

خطبه ۱۲۳- در سرزنش اصحاب خود

از این سخنان است گویی شما را می‌نگرم، صفیرزان و در حال فرار، چون گله ای از سوسمار - که می‌خزند و تنش به هم می‌ساید، و آوایی نرم از آن برمی‌آید - نه حقی را می‌گیرید و نه ستمی را باز می‌دارید. اینک شما می‌دانی که پیش روی دارید. رهایی از آن کسی است که خود را به خطر افکند، و تباهی از آنکه در کار درنگ کند.

خطبه ۱۲۴- تعلیم یاران در کار جنگ

و از سخنان آن حضرت است زره پوشیدگان را پیش بدارید. و کسانی را که خود ندارند، واپس بگذارید. دندانها را سخت بفشارید، که شمشیرها را از رسیدن به کاسه سر باز می‌گرداند. و پیرامون نیزه‌ها پیچید که آن پیچیدن، نیزه‌ها را این سو و آن سو می‌راند، تا آسیب چندان نرساند، و دیده‌ها را فرو خوابانید که دلیری را می‌افزاید، و دل را بهتر آرام نماید، و بانگها را آهسته کنید، که بد دلی را بیشتر می‌زداید. و پرچم خود را بالا بدارید، و پیرامون آن را خالی مگذارید، و مدهید آن را جز به دست دلاوران، و آنان که حمایت کنند چیزی را که واجب است حمایت آن، که شکیبایان، هنگام نازل شدن بلاها کسانی هستند، که گرد پرچم خود را دارند، و دوپهلوی پشت و پیش آن را خالی نمی‌گذارند، نه از آن پس می‌مانند تا به دشمنش بسپارند، و نه از آن پیش می‌افتند، که تنهایش گذارند. هر یک از شما کار حریف خود بسازد، نیز به یاری برادر مسلمان خویش پردازد، و کار هم‌اورد خود را به عهده برادر خویش وانگذارد تا او ناچار شود دو تن را از پا در آرد. به خدا سوگند، اگر از شمشیر این جهان گریختید، شمشیر آن جهان را به روی خود آهیختید. شما دلاوران عریض، و چابکسواران، و مردمان دیداری، و شناختگان. گریختن، خشم خدا را برمی‌انگیزاند و خواری و ننگ آن همیشه می‌ماند. آن که گریزد، عمر خود را نیفزاید، و نرهد از آنچه روزی بر سرش آید. آن که به سوی خدا روی نماید، چون تشنه ای است که به آب درآید. بهشت زیر کناره‌های نیزه دلاوران است، و امروز آشکار شود که چه در دل است و چه در سر زبان است. به خدا، که من به دیدار آنان - دشمنان - شیفته

ترم تا آنان به بازگشت به خانه هاشان. بار خدایا! اگر از حق سر باز زنند جمعیتشان را پریشان ساز، و میانشان اختلاف افکن، و به خاطر خطاکاری شان به هلاکت درانداز. آنان از جای خود نشوند تا پی در پی زخم نیزه خورند، زخمی که تنشانش را سوراخ نماید، چنان که نسیم از این سو بدن در شود و از آن سو در آید، و ضربتی که کاسه سر را دراند، و استخوانها را خرد کند، و بازوها، و پاها را پراند، تا آن گاه که دسته های لشکر پیایی بر آنان حمله کنند، و سواران هجوم آرند، و صفهاشان را در هم شکنند، و سپاهیان هزاران پس هزاران به شهرهاشان در آیند، و اسبان، سرزمینهاشان را که روی در روی یکدیگر است، زیر سم بسایند. (می گویم، دحق به معنی کوفتن است، یعنی اسبان به سمها زمینهای آنان را کوبند، و نواحر به معنی متقابل است، چنانکه گویند: منزلهای بنی فلان متناحر، یعنی متقابل است).

خطبه ۱۲۵- در رابطه با خوارج

در گماردن داوران ما مردمان را به داوری نگماردیم، بلکه قرآن را داور قرار دادیم، و این قرآن، خطی نبشته است که میان دو جلد هشته است. زبان ندارد تا به سخن آید، ناچار آن را ترجمانی باید، و ترجمانش آن مردانند- که معنی آن دانند-. چون این مردم ما را خواندند تا قرآن را میان خویش داور گردانیم، ما گروهی نبودیم که از کتاب خدا روی برگردانیم. همانا، خدای سبحان گفته است: اگر در چیزی خصومت کردید، آن را به خدا و رسول باز گردانید. پس باز گرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم، و باز گرداندن به رسول این است که سنت او را بگیریم. پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری کنند، ما از دیگر مردمان بدان سزاوارتریم، و اگر به سنت رسول (ص) گردن نهند، ما بدان اولی تریم. اما سخن شما که، چرا میان خود و آنان، برای داوری، مدت نهادی؟ من این کار را کردم تا نادان خطای خود را آشکار بداند و دانا بر عقیدت خویش استوار ماند. و اینکه شاید در این مدت که آشتی برقرار است، خدا کار این امت را سازواری دهد- تا از سختی و فشار برهد-، و ناچار نشود با شتاب جستجوی حق را واگذارد و از آغاز به گمراهی گردن درآرد.

همانا، فاضلترین مردم نزد خدا کسی است که کار حق را از باطل دوست تر دارد، هر چند کار حق از قدر او بکاهد، و او را بیازارد. و باطل بدو سود رساند، و رتبت او را بالاتر گرداند. سرگردان تا به کجا می روید؟ و بدین راه باطل چگونه در می شوید؟ آماده رفتن به سوی مردمی باشید که در شناخت حق حیرانند، و آن را نمی بینند و بر آغالیده ستمند، و از پای نمی نشینند. از کتاب خدا گریزان، از راه راست رویگردان. شما نه چون حلقه ای استوارید که بتوان بدان درآویخت و بر جای ماند، نه یارانی نیرومند که چنگ بدانان زد، و رخت به سایه شان توان کشاند. شما کجا آتش کارزار را توانید افروخت؟ تفو بر شما! که از بس آزارتان سینه ام سوخت. روزی به آواز بلندتان خوانم و و روز دیگر

در گوشتان سخن می رانم. نه آزادگان راستینید هنگام خواندنتان به آواز، نه برادران یک رنگ در نگهداری راز.

خطبه ۱۲۶- درباره تقسیم بیت المال

چون بر او خرده گرفتند که چرا بیت المال را مساوی بخشیده است مرا فرمان می دهید تا پیروزی را بجویم به ستم کردن درباره آن که والی اویم؟ به خدا که، نپذیرم تا جهان سر آید، و ستاره ای در آسمان پی ستاره ای بر آید. اگر مال از آن من بود، همگان را برابر می داشتم- که چنین تقسیم سزا است- تا چه رسد که مال، مال خدا است. بدانید که بخشیدن مال به کسی که مستحق آن نیست، با تبذیر، و اسراف یکی است. قدر بخشنده را در دنیا بالا برد و در آخرت فرود آرد، او را در دیده مردمان گرامی کند، و نزد خدا خوار گرداند. هیچ کس مال خود را آنجا که نباید نداد، و به نا مستحق نبخشود، جز آنکه خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود، و دوستی شان از آن دیگری بود. پس اگر روزی پای او لغزید، و به یاری آنان نیازمند گردید، در دیده ایشان بدترین یار است و لئیم ترین دوستدار.

خطبه ۱۲۷- در خطاب به خوارج

به خوارج نیز پس اگر به گمان خود جز این نپذیرید که من خطا کردم، و گمراه گشتم، چرا همه امت محمد (ص) را به گمراهی من گمراه می پندارید، و خطای مرا به حساب آنان می گذارید؟ و به خاطر گناهانی که من کرده ام ایشان را کافر می شمارید؟ شمشیرها تان بر گردن، بجا و نابجا فرود می آرید، و گناهکار را با بیگناه می آمیزید و یکی شان می انگارید. همانا دانستید که رسول خدا (ص) زناکار محصن را سنگسار کرد، سپس بر او نماز گزارد، و به کسانش داد و قاتل را کشت و میرانش را به کسانش واگذار. دست دزد را برید و زناکار نامحصن را تازیانه نواخت. سپس بخش هر دو را از فیی به آنان پرداخت، و هر دو خطاکار- دزد و زناکار- زنان مسلمان را به زنی گرفتند. رسول خدا (ص) گناهانشان را بی کیفر نگذاشت، و حکم خدا را درباره ایشان بر پا داشت، و سهمی را که در مسلمانی داشتند از آنان باز نگرفت، و نامشان را از تومار مسلمانان بیرون نکرد. پس شما بدترین مردمید و آلت دست شیطان، و موجب گمراهی این و آن، و به زودی دو دسته به خاطر من تباه شود: دوستی که کار را به افراط کشاند، و محبت او را به راه غیر حق براند، و آن که در بغض اندازه نگاه ندارد، و بغضش او را به راهی که راست نیست در آرد. حال آن دسته درباره من نیکوست، که راه میانه را پوید و از افراط و تفریط دوری جوید. همراه آنان روید، و با اکثریت همداستان شوید، که دست خدا همراه جماعت است، و از تفرقه پرهیزید که موجب آفت است. آن که از جمع مسلمانان به یک سو شود، بهره شیطان

است، چنانکه گوسفند چون از گله دور ماند نصیب گرگ بیابان است. آگاه باشید، هر که مردم را بدین شعار بخواند او را بکشید، هر چند زیر عمامه من باشد. همانا دو داور گمارده شدند تا آنچه را قرآن زنده کرد، زنده گردانند، و آنچه را مرده خوانده بمیرانند. زنده داشتن قرآن فراهم آمدن بر داوری آن است، و میراندن آن جدا گردیدن و نپذیرفتن احکام قرآن. اگر قرآن ما را به سوی آنان کشاند، پیرو آنانیم، و اگر آنان را به سوی ما براند پیروی ما خواهند کرد. پس ای ناکسان! نه شری را بنیاد نهادم، و نه شما را در کارت‌ان فریب دادم، و نه آن را چنانکه نیست به شما نشان دادم. رای مهتران شما بر آن شد، که دو مرد بگزینند- تا به داوری بنشینند- از آن دو پیمان گرفتیم که از حکم قرآن برون نشوند، و از آنچه گوید، به دیگر سو نروند. اما آن دو گمراه گردیدند، و حق را واگذارند، حالی که آن را می دیدند. دور شدن از راه حق را خواهان بودند، بدان راه رفتند- و به آرزوی خود رسیدند. پیمان رفتن ما از داوران- بدان شرط که حکم به عدالت رانند، و حق را از نظر دور ندارند، پیش از آن بود که آن دو به راه خطا روند و حکمی چنان ناصواب دهند.

خطبه ۱۲۸- فتنه های بصره

که در آن از فتنه های بصره خبر می دهد ای احنف! گویی او را می بینم با سپاهی می رود که آن را نه گردی است نه بانگ. نه آواز خاییدن لگامها و نه شیهه اسبان. زمین را به گامهاشان شیار می کنند چون گام شترمرغان، (بدین سخن اشارت به صاحب الزنج کند. سپس فرمود:) وای بر کوچه های آبادان شما و خانه های نگارین، که سایبانهای آن چون بالهای کرکسان است، و آب روهای آن چون خرطومهای پیلان. از کسانی که بر کشته شان نمی گریند، و از آن که نیست نمی پرسند. من دنیا را از نظر افکنده ام، و با آن چنانکه درخور است به سر می برم و به دیده ای که سزاوار است بدان می نگرم. از این سخنان است که در آن به تاتار اشارت کند: گویی آنان را می بینم، که چهره هاشان چون سپرهای تو بر تو است، حریر و دیبا پوشند، و اسبهای گزیده نگاهدارند. آنجا کشتار چنان سخت شود که خسته بر کشته راه رود، و گریخته از اسیر کمتر باشد. (یکی از اصحاب امام گفت: ای امیرمومنان تو را علم غیب داده اند؟ امام خندید و به مرد که از بنی کلب بود گفت:) ای کلبی! این علم غیب نیست، علمی است که از دارنده علم آموخته شده. علم غیب، علم قیامت است، و آنچه خدا در گفته خود شمرده است که ان الله عنده علم الساعة. پس خدای سبحان می داند آنچه در زهدانها است، از نر و ماده، و زشت یا زیبا و جوانمرد یا بخیل، و بدبخت یا نیکبخت، و که هیزم آتش سوزان است، یا در بهشت همراه پیامبران است؟ پس این علم غیب است، که جز خدا کسی آن را نداند، و جز این، علمی است که خدا آن را به پیامبرش آموخت، و او مرا یاد داد، دعا کرد که سینه من آن را فرا گیرد، و دلم آن علم را در خود پذیرد.

خطبه ۱۲۹- درباره پیمانها

درباره پیمانها با بندگان خدا! شما و آنچه از این جهان آرزومندید، مهمانانی هستید که مدتی معین برای شما نهاده اند. و وامدارانید که پرداخت آن را از شما خواسته اند. -در- مدتی کوتاه، و کرداری ضبط شده- و خدا و فرشتگان از آن آگاه- چه بسا کوشنده ای که تباه گردانید و بسا رنجبرده که زیان دید. و شما در روزگاری هستید که خوبی در آن پشت کرده و همچنان می رود، و بدی روی آورده و پیش می دود. و طمع شیطان در تباه کردن مردمان بیشتر می شود. این روزگاری است که ساز و ساخت شیطان قویتر گردیده، و فریب و بد سگالی او فراگیرتر گشته، و شکار وی در دسترسش قرار گرفته. گوشه چشم به هر سو که خواهی به مردم بیفکن! آیا جز مستمندی بینی با فقر دست به گریبان، یا دولتمندی با نعمت خدا در کفران، یا آن که دست بخشش ندارد، و ندادن حق خدا را افزونی مال به حساب آرد، یا سرکشی که- از این حق روگردان است-، گویی گوش او از شنیدن موعظتها گران است. کجایند گزیدگان شما و نیکانتان، و آزادگان و جوانمردانتان؟ کجایند پرهیزگاران در کسب و کار، و پاکیزگان در راه و رفتار؟ آیا جز این است که همگان رخت بربستند، و از این جهان پست و گذران، و تیره کننده عیش بر مردمان، دل گسستند؟ و شما ماندید! گروهی خوار و بیمقدار، که از خردی رتبت، لب نخواهد به هم خورد تا نامشان را به زشتی برد، و همی خواهد یادشان را از خاطر بسترد، پس انا لله و انا الیه راجعون. فساد آشکار گشت، نه کار زشت را دگرگون کننده ای مانده است و نه نافرمانی و معصیت را بازدارنده ای. با چنین دستاویز می خواهید در دار قدس خدا مجاور او شوید؟ و نزد وی از گرامیترین دوستانش گردید؟ هرگز! با خدا و بهشت او فسوس نتوان کرد، و خشنودی او را جز به طاعت به دست نتوان آورد. لعنت خدا بر آنان که به معروف فرمان دهند، و خود آن را واگذارند، و از منکر باز دارند و خود آن را به جا آرند.

شما کین یکدیگر را در دل می دارید، و با هم ساخته اید و خدا را دوست هم می شمارید. همچون سبزه پارگین- درون سو گنده، و برون سو رنگین- در دوستی آرزوها هم رنگید، و در به دست آوردن مال با هم در جنگ. شیطان فریفته تان ساخته است، و غرور شما را به سرگردانی درانداخته- در این پیکار که بر پاست- خداوند یاری خواسته من و شماست.

خطبه ۱۳۰- سخنی با ابوذر

به ابوذر، هنگامی که او را به ربنده تبعید کردند ابوذر! همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی بند که به خاطر او خشم گرفتی. این مردم بر دنیا خود از تو ترسیدند، و تو بر دین خویش از آنان ترسیدی. پس آن را که به خاطرش از تو ترسیدند. بدیشان واگذار، و با آنچه از آنان بر آن ترسیدی رو

به گریز درآر. بدان چه آنان را از آن بازداشتی، چه بسیار نیاز دارند، و چه بی نیازی تو بدانچه از تو باز می دارند. به زودی می دانی فردا سود برنده کیست، و آن که بیشتر بر او حسد برند، چه کسی است. اگر آسمانها و زمین بر بنده ای ببندد، و او از خدا بترسد، برای وی میان آن دو برون شوی نهد. جز حق مونس تو مباشد، و جز باطل تو را نترساند. اگر دنیای آنان را می پذیرفتی تو را دوست می داشتند، و اگر از آن به وام می گرفتی امنیت می انگاشتند.

خطبه ۱۳۱- فلسفه قبول حکومت

و از سخنان آن حضرت است ای مردم رنگارنگ، با دلهای پریشان و ناهماهنگ. تن هاشان عیان، خردهاشان از آنان نهان، در شناخت حق شما را می پرورانم، همچون دایه ای مهربان، و شما از حق می رمید چون بزغالگان از بانگ شیر غران. هیئات که به یاری شما تاریکی را از چهره عدالت بزدایم، و کجی را که در حق راه یافته راست نمایم.

خدایا! تو می دانی آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود، و نه از دنیا ناچیز خواستن زیادت. بلکه می خواستیم نشانه های دین را به جایی که بود بنشانیم، و اصلاح را در شهرهای ظاهر گردانیم. تا بندگان ستمدیده ات را ایمنی فراهم آید، و حدود ضایع مانده ات اجرا گردد. خدایا! من نخستین کسم که به سوی تو روی آورد، و شنید و اجابت کرد. در نماز کسی از من پیش نیفتاد جز رسول خدا، که درود خدا بر او و آل او باد.

و همانا دانستید که: سزاوار نیست بخیل بر ناموس، و جان، و غنیمتها، و احکام مسلمانان، ولایت یابد و امامت آنان را عهده دار شود تا در مالهای آنها حریص گردد. و نه نادان تا به نادانی خویش مسلمانان را به گمراهی برد، و نه ستمکار تا به ستم عطای آنان را ببرد، و نه بی عدالت در تقسیم مال تا به مردمی ببخشد و مردمی را محروم سازد، و نه آن که به خاطر حکم کردن رشوت ستاند تا حقوق را پایمال کند، و آن را چنانکه باید نرساند، و نه آن که سنت را ضایع سازد، و امت را به هلاکت دراندازد.

خطبه ۱۳۲- در پارسایی در دنیا

او را سپاس می گویم بر آنچه گرفت و عطا فرمود، و بر آنچه احسان کرد و آزمود. بر هر چه پوشیده است داناست، هر راز نزد او هویداست. داناست بدان چه سینه ها پوشیده دارد، و دیده ها دزدیده بدان ننگرد، و گواهی می دهم که خدا یکی است و جز او خدایی نیست، و این که محمد گزیده او و فرستاده اوست. گواهی که برابر است در آن آشکارا با نهان، و دل با زبان.

از این خطبه است: به خدا که، سخن درست است و از روی بازی نیست، حقیقت است و دروغپردازی نیست. مرگ است که منادی آن دعوتش را شنواند، و سرود خوان آن همه را شتابان خواند پس انبوه

مردمان فریفته ات نگرداند- که هیچ کس سرانجام زنده نماند- آن را که پیش از تو بود دیدی، که مال فراهم آورد و از فقر ترسید، و به آرزوی دراز، از عاقبت نیندیشید. مرگ را دور پنداشت و ناگهان بر سر او رسید. او را بی آرام از وطنش براند و از جایی که در آن ایمن بود برخیزاند. بر چوبهای تابوت برداشته، مردان آن را با سرانگشتان گرفته به نوبت از دوش این به دوش آن گذاشته. آیا ندیدید آنان را که آرزوهای دور و دراز در سر داشتند، و کاخهای استوار می افراشتند، و مالهای فراوان می انباشتند، چگونه خانه هاشان گورستان گردید، و گردآورده شان تباه و پریشان، و مالهایشان از آن وارشان، و زنانشان در خانه این و آن؟ نه بر کرده نیک می افزایشند، و نه عذری توانند خواست از کار زشت و ناخوشایند. پس کسی که ترس از پروردگار را شعار خود سازد، در کار خیر از اقران خود پیش تازد، کردارش پیروز و پسندیده است- و پاداش تمام بدو رسیده- پس تقوی را غنیمت شمارید، و به کاری که درخور بهشت است روی آرید، که دنیا را نیافریده اند تا جاودان در آن به سر برید، بلکه آفریده اندش تا زود از آن بگذرید، و از کردار نیک برای خانه همیشگی توشه فراهم آورید. پس در این جهان شتابان به کار پردازید، و کرداری نیک را چون مرکبان راهوار برای رفتن آماده سازید.

خطبه ۱۳۳- ذکر عظمت پروردگار

دنیا و آخرت او را فرمانبردار است، و سر رشته آن دو به دست پروردگار است. آسمانها و زمینها کلیدهای خویش بدو سپردند، و درختان شاداب سبزفام، هر بام و شام به درگاه او نماز بردند. از شاخه های- سبز- خود آتش- سرخ- افروختند و به فرمانش میوه های رسیده، روزی و خوردنی اندوختند. کتاب خدا در دسترس شماس، زبان آن کند نیست، گویاست. خانه ای است که پایه هایش ویران نشود، و صاحب عزتی است که یارانش را هزیمت نبود.

او را هنگامی فرستاد که پیامبران نبودند، و مردم در کار دین گونه گونه راه می پیمودند. پس او را در پی پیامبران فرستاد، و بدو مهر ختم بر صحیفه وحی نهاد. او برای رضای خدا جهاد کرد، با پشت به خدا کردگان، و مشرکان از فطرت برگشتگان.

همانا، دنیا نهایت دیدگاه کسی است که دیده اش کور است، و از دیدن جز دنیا محجور، و آن که بیناست نگاهش از دنیا بگذرد و از پس آن خانه آخرت را نگرد. پس بینا از دنیا رخت بردارد، و نابینا رخت خویش در آن گذارد، بینا از دنیا توشه گیرد، و نابینا برای دنیا توشه فراهم آرد.

خطبه ۱۳۴- راهنمایی عمر در جنگ

عمر برای رفتن به جنگ با رومیان با او رای زد فرمود: خدا برای مسلمانان عهده دار شده است که حوزه مسلمانی را نیرومند سازد، تا حرمتشان مصون ماند- و دشمن بر آن نتازد- آن که آنان را یاری

کرد حالی که اندک بودند و کسی نبود که یاری شان کند، و دشمنان را از آنان بازداشت حالی که شمارشان کم بود، و کسی نبود که بازشان دارد، زنده است و نمی میرد. هر گاه خود به سوی این دشمن روی و با آنان روبرو شوی و رنجی یابی، مسلمانان تا دورترین شهرهای خود، دیگر پناهگاهی ندارند و پس از تو کسی نیست تا بدان رو آرند. مردی دلیر را به سوی آنان روانه گردان. و جنگ آزمودگان و خیرخواهان مسلمانان را با او برانگیزان. اگر خدا پیروزی داد، چنان است که تو دوست داری و اگر کاری دیگر پیش آمد باری تو- جای خویش می داری- پناه مردمان خواهی بود و مرجع مسلمانان.

خطبه ۱۳۵- نکوهش مغیره

(میان او و عثمان نزاعی رخ داد مغیره پسر اخنس، عثمان را گفت: من او را از تو کفایت می کنم: امیرالمومنین علی (ع) مغیره را فرمود:) فرزند لعین ابتر، و درخت بی ریشه و بر، تو مرا کفایت می کنی؟ به خدا سوگند، کسی را که تو یاور باشی خدایش نیرومند نگرداند، و آن که تو اش برخیزانی بر پا نماند. از نزد ما بیرون شو، خدایت خیر ندهاد، پس هر کار خواهی بکن. که اگر زنده مانی خدایت از رحمت دور کناد!

خطبه ۱۳۶- در مسئله بیعت

و از سخنان آن حضرت است بیعت شما با من بی اندیشه و تدبیر نبود، و کار من و شما یکسان نیست. من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید. ای مردم! مرا بر کار خود یار باشید- و فرمانم را پذیرفتار-. به خدا سوگند، که داد ستمدیده را از آن که بر او ستم کرده بستانم و مهار ستمکار را بگیرم و به ناخواه او تا به آبشخور حق کشانم.

خطبه ۱۳۷- درباره طلحه و زبیر

درباره طلحه و زبیر به خدا که، گناهی را به من نسبت دادن، نتوانستند، و میان من و خود انصاف را کار نبستند. آنان حقی را می خواهند که خود رها کردند- و از آن گریختند-. و خونی را می جویند که خود ریختند. اگر با آنان در این کار انباز بودم، آنان نیز از آن بهری دارند، و اگر خود به تنهایی بدان پرداختند، از من چه می خواهند؟ که خود بدان گرفتارند. نخستین گام که باید در راه عدالت بردارند، آن است که خود را محکوم شمارند. همانا، حقیقت بینی من، با من همراه است، نه حق را از خود پوشیده داشته ام و نه بر من پوشیده بوده است. اینان گروهی هستند ستمکار- تیره درون زیانبار- چون لای تیره و عقرب جرار، در شبهتی چون شب تیره گرفتار، حالی که حقیقت پدیدار است و باطل از

حریم آن رانده، و زبانش از فریاد بریده و در کام مانده. به خدا به دست خود برای آنان آبگیری پر کنم که از آن سیراب بیرون نروند، و پس از آن از هیچ گودالی جرعه ای نچشند.

و از این سخنان است: همچون ماده شتر، که به طفل خود روی آرد، به من رو آوردید و فریاد بیعت! بیعت! برآوردید. دست خود را باز پس بردم آن را کشیدید، از دستتان کشیدن به خود برگردانیدید. خدایا! آن دو - طلحه و زبیر - پیوند مرا گسستند، بر من ستم کردند، و بیعتم را شکستند، و مردم را به جنگ من فراهم آوردند. پس آنچه را بستند، بگشا! و آنچه را محکم کرده اند، پایدار مفرما! و نافرجامی آنچه آرزو کردند، و آنچه انجام دادند به آنان بنما! پیش از آغاز کشتار، از آن دو خواستم، تا دست به جنگ نگشایند - و به جمع مسلمانان درآیند - و به هنگام گیر و دار انتظار بردم، لکن نعمتی را که نصیبشان شده بود نپذیرفتند و عافیت را باز گرداندند.

خطبه ۱۳۸ - اشارت به حوادث بزرگ

و در آن به حادثه ها و فتنه ها اشارت کند. خواهش نفسانی را به هدایت آسمانی باز گرداند، و آن هنگامی است که - مردم - رستگاری را تابع هوی ساخته اند، و رای آنان را پیرو قرآن کند، و آن هنگامی است که قرآن را تابع رای خود کرده اند.

از این خطبه است: تا آنکه آتش جنگ میان شما افروخته گردد - و از شرار آن همه چیز سوخته، چون شیر خشمگین - دندان نماید، - و چون ماده شتری از این سو و آن سو آید - پستانها پر از شیر، و مکیدن آن شیرین، اما پایان آن تلخ و زهر آگین. آگاه باشید که فردا - و که داند که فردا چه پیش آرد - فرمانروایی، که از این طایفه - امویان - نیست، عاملان حکومت را به جرم کردار زشتشان بگیرد - و عذری از آنان نپذیرد - زمین گنجینه های خود را برون اندازد، و کلیدهای خویش - از در آشتی تسلیم او سازد - پس روش عادلانه را به شما بنماید و آنچه از کتاب و سنت مرده است زنده فرماید.

از این خطبه است: گویی او رامی بینم که از شام بانگ برداشته است، و پرچمهای خود را پیرامون کوفه برافراشته. چون ماده شتر بدخو که دوشنده خود را با دندان بدراند. - رعیت خویش را در خاک و خون بغلطاند - و سرها بر زمین بگستراند. دهانش گشاده، ستم و بیداد را بنیاد نهاده، به هر سو تازان، حمله او سخت گران. به خدا، که شما را در این سوی و آن سوی زمین پراکنده گرداند، چندان که جز اندکی به مقدار سرمه چشم از شما بقای نماند. پس پیوسته چنین باشید تا آنکه عرب بر سر عقل آید و در پی نظم کار خویش برآید. پس بر سنت پیامبر بمانید که بر پاست، و بر آثار - او - که هویدا است، و عهدی که زمانی بر آن نگذشته، و نشانی که از پیامبر به جا مانده، و بدانید که شیطان راههای خود را برای شما هموار می کند، تا در پی او بروید - و از راه خدا به در شوید -.

خطبه ۱۳۹- به هنگام شوری

به هنگام شوری هیچ کس پیش از من به- پذیرفتن- دعوت حق نشتافت، و چون من توفیق صله رحم و افزودن در بخشش و کرم نیافت. پس گفته مرا بشنوید! و به سخنم گوش فرا دهید! که بیم آن است که پس از این روز، بر سر این کار شمشیرها کشیده شود، و در پیمانها خیانت رود، تا آنجا که بعضی از شما پیشوای گمراهان گردد، و پیرو فرقه نادانان.

خطبه ۱۴۰- در نهی از غیبت مردم

در نهی از گفتن عیب مردمان بر کسانی که گناه ندارند، و از سلامت دین برخوردارند، سزا است که بر گناهکاران و نافرمانان رحمت آرند، و شکر این نعمت بگزارند، چندان که این شکرگزاری آنان را مشغول دارد، و به گفتن عیب مردمان وانگذارد. تا چه رسد به عیجویی که برادر را نکوهش کند، و به آنچه بدان گرفتار است سرزنش کند. آیا به خاطر ندارد که خدا چگونه بر او بخشید، و گناهان او را پوشید- بزرگتر از گناهی که او را بدان مذمت کند- و چگونه او را مذمت کند که خود چنان گناهی کرده است- لیکن پوشیده و در پرده است-. و اگر چنان گناهی نداشته گناهان دیگری داشته که از آن گناه بزرگتر است، و به خدا سوگند، اگر گناهی که کرده بزرگ نیست و گناهی است خرد، جرات او را بر زشتی مردمان گفتن، گناهی بزرگتر باید شمرد. ای بنده خدا در گفتن عیب کسی که گناهی کرده است، شتاب مکن! چه، امید می رود که آن گناه را بر او ببخشند، و بر گناه خرد خویش ایمن مباش! چه، بود که تو را بر آن عذاب کنند. پس اگر از شما کسی عیب دیگری را دانست، بر زبان نراند به خاطر عیبی که در خود می داند. و شکر بر کنار ماندن از گناه او را باز دارد، از آنکه دیگری را که به گناه گرفتار است بیازارد.

خطبه ۱۴۱- درباره نهی از غیبت

ای مردم! کسی که دانست برادرش دینی درست دارد، و در راه راست گام برمی دارد، به گفته مردم درباره او گوش ندهد، که گاه تیرانداز، تیر افکند و تیرها به خطا رود. سخن نیز چنین است، درباره کسی چیزی گویند و آن نه این است. گفتار باطل تباه است، و خدا شنوا و گواه است. بدانید! میان حق و باطل جز چهار انگشت نیست. (از او پرسیدند معنی این سخن چیست؟ انگشتان خود را فراهم آورد و برداشت و میان گوش و دیده گذاشت. سپس گفت:) باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم.

خطبه ۱۴۲- درباره نیکی به نااهل

نیکی کننده در آنجا که شاید و بر آن کس که نباید، در آنچه کند بهره ای ندارد، جز ستایش خسان، و درود شنیدن از ناکسان، و گفته نادانان چندان که ببخشد به آنان. چه بخشنده دست اوست!- که نعمت آن بر بندگان خدا پیوسته است- و در راه خدا بسته است. پس آن که خدا او را مالی بخشد، از آن به خویشاوندان خود رساند، و خوان مهمانی نیکو بگستراند، و اسیر را آزاد سازد، و رنج دیده را بنوازد، و مستمند را بهره مند دارد، و وام وامدار بگذارد، و برای درک ثواب، خود را به شکیبایی وادارد، در تحمل بلاها و پرداخت حقوقی که بر گردن دارد، که به دست آوردن این خصلتها مکرمتهای این جهان را داشتن است. و فضیلتهای آن جهان را یافتن ان شاء الله.

خطبه ۱۴۳- در طلب باران

در خواستن باران بدانید زمینی که شما را بر پشت خود می برد، و آسمانی که بر شما سایه می گسترد، پروردگار شما را فرمانبردارند. و برکت آن دو بر شما نه از راه دلسوزی است، و نه به خاطر جستن نزدیکی، و نه به امید خیری است که از شما دارند، بلکه به سود شما مامور شدند و گردن نهادند، و برای مصلحت شما بر پاشان داشتند، و ایستادند. خدا، بندگان خود را به کیفر کارهای زشت آنان، مبتلا سازد به کاهش میوه درختان، و به ناباریدن باران، و بستن گنجینه های خیر به روی ایشان، تا توبه خواه توبه کند، و معصیت کار دل از معصیت بکند، و پندگیرنده پند بپذیرد، و بازدارنده، راه نافرمانی را بر بندگان بگیرد. و خدا آمرزش خواستن را وسیلت پیوسته داشتن روزی بر روزی خواران قرار داده است، و موجب رحمت بر آفریدگان، و فرموده است: استغفروا ربکم انه کان غفارا. یرسل السماء علیکم مدرارا، و یمددکم باموال و بنین. پس خدا بیامرزد کسی را که پیشباز توبه رود، و از گناهانش بخشش طلبد، پیش از آنکه مرگش برسد. بار خدایا! ما به سوی تو آمدید، از خانه ها که در آن بودیم و از چادرها که در آن می غنودیم، حالی که جانوران در بانگ و خروش بودند و کودکان در فریاد و جوش. خواستاران آمرزش توایم و امیدواران نعمت و بخشش توایم. از عذابت ترسانیم، و از کیفرت، هراسان. خدایا! ما را از باران- رحمت- سیراب کن! و از جمله نومیدانمان مگردان! و به قحط سالی مان ممیران! و بر ما مگیر بدانچه کردند بی خردانمان، ای بخشنده تر از همه بخشندگان. ما به سوی تو بیرون شده ایم، و از آنچه بر تو پوشیده نیست، به تو شکایت آورده ایم، و این هنگامی است که سختیهای طاقت فرسا ما را بیچاره کرده، تنگسالی و بی بارانی به ستوه مان آورده. پیشامدهای سخت به ناتوانی مان کشانده، و فتنه های دشوار کارد را به استخوان رسانده. خدایا از تو می خواهیم ما را نومید باز مگردانی، و نادلخواه از درگاهت نرانی، و ما را به گناهانمان مگیری، و به کردارمان کیفر مدهی. خدایا! باران رحمت خود را بر ما بباران. و برکت خویش بر ما بگستران، و روزی و رحمت را به ما رسان، و ما را آب ده از بارانی سودرسان، سیراب کننده و رویاننده گیاهان، که آنچه خشک شده

برویاند، و آنچه مرده است زنده گرداند. فراخی نعمت آن بسیار، میوه اش افزون و بشمار، که زمینهای پست را سیراب کند و به دره ها سیل افکند. درختان را برگ آرد، و نرخها را ارزان دارد. همانا، تو بر هر چیز که خواهی توانایی.

ای مردم! به زودی بر شما روزگاری خواهد آمد که اسلام را از حقیقت آن بپردازند، همچون ظرفی که واژگونش کنند و آن را از آنچه درون دارد تهی سازند. مردم! همانا، خدا شما را پناه داده است، و بر شما ستم روا ندارد، اما پناهتان نداده است که در بوته آزمایشتان در نیارد، و گفته است، جل من قائل همانا در این نشانه هاست و گر چه بودیم ما آزمایشندگان. (اما گفته امام (ع)، کل مومن نومه از آن گمنام اندک شر را خواهد. و مسایح جمع مسیاح است، و آن کسی است که میان مردمان، فساد انگیزد و سخن چینی کند. و مذاایع جمع مذیاع است، و آن کسی است که چون زشتی کسی را شنود، آن را میان مردم پخش کند، و بذر جمع بذور است، و آن کسی است که سفاهت بسیار دارد و لغو گوید).

خطبه ۱۴۴- فضیلت خاندان پیامبر

خدا پیامبرانش را برانگیخت و وحی خود را خاص ایشان فرمود، و آنان را حجت خود بر آفریدگانش نمود، تا برهانی یا جای عذری نماند برای آفریدگان. یس، آنان را به راه حق خواند به زبانی راست- زبان پیامبران- خواست تا درون بندگان آشکار کند،- و آنچه در دل دارند پدیدار کند- نه آنکه بر اسرار پوشیده آنان دانا نبود و بر آنچه در سینه های خود نهفته اند بینا نبود، بلکه خواست آنان را بیازماید تا کدام یک از عهده تکلیف، نیکوتر برآید تا پاداش، برابر کار نیک بود، و کیفر، مکافات کار بد. کجایند کسانی که پنداشتند آنان- نه ما- دانایان علم- قرآنند-؟ به دروغ و ستمی که بر ما می رانند. خدا ما را بالا برده و آنان را فرو گذاشته، به ما عطا کرده و آنان را محروم داشته، ما در- حوزه عنایت خود- در آورد، و آنان را از آن برون کرد. راه هدایت را با راهنمایی ما می پویند، و روشنی دلهای کور را از ما می جویند. همانا امامان از قریش اند که درخت آن را در خاندان هاشم کشته اند، دیگران درخور آن نیستند، و طغرای امامت را جز به نام- هاشمیان- ننوخته اند.

و از این خطبه است دنیای زودگذر را گزیدند، و آخرت جاودانه را نپسندیدند. چشمه زلال را واگذازدند، و از آب تیره و ناگوار نوشیدند. گویی فاسق آنان رامی بینم با منکر یار است و همنشین، بدان مانوس و با آن قرین. تا آنکه موی سرش در آن رنگ سپید پذیرد، و خوی او رنگ منکر گیرد. پس کف بر دهان آرد چون موج روی آب، که پروای غرقه ساختن چیزی را ندارد، یا چون افتادن آتش در گیاه خشک پژمرده که باکش نبود چه را سوزانده. کجاست خردهای روشنی جو از چراغهای رستگاری؟ و دیده های نگرنده به نشانه های پرهیزگاری؟ کجاست دلهایی که بخشیده در راه رضای کردگار بود، و پیمان بسته بر طاعت پروردگار؟ بر متاع ناچیز دنیا فراهم آمدند، و برای به دست آوردن

حرام یکدیگر را پس زدند. نشان بهشت و دوزخ برای آنان افراشته شد، رویهای خود از بهشت گردانند، و با کردار خویش به سوی دوزخ راندند. پروردگارشان خواند رمیدند و پشت کردند، شیطان‌شان خواند، پذیرفتند و روی آوردند.

خطبه ۱۴۵- در فنای دنیا

مردم! همانا شما در این جهان نشانه اید که مرگ پی در پی بدان تیر می افکند. با هر جرعه ای آب در گلو جستن است، و با هر لقمه ای گلوگیر شدنی. از دنیا به نعمتی نمی رسید جز که نعمتی را از دست می دهید. هیچ سالخورده، روزی از عمر را نمی گزارد، جز به ویرانی یک روز از مدتی که دارد، و برخوردارنی او چیزی افزوده نشود، مگر آنچه از آن روز پیشین اوست از میان رود، و اثری از او زندگی نپذیرد تا اثری از او نمیرد، و چیزی از او نو نشود جز آنکه نوی از او کهنه گردد، و نخواستگی ای از او بر نایستد، جز آنکه درویده ای از او بر زمین افتد. ریشه هایی رفتند که ما شاخه های آنهایم. چون اصل رفت ما که فرعیم چگونه پاییم؟

از این خطبه است هیچ بدعتی را پدید نیاوردند، جز که با آن سنتی را رها کردند. پس خود را از بدعت و پایید، و راه راست را بپیمایید. نیکوترین کارها سنتی است که دیرینه است، و سالیانی بر آن گذشته است، و بدترین، آنچه نو پدید آمده و پیشینه ای نداشته.

خطبه ۱۴۶- راهنمایی عمر

عمر با او مشورت کرد که خود برای جنگ با ایرانیان بیرون شود این کار پیروزی و خواری اش نه به اندکی سپاه بود، و نه به بسیاری آن. دین خدا بود که خدا چیره اش نمود، و سپاه او که آماده اش کرد، و یاری اش فرمود، تا بدانجا رسید که رسید، و پرتو آن بدانجا دمید که دمید. ما از خدا وعده پیروزی داریم، و به وفای او امیدواریم. او به وعده خود وفا کند و سپاه خود را یاری دهد. جایگاه زمامدار در این کار، جایگاه رشته ای است که مهره ها را به هم فراهم آورد و برخی را ضمیمه برخی دیگر دارد. اگر رشته ببرد، مهره ها پراکنده شود و از میان رود، و دیگر به تمامی فراهم نیاید، و عرب امروز اگر چه اندک در شمار، اما با یکدلی و یک سخنی در اسلام نیرومندند و بسیار. تو همانند قطب بر جای بمان، و عرب را چون آسپاسنگ گرد خود بگردان، و به آنان آتش جنگ را برافروزان که اگر تو از این سرزمین برون شوی، عرب از هر سو تو را رها کند، و پیمان بسته را بشکند، و چنان شود که نگاهداری مرزها که پشت سر می گذاری برای تو مهمتر باشد از آنچه پیش روی داری. همانا عجم اگر فردا تو را بنگرد، گوید این ریشه عرب است، اگر آن را بریدید آسوده گردیدید، و همین سبب شود که فشار

آنان به تو سختتر گردد و طمع ایشان در تو بیشتر. اینکه گفتی آنان به راه افتاده اند، تا با مسلمانان پیکار کنند، ناخشنودی خدای سبحان از عزم آنان به جنگ با مسلمانان از تو بیشتر است، و او بر دگرگون ساختن آنچه خود ناپسند می دارد تواناتر. اما آنچه از شمار آنان گفتی، ما در گذشته نمی جنگیدیم به نیروی بسیاری، بلکه می جنگیدیم با چشم داشتن به پیروزی و یاری.

خطبه ۱۴۷- در هدف از بعثت

پس خدا، محمد (ص) را به راستی برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بتان برون آرد، و به عبادت او وادارد، و از پیروی شیطان برهاند، و به اطاعت خدا کشاند، با قرآنی که معنی آن را آشکار نمود، و اساسش را استوار فرمود، تا بندگان بدانند- بزرگی- پروردگار خود را که دانای آن نبودند، و بدو اقرار کنند، از پس آنکه بر انکار می فروزدند، و او را نیک بشناسند، از آن پس که خود را ناآشنا بدو می نمودند. پس خدای سبحان، در کتاب خویش- قرآن-، بی آنکه او را ببینند خود را به ایشان آشکار گرداند، بدان چه از قدرتش به آنان نمایاند، و از قهر خود ترساند. و اینکه چگونه با کیفرها، آن را که باید نابود گردانید، و با داس انتقام خرمن هستی شان را دروید.

و زودا، که پس از من بر شما روزگاری آید، که چیزی از حق پنهانتر نباشد، و از باطل آشکارتر. و از دروغ بستن بر خدا و رسول او بیشتر. و نزد مردم آن زمان، کالایی زیانمندتر از قرآن نیست اگر آن را چنانکه باید بخوانند، و نه پر سودتر از قرآن، اگر معنی کلماتش را برگردانند، و در شهرها چیزی از معروف ناشناخته تر نباشد، و شناخته تر از منکر. حاملان کتاب خدا آن را واگذارند، و حافظانش آن را به فراموشی بسپارند. پس در آن روزگار قرآن و قرآنیان از جمع مردمان دورند، و رانده و مهجور. هر دو با هم در یک راه روانند و میان مردم پناهی ندارند. پس در این زمان قرآن و قرآنیان میان مردمند و نه میان آنان، با مردمند نه با ایشان. چه، گمراهی و رستگاری سازوار نیابند، هر چند با هم در یکجا بپایند. پس آن مردم در جدایی متفقدند، و از جمع گریزان. گویی آنان پیشوای قرآن اند، نه قرآن پیشوای آنان. پس، جز نامی از قرآن نزدشان نماند، و نشناسند جز خط و نوشته آن. و از این پیش چه کیفر که بر نیکوکاران نراندند، و سخن راستشان را دروغ بر خدا خواندند، و کار نیک را پاداش بد دادند. همانا، آنان که پیش از شما بودند تباه شدند، به خاطر آرزوهای دراز که در سر داشتند

، و نهان بودن مرگ از آنان که باورش نمی داشتند، تا موعود بر آنان درآمد، موعودی که با آمدنش عذری نپذیرند، و توبه را به حساب نگیرند، و به همراه آن بلا و سختی بار گشاید، و هنگام کیفر و عقوبت آید.

ای مردم! آن که از خدا خیر خویش خواهد، توفیق یافته است، و آن که گفته او را راهنما گیرد به راست ترین راه هدایت شده که همسایه خدا در امان است و دشمن خدا ترسان. آن که عظمت خدا را

داند، سزاوار نیست خود را بزرگ خواند. بلندی قدر کسانی که بزرگی پروردگار را می دانند، در این است که برابر او فروتنی کنند، و سلامت آنان که می دانند قدرت او تا کجاست در آن است که به فرمانش گردن نهند. پس از حق مگریزید چنانکه تندرست از گرگین گریزان است، و به شده از بیمار روگردان. و بدانید که تا واگذارنده رستگاری را نشناسید، رستگاری را نخواهید شناخت، و تا شکننده پیمان قرآن را ندانید، با قرآن، پیمان استوار نخواهید ساخت، و تا واگذارنده قرآن را به جای نیارید در قرآن چنگ نتوانید انداخت. پس رستگاری را نزد کسانی جویید که اهل آنند- و آنان از خاندان پیامبرانند- که دانش به آنان زنده است، و نادانی به دانش آنان مرده. آنان که حکمشان شما را از دانش آنان خبر دهد، و خاموشی شان از گفتار، و نهان آنان از ظاهرشان پدیدار، نه با دین مخالفت دارند، و نه در آن خلاف آرند، دین میان آنان گواهی است راست و خاموشی گویاست.

خطبه ۱۴۸- درباره اهل بصره

هر یک از دو تن کار را برای خود امید می دارد، دیده بدن دوخته و رفیقش را به حساب نمی آرد. نه پیوندی با خدا دارند، و نه با وسیلتی روی بدو می آرند. هر یک کینه دیگری را در دل دارد، و زودا که پرده از آن بردارد. به خدا اگر بدانچه می خواهند برسند، این جان آن را از تن برون سازد، و آن این را از پا دراندازد. اکنون گروه نافرمان بر پا خاست، پس گروهی که برای خدا می کوشد کجاست؟ راههای راست را پیش روی آنان گشادند، و از پیش، آنان را خبر دادند. برای هر گمراه شدنی دستاویزی است و هر پیمان شکنی را راه گریزی است. به خدا، من چون آن کس نباشم که بر سینه زدن، ناله برآوردن، و گریه کردن- بر مرده را- شنود و ببیند، پس سر خود گیرد، و پند نپذیرد.

خطبه ۱۴۹- پیش از وفاتش

پیش از مرگش ای مردم! هر کس مرگی را که از آن گریزان است- به هنگام فرار- خواهد دید. دوران زندگی انسان، میدان رانده شدن اوست در جهان، و گریختن از مرگ، رسیدن است بدان. چند که روزگار را از این سو بدان سو راندم، و به خاطر دانستن این راز پوشیده اش کاواندم، خدا نخواست، جز آنکه آن را بپوشاند، هیئات که این علمی است نهفته - که هیچکس آن را نداند- اما وصیت من: خدا! چیزی را شریک او میارید و محمد (ص)! سنت او را ضایع مگذارید! این دو ستون را بر پا بدارید و این دو چراغ را افروخته نگذارید، و نکوهشی بر شما نیست مادام که پراکنده نیستید و پایدارید. هر کس به اندازه توان خود بکوشد، و بر نادانان آسان گیرد و مخروشد، که پروردگارتان مهربان است و دینتان راست، و امام شما داناست. من دیروز یار شما بودم و امروز برای شما مایه پند و اعتبار، و فردا از شما جدا و به کنار. خدا مرا و شما را بیامرزد! اگر پای در این لغزشگاه بر جای ماند که هیچ، و اگر بلغزد-

و مرگ در رسد، شیوه روزگار است و روزگار ناپایدار است. ما در سایه شاخساران و وزشگاه بادهای وزان و زیر سایه ابرهای گران به سر بردیم که توده های آن در فضا نابود گردید و نشانه های آن در زمین ناپدید، و من برای شما همسایه ای بودم، که چند روزی تنم مجاورتان گردید، و به زودی از من کالبدی خالی خواهید دید. آرام پس آنکه در جنبش بود، و خاموش، از آن پس که گفتگو می نمود. پس پند دهد شما را آرمیدن من، و از گردش افتادن دیدگانم، و بی جنبش ماندن پاها و دستانم، که این برای پندپذیران بهتر است از گفتار رسا، و سخن شنیدنی و شیوا. شما را بدرود می گویم، بدرود کسی که آماده دیدار است- و دیدارش با پروردگار است- فردا که جای من خالی ماند، و دیگری بر آن نشست، راز درونم را خواهید دانست و اینکه چه کسی را دادید از دست.

خطبه ۱۵۰-اشارت به حوادث بزرگ

که به فتنه ها اشارت کند چپ و راست رفتن گرفتند بر پیمودن راههای ضلالت، و واگذاریدن راههای هدایت. پس بدانچه بودنی است و انتظار آن می رود، شتاب میارید! و آن را که فردا خواهد آورد، دیر م شمارید. چه بسا شتابکاری که چون به چیزی که می خواست رسید دوست داشت که کاش آن را نمی دید، و چه نزدیک است امروز، به فردایی که سپیده آن خواهد دمید. ای مردم وقت است که هر وعده نهاده درآید، و آنچه را نمی شناسید نزدیک است- از پرده- برآید، هر که از ما- اهل بیت- بدان رسد، با چراغی روشن در آن راه رود، و بر جای پای صالحان گام نهد تابند- از گردنها- بکشاید، و از بندگی آزاد نماید. جمع- گمراهان- را پراکنده گردانند، و پریشانی- مومنان- را به جمعیت کشانند، و نهان از مردمان- کار راند- پی شناس به نشان او راه نبرد، هر چند پیایی نگردد. پس در آن فتنه مردمی ذهن خود را چنان تیز کنند، که آهنگر تیغ را زداید، و دیده هاشان به تفسیر قرآن که شنوند روشن شود- چنان که باید- بام و شام جامهای حکمت نوشند- و در تکمیل نفس بکوشند- از این خطبه است روزگار بر آنان دراز شد، تا خواری را به نهایت رسانند، و خود را مستوجب بلای زمانه گردانند، و چون پایان مدت نزدیک گردید و گروهی آسایش خود را در پیوستن به فتنه دید، آنان دست به پیکارشان گشادند، و با شکیبایی که کردند، بر خدا منت نهادند، و جان باختن در راه حق را بزرگ شمردند. پس چون قضای آمده با پایان مدت بلا سازوار شد، شمشیرها در راه حق آختند، و بصیرتی را- که در کار دین داشتند- آشکار ساختند. طاعت پروردگار خویش را پذیرفتند، و فرمان واعظ خود را شنفتند، و چون خدا فرستاده خود را نزد خویش برد، گروهی به گذشته برگردیدند، و با پیمودن راههای گوناگون به گمراهی رسیدند، و به دوستانی که خود گزیدند پیوستند، و از خویشاوند گسستند. از وسیلتی که به دوستی آن مامور بودند جدا افتادند، و بنیان را از بن برافکندند، و در جای دیگر بنا

نهادند. کانهای هر گونه گناهند، و هر فتنه جو را درگاه و پناه. از این سو بدان سو سرگردان، در غفلت و مستی به سنت فرعونیان، یا از همه بریده و دل به دنیا بسته، و یا پیوند خود را با دین گسسته.

خطبه ۱۵۱- فتنه های آینده

خدا را سپاس می گویم، و از او یاری می جویم در راندن شیطان، و دور ساختن آن، و نیفتادن در دامهایش که نهد و فریبها که دهد، و گواهی می دهم که جز خدای یکتا، خدایی نیست، و محمد بنده او و فرستاده اوست، و منتخب و گزیده او. هیچ آفریده را در فضیلت به پایه او نتوان آورد، و فقدان او را جبران نتوان کرد. شهرها به نور هدایت او روشن گشت، از آن پس که در گمراهی تیره بود، و نادانی بر همه جا چیره، و درشتخویی و ستمکاری را همگان پذیره. مردم حرام را حلال می شمردند، و خردمند را خوار می گرفتند. می زیستند، بی داشتن پیامبران، می مردند، خداناشناس و بی ایمان.

و شما ای عربها! آماج بلایی هستید که نزدیک است. از مستیهای نعمت بپرهیزید، و از سختیهای عقوبت بترسید و بگریزید، و بر جای خویش بمانید آنگاه که شبهت گردی برآرد، و یا فتنه راه کج پیش پای گذارد، و هنگامی که طلعه آن آشکار شود، و نهفته اش پدیدار، کارش استوار باشد و آسیایش به کار که فتنه از رهگذرهای نهانی درآید، و به زشتی و رسوایی گراید. آغازش چون عنفوان جوانی، خوش و دلربا، آثارش چون نشانه هایی که از ضربت سنگ بر جای ماند، زشت و نازیبا. ستمکاران این فتنه را به ارث پذیرند، با عهدی که از یکدیگر گیرند. نخستین آنان پیشوای آخرین است و آخرین ایشان اقتدا کننده به نخستین. بر سر دنیای دون بر یکدیگر پیشدستی نمایند، و چون سگان این مردار گندیده را از هم ربایند، و دیری نباید که تابع از متبوع بیزار باشد، و امیر از مامور در آزار. دشمنان از هم جدا شوند، و با لعنت یکدیگر را دیدار کنند. پس فتنه سر بر آرد. سخت لرزاننده. در هم کوبنده، و خزان خزان رونده. در آن فتنه- دلها پس از پایداری دو دلی پذیرند، و مردانی که سلامت مانده بودند، گمراهی پیش گیرند. به هنگام هجوم آن، هوا و هوسها گونه گون بود و بسیار، و به وقت پدید شدن آن، رای درست به نادرست آمیخته گردد- و شناختن آن دشوار-. کسی را که بدان نزدیک شود، بشکند و دو تا کند، و کسی را که در آن بکوشد، خرد سازد و از هم جدا کند. به دندان یکدیگر را بخایند، همچون خران وحشی که در رمه گرد آیند. رشته تافته دین گسسته گردد، و نشانه های راه راست پوشیده، و چشمه حکمت خشک و خوشیده. ستمکاران در آن فتنه به سخن آیند، و بیابان نشینان را با سوهان ستم بسایند، و با سینه مرکب جور خرد نمایند. تکران از غبار آن فتنه تباه گردند، و سواران- قدرت- درونش به هلاکت رسند. با قضای ناگوار درآید، خون دوشد و خون پالاید. در نشان دین رخنه افکند، و یقین استوار را بشکند. زیرکان از آن فتنه بگریزند. و پلیدان به سر و سامان دادن کارش برخیزند. با رعد و برقی است بسیار، و آماده کارزار. پیوند خویشاوندی در آن، بریده باشد و-

مردم- از اسلام جدا گردیده. آن که از آن فتنه به کنار است از آسایش بیمار است، و آن که خواهد خود را برهاند، نتواند و هم در آن بماند.

از این خطبه است - در آن فتنه - کشته ای است که خورش به رایگان است، و ترسانی که پناه خواه از این و آن است. فریشتان دهند با بستن پیمان، و مغرورشان سازند به نام ایمان. پس نمودارهای فتنه و نشانه های بدعت مباحثید، و آن را که پیوند جماعت مسلمانان بدان استوار است و ارکان طاعت بر آن پایدار، بر خود لازم شمارید. و بر خدا در آید، ستم دیده، نه ستم شما به دیگران رسیده. و پرهیزید از در افتادن به دامگاههای شیطان، و آنجا که در آن دشمنی خیزد با این و آن. لقمه حرام در دلهای خود در میارید چه، بر آن کس که معصیت را بر شما نهی فرموده و راه طاعت را برایتان آسان نموده، در معرض دیدارید.

خطبه ۱۵۲- ستایش خدا

سپاس خدایی را که به آفرینش - بندگان - خویش بر هستی خود راهنماست، و آفریده های نوبه نو او بر ازلیت وی گواست، و همسانی آفریده ها نشان دهد که او بی همتاست. حسها او را نتواند شناخت، و پرده ها او را مستور نتواند ساخت. که سازنده و ساخته از یکدیگر جدایند، و فراگیرنده و فراگرفته - یکسان نیند - و پروردگار و پرورده - دو تاینند - یکتاست نه از روی شمار. آفریننده است نه با جنبش و تحمل آزار. شنواست، بی آنکه او را گوشی بود، بیناست، بی آنکه چشم گشاید، و بر هم نهد. همراه هر چیزی است نه چنانکه آن را بساید، و جدا از آن، نه آنکه مسافتی در میان آید. آشکار است نه به دیدار، و نهان است نه ناپدیدار. از چیزها جداست چه بر آنها چیره و تواناست، و هر چیز جز اوست، که برابر او خاضع است و بازگشتش به خداست. آن که وصفش کرد محدودش کرده است، و آن که محدودش کند او را به شمار درآورده است، و آن که او را به شمار درآورد، ازلیت او باطل کرده است. کسی که بگوید چون است صفت او را زاید بر ذات شناخته، و کسی که گوید در کجاست او را در جایی محدود ساخته. عالم بود آنگاه که معلومی نبود. پرورنده بود آنگاه که پرورده ای نبود، و توانا بود آنگاه که مقدوری نبود.

از این خطبه است - خورشید - طلوع کننده - امامت - برآمد. و - ماه - درخشنده - ولایت - پرتوافکند، و کوکب - عدالت - به در آمد. و ناراست راست گردید، و خدا مردمی را به جای مردمی دیگر گزید، و روزی را به روزی بدل گردانید. چشم می داشتیم بر دگرگون شدن روزگاران، چنان که قحطی زده در انتظار باران. همانا امامان از جانب خدا تدبیر کننده کار مردمانند، و کارگزاران بندگانشانند. کسی به بهشت نرود جز آنکه آنان را شناخته باشد، و آنان او را شناخته باشند، و به دوزخ در نشود جز آنکه منکر آنان بود، و آنان وی را نپذیرفته باشند، و محرم نساخته.

همانا خداوند تعالی شما را به اسلام مخصوص گردانید، و برای اسلام گزید، چه اسلام نامی از سلامت است، و فراهم دارنده هر کرامت است. راه روشن آن را خدا برگزید، و حجت‌های آن را روشن گردانید. از علمی که هویداست، و حکمت‌هایی که نهان و ناپیداست. غرایب آن نابود نشود، عجایب آن سپری نگردد. رستگاه‌های نعمت در آن است، و در تاریکی‌ها چراغ‌های فروزان است. درهای خیر جز به کلیدهای آن گشوده نگردد، و تاریکی‌ها جز به چراغ‌های آن زدوده نگردد. حوزه آن را حمایت نمود، و رعایت آن را بر خود لازم فرمود. در آن شفای خواهنده درمان است. و بسنده خواهنده این جهان و آن جهان است.

و او- گمراهی است- که خدایش مهلت داده، تا در پی هوای بی خبران افتاده. روز را با گناهکاران گزارد، نه راهی راست در پیش و نه امامی راهبر دارد.

از این خطبه است تا چون کیفر نافرمانی شان را برایشان آشکار کرد، و از پرده‌های غفلتشان بیرون آورد، رو به چیزی نهادند که بدان پشت کرده بودند، و پشت به چیزی کردند که روی بدان نهاده بودند. پس نه از آنچه می خواستند و بدان رسیدند، سودی بردند، و نه از آنچه حاجت خویش بدان روا کردند، بری خوردند. - من از این غفلت نگرانم- و شما و خود را از آن می ترسانم. هر کسی باید از- کار- خود سود ببرد، که بینا کسی است که شنید، و اندیشید، و دید، و به دل بینا گردید، و از آنچه مایه عبرت است سود گزید، سپس راهی روشن را سپرد، و از افتادن در پرتگاهها و گم شدن در کوره راهها دوری کرد،- و بکوشید تا جانب عدالت را نگهدارد- و برای گمراهان جای اعتراض نگذارد، با ستم و سختگیری در راه حق کردن، یا معنی سخنی را دگرگون نمودن، یا از سخن راست گفتن ترسیدن. پس ای شنونده از پس مستی هشیار باش و از خواب غفلت بیدار باش، و اندکی بگاه از شتاب خویش، و بدانچه از زبان پیامبر امی (ص) به تو رسیده نیک بیندیش! آنچه را که شنیدنش باید، و ترکش نشاید. آن کس را که جز این گفت، و سخن دیگری را شنف، رها کن با آنچه برای خود پذیرفت. ناز خود بنه و بزرگی فروختن بگذار

و گور خویش به یاد آر! که گذرگاه تو بر آن است، و هر چه کنی بر تو تاوان است، و آنچه کشتی، درو نمایی، و آنچه امروز فرستی، فردا بر آن در آیی. پس جای درآمدت را بگستران! و برگ آن را از پیش روانه گردان. پس ای شنونده پرهیز! پرهیز! و ای بی خبر، برخیز! برخیز! و کس تو را خبر ندهد چون خدا، که- آگاه است و دانا-.

همانا از جمله حکم‌های خدا در قرآن کریم، که قطعی است و در آن تاویل و تغییری نیست، و بر انجام آن ثواب دهد، و بر ترک آن عقاب کند، و به خاطر آن خشنود شود، و یا به خشم آید، این است که: بنده را سودی ندهد- هر چند بکوشد و کار خود را خالص گرداند- اگر یکی از این گناهان بر گردن او بود و توبه ناکرده پروردگار خود را ملاقات کند، آنکه: در عبادتی که خدا بر او واجب کرده،

چیزی را شریک خدا گرداند، یا با کشتن انسانی، خشم خود را فرو نشاند، یا عیب کسی را به خاطر کاری که کرده بر زبان راند، یا با بدعتی که در دین گذارد، روایی حاجتش را از مردمان چشم دارد، یا با دورویی مردم را دیدار کند. یا با دو زبان میان آنان راه رود. این را نیک بیندیش که هر مثال را دلیل همانند آن توان گرفت- و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل-.

چهارپایان در بند شکمند، و درندگان در پی تجاوز به هم، و زنان در فکر آرایش این جهان و تبه کاری کردن در آن. مومنان فروتنند، مومنان مهربانند، مومنان ترسان.

خطبه ۱۵۳- در فضائل اهل بیت

و دل مرد خردمند را دیده ای است که بدان پایان کار خویش نگرد، و به ژرفی و بلندی آن راه برد. دعوت کننده ای خواند، و امیری حکومت راند. پس دعوت کننده را پاسخ دهید و فرمانروا را فرمان برید! به دریاهاى فتنه درشدند، و بدعتها را گرفتند، و سنتها را وانهادند. مومنان به گوشه ای رفتند، و گمراهان دروغزن به زبان آمدند و سخن گفتند. ما خاصگان، و یاران، و گنجوران نبوت، و درهای رسالتیم. در خانه ها جز از درهای آن نتوان در شد، و آن که جز از در، به خانه درآمد به دزدی سمر شد.

از این خطبه است مصداق آیتهای بلند معنی قرآن اند، و گنجینه های خدای رحمانند. اگر سخن گویند جز راست نگویند، و اگر خاموش مانند بر آنان پیشی نجویند. پس پیشوای قوم باید با مردم خود به راستی سخن گوید، و راه خرد پوید، و از فرزندان آخرت بود، که از آنجا آمده است و هم بدانجا رود. آن که به چشم دل نگرد، و با دیده درون کار کند آغاز کارش آن است که بداند آنچه کند به سود اوست یا بر او زیان است، اگر به سود اوست پی آن رود، و اگر به زیان اوست باز ایستد. چه، آن که نادانسته کاری کند، مانند کسی است که به بیراهه رود. هر چه در آن راه پیش راند، از مقصود خود دورتر ماند، و آن که از روی دانش کننده کار است، همچون رونده در راه آشکار است. پس نگرنده باید بپاید که پیش می رود یا پس می آید.

و بدان که هر ظاهری را باطنی است که بر مثال آن است، آنچه ظاهرش پاکیزه بود باطن آن نیز آنچنان است، و آنچه ظاهرش پلید است، باطن آن نیز پلید است، و رسول صادق (ص) فرموده است: خداوند بنده را دوست دارد، و کرده او را ناخوش می دارد، و کاری را خوش دارد و کننده آن را ناخوش می دارد، و بدان! هر کرده ای چون میوه ای است که از گیاهی رسته است، و هیچ گیاه را از آب بی نیازی نیست، و آبها گونه گون بود. آنچه آبیاری اش نیکو، درختش نیکو و میوه اش شیرین است، و آنچه آبیاری اش پلید، درختش پلید و میوه اش تلخ است.

خطبه ۱۵۴- در آفرینش خفاش

که در آن خلقت بدیع شب پره را بیان فرماید سپاس خدایی را که وصفها در رسیدن به حقیقت شناخت او رخت اندازد، و بزرگی او خردها را طرد سازد- تا سر بتابد- و راهی به رسیدن نهایت ملکوت او نیابد. او خدای حق و آشکار است، آشکارتر از آنچه بر دیده ها پدیدار است. خردها برای او حدی معین نتواند کرد تا همانندی داشته باشد، و وهما او را اندازه نتواند گرفت تا در صورتی پنداشته باشد. آفریده ها را پدید آورد بی هیچ نمودار بی رای ریزن، و بی یاری مددکار. به فرمان او خلقت آن پایان یافت، پس طاعت پروردگار را پذیرفت و پاسخ گفت، و به خدمت شتافت. گردن نهاد و سر از فرمان نتافت.

و از لطیفه های صنعت و شگفتیهای خلقت او که پیش چشم ما است، تدبیر دقیق او در آفرینش شبپره هاست، که روشنایی شبپره را بر جای می دارد، حالی که هر چیز را به نشاط درمی آورد. و تاریکی- پر- آن را می گستراند، حالی که هر زنده را در هم می کشاند، و چسان دیده آن کم بین است که نتواند از آفتاب رخشان روشنی ستاند، نوری که بدان راههای خویش بیابد، و با پرتو آشکار خورشید خویشتن بدان جاها که داند، رساند، و درخشش روشنی اش آن را از رفتن در تراکم نورهای تابنده باز می گرداند، و در نهانخانه اش پنهان می نشاند، چنانکه رفتن در سپیدی نور رخشان نتواند. پس شبپره در روز پلکها را بر سیاهی دیده ها اندازد، و شب را چراغی سازد که در جستن روزی خود از آن راه یابد، و سیاهی شب دیده هاش را نبندد، و به خاطر تاریکی انبوه از رفتن در شب رخ برنتابد. پس چون خورشید پرده برفکند و بتافت، و سپیدی روز پدید گشت و لانه تنگ سوسمارها از روشنی آن نصیبی یافت، پلکها را بر هم نهد، و بر آنچه در تاریکی شب به دست آورده بسنده کند. پس پاک و منزّه است، خدایی که شب را روز او کرده است و هنگام فراهم کردن معیشت، و روز را وقت آسایش و گاه استراحت، و برای آن از گوشت وی بالهایی ساخته است تا هنگام نیاز به پرواز، بدان بالا رود، بالهایی که چون لاله گوش از پر و انبوب پرداخته است، لیکن جای رگها را در آن بینی آشکار، و نشانه های آن پدیدار. و شبپره را دو بال است، نه چندان نازک که در هم شکند، و نه چندان ستر که سنگینی کند. می پرد، و بچه او بدو چسبیده است و به مادر پناهیده. اگر بنشیند، نشیند و اگر بالا رود، رود. از او جدا نشود تا هنگامی که اندام وی نیرومند شود، و بال آن نیروی برخاستنش را دارا بود، و بداند که راه زیستن او چیست؟ و چگونه تواند زیست؟ پس پاک و منزّه است خدایی که پدید آورنده هر آفریننده است، بی هیچ نمونه که از دیگری بر جای مانده است.

خطبه ۱۵۵- خطاب به مردم بصره

خطاب به مردم بصره که حادثه های آینده را بر سیل داستان فرماید پس کسی که آن هنگام بتواند خود را خاص طاعت پروردگار گرداند، چنان کند- که داند- اگر فرمان مرا بردید، ان شاء الله، شما را به راه بهشت می برم، هر چند سخت دشوار باشد، و تلخکامی آن پدیدار. اما آن زن اندیشه زنانه بر او دست یافت، و در سینه اش کینه، چون کوره آهنگری بتافت، و اگر از او می خواستند تا آنچه به من کرد به دیگری کند، نه میکرد و چنین نمی شتافت. به هر حال حرمتی را که داشت برجاست و حساب او با خداست.

و از این سخنان است راهی است که گشاده و روشن است. چراغش نورانی و پرتوافکن است. ایمان را بر کرده های نیک دلیل توان ساخت، و از کردار نیک ایمان را توان شناخت. به ایمان علم آبادان است، و- آدمی- به علم از مرگ ترسان است. با مرگ دنیا پایان یابد، و با دنیا آخرت درست شود، و آفریدگان را جز قیامت قرارگاهی نبود، در این میدان مسابقت شتابان می روند، تا به نقطه پایان رسند. و از این سخنان است از آرامگاههای گور بیرون شدند، و به سوی منزلگاههای آخرین روان شدند. هر خانه ای را مردمی است، نه دیگری را در آن پذیرند، و نه ساکنان آن خانه از آنجا رخت برگیرند، و همانا امر به معروف و نهی از منکر، از صفتهای پروردگارند، نه اجل را نزدیک کنند و نه در روزی کاهشی آرند، و بر شما باد به کتاب خدا که ریسمان استوار است، و نور آشکار است، و درمانی است سود دهنده، و تشنگی را فرو نشاننده. چنگ در زننده را نگهدارنده، و در آویزنده را نجات بخشنده. نه کج شود، تا راستش گردانند، و نه به باطل گراید تا آن را برگردانند. کهنه نگردد به روزگار، نه از خواندن و نه از شنیدن بسیار. راست گفت آن که سخن گفت از روی قرآن، و آن که بدان رفتار کرد پیش افتاد- از دیگران-.

خطبه ۱۵۶- سفارش به پرهیزکاری

سپاس خدای را، که سپاس را کلیدی کرده است، گنجینه ذکر عظمت او را، و وسیلت افزودن نعمت او را. و دلیل شناختن عطاها و شوکت او را. بندگان خدا! روزگار بر آیندگان چنان گذرد که بر گذشتگان. باز نگردد آنچه گذشت از آن، و نماند چیزی در آن جاودان. پایان کارش با آغاز آن یکسان، سخته های آن بر یکدیگر سبقت جوین، و هر یک دیگری را پشتیبان. گویی قیامت شما را می خواند، همچنان که شتران شترپچه را راند. کسی که جز به حساب نفس خویش پردازد، خود را در تاریکیها سرگردان سازد، و به هلاکت جایها دراندازد. شیطانهای او مهارش را گرفته در سرکشی کشانند، و کردارهای زشت او را در دیده وی زیبا گردانند. پس بهشت پایان راه پیشی جویندگان است، و دوزخ منزلگاه تقصیر کاران واپس ماندگان.

بندگان خدا بدانید که پرهیزگاری خانه ای است چون دژ استوار، و ناپارسایی خانه ای بی بنیاد و خوار، نه ساکنانش را از آسیب نگاهبان است، و نه کسی که بدان پناه برد در امان است. بدانید که با پرهیزکاری توان ریشه خطاها را برید و با یقین به نهایت درجه بلند توان رسید. بندگان خدا! خدا را، خدا را، واپایید! در حق نفسی که از همه چیز نزد شما گرامیتر است و دوست داشتنی تر. همانا خدا راه حق را برای شما آشکار کرده و جاده های آن را پدیدار. پس یا بدبختی است گریبانگیر، و یا خوشبختی پایان ناپذیر. پس توشه گیرید در روزهای سپری شدنی برای روزهای ماندنی. توشه را به شما نشان دادند، و کوچ کردن را فرمان دادند. و به رفتن برانگیختند. همانا شما همچون کاروانی هستید که بر جای مانده اند، و نمی دانند کی آنان را به رفتن فرمان می دهند.

خطبه ۱۵۷- پیامبر و قرآن

او را هنگامی فرستاد که پیامبران نبودند، و امتها در خواب غفلت می غنودند. رشته ها گسسته بود، و بنای استوار- دین- شکسته. پس نزد آنان آمد، کتابهای پیامبران پیشین را تصدیق کنان، و با چراغی که ره جویند بدان. آن- کتاب خدا است- قرآن، از آن بخواهید تا سخن گوید. و هرگز سخن نگوید. اما من شما را از آن خبر می دهم. بدانید که در قرآن علم آینده است، و حدیث گذشته. درد شما را درمان است، و راه سامان دادن کارتان در آن است.

خطبه ۱۵۸- خوشرفتاری خود با مردم

با شما به نیکویی به سر بردم، و به قدر طاقت از هر سو نگهبانی تان کردم، و از بندهای خواری تان رهانیدم، و از حلقه های ستم جهانیدم، تا سپاسی باشد بر نیکی اندک- که از شما دیدم-، و چشم پوشی از زشتی بسیار که دیده دید و به من رسید.

خطبه ۱۵۹- در بیان عظمت پروردگار

فرمان او قضای حتم است، و از روی حکمت، و خشنودی او امان است و موجب رحمت. از روی علم، حکم فرماید، و از در حلم ببخشد. خدایا! سپاس تو راست بر آنچه می گیری، و عطا فرمایی، و بهبودی می بخشی، و مبتلا فرمایی. سپاسی که تو را پسندیده تر است و محبوبتر و فاضلتر. سپاسی که پر کند آنچه را آفریده ای، و بدان حد رسد که اراده فرموده ای. سپاسی که از تو پوشیده نماند، و به تو رسیدن تواند. سپاسی که شمارش آن نبرد و افزایش آن سپری نشود، که ما نمی دانیم حقیقت بزرگی ات را، جز که می دانیم تو زنده ای و به خود بر پا. و خواب سبک یا گران فرانگیرد تو را. هیچ اندیشه ای به تو نرسد، و هیچ دیده ای تو را دیدن نتواند. دیده ها را تو بینی، و عمرها را تو شمار کردن توانی.

- و نافرمانان را- بگیری به گامها و موی پیشانی. چیست آنچه از آفرینش تو می بینیم و از قدرت شگفتی می نماییم، و بدان بزرگی قدرت رامی ستاییم! حالی که آنچه از آن بر ما پوشیده گردیده، و دیده های ما آن را ندیده، و خردهای ما بدان نرسیده، و پرده های غیب میان ما و آن گستریده، بزرگتر است. پس کسی که دل خود را تهی سازد، و اندیشه اش را بکار اندازد، تا بداند چگونه عرش را بر پا داشته ای و چسان تخم خلقت را کاشته ای، و چسان آسمانها را در هوا آویخته ای، و زمین را بر موج آب گسترده ای، نگاهش خیره باز گردد، و خردش سرگردان، شنوایی اش آشفته شود و اندیشه اش حیران.

از این خطبه است: به گمان خود دعوی دارد که به خدا امیدوار است. به خدای بزرگ، که دروغ گوید،- پس - چرا امیدواری او در کردارش ناپدیدار است؟ هر که امیدوار است، امید او در کردارش آشکار است، جز امید به خدا که ناخالص است- و شناختن آن دشوار است-، و هر ترس جز ترس از خدا محقق است- و شناختن آن آسان-، جز ترس از خدا که نیازمند است به برهان- و باید دیده شود در کردار و بیان- در کارهای بزرگ به خدا امید بسته است، و در کارهای خرد به بندگان. پس حق بنده را ادامی کند، و حق خدا را نه چنان. چه شده که باید در حق خدا کوتاهی شود، و کمتر از حق بندگان رعایت گردد! آیامی ترسی دروغگو باشی در امیدی که بدو داری؟ یا او را درخور امید بستن نپنداری! نیز اگر او از یکی از بندگان خدا بیم دارد، حق او را چنان گزارد که حق پروردگار خود را به جا نیارد. پس ترس خود را از بندگان خدا آماده و نقد ساخته، و ترس از آفریدگار را به عهده وعده بی پرداخت انداخته. همچنین است کسی که دنیا در دیده اش کلان نماید، و ارزش و اعتبار آن در دل وی فراوان نماید، آن را بر خدا مقدم سازد و جز آن به چیزی نپردازد، و بنده او شود- و دل ببازد-.

خطبه ۱۶۰- در بیان صفات پیامبر

او را برانگیخت با نور رخشا، و برهان هویدا، و راه پیدا، و کتاب راهنما. خاندان او نیکوترین خاندان است، و او بهترین درخت آن درختستان است. شاخه های آن راست، و میوه های آن نزدیک و در دسترس همگان است. زادگاه او مکه است، و هجرت او به مدینه طیبه. در مدینه نام او بلند گردید، و دعوتش به همه جا کشید. او را فرستاد با حجتی بسنده - که قرآن است-، و موعظتی که درمان است، و دعوتی که جبران کننده زیان است. بدو حکمهای نادانسته را آشکار کرد، و بدعتها را که در آن راه یافته بود کوفت و به کنار کرد، و حکمهای گونه گون را پدیدار. پس هر که جز اسلام دینی را پیروی کند به یقین بدبخت است، و پیوند او با خدا بریده، و به سر در افتادن او سخت. پایان کارش اندوهی است دراز، و عذابی دشوار و جانگداز، و بر خدا توکل می کنم، توکلی که بازگشت به اوست، و از او راه می جویم، راهی که بهشت می رساند، و بدانجا که خواست اوست.

بندگان خدا! شما را به ترس از خدا و فرمانبرداری او سفارش می کنم، که نجات فردا در آن است، و مایه رهایی جاودان است. او ترساند و چنان که باید ترسانید، و خواهان ساخت و ترغیب را تمام گردانید. دنیا را برای شما وصف کرد که سپری شدنی است و نیاید، و از این بدان گرایید. پس روی بگردانید، از آنچه شما را در آن شاد می گرداند، که اندک چیزی از آن همراه شما می ماند، نزدیکترین خانه به خشم خدای - قهار است -، و دورترین آن از خشنودی پروردگار. پس بندگان خدا! چشم ببوشید، از آن که در پی اندوهها و گرفتاریهای آن بکوشید، چه بی گمان دانید که از شما جدا شدنی است و پی در پی دگرگون شدنی. پس، از آن برحذر باشید چون خیرخواهی مهربان، و کوشنده ای که رنج برد - برای رهایی از چنگ آن -، و پند گیرید بدانچه دیدید، از آنان که پیش از شما بودند، که چگونه در خاک غنودند، اندامشان از هم گسیخت، دیده ها و گوشه اشان فرو ریخت، شرف و عزتشان رخت بربست، شادمانی و تن آسانی شان از هم گسست. نزدیکی فرزندان به از دست دادن آنان کشید، و همنشینی همسران به جدا شدن از ایشان انجامید. نه به هم می نازند، و نه فرزندان می آورند، و نه یکدیگر را دیدار می کنند، و نه در کنار هم به سر می برند. پس بندگان خدا! پرهیزید، پرهیز کسی که بر نفس خود چیره است، و شهوت خویش را بازدارنده، و به خرد خود نگرنده، که کار پیداست و نشانه بر پاست، و راه هموار و روشن و راست.

خطبه ۱۶۱ - چرا خلافت را از او گرفتند؟

(یکی از یاران او پرسید: چگونه مردم شما، شما را از این مقام بازداشتند، و شما بدان سزاوارتر بودید؟ فرمود:) برادر اسدی! ناستواری و ناسنجیده گفتار، لیکن تو را حق خویشاوندی است و پرسش، و آگاهی خواستن و کسب دانش. پرسیدی، پس بدان! که خودسرانه خلافت را عهده دار شدن، و ما را که نسب برتر است و پیوند با رسول خدا (ص) استوارتر، به حساب نیاوردن، خودخواهی بود. گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند، و گروهی سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و داور خداست و بازگشتگاه روز جزاست - این سخن بگذار - و از غارتی که بانگ آن در گوشه و کنار برخاست گفتگو به میان آر. بیا و داستان پسر ابوسفیان را به یاد آر، و شگفتی آن چنان کار. روزگار مرا به خنده آورد، از آن پس که گریانم کرد، و به خدا سوگند که جای شگفتی نیست که کار از بس عجیب می نماید شگفتی را می زداید، و کجی و ناراستی می افزاید. مردم خواستند نور خدا را در چراغ آن بکشند، و دهانه آبی را که از چشمه اش می جوشد ببندند، آبشخور با صفایی را که میان من و آنان بود در آمیختند، و شرنگ نفاق در آن ریختند. اگر محنت آزمایش از ما و ایشان برداشته شود، آنان را به راهی برم که سراسر حق است، و اگر کار رنگ دیگری پذیرد: پس جان خود را به دریغ بر سر آنان منه، که خدا بدان چه می کنند داناست.

خطبه ۱۶۲- در توحید الهی

سپاس خدایی راست که آفریننده بندگان است. و گستراننده زمین. و روان کننده آب در زمینهای پست، و رویاننده گیاه در بلندیها و دشتهای فرازین. اول او را آغازی نیست، و بقای او سپری ناشدنی است. او اول است همیشه و جاودان، و پایدار است بی مدت و زمان. پیشانیها برای او به خاک سوده است، و لبها یگانگی او را ورد خود نموده. هنگام آفرینش هر چیز، حدی برای آن معین داشت تا خود بیحد نماید، و همانندی برایش نتوان انگاشت. گمانها او را سنجیدن نتواند، به حدها و حرکتهای و اندامها و آلتها- و گمان جز بدین وسیلتها چیزی را نداند- نگویند او کی بود، و نه تا کی خواهد دوام نمود. پیداست و نگویند از چه عیان است. نهان است و نگویند در چه نهان است؟ کالبد نیست تا او را نهایتی بود. در پرده نیست تا فرا گرفته شود. به همه چیز نزدیک است نه بدانها چسبیده، و از آنها دور است نه جدا و بریده، بر او پوشیده نیست خیره نگریستن بندگان، و نه بازگشتن لفظی بر زبان ایشان، و نه نزدیک شدنشان به پشته ای و افتادن نگاهشان بر آن، و نه فراخ نهادن گامی در شبی سیه فام، و نه در شامگاهی بی حرکت و آرام که ماه رخشان در آن برآید- و تاریکی اش را بزدايد- و سر زدن آفتاب رخشان از پس آن، با نهان گردیدن و برآمدن در آسمان، و دگرگونی زمانها و روزگاران. از شب روی آورنده، و روز رویگردان. پیش از هر نهایت و مدت است- که در نظر آرند- و مقدم است بر هر چه در ضبط گیرند و شمارند. برتر از حدی است که پدید کنندگان حد برای او انگارند، و اندازه ها و قطرها که برای او پندارند، و جایگاهها که در آن استوارش شمارند، چه حد و اندازه، آفریده او را شایسته است و به غیر او منسوب و جز او را بایسته است. آنچه آفرید از مادی نبود که ازلی است، و نه از نمونه هایی که ابدی است، بلکه آفرید آنچه را آفرید، و حد آن را بر پا داشت، و صورت داد آنچه را داد، و در نیکوترین صورتش نگاشت. هیچ چیز از فرمان او سر برنتابد، و او از طاعت چیزی سودی نیابد. علم او به مردگانی که رفته اند همچون علم او به زندگانی است که مانده اند، و علم او به آسمانهای برین چون علم اوست به زمین فرودین.

از این خطبه است: ای آفریده راست اندام، و پدیده نگاهداری شده در تاریکیهای ارحام، و در پرده هایی نهاده و هر پرده بر دیگری فتاده. آغاز شدی از آنچه برون کشیده شد از گل و لای، و نهاده شدی در آرامگاهی بر جای، تا مدتی که دانسته است و زمانی که قسمت شده است. در دل مادرت می جنبیدی، نه خواندن را پاسخی توانستی گفت، و نه آوازی را توانستی شنفت. سپس از قرارگاهت بیرون کردند- و به خانه ای درآوردند- که آن را ندیده بودی، و راههایی که سود آن را نشناخته. پس چه کسی تو را راه کشیدن خوراک از پستان مادر نمایند؟ و به هنگام نیاز جایگاههای طلب کردن و خواستن را به تو شناساند؟ هیئات! آن که در وصف کردن خداوند شکل و اندام درماند، صفت کردن

آفریننده او را چگونه تواند؟ و اگر او را بدانچه آفریدگان را بدان محدود کنند بشناساند، از او دورتر ماند.

خطبه ۱۶۳- اندرز او به عثمان

(چون مردم نزد او فراهم شدند، و در آنچه از عثمان ناپسند می داشتند، شکایت کردند، و از وی خواستند تا از سوی آنان با وی گفتگو کند، و رضایت ایشان را از او بخواهد، امام بر عثمان درآمد و گفت:) مردم پشت سر منند، و مرا میان تو و خودشان میانجی کرده اند. به خدا، نمی دانم به تو چه بگویم؟ چیزی نمی دانم که تو آن را ندانی، تو را به چیزی راه نمی نمایم که آن را نشناسی. تو می دانی آنچه ما می دانیم. ما بر تو در چیزی سبقت نجسته ایم تا تو را از آن آگاه کنیم، جدا از تو چیزی نشنیده ایم تا خبر آن را به تو برسانیم. دیدی چنانکه ما دیدیم، شنیدی چنانکه ما شنیدیم. با رسول خدا (ص) - بودی - چنانکه ما بودیم. پسر ابوقحافه، و پسر خطاب در کار حق از تو سزاوارتر نبودند. تو از آنان به رسول خدا نزدیکتری، که خویشاوند پیامبری، داماد او شدی و آنان نشدند. خدا را! خدا را! خویشان را به پای. به خدا، تو کور نیستی تا بینایت کند، نادان نیستی تا تو را تعلیم دهند. راهها هویداست، و نشانه های دین برپاست. بدان که فاضلترین بندگان خدا نزد او امامی است دادگر، هدایت شده و راهبر، که سنتی را که شناخته است بر پا دارد، و بدعتی را که ناشناخته است بمیراند. سنتها روشن است و نشانه هایش هویداست، و بدعتها آشکار است و نشانه هایش برپاست، و بدترین مردم نزد خدا امامی است ستمگر، خود گمراه و موجب گمراهی کسی دیگر، که سنت پذیرفته را بمیراند، و بدعت وا گذارده را زنده گرداند. و من از رسول خدا (ص) شنیدم که گفت: روز رستاخیز امام ستمگر را بیاورند، و او را نه یاری بود، نه کسی که از سوی او پوزش خواهد، پس او را در دوزخ افکنند، و در آن چنان گردد که سنگ آسیا گردد، سپس او را در ته دوزخ استوار ببندند. من تو را به خدا سوگند می دهم تا امام کشته شده این امت مباحی، چه گفته می شد که: در این امت امامی کشته گردد، و با کشته شدن او در کشت و کشتار تا روز رستاخیز باز شود، و کارهای امت بدو مشتبّه ماند، و فتنه میان آنان بپراکند. چنان که حق را از باطل شناسند، و در آن فتنه با یکدیگر بستیزند و در هم آمیزند. برای مروان همچون چاروایی به غارت گرفته مباح، که تو را به هر جا خواست براند، آن هم پس از سالیانی که بر تو رفته و عمری که از تو گذشته. (عثمان گفت: با مردم سخن گوی که مرا مهلت دهند تا از عهده ستمی که بر آنان رفته برآیم. امام فرمود:) آنچه در مدینه است مهلت نخواهد، و مهلت بیرون مدینه چندان که فرمان تو ب دانجا رسد.

خطبه ۱۶۴- آفرینش طاووس

که در آن آفرینش شگفت انگیز طاووس را بیان فرماید آنان را بیافرید، آفریدنی شگفت، از جاندار و مرده و آرام و جنبنده. پس گواهانی آشکار گماشت بر صنعت دقیق، و قدرت عظیم خود که در این آفرینش به کار داشت چندان که خردها حکم او را گردن دادند و سر به فرمان او نهادند. بانگ دلیلهای یکتایی او در گوش ما در پیچید، و از آنچه از گونه گون پرندگان بیافرید، و در شکافهای زمین و رخنه دره ها و فراز کوههاشان ساکن گردانید. از بالدارانی ناهمسان، و هیئت این جدا از هیئت آن. هر یک را کاری به عهده نهاد که درخور است بدان، پر زنان با بالهای خود، در راههای گشاده میان زمین و آسمان و فضای گسترده بیکران. نبودند و آنان را پدید کرد، و ظاهرشان را در صورتی شگفت انگیز درآورد، و از درون ترکیشان نمود با مفصلها که سر استخوانها در اوست، و پیوند شده و پوشیده است به گوشت و پوست. دسته ای از این پرندگان را که فربه بودند، از بالا رفتن و سبک پریدن در آسمان بازداشت و به پرواز در نزدیکی زمین وا گذاشت، و مرتبشان فرمود با رنگی جدا که هر یک را بود، به مهارت در قدرت و باریکی در صنعت. بر دسته ای از آنها یک رنگ ریخته است، و رنگی دیگر بدان نیامیخته است. دسته ای از آنها را تن به رنگی است، و گردن آنها بدان رنگ نیست،

خداست، و وسیلت اوست که امین است - و مصون از خطاست - در آن بهار دل است و چشمه های دانش، و زنگار دل را تنها مایه جلاست و موجب فروزش، - شما را پند می دهم - حالی که پندپذیران رفتند، و فراموشکاران، و خود به فراموشی زدگان، برجای هستند، پس اگر خیری دیدید مرا بر آن یار باشید، و اگر شری دیدید، از آن به کنار باشید که رسول خدا (ص) می فرمود: ای پسر آدم! کار نیک کن و کار بد را واگذار! - که چون چنین کنی - در کار تیز رفتاری و از کار خود برخوردار.

بدانید که ستم بر سه گونه است: آن که آمرزیدنی نیست، و آن که وا گذاشتنی نیست، و آن که بخشوده است، و بازخواست کردنی نیست. اما آن که آمرزیدنی نیست، همتا انگاشتن برای خداست - که بزرگترین ظلمهاست - و خدا در قرآن فرمود: همانا خدا شرک آوران را نخواهد بخشود. اما ستمی که بر بنده بیخشایند، ستم اوست بر خود به برخی کارهای ناخوشایند. اما آن که وا گذاشتنی نیست، ستم کردن بندگان است بر یکدیگر که آن را قصاصی است هر چه دشوارتر. و آن قصاص زخمی نبود از کارد - که به تن فرو برند - و یا تازیانه که بر بدن فرود آورند، بلکه چیزی است که برابر آن رنج این المها را خرد شمرند. پس در دین خدا از گونه گون شدن و ناپایدار ماندن پرهیزید! که همراه جماعت بودن در حقی که آن را خوش نمی انگارید، بهتر است از پراکنده شدن به خاطر باطلی که آن را دوست می دارید، و همانا خداوند سبحان خیری نبخشد به کسی که جدایی گزیند - از مردمان - نه از گذشتگان و نه از باقیمانندگان. ای مردم! خوشا کسی که پرداختن به عیب خویش وی را از عیب دیگران باز دارد. خوشا کسی که در خانه نشیند و قوت خود خورد، و به فرمانبرداری پروردگار روی آرد، و بر گناه خود بگرید تا سرگرم کار خویش باشد و مردم را از گزند خود آسوده گذارد.

خطبه ۱۶۵- تحریض به الفت با یکدیگر

باید خرد سالتان از کلانسالتان پیروی کند، و کلانسالتان به خردسالتان مهربان باشد. همچون بدخویان جاهلیت م باشید، که نه در دین فهمی دارند، و نه شناسای کردگارند،- به صورت انسان، و درون پستتر از جانوران- همانند تخمی در گودالی به ریگستان، که شتر مرغ نهد در آن، اگر بشکنندش گناه است، و اگر نهندش، بود که درونش ماری سیاه است.

از این خطبه است پس از سازواری جدا گردیدند، و از اصل خود به پراکندگی گراییدند. بعضی از آنان به شاخه ای چسبیده، و هر کجا چمد بدان سو خمیده، لیکن خدای تعالی به زودی آنان را برای بدترین روز امویان چنان فراهم کند، که پاره های ابر پاییزی به هم درشود. خدا میان آنان الفت افکند، و چون توده ابر به هم نشسته فراهمشان کند. آنگاه درها برای آنان بگشاید تا به راه افتند از آنجا که باید، چون سیل دو باغستان مردم سبا، که با روان شدن آن چیزی بر جای نماند و نه پشته ای بر پای، نه کوه پیوسته به هم فشرده مانع روان شدن آن سیل گردید، نه زمین بلند پر سنگ و گل، راه آن را برید. خدا آنان را پنهان در دل دره های خود پراکند سپس چون چشمه سارها در زمین روان کند. به آنان حق مردمی را از مردم دیگر بستاند، و مردمی را توانایی دهد و در خانه های مردم دیگر ساکن گرداند. به خدا سوگند، پس از قدرت و رفعتی که یافته اند آنچه در دست دارند بگدازد، چنانکه دنبه با آتش نسازد.

ای مردم! اگر یاری حق را فرو نمی گذاشتید، و از خوار ساختن باطل دست بر نمی داشتید، آن که به پایه شما نیست دیده طمع به شما نمی دوخت، و هیچ نیرومندی بر شما مهتری نمی فروخت. اما شما سرگردان شدید چون سرگردانی اسرائیلیان. و به جانم سوگند، که این سرگردانی پس از من افزون گردد چندان. چرا که حق را پشت سر نهادید و از آن گسستید، از نزدیک بریدید، و به دور پیوستید، و بدانید اگر آن را پیروی کنید که شما را می خواند و به راه رسولتان می راند، از رنج بیراهه رفتن آسوده اید، و بار سنگین و دشوار را از گردنهای یک سو نهاده اید.

اگر آنچه خواهید با کتاب و سنت برابر بود- بدانید! این جهان که شما آرزوی آن را دارید، و بدان روی می آرید، و شما را به خشم می آرد و خشنود می دارد، نه خانه شماس، و نه جایگاهی است که شما را برای آن آفریده اند و به سوی آن خوانده اند. بدانید که دنیا برای شما پایدار نیست، و در آن جاودان نخواهید ماند، و دنیا اگر شما را فریفت از شر خود نیز ترساند. پس آنچه را بدان فریید بدانچه بدان ترساند و اگذارید. و به خاطر ترساندنش از طمع بستن بدان دست بدارید، و در دنیا بر یکدیگر پیشی گیرید به خانه ای که شما را بدان خوانده اند، و از روی دل از دنیا باز گردید- و بدان روی میارید- و کسی از شما از بینی نگیرد همچون گریستن کنیزکان برای چیزی که گرفته اند از آنان، و کامل شدن نعمت خدا را خواهان باشید با شکیبایی بر طاعت او، و حفظ آنچه از شما خواسته اند از

کتاب او- قرآن- بدانید که زیان نمی رساند شما را ضایع شدن چیزی از دنیای شما، از آن پس که اساس دین خود را پاس بدارید. بدانید که سودی نبخشد شما را- پس از ضایع کردن دینتان- آنچه از دنیای خود در ضبط آرید. خدا دل‌های ما و شما را خواهان راه حق سازد، و بر دل‌های ما و شما شکیبایی دراندازد!

خطبه ۱۶۶- در ابتدای حکومتش

در آغاز خلافت خود همانا خدای تعالی کتابی راهنما را نازل فرمود و در آن نیک و بد را آشکار نمود، پس راه خیر را بگیرید تا هدایت شوید، و از راه شر برگردید و به راه راست روید. واجبه‌ها! واجبه‌ها! آن را برای خدا به جا آرید که شما را به بهشت می رساند. خدا حرامی را حرام کرده که ناشناخته نیست، و حلالی را حلال کرده که از عیب خالی است، و حرمت مسلمان را از دیگر حرمت‌ها برتر نهاده، و حقوق مسلمان را با اخلاص و یگانه پرستی پیوند داده، پس مسلمان کسی است که مسلمان از دست و زبان او آزاری نبیند جز آنکه برای حق بود، و گزند مسلمان روا نیست جز در آنچه واجب شود. بر چیزی پیشی گیرید که همگانتان را فراگیر است- مرگ- که یک یک شما از آن ناگزیر است. همانا مردم پیش روی شما آیند- و مرگ آنان بر شما آشکار- و مرگ از پس، شما رامی خواند- و شما در چنگال آن گرفتار- سبکبار باشید تا برسید، که پیش رفتگان بر بایند و پس ماندگان را می پابند. خدا را! واپسند در حق شهرهای او و بندگان، که شما مسئولید حتی از سرزمین‌ها و چهارپایان. اگر خیری دیدید آن را دریابید، و اگر شری دیدید روی از آن بپایید.

خطبه ۱۶۷- پس از بیعت با حضرت

(پس از آنکه با او به خلافت بیعت کردند، مردمی از صحابه بدو گفتند، چه شود آنان را که بر عثمان شوریدند کیفر دهی؟ امام فرمود:) برادران، چنین نیست که آنچه را می دانید ندانم، لیکن چگونه نیرویی فراهم آوردن توانم؟ این مردم با ساز و برگ و نیرو به راه افتاده اند، بر آنان قدرتی نداریم و آنان بر ما مسلط گردیده اند. این‌ها ایند که بردگان شما به هواخواهی آنان به پا خاسته اند، و بادیه نشینان شما بدانان پیوسته اند، آنان میان شما به سر می برند، هر چه می خواهند بر سر شما می آورند. آیا بر آنچه می خواهید توانا باشید؟ کاری که پیش آمده است از جاهلیت یادگار است، و این مردم را که به شورش برخاسته اند یاور و مددکار است. هوای مردم در این داستان اگر در میان آید گونه گون راه پیماید. گروهی سخن شما را می گویند، و گروهی راهی بر خلاف شما می پویند. و گروهی نه با این سوی و نه با آن سوی اند. پس شکبایا باشید تا مردم آرام گیرند، و دل‌های رفته به جای آید، و حق‌های-

از دست شده- با مدارا گرفته شود. اکنون مرا آسوده گذارید، و فرمان مرا که به شما می رسد چشم دارید، و کاری مکنید که قوتی را متزلزل سازد، و یا نیرویی را از کار اندازد، یا ضعفی به کار آر د یا خواری به بار آرد، و من چندان که توانم دست از کارزار باز می دارم، و اگر خود را ناچار دیدم روی به جنگ آرم، که: هر کجا داغ بایدت فرمود چون تو مرهم نهی ندارد سود.

خطبه ۱۶۸- هنگام حرکت به بصره

هنگامی که اصحاب جمل به بصره رفتند همانا خداوند پیامبری را برانگیخت راهنما، با کتابی به حق گویا، و شریعتی راست و بر پا. - آن که با اوست رستگار است- و هلاک نشود جز کسی که تبهکار است. همانا آنچه در دین نبود و نوپدید آمده است، و آنچه سنت نیست و همانند سنت است، موجب تباهی امت است. جز آنکه خدا- رحمت آرد- و بنده را از آن نگاه دارد. همانا حکومتی که از جانب خدا برپاست، نگاهبان کارهای شماسست. پس فرمانش را گردن نهید از بن دندان، نه از روی کراهت تا سرزنش شوید بدان. به خدا سوگند، که باید چنین کنید، و گرنه خدا دولت اسلام را از شما منتقل خواهد کرد، سپس هیچ گاه آن را به شما باز نخواهد آورد، و به هم در شود و به دست مردمی دیگر شود.

همانا اینان فراهمند، و از من و حکومت من ناخرسند. من شکیبایی می ورزم چندان که از پراکندگی جمعیت شما نترسم، چه، اگر آنان این رای سست را پیش برند، رشته- کار- مسلمانان از هم بگسلد. آنان این دنیا را طلبیدند. چون بر آن کس که خدا آن را بدو ارزانی داشته حسد ورزیدند. می خواهند کار را به گذشته بازگردانند- و بار دیگر ما را از حکم برانند-. شما را بر ما حق عمل به کتاب خدا، و سیرت رسول خداست، و حقوق او را گزاردن و سنت او را برپا داشتن.

خطبه ۱۶۹- چون به بصره نزدیک شد

(چون امام (ع) به بصره نزدیک شد، مردمی از آن شعر، عربی را فرستادند، تا حقیقت حال او را با اصحاب جمل بدانند، و آنان را خبر دهد و شبهت از دل آنان برود. امام کار خود را با آن مردم چنان برای او آشکار نمود که وی دانست حق او راست. سپس امام فرمود: بیعت کن! گفت من فرستاده مردمی هستم و کاری نمی کنم تا نزد آنان بازگردم. امام گفت:) اگر آنان که پشت سر تو هستند تو را فرستادند تا آنجا را که باران فرود آمده است بجویی، و تو نزد آنان برگشتی و آنها را از گیاه و آب خبر دادی و آنان تو را مخالفت کردند و به جای بی آب و سرزمینهای خشک رفتند، چه می کنی؟ (گفت: آنان را وامی گذارم و به جایی که گیاه و آب است می روم. امام گفت:) پس دست را دراز

کن! (مرد گفت: به خدا سوگند، چون حجت بر من تمام گشت، سرباز زدن نتوانستم و با او بیعت کردم. و آن مرد کلیب جرمی نام داشت.)

خطبه ۱۷۰- در آغاز نبرد صفین فرمود

چون آهنگ دیدار مردم را، در صفین، فرمود ای خدای آسمان افراشته، و فضای نگاهداشته که آن را برای شب و روز فرو رفتنگاه کرده ای، و گردشگاه خورشید و ماه، و جای آمد شد گردنده ستارگان، و باشندگان آن را گروهی از فرشتگان که به ستوه نیایند از پرستش تو- هیچ زمان-، و ای پروردگار این زمین که آن را آرام جای آفریدگان کرده ای و جای رفت و آمد خزندگان و چارپایان، و آنچه به شمار نیاید از چیزی که دیده شود و دیدن نتوان، و پروردگار کوههای پابرجا که آن را در زمین چون میخها فرو برده ای، تا نگاهش دارد، و برای آفریده پناهگاهی که بدان پناه آرد. اگر بر دشمنانمان پیروز کردی، ما را از ستم برکنار کن، و در راه حق راست و استوار، و اگر آنان را بر ما پیروزی دادی، شهادت را روزی ما کن، و از فتنه نگهدارمان. کجاست آزاد مردی که به حمایت مردم خویش برخیزد، و غیرتمندی که هنگام نزول بلا بستیزد؟ ننگ را پشت سر و بهشت را پیش رو دارید- اینک با شماست که به کدام رو آرید-.

خطبه ۱۷۱- درباره خلافت خود

سپاس خدایی را که آسمانی آسمان دیگر را از او نپوشاند، و زمینی زمین دیگر را از وی نهفتن نتواند. از این خطبه است: یکی گفت: پسر ابوطالب! تو بر این کار بسیار آزمندی! گفتم نه! که به خدا سوگند شما آزمندترید- و به رسول خدا- دورتر، و من بدان مخصوص ترم و- به وی- نزدیکتر. من حقی را که از آنم بود خواستم، و شما نمی گذارید، و مرا از رسیدن بدان باز می دارید. پس چون در جمع حاضران با برهان، او را مغلوب کردم، درایستاد و چنان که گویی مبهوت شد، ندانست چه پاسخی تواند داد. خدایا! من از تو بر قریش و آن که قریش را کمک کند یاری می خواهم، که آنان پیوند خویشاوندی مرا بریدند، و رتبت بزرگم را خرد دیدند. فراهم آمدند و در کاری که از آن من است با من بستیزیدند. سپس گفتند: حق را توانی گرفت، و توانی واگذار.

خطبه ۱۷۲- شایسته خلافت

امین وحی اوست و خاتم فرستادگانش، رحمت او را مژده دهنده و از کیفر او ترساننده. مردم! سزاوار به خلافت کسی است که بدان توانا تر باشد، و در آن به فرمان خدا داناتر. اگر فتنه جویی فتنه آغازد، از او خواهید تا با جمع مسلمانان بسازد، و اگر سر باز زند سر خویش ببازد. به جانم سوگند،

اگر کار امامت راست نیاید جز بدان که همه مردم در آن حاضر باید، چنین کار ناشدنی نماید. لیکن کسانی که - حاضرند و - حکم آن دانند، بر آنان که حاضر نباشند، حکم رانند، و آن گاه حاضر حق ندارد سر باز زند و نپذیرد، و نه غایب را که دیگری را امام خود گیرد. بدانید که من با دو کس می‌ستیزم: آن که چیزی را خواهد که حق آن را ندارد، و آن که حقی را که بر گردن اوست نگذارد. بندگان خدا! شما را به پرهیزگاری وصیت می‌کنم، که پرهیزگاری بهترین چیزی است که بنده خدا دیگری را وصیت کند که آن را پیشه گیرد، و نزد خدا بهترین کارها آن است که به تقوی پایان پذیرد. میان شما و اهل قبله در جنگ گشوده شد، و این علم را بر ندارد مگر آن که بینا و شکیاست، و داند که حق در کجاست. پس بدانچه شما را فرمان داده‌اند روی آرید، و از آنچه شما را باز داشته‌اند دست بردارید و تا چیزی را آشکارا ندانید، شتاب میارید. چه، بود که ما را در آنچه ناخوش می‌دارید رایی دیگر بود - اگر آنچه خواهید با کتاب و سنت برابر بود-. بدانید! این جهان که شما آرزوی آن را دارید، و بدان روی می‌آرید، و شما را به خشم می‌آرد و خشنود می‌دارد، نه خانه شماست، و نه جایگاهی است که شما را برای آن آفریده‌اند و به سوی آن خوانده‌اند. بدانید که دنیا برای شما پایدار نیست، و در آن جاودان نخواهید ماند، و دنیا اگر شما را فریفت از شر خود نیز ترساند. پس آنچه را بدان فریید بدانچه بدان ترساند و اگذارید. و به خاطر ترساندنش از طمع بستن بدان دست بردارید، و در دنیا بر یکدیگر پیشی گیرید به خانه‌ای که شما را بدان خوانده‌اند، و از روی دل از دنیا باز گردید- و بدان روی میارید-، و کسی از شما از بینی نگرید همچون گریستن کنیزکان برای چیزی که گرفته‌اند از آنان، و کامل شدن نعمت خدا را خواهان باشید با شکیبایی بر طاعت او، و حفظ آنچه از شما خواسته‌اند از کتاب او- قرآن-. بدانید که زیان نمی‌رساند شما را ضایع شدن چیزی از دنیای شما، از آن پس که اساس دین خود را پاس بردارید. بدانید که سودی نبخشد شما را- پس از ضایع کردن دینتان- آنچه از دنیای خود در ضبط آرید. خدا دل‌های ما و شما را خواهان راه حق سازد، و بر دل‌های ما و شما شکیبایی دراندازد!

خطبه ۱۷۳- درباره طلحه

درباره طلحه پسر عیدالله تا بوده ام مرا از جنگ نترسانده اند، و از ضربت تیغ نه‌راسانده اند. من به دل وعده پیروزی را که پروردگارم به من داده است باور دارم- و بر این باور پایدارم-. به خدا طلحه بدین کار نپرداخت، و خونخواهی عثمان را بهانه نساخت جز از بیم آنکه خون عثمان را از او خواهند، که در این باره متهم می‌نمود، و در میان مردم آزمندتر از او به کشتن عثمان کس نبود. پس خواست تا در آنچه خود در آن دست داشت مردمان را به خطا دراندازد، و کار را به هم آمیزد، و شک پدید آرد و حقیقت را مشتبه سازد. به خدا، آنچه درباره عثمان نمود یکی از سه کار بود: اگر پسر عفان ستمکار

بود- چنانکه می پنداشت- سزاوار می نمود که به یاری کشندگان او برخیزد و یا آنکه یاوران او را براند و با آنان بستیزد، و اگر مظلوم بود سزاوار بود شورشیان را از او باز دارد و در آنچه متهمش ساخته بودند، از جانب او عذری آرد، و اگر دو دل بود که این است یا آن، بایست از او کناره می گزید و در گوشه ای می آرمید، و او را واهی گذاشت با مردمان. او هیچ یک از این سه کار را نکرد، و کار تازه ای پیش آورد که- میان امت- شناخته نبود، و چیزهایی را بهانه کرد که درست نمی نمود.

، و بی نیاز و حمید است. او خواسته است شما را بیازماید تا کار کدام یک از شما بهتر آید. پس با کردارهای خود پیشی گیرید تا در خانه خدا با همسایگان خدا باشید. پیامبران خود را رفیقان آنان کرده، و فرشتگانش را به زیارتشان برانگیخته، و گوشه‌اشان را حرمت نهاده است تا بانگ آتش را نشنود، و تن هاشان را نگاهداشته است، از اینکه رنجی یا سختی بدان رسد. این بخشش خداست، به هر کس که خواهد دهد و خدا صاحب بخشش بزرگ است. می گویم آن را که می شنوید و از خدا برای خود، و شما یاری می خواهیم، و او ما را بسنده و نیکو کار گزار است.

خطبه ۱۷۴- موعظه یاران

ای بی خبران که شما را وا نگذاشته اند، و وا گذارندگان فرمان که بازخواست بر آنان نوشته اند، چیست که می بینم از خدا روی گردانید و جز او را خواهانید؟ چارپایانی را مانید که شبان آنها را در کشتزاری سر دهد، و با خیز، و آبشخوری دردانگیز. گوسفندی را مانید که چرد تا فربه شود و زیر کار رود، و نداند از آن چه خواهند، و با او چه کنند! اگر بدان نیکی کنند روز خود را، روزگارش پندارد، و سیری اش را پایان کار. به خدا، اگر خواهیم هر یک از شما را خبر دهم که از کجا آمده، و به کجا رود، و سرانجام کارهای او چه بود، توانم. لیکن ترسم که درباره من به راه غلو روید، و مرا بر رسول خدا (ص) تفضیل نهید. من این- راز- را با خاصگان در میان می گذارم که بیمی بر ایشان نیست، و به آنان اطمینان دارم. به خدایی که او را به حق برانگیخت، و بر مردمان برتری بخشید، جز سخن راست بر زبان نمی آرم، و رسول خدا مرا از این حادثه ها آگاه ساخته است، و هلاکت آن کس را که هلاک شود، و رهایی آن را که نجات یابد به من گفته است، و از پایان کار خبر داده است، و چیزی که در خاطر می گذشت باقی نگذاشت جز آنکه آن را به گوشم فرو خواند، و سخن آن را با من راند. ای مردم! به خدا من شما را به طاعتی بر نمی انگیزم، جز که خود پیش از شما به گزاردن آن برمی خیزم. و شما را از معصیتی باز نمی دارم، جز آنکه خود پیش از شما آن را فرومی گذارم.

خطبه ۱۷۵- پند گرفتن از سخن خدا

از بیان خدا سود برید و از موعظت‌های او پند گیرید، و اندرز وی را بپذیرید. همانا خدا آشکارا برای شما جای عذر نگذاشت، و آن را که خوش می‌دارد یا ناخوش می‌شمارد برایتان بیان داشت که پی آن روید، و از این دور شوید. همانا رسول خدا (ص) می‌فرمود: گرداگرد بهشت را دشواریها فرا گرفته است، و گرداگرد دوزخ را هوس دنیا، بدانید که چیزی از طاعت خدا نیست جز که با کراهت انجام گیرد، و چیزی از معصیت خدا نیست جز که با میل و رغبت. پس خدا بیامرزد کسی را که شهوت را مغلوب کند، و هوای نفس را سرکوب، که نفس را به دشواری توان از شهوت کردن، که پیوسته خواهان نافرمانی است و هوس راندن، و بندگان خدا! بدانید که مرد با ایمان شب را به روز و روز را به شب نمی‌رساند جز که نفس خود را نزد خویش متهم می‌داند، پیوسته با آن عتاب دارد، و گناهکارش می‌شمارد. پس در دنیا چون کسانی باشید که پیش از شما به سر بردند، و چون آنان که پیش رویتان مردند. چون مسافر، خیمه خویش را از جا درآوردند، ویرانش کردند، و راه را در سپردند، و بدانید که این قرآن پندگویی است که فریب ندهد، و راهنمایی است که گمراه نکند، و حدیث خوانی است که دروغ نگوید، و کسی با قرآن نشست جز که چون برخاست افزون شد یا از وی کاست: افزونی در رستگاری، و کاهش از کوری- و دل بیماری-، و بدانید کسی را که با قرآن است نیاز نباشد، و بی قرآن بی‌نیاز نباشد. پس بهبودی خود را از قرآن بخواهید، و در سختیها از آن طلب یاری نمایید، که قرآن بزرگترین آزار را موجب بهی است و آن کفر و دورویی و بیراهه شدن و گمراهی است. پس از خدا بخواهید به وسیلت قرآن، و بدان روی آرید به دوستی آن، و به قرآن خیری بخواهید از آفریدگان، که بندگان روی به خدا نکردند با وسیلتی مانند قرآن، و بدانید که قرآن میانجی پذیرفته است، و گوینده‌ای گواهی شده. هر که را روز رستاخیز قرآن میانجی شود، پذیرند، و آن را که سعایت کند، گواهی به زیان او گیرند. همانا روز رستاخیز منادی بانگ برآرد که: هر کس- حساب- هر چه را اندوخته است بر عهده دارد، و پایان کار خود را پایندان بود، جز اندوزندگان قرآن- که حسابی نبود بر آنان-. پس در شمار گرد آورندگان قرآن باشید و پیروان آن، و قرآن را دلیل گیرید بر شناخت پروردگارتان، و آن را نصیحتگوی خود شمارید، و رایهاتان را- که با قرآن سازوار نیست- متهم دارید، و خواهشهای نفسانی خویش را خیانتکار انگارید.

به کار- برخیزید- به کار- برخیزید-. پس به پایان رسانید! به پایان رسانید! و پایدار مانید! پایدار مانید! پس شکیبایی! شکیبایی! پس پارسایی! پارسایی! شما را پایانی است، خود را بدان برسانید. برای شما نشانه‌ای است، آن را راهنمای خود دانید. اسلام را مقصدی است تا بدان مقصد برانید! از عهده حق خدا برآید، با گزاردن آنچه بر شما واجب داشته، و- انجام دادن- وظیفه‌ها که بیان کرده- و بر شما نگاشته-. من گواه شمایم و روز رستاخیز از شما پشتیبانی می‌نمایم.

آگاه باشید! آنچه از پیش مقدر شده بود، به وقوع پیوست- و کسی که شایستگی امامت داشت، بر کرسی خلافت نشست-، و آنچه در علم خدا گذشته بود، اندک اندک پدیدار گشت- و درون گروهی که به نفاق می زیستند آشکار- من از وعده خدا و حجت او سخن می گویم که فرمود: همانا آنان که گفتند پروردگار ما الله است، سپس پایدار ماندند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند که مترسید و اندوهگین م باشید، و مژده باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده اند. و شما گفتید پروردگار ما الله است، پس بر- حکم- کتاب او پایدار مانید، و بر راه روشن او استوار، و به روش درست پرستش پایدار، و از آن به دیگر سو مروید! و در آن نوآوری مکنید، و با آن مخالف مشوید، که از راه بیرون شدگان، روز رستاخیز نزد خدا در مانند- و حجت آوردن نتوانند- خوی خود را بر مگردانید، و زبان را با دل یکی گردانید. و هر یک- از شما- زبان خود را نگاه دارد، که این زبان، به صاحبش قصد سرکشی دارد. به خدا، نمی بینم بنده ای را که پرهیزگار بود و پرهیزگاری اش وی را سود دهد، مگر آنگاه که زبان خویش در کام کشد. همانا زبان مرد با ایمان در پس دل اوست- و آنچه گوید در گرو ایمان است- و دل منافق از پس زبان اوست- و هر چه بر زبان راند بر او تاوان است- چه، مرد با ایمان چون خواهد سخنی بر زبان آرد، در آن نیک بیندیشد، اگر نیک است، آشکارش کند، و اگر بد است پنهانش دارد، و منافق می گوید آنچه بر زبانش آید، و نمی داند چه به سود اوست و چه او را نشاید، و رسول خدا (ص) فرمود: ایمان بنده ای استوار نگردد تا دل او استوار نشود، و دل او استوار نشود تا زبان او استوار نگردد. پس هر یک از شما که تواند خدا را دیدار کند- دست به خون و مال مسلمانان نیالوده، و زبان به ریختن آبروی شان نگشوده- چنین کند، و بندگان خدا بدانید که مومن این سال چیزی را حلال می شمارد، که سال نخست حلال دانسته، و این سال آن را حرام می داند که سال نخست حرام شمرده، و بدعتی را که مردم پدید آوردند، چیزی را که بر شما حرام است حلال نمی کند. حلال چیزی است که خدا آن را روا کرده، و حرام چیزی است که خدا آن را ناروا شمرده. همانا کارها را تجربه نمودید، و آن را چنانکه باید آزمودید، و از- سرگذشت- کسانی که پیش از شما بودند پند آموختید، و از مثلها که برای شما زدند، دانش اندوختید، و به کاری خوانده شده اید که آشکار است، - شریعتی که احکام آن پدیدار است- پس آن که آن را به گوش نگیرد، ناشناست، و آن که آن را نبیند، نابیناست، و آن را که خدا از آزمایش و تجربتها سود نرساند، از پند بهره برندارد، و تقصیر- چون دشمن- پیش روی او در آید- و راه وی را بگرداند- چندان که ناشناخته را شناخته انگارد، و شناخته را ناشناخت داند. مردم دو دسته اند: آن که پیرو شریعت است، و آن که پدید آورنده بدعت است، که نه با او از خدای سبحان برهانی از سنت است، و نه- فرا راه او- چراغی روشن از دلیل و حجت، و همانا خدای سبحان کسی را به چیزی پند نداده است چون قرآن، که آن ریسمان استوار خداست، و وسیلت اوست که امین است- و مصون از خطاست- در آن بهار دل است و چشمه های دانش، و زنگار دل را

تنها مایه جلاست و موجب فروزش، - شما را پند می‌دهم - حالی که پندپذیران رفتند، و فراموشکاران، و خود به فراموشی زدگان، برجای هستند، پس اگر خیری دیدید مرا بر آن یار باشید، و اگر شری دیدید، از آن به کنار باشید که رسول خدا (ص) می‌فرمود: ای پسر آدم! کار نیک کن و کار بد را واگذار! - که چون چنین کنی - در کار تیز رفتاری و از کار خود برخوردار.

بدانید که ستم بر سه گونه است: آن که آمرزیدنی نیست، و آن که وا گذاشتنی نیست، و آن که بخشوده است، و بازخواست کردنی نیست. اما آن که آمرزیدنی نیست، هم‌تا انگاشتن برای خداست - که بزرگترین ظلمهاست - و خدا در قرآن فرمود: همانا خدا شرک‌آوران را نخواهد بخشود. اما ستمی که بر بنده بیخشانند، ستم اوست بر خود به برخی کارهای ناخوشایند. اما آن که وا گذاشتنی نیست، ستم کردن بندگان است بر یکدیگر که آن را قصاصی است هر چه دشوارتر. و آن قصاص زخمی نبود از کارد - که به تن فرو برند - و یا تازیانه که بر بدن فرود آورند، بلکه چیزی است که برابر آن رنج این المها را خرد شمرند. پس در دین خدا از گونه‌گون شدن و ناپایدار ماندن پرهیزید! که همراه جماعت بودن در حقی که آن را خوش نمی‌انگارید، بهتر است از پراکنده شدن به خاطر باطلی که آن را دوست می‌دارید، و همانا خداوند سبحان خیری نبخشد به کسی که جدایی گزیند - از مردمان - نه از گذشتگان و نه از باقیمانده‌گان. ای مردم! خوشا کسی که پرداختن به عیب خویش وی را از عیب دیگران باز دارد. خوشا کسی که در خانه نشیند و قوت خود خورد، و به فرمانبرداری پروردگار روی آرد، و بر گناه خود بگریزد تا سرگرم کار خویش باشد و مردم را از گزند خود آسوده گذارد.

خطبه ۱۷۶ - درباره حکمین

درباره حکمین رای سران شما یکی شد که دو مرد را به داوری پذیرند و از آن دو پیمان گرفتیم که قرآن را لازم گیرند، و فراتر از حکم آن نگزینند. و زبان ایشان با قرآن باشد، و دلشان پیرو حکم آن. اما آن دو از حکم قرآن سر پیچیدند، و حق را واگزاردند، حالی که آن رامی دیدند. هوای آنان بیرون شدن از راه راست بود، و خوی ایشان کجروی - و مخالفت با آنچه رضای خداست - شرط ما با آنان این بود که حکمشان به عدالت باشد و کارشان به حقیقت، و این پیش از آن بود که آن دو تن رایی چنان نادرست زنند و حکمی چنان ستمکارانه کنند. ما به کار خویش ایمان داریم، و کنون که آن دو از راه حق برون رفتند و حکمی بر خلاف آنچه باید دادند - به داوری آنان وقعی نمی‌گذاریم -.

. تفسیر بعض کلمه‌های غریب که در این خطبه است: (ار، کنایت از نکاح است. گویند: ار المراه یورها. (نکاح کرد او را)، و قول امام: کانه قلع داری عنجه نوتیه، قلع بادبان کشتی است، داری منسوب به دارین است، و آن شهرکی است بر کنار دریا که بوی خوش از آن آرند. عنجه: آن را برگرداند. گویند: عنجت الناقه، بر وزن نصرت، اعنجهها عنجا، هنگامی که آن را برگردانی، و نوتی کشتیان است،

و گفته امام: ضفتی جفونه، هر دو گوشه پلک را خواهد، و ضفتان به معنی دو جانب است، و گفته او: و فلذ الزبر جد فلذ جمع فلذه است به معنی پاره، و گفته او: کبائس اللولو الرطب، کباسه خوشه است و عسالیج شاخه هاست، و یکی آن عسلوج است).

خطبه ۱۷۷- در صفات خداوند

هیچ کار او را- از کاری- باز نمی دارد، و گذشت زمان در او دگرگونی نیارد. هیچ جا گنجایش وی را ندارد، و هیچ زبانی وصف او نیارد، و از علم او پنهان نیست شمار قطره های باران، و نه ستارگان آسمان، و نه آن خاکریزه ها که باد با خود به هوا بردارد، و نه موری که بر سنگی صاف پای گذارد، و نه آرام جای مورچه ای- خرد و باریک- در شبی سیاه و تاریک. می داند جای افتادن برگهای درختان را، و آهسته باز و بسته شدن دیدگان را. و گواهی می دهد که جز خدای یکتا خدایی نیست، و او را همانند و همتایی نیست، نه در یکتایی او جای گمان است، و نه دین او پوشیده و نهان است. نه آفرینش موجودات را- به دست قدرت او- انکار توان کرد،- نه بندگی او، چنانکه وی را شاید، توان به جای آورد،- گواهی کسی است که نیت او راست است و درون او پاک- از عیب و عار-، یقین وی بی آمیغ، و ترازوی او گرانبار، و گواهی می دهد که محمد (ص) بنده او و فرستاده اوست، برگرفته از میان آفریدگان، و گزیده برای شرح دادن حقیقتهای ایمان، مخصوص به گرامیترین تشریفهای کرامت، منتخب برای ادای وظیفه بزرگ رسالت، نشانه های رستگاری بدو آشکار و مبرهن، دیده تاریک بین- خرد- به- نور- او روشن.

ای مردم! همانا دنیا آرزومند و خواهان خود را فریب می دهد، آن را که در خواستن وی با دیگران هم چشمی کند، عزیز نمی دارد، و کسی را که بر او چیرگی جوید، مغلوب می سازد، و به خدا سوگند هرگز مردمی زندگانی خرم و نعمت فراهم را از کف ندادند، مگر به- کیفر- گناهایی که انجام دادند که خدا بر بندگان ستمکار نیست- لیکن بنده نمی داند سبب زوال نعمت او چیست-، و اگر مردم هنگامی که بلا بر آنان فرود آید، و نعمت ایشان راه زوال پیماید، فریاد خواهند از پروردگار، با نیت درست و دلهایی از اندوه و بیم سرشار. هر رمیده را به آنان بازگرداند، و هر فاسد را اصلاح و بسازد، و من می ترسم، که شما در فترت- نادانی باشید و غفلت همچون روزگار جاهلیت- کارهایی انجام گرفت و شما بدان گراییدید، که در آن نزد من ستوده نبودید. اگر آنچه از دست دادید به شما بازگردد. نیکبختانید، و بر من جز کوشش نباشد اگر خواهم- درباره آنچه شد- بگویم، گویم: خدا آنچه را گذشت ببخشاید.

خطبه ۱۷۸- پاسخ به ذعلب یمانی

(ذعلب یمانی از او پرسید: ای امیرمومنان آیا پروردگار خود را دیده ای؟ فرمود: آیا چیزی را که نبینم می پرستم؟ گفت: چگونه او را می بینی؟ فرمود:) دیده ها او را آشکارا نتواند دید، اما دلها با ایمان درست بدو خواهد رسید. به هر چیز نزدیک است نه بدان پیوسته، و از آنها دور است نه جدا و گسسته. گوینده است نه به اندیشه و نگرش. اراده کننده است نه از روی آرزو و خواهش. سازنده است نه با پا و دست. کار با نرمی و پوشیدگی کند و نتوان گفت پوشیده است. بزرگقدر است و ستمکار نباشد، بیناست و نیروی بینایش به کار نباشد. مهربان است - از راه انعام و بخشش بر بندگان - نه از روی نازکدلی - و دلسوزی بر آنان - سرها برابر بزرگی او فرو افتاده، و خوار است، و دلها از بیم او بقرار. تگان، یا فریفتگان؟ فرمود: فریفتگان.

خطبه ۱۷۹- در نکوهش یارانش

در نکوهش یارانش خدا را سپاس می گویم بر آنچه - در علم او - گذشته است، و بر هر کاری که مقدر داشته است، و بر این گرفتاری که با شما دارم - گروهی که از رفتارشان بیزارم - ای مردمی که اگر امر کنم فرمان نمی برید، و اگر - بخوانمتان - پاسخ نمی دهید، اگر فرصت یابید - در گفتار بیهوده - فرو می مانید، و اگر با شما بستیزند، سست و ناتوانید. اگر مردم بر امامی فراهم آیند، سرزنش می کنید، و اگر ناچار به کاری دشوار درشويد، پای پس می نهید. بی حمیت مردم انتظار چه می برید! چرا برای یاری بر نمی خیزید، و برای گرفتن حقتان نمی ستیزید. مرگتان رساد، یا خواری بر شما باد! به خدا، اگر مرگ من بیاید - و به سر و قتم خواهد آمد - میان من و شما جدایی می اندازد، حالی که همنشینی تان را خوش نمی دارم، و با شما بودن چنان است که گویی یآوری ندارم. راستی شما چه مردمی هستید؟ دینی نیست که فراهمتان آرد؟ غیرتی ندارید تا بر کارتان وادارد؟ شگفت نیست که معاویه، بی سر و پاهای پست را می خواند، و آنان پی او می روند، بی آنکه بدیشان کمکی دهد، یا عطایی رساند، و من شما را - که اسلام را یادگارید و مانده مردم - دیندار - می خوانم تا یاری تان دهم، و بهره از عطا مقرر گردا نم، و شما از گرد من می پراکنید، و آتش مخالفت مرا دامن می زنید. فرمانی از من به شما نمی رسد که نشانه خشنودی باشد و آن را بپسندید یا نشانه آزرده گی و در آن یک سخن باشید. آنچه بیشتر از هر چیز دوست دارم، و مرا باید، مرگ است که به سر و قتم آید. راه دانستن کتاب خدا را به شما نمودم، و در حجت را به روی شما گشودم، آنچه را نمی شناختید به شما شناساندم، و دانشی را که به کامتان فرو نمی رفت، جرعه جرعه به شما نوشاندم. اگر بودی که کور می دید، و خفته بیدار می گردید. چه نادان مردمی! که رهبر آنان معاویه باشد و آموزگارشان پسر نابغه.

خطبه ۱۸۰- پیوستگان به خوارج

(امام مردی از یاران خود را فرستاد، تا ببیند آنان که از سپاه کوفه می خواستند به خارجیان پیوندند، و از امام (ع) در بیم به سر می بردند در چه حالند. چون مرد نزد او برگشت امام فرمود: - ایمن شدند، و بر جای ماندند یا ترسیدند، و رخت بر بستند؟ مرد گفت: امیرالمومنین! رخت بر بستند. فرمود: ناپود شوند ناپود، چنان که مردم ثمود بدانید! که چون نیزه ها به سوی آنان راست شود، و شمشیرها بر کاسه سرهاشان فرود آید، از آنچه کردند پشیمان گردند. همانا شیطان، امروز آنان را به گریختن و از جمع مسلمانان بریدن، خواند، و فردا از ایشان بیزار باشد، و از آنان به کنار. آنان را همین بس که از راه راست برون شدند، و در کوری و گمراهی سرنگون، از حق رویگردان، و سرکش در گمراهی، روان.

خطبه ۱۸۱-توحید الهی

(از نوف بکالی روایت شده است که امیرالمومنین (ع) این خطبه را در کوفه بر ما خواند. او بر سنگی ایستاده بود، که جعهده پسر هبیره مخزومی آن را برپا داشته بود. جامه ای پشیمین بر تن داشت و دوال شمشیر از لیف خرما بر گردن، و نعلین از لیف در پا. نشان سجده بر پیشانی او، همچون داغ شتر بر سر زانو. فرمود: ستایش خدای را که به سوی اوست بازگشتن آفریدگان، و پایان کارهای - جهان - او را سپاس می گوئیم بر احسان وی که فراوان است، و برهان او که رخشان است، و بخشش او که افزون است، و نعمت او که از - اندازه برون است - ستایشی که حق او را گزارد، و سپاس او را به جای آرد، و به پاداش او نزدیک کننده باشد، و فزونی نعمت او را سبب شونده، و از او یاری می خواهیم، یاری خواستن آن کس که فضل او را امیدوار است، و بخشش او را در انتظار، و دفع - زیان - را بدو اعتماد دارند، و فزونی نعمت او را اقرار آورنده، به گفتار و کردار برابر او فروتن و خوار، و بدو می گروئیم، گرویدن آن کس که با یقین بدو امید دارد و با ایمان روی به او آرد، و برابر او خوار باشد، و بی ریایش به یکتایی پرستد، و به بزرگی بستاید و با کوشش و رغبت به پناه او آید. او، که به بزرگی اش می س تاییم، زاده نشده است تا در عزت، وی را شریک شوند، و کسی را نزاده است تا چون مرد، میراث خوار او بوند، نه وقتی بر او مقدم بوده است نه زمان، و نه زیادت بر او راه یابد نه نقصان. بلکه بر خردها آشکار گردید، با نشانه های تدبیر درست که به ما نمایاند، و قضای مبرم که - در آفرینش - راند. از نشانه های آفرینش او خلقت آسمانهاست، که بی ستونها پا برجاست، و بی تکیه گاه برپاست. آنان را بخواند و پاسخ گفتند، گردن نهاده و فرمانپذیر، بی درنگ و کندی و یا تاخیر، و اگر نه اقرار آسمانها بود به پروردگار، و در بندگی او گردن نهاده و خوار، نه جایگاه عرش خویششان می کرد و نه آرمیدنگاه فرشتگان، و نه جای بالا رفتن شهادت مومنان و عمل صالح آفریدگان. ستارگان آسمانها را نشانه ها ساخت، تا سرگشتگان وادیها راه خود بدانها توانند شناخت. نه سیاهی پرده های شب تاریک، درخشش ستارگان را باز دارد، و نه پوششهای سیاه تیره، رخسندگی ماه را که در آسمانها گسترده

است، برگرداندن یارد. پس پاک است خدایی که بر او پوشیده نیست سیاهی تیره و تار، و نه شب آرام و پایدار، نه در گونه گون زمینهای پست، و نه در بلندیهای به هم نزدیک و پیوست، و بانگ تندر که از کرانه آسمان خیزد، و آنچه به هنگام درخشیدن برق در هم ریزد، و برگی که فرو ریزد- از درختان- به هنگام فرو شدن و برآمدن ستارگان، از بادهای تندوزان و ریزش باران از آسمان. و افتادنگاه هر قطره را داند که کجاست، و کجا بود- و از آن برخاست-، و مورچه خرد که از کجا- دانه- کشد و چسان به - لانه- برد، و آنچه پشه را زنده نگهدارد، و آنچه مادینه در شکم بردارد.

سپاس خدایی را که بوده و هست، پیش از آنکه کرسی یا عرش و آسمان و زمین و پری و آدمی پدید آمده است. نه وهم درک او تواند، و نه فهم اندازه او داند. نه پرسنده ای او را از کار باز دارد، و نه عطا خواننده ای در خزانه وی کاهش پدید آرد. بی دیده بیناست و نتوان گفت در کجاست. همتایش نیست- تا در کنار او نشیند- و با تمرین و وسیت نمی آفریند. حواس بدو نتواند رسید و او را با مردمان نتواند سنجید. خدایی که با موسی (ع) سخن راند، و آیتهای بزرگ خود را بدو نماند، بی دست افزار و اندام، بی جنبان لب و گشودن و بستن کام. تو که خود را به رنج افکنده ای در وصف پروردگار، اگر راست می گویی وصف کن جبرئیل و میکائیل و فرشتگان مقرب را، که دربارگاه قدس به خود لرزانند، خردهاشان سرگشته است و شناختن آفریدگار را چنان که باید نتوانند، چه آن را به صفتها توان شناخت که پیکری دارد، و افزارها- به کار آرد-، و چون زمانش به سر آمد، مرگ او را از پا در آرد. پس جز او خدایی نیست که هر تاریکی را به نور خود روشن کرد، و هر چه را جز به نور او روشن بود، به تاریکی در آورد.

خطبه ۱۸۲-آفریدگار توانا

ستایش خدایی را که شناخته است بی آنکه دیده شود، و آفریننده است، بی آنکه رنجی برد. خلاق را به نیروی خود بیافرید، و مهتران را با چیرگی در بند بندگی کشید، و بزرگان را با بخشش خویش مهتری بخشید، و اوست که آفریده خود را در این جهان ساکن گرداند، و پیامبرانش را بر جن و انس بر انگیزاند، تا دنیا را چنانکه هست بدیشان بنمایانند، و آنان را از زیانهایش بترسانند، و از دنیا برایشان مثلها زنند، و زشتیهای آن را به آنان نشان دهند، و به آنان گوشزد کنند، آنچه از آن عبرت توان گرفت، از دگرگونیهای پی در پی،- و سراسر شگفت-، از تندرستیها و بیماریهایش، و از حلالها و حرامهایش، و آنچه خدا آماده ساخته است برای فرمانبران و نافرمانان، از بهشت و یا آتش سوزان، و ارجمندی و یا خواری- در آن جهان-، او را می ستایم، چنانکه خود خواسته است از آفریدگان. او برای هر چیز اندازه ای گذاشت، و هر اندازه را مدتی معین داشت، و هر مدتی را در کتابی نگاشت.

خطبه ۱۸۳- خطاب به برج بن مسهر

که به برج بن مسهر طایی فرمود (برج چنانکه امام سخن او رami شنید گفت: داوری جز از آن خدا نیست، و برج از خارجیان بود.) خاموش باش! خدایت از خوبی دور گرداناد. ای دندان پیشین افتاده، به خدا حق پدید شد، و تو ناچیز بودی و آوازت آهسته، تا آنکه باطل بانگ برآورد، و تو سر برآوردی همانند شاخ بز، برون جسته.

خطبه ۱۸۴- به همام درباره پرهیز کاران

(گفته اند یکی از یاران امیرالمومنین (ع)، به نام همام، که مردی عابد بود گفت: ای امیرمومنان، پرهیزگاران را برای من بستای! چنانکه گویی به آنان می نگرم! امام در پاسخ او درنگی نمود، سپس فرمود: ای همام از خدا بترس! و نیکوکار باش که همانا خدا با کسانی است که پرهیزگارند و آنان نیکو کردارند. همام خرسند نگردید و به سوگند، بر امام اصرار ورزید. امام (ع) خدا را ستود و بر او ثنا گفت و بر پیامبر (ص) و آل او درود فرستاد، سپس فرمود: اما بعد، خدای سبحان و برتر از همگان، جهانیان را آفرید حالی که بی نیاز بود از طاعتشان و از نافرمانیشان درامان. چه از نافرمانی آن که او را عصیان کند بدو زیانی نرسد، و طاعت آن کس که فرمانش را برد بدو سودی ندهد. سپس روزی آنان را میانشان قسمت کرد و بداد، و هر یک را در جایی که درخور اوست نهاد. پس پرهیزگاران خداوندان فضیلتند در این جهان، گفتارشان صواب است و میانه روی شان شعار، و فروتنند در رفتار و گفتار، دیده هاشان را از آنچه خدا بر آنان حرام کرده پوشیده اند، و گوشه‌اشان را به دانشی که آنان را سودمند است نداشته- و آن را نیوشیده- در سختی چنان به سر می برند، که گویی به آسایش اندرند. و اگر ن

خطبه ۱۸۵- در وصف منافقان

که در آن منافقان را وصف فرماید او را سپاس می گوئیم بر توفیق طاعت و بر کنار داشتنان از معصیت، و از او می خواهیم منتش را تمام کردن، و در رشته اطاعت او چنگ در زدن، و گواهی می دهیم که محمد (ص) بنده او و فرستاده اوست، در راه خشنودی خدا هر سختی را کشید، و هر اندوهی را جرعه جرعه نوشید تا آنجا که نزدیکان دگرگونی پذیرفتند و از یاری کاستند، و دوران به کین او برخاستند. و عرب به رشته طاعت او گردن نهاد، و از هر سو برای جنگ با وی به راه افتاد، و از دورترین خانه و دور افتاده ترین کاشانه، خود را بدو رساند و با او دشمنی نمود.

خطبه ۱۸۶- در ستایش خدا و پیامبر

سپاس خدای را که نشانه های سلطنت و بزرگی و عظمت خود را چنان هویدا کرد که دیده ها را از شگفتی قدرتش به حیرت آورده و اندیشه ها را از خاطرها براند، تا خود را به شناخت کنه صفتش نتواند رساند، و گواهی می دهم که جز خدای یکتا خدایی نیست، گواهیی برخاسته از ایمان، بی هیچ گمان و از روی اخلاص و پذیرفتن فرمان، و گواهی می دهم که محمد (ص) بنده او و فرستاده اوست. او را هنگامی فرستاد که نشانه های رستگاری پنهان بود، و راههای دین نهان. پس حق را آشکار نمود و مردم را نصیحت فرمود، و راه راست را نشان داد و به میانه روی فرمان داد. درود خدا بر او و خاندان او باد.

و بندگان خدا بدانید که خدا شما را بیهوده نیافرید، و بی سرپرستان نداشت، و به خودتان وانگذاشت. دانست نعمتش بر شما تا چه مقدار است و نیکویی اش درباره تان در چه شمار است. پس پیروزی را از او بجوید و برای رسیدن به رستگاری، راه او را پیوید. از او بخواهید و عطای او را درخواست نمایید که نه پرده ای میان شما و او آویخته است، و نه دری به رویتان بسته - و نه رشته پیوندتان گسسته - . او در هر جاست و در هر زمان، و با آدمیان است و با پریان. بخشیدن در گنج او رخنه نیفکند، و عطا کردن از خزانه اش کم نکند. هیچ خواهنده نتواند سرمایه او را به پایان رساند. - و هر چه عطا گیرنده فراوان نعمت او بیشتر ریزان - کس مانع او نشود که به دیگری پردازد، و آوازی او را از آواز دیگر مشغول نسازد. نه بخشیدن - بر کسی - وی را مانع گرفتن نعمت - دیگری - شود، و نه خشم گرفتن - بر یکی - از رحمت آوردن - بر دیگری - مشغولش گرداند، و نه آمرزش یکی سبب شود تا دیگری را به کیفر نرساند، نهانیها آشکارها را بر او نپوشاند، و آنچه عیان است او را از آنچه نهان است جدا نگرداند. نزدیک است و دور از دسترس، بالاست و با همه کس. آشکار است و نهان، و پنهان است و عیان. حساب همه

با اوست نه حساب او با دیگران. آفریدگان را پدید نیاورد از روی اندیشه و فکرت، و از آنان یاری نخواست به خاطر رنج و ملالت.

بندگان خدا شما را سفارش می کنم به ترس از خدا. ترس از خدا مهاری است - که شما را به راه سعادت درآرد، و در طریق - بندگی برپا دارد. پس خود را با رشته های استوار آن نگاه دارید، و به حقیقتهای آن چنگ درآرید، تا شما را به زندگی خوشی که نهان است رساند، و به اقامتگاههای فراخ کشاند، و به پناهگاههای استوار، و منزلگاههای پر عزت و اعتبار در روزی که دیده ها باز مانده است و همه جا تار، و رمه های اشتر بی نگاهدار، و در صور دمند و هر جانی برآید از تن و هر زبانی لال شود از گفتن. و کوههای سرکشیده در هم شود و با زمین هموار، و در هم شکند سنگهای سخت و استوار. چنانکه سنگ سخت آن سرابی را ماند لرزان، و سنگستانها زمینی هموار، نه پستی و نه بلندی در آن. پس نه شفیی که شفاعت کند، نه دوستی که بلا بگرداند، و نه پوزش خواستن سود دهد.

خطبه ۱۸۷- بعثت پیامبر و تحقیر دنیا

او را برانگیخت هنگامی که نه نشانه ای برپا بود، و نه چراغی پیدا و نه راهی هویدا. بندگان خدا شما را به ترس از خدا می خوانم و از دنیاتان می ترسانم، که دنیا خانه رخت بستن است و کوی زندگانی تلخ و نا به مراد نشستن. باشنده آن آماده رفتن است، و جای گرفته در آن مهیای جدا گشتن، مردم خود را چنان می جنباند که باد سخت کشتی را در دل دریاها بلرزاند. دسته ای از آنان در دل آب مرده، و دسته ای بر روی موجها جان به در برده. بادهای وزیدن از این سو بدان سویشان می راند، و چنان که خواهد می کشاند. پس آن که در آب می میرد نتوان بازش یافتن، و آن که از آن رها شده به سوی مرگ است. - در تاختن -. بندگان خدا! اکنون هشیار باشید که زبانها باز است و تن ها به ساز، و اندامها نرم و در خدمت ستاده، و راه بازگشت گشاده، و جولانگاه فراخ گسترده و فرصت آماده، از آن پیش که وقت از دست شود و مرگ از در آید. پس فرود آمدن آن را بر خود مسلم شمارید و چشم به در آمدنش مدارید.

خطبه ۱۸۸- در ذکر فضائل خویش

از یاران محمد (ص) آنان که گنجور اسرارند و کتاب و سنت را امانتدار، می دانند که من، دمی معارض فرمان خدا و رسول او نبودم و به جان خود پیامبر (ص) را یاری نمودم آنجا که دلیران واپس خزیدند، و گامها برگردیدند. آن دلیری و مردانگی بود که خدا به من ارزانی فرمود. و رسول خدا (ص) جان سپرد حالی که سر او بر سینه من بود. و نفس او در کف من روان شد. آن را بر چهره خویش کشیدم، و شستن او را عهده دار گردیدم، و فرشتگان یاور من بودند و خانه و پیرامون آن فریاد می کشید. گروهی - فرشته - فرود می آمد و گروهی به آسمان می پرید، و بانگ آنان از گوش من نبرید. بر وی درود می گفتند تا او را در خاک نهادیم. پس چه کسی سزاوارتر است بدو از من، چه در زندگی او و چه پس از مردن؟ پس با دل بینا به راه افتید! و نیت خویش را در جهاد با دشمن خود راست بدارید که به خدایی که جز او خدایی نیست من به راه حق می روم و آنان بر لغزشگاه باطلند. می شنوید آنچه را می گویم و برای خود و شما از خدا آمرزش می خواهم.

خطبه ۱۸۹- سفارش به تقوا

می داند فریاد ددان را در بیابانها و نافرمانی بندگان را در نهانها، و آمد شد ماهیان را به دریاهایی با آب فراوان، و به هم کوفتن آب را بر اثر بادهای سخت وزان. و گواهی می دهم که محمد (ص) گزیده خداست، و رساننده وحی او و رسول رحمت او بر ماست.

اما بعد، سفارش می کنم شما را به ترس از خدایی که آفرینشتان را آغاز فرمود، و بازگشتتان بدو خواهد بود. روایی حاجت شما از اوست، و نهایت رغبتتان به درگاه اوست. مقصد راه شما به پیشگاه او منتهی شود، و پناهگاهتان سایه رحمت او بود. داروی درد دلها، ترس از خداست، و ترس از خدا موجب بینایی درونهای کور شماست، و درمان بیماری کالبدها، ترس از خداست، و زداینده فساد سینه ها، ترس از خداست. پلیدیهای جانها، ترس از خداست، و تاریکی دیده ها، ترس از خداست، و بیم و نگرانی دلها، ترس از خداست، و در تاریکی - نادانی - شما را روشنی. پس فرمانبرداری خدا را پوشش جان کنید. نه رویه کار سازید - که برای دیدن مردمان کنید - و به درون فرمانبردار باشید نه در برون، چنانکه فرمانبرداری میان پهلوها و پشت شما بود - بسان پی و رنگ و خون - و بر سر همه کارها، ترس از خداست، و آبشخوری - سازید - برای روزی که بدان درمی آید. و میانجی برای حاجت روا گردیدن، و سپری برای روز ترسیدن، و درون گورها را چراغ روشنائی، و آرامشی به هنگام وحشت دراز و بیم تنهایی، و زداینده غم در منزلهای این جهان - و پس از مردن هم - که همانا فرمانبرداری خدا پناه از مهلکه های نهان است، و از ترسگاهها و نگاهدار کسی که خود را بدان از آسیب پاید، و دانش کسی که آن را نیک به خاطر سپارد، و حدیث کسی که از آن روایت کند، و حکم آن کس که خواهد حکم دهد.

خطبه ۱۹۰ - در سفارش به یاران خود

که یاران خود را بدان وصیت می فرمود کار - گزاردن - نماز را بر عهده بگیرید و نگاهداشت آن را بپذیرید، و آن را بسیار به جای آرید و با نماز خود را - به خدا - نزدیک دارید. که نماز نوشته است بر مومنان - و باید گزارده شود - به وقت آن. آیا گوش فرا نمی دهید به پاسخ دوزخیان که چون از آنان پرسیدند چه چیز شما را در آورد در آتش سوزان؟ گفتند: نبودیم از نماز گزاران و نماز گناهان را می زداید چنانکه برگ را از درخت بزدايند، و گناهان را - از گناهکار - می گشاید چنانکه بند از کسی بگشایند، و رسول خدا (ص) نماز را به چشمه آب گرم که بر در سرای مردی بود همانند فرمود، که او روزان و شبان پنج بار خود را بدان بشوید دیگر چرکی بر تن وی نخواهد بود. همانا کسانی از مومنان حق آن را شناختند که زیور دنیا از نمازشان به فکر دیگر کار نیفکند و نه آنچه موجب روشنی چشم بود از مال و فرزند. خدای سبحان فرماید: مردانی که باز نمی دارد آنان را بازرگانی و نه خرید و فروخت از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات، و رسول خدا خود را با گزاردن نماز رنجه می فرمود، با آنکه مژده بهشت شنیده بود. چون خدای سبحان بدو گفت: و کسان خود را بفرما تا نماز کنند و خود بر آن شکبایند، پس کسان خود را امر به نماز می کرد و خود بر گزاردن نماز طاقت می آورد. دیگر اینکه زکات و نماز برای مسلمانان موجب نزدیکی است - به خدای سبحان - هر که زکات را از روی رضایت دهد کفاره او شود، و از آتش بازدارنده و پناه و نگهدارنده. پس مبادا دلش در پی آنچه

داده رود و بر دادن آن دریغ بسیار خورد، چه آن کسی که زکات را از روی رغبت ندهد و امید بهتر از آنچه را داده داشته باشد، به سنت نادان است و اجر وی دستخوش زیان، کردارش تباه و همیشه پشیمان. دیگر گزاردن امانت است، و آن که امانت را ناگزار است زیانبار است. امانت را به آسمانهای افراشته و زمینهای گسترده، و کوههای بلند برپا داشته نمودند، - و این هر سه از هر چیز بزرگتر بودند- و چیزی بلندتر و گسترده تر و بزرگتر از آنها نیست. اگر چیزی به خاطر بلندی یا پهنا یا نیرو و یا ارجمندی، امانت را نمی پذیرفت، آن سه بودند- و بلندتر از آنها چیست؟- لیکن از عقوبت ترسیدند و بر خود لرزیدند و چیزی را دانستند که ناتوانتر از آنها ندانست و آن انسان است و انسان تبهکار نادان است. همانا بر خدای تعالی و سبحان پوشیده نیست چیزی که ورزند بندگان، در روزهایشان و یا شامگاهان. بر خرد و ریز کارشان بیناست و بر آن محیط و داناست. عضوهای شما او را گواهانند و اندامهاتان برای او سپاهیان، و درونهایتان او را جاسوسان و نهانهایتان بر او عیان.

خطبه ۱۹۱- درباره معاویه

به خدا سوگند، معاویه زیرکتر از من نیست، لکن شیوه او پیمان شکنی و گنهکاری است. اگر پیمان شکنی ناخوشایند نمی نمود، زیرکتر از من کس نبود، اما هر پیمان شکنی به گناه برانگیزاند، و هر چه به گناه برانگیزاند دل را تاریک گرداند. روز رستاخیز پیمان شکن را درفش است افراخته و او بدان درفش شناخته. به خدا، مرا با فریب غافلگیر نتواند کرد و با سختگیری ناتوانم نتواند شمرد.

خطبه ۱۹۲- پیمودن راه راست

مردم! بیم مکنید در راه راست، که شمار روندگان آن چنین اندک چراست! که مردم بر سر خوانی فراهم آمده اند- از دیرباز، مدت- سیری آن کوتاه است و زمان گرسنگی اش دراز. مردم! خشنودی و خشم- از چیزی- همگان را- در پیامد آن- شریک سازد- و کیفر یا پاداش آنچه را بدان راضی شده اند به آنان پردازد-. چنانکه ماده شتر ثمود را یک تن پی نمود و خدا همه آنان را عذاب فرمود، چرا- که گرد اعتراض نگردیدند- و همگی آن کار را پسندیدند، و خدای سبحان گفت: ماده شتر را پی کردند و سرانجام پشیمان شدند و دیری نیاید که زمینشان بانگی کرد و فرو رفت، چنانکه در زمین سست آهن تفت. مردم! آن که راه آشکار را بپیماید به آب درآید، و آن که بیراهه را پیش گیرد، در بیابان بی نشان افتد- و از تشنگی بمیرد-.

خطبه ۱۹۳- هنگام به خاکسپاری فاطمه

هنگام به خاک سپردن سیده زنان، فاطمه علیهاالسلام درود بر تو ای فرستاده خدا از من و دخترت که در کنارت آرمیده، و زودتر- از دیگران- به تو رسیده. ای فرستاده خدا! مرگ دختر گرامی ات عنان شکیبایی از کفم گسلانده، و توان خویشنداری ام نمانده. اما برای من که سختی جدایی تو را دیده و سنگینی مصیبت را کشیده ام جای تعزیت است- نه هنگام تسلیت- تو را بالین ساختم در آنجا که شکاف قبر تو بود، و جان گرامی ات میان سینه و گردنم از تن مفارقت نمود. همه ما از خداییم و به خدا باز می گردیم. امانت باز گردید، و گروگان به صاحبش رسید. کار همیشگی ام اندوه است و تیمارخواری، و شبهایم شب زنده داری. تا آنکه خدا خانه ای را که تو در آن به سر میبری برایم گزیند- و این غم که در دل دارم فرو نشیند- زودا دخترت تو را خبر دهد که چسان امتت فراهم گردیدند، و بر او ستم ورزیدند. از او پیرس چنانکه شاید و خبرگیر از آنچه باید، که دیری نگذشته و یاد تو فراموش نگشته. درود بر شما، درود آن که بدرود گوید نه که رنجیده است و راه دوری جوید. اگر باز گردم نه از خسته جانی است، و اگر بمانم نه از بدگمانی است- بلکه امیدوارم- بدانچه خدا شکیبایان را وعده داده- و پاداشی که برای آنان نهاده-.

خطبه ۱۹۴- پرداختن به آخرت

مردم! همانا دنیا خانه ای است رهگذار و آخرت سرایی است پایدار، پس از گذرگاه خود- توشه- بردارید برای جایی که در آن پایدارید. و مدیریت پرده های یکدیگر نزد آن کس که می داند نهان شما را- از شما بهتر- برون کنید از دنیا دلها تان را از آن پیش که برون رود از آن تن هاتان. شما را در دنیا آزموده اند و برای جز دنیا آفریده اند. آدمی چون بمیرد مردم گویند چه نهاد، و فرشتگان گویند چه پیش فرستاد؟ خدا پدران تان را بیامرزاد! اندکی پیش فرستید تا برای شما ذخیرت بودن تواند. و همه را مگذارید که وبال آوردن بر گردنتان بماند.

خطبه ۱۹۵- اندرز به یاران

که بسیار یاران خود را بدان می خواند آماده شوید، خداتان بیامرزاد! که بانگ کوچ را سر دادند، و دل به ماندن در دنیا اندک ببندید،- که کاروانیان به راه افتادند- و باز گردید و راه بسپارید با آنچه از توشه نیکو در دسترس دارید. که پیشاپیش شما گردنه ای است دشوار گذر و منزلهای ترسناک و هراس آور، ناچار بدان گردنه ها باید بر شدن و بدان منزلها درآمدن و ایستادن، و بدانید! که چشم انداز مرگ به شما نزدیک است گویی شما را در چنگ گرفته و چنگالهای خود را در شما فرو برده، در حالی که در آن با دشواری ها درگیرید، و در چنگ مشکلات اسیر. پس پیوندهای خود را با دنیا ببرید! و پرهیزگاری را پشتیان خود کنید و چون توشه ای همراه خویش برید!

خطبه ۱۹۶- خطاب به طلحه و زبیر

به طلحه و زبیر، پس از بیعت آنان با وی به خلافت، آن دو ناخشنود شدند که چرا امام با ایشان مشورت نکرد و در کارها از آنان یاری نخواست. به اندک چیز ناخشنودی نشان دادید، و کارهای بسیاری را به عهده تاخیر نهادید! به من نمی گوید در چه چیزتان حقی بوده است که از شما باز داشته ام؟ و در چه کار خود را بر شما مقدم داشته ام؟ یا کدام دعوی را مسلمانی نزد من آورد که گزاردن آن را نتوانستم؟ یا در آن نادان بودم، یا در حکم آن راه خطا پیمودم؟ به خدا، که مرا به خلافت رغبتی نبود و به حکومت حاجتی نه، لیکن شما مرا بدان واداشتید و آن وظیفه را به عهده ام گذاشتید. چون کار حکومت به من رسید، به کتاب خدا و آنچه برای ما مقرر نموده و ما را به حکم کردن بدان امر فرموده نگریستم، و از آن پیروی کردم. و به سستی که رسول خدا (ص) نهاده است، و بر پی آن رفتم. نیازی نداشتم تا در این باره از شما و جز شما نظر خواهم، و حکمی پیش نیامد که آن را ندانم تا با شما و برادران مسلمانم مشورت رانم. اگر چنین بود می نمایاندم، و از شما و جز شما روی نمی گرداندم. اما آنچه گفتید در برابر داشتن همگان- و پرداخت یکسان از بیت المال به آنان-، آن چیزی بود که به رای خود در آن داوری نکردم، و پس هوای خویش نرفتم. من و شما دیدیم رسول خدا (ص) در این باره چه حکمی آورد، و چگونه آن را اجرا کرد. پس نیازم به شما نبود در قسمتی که خدا فرمود، و حکمی که امضا نمود. به خدا سوگند، شما و جز شما را بر من حقی نیست تا خشنودی تان را جویم و راه پوزش پویم. خدا دلهای ما و شما را به راه حق بگرداناد! و به ما و شما شکیبایی ارزانی داراد! (پس فرمود:) خدا بیامرزد کسی را که حقی بیند و یاری آن کند یا ستمی بیند و آن را باز گرداند، و خداوند حق را یاور بود تا حق را بدو برساند.

خطبه ۱۹۷- منع از دشنام شامیان

چون شنید که گروهی از یاران او شامیان را در جنگ صفین دشنام می گویند من خوش ندارم شما دشنام گو باشید. لیکن اگر کرده های آنان را باز گوید، و حالشان را فرایاد آرید به صواب نزدیکتر بود و در عذرخواهی رساتر. و به جای دشنام بگوئید خدایا ما و آنان را از کشته شدن برهان! و میان ما و ایشان سازش قرار گردان و از گمراهی شان به راه راست برسان! تا آن که حق را نمی داند بشناسد و آن که برای دشمنی می رود و بدان آزمند است باز ایستد.

خطبه ۱۹۸- بازداشتن امام حسن از...

و فرمود آن حضرت در یکی از روزهای صفین، چون امام حسن (ع) را دید که آهنگ جنگ کرده است این جوان را نگه دارید و به آمدن با منش مگذارید- تا قصد جنگ نکند- و پشت مرا نشکند. دریغم آید که این دو را مرگ در رسد و با کشته شدن آنان دودمان رسول خدا (ص) به سر رسد. (و گفته او (ع) املکو عنی هذا الغلام، از برترین گفتار و فصیحترین سخنان است).

خطبه ۱۹۹- درباره حکمیت

چون یاران او در کار حکمین با وی دودلی نشان دادند ای مردم! پیوسته کار من با شما به دلخواهم بود، تا آنکه جنگ ناتوانتان نمود. به خدا اگر جنگ کسانی را از شما گرفت، و کسانی را به جا گذاشت، برای دشمنانتان زیان بیشتر داشت. من دیروز فرمان می دادم، و امروز فرمانم می دهند. دیروز باز می داشتم، و امروز باز می دارند. شما زنده ماندن را دوست دارید، و مرا نرسد به چیزی و ادارمتان که ناخوش می انگارید.

خطبه ۲۰۰- در خانه علاء حارثی

در بصره امام به خانه علاء پسر زیاد حارثی که از یاران او بود رفت تا حال وی را بپرسد، چون فراخی خانه او را دید فرمود: این خانه فراخ در دنیا به چه کارت آید که در آخرت نیازت به چنین خانه ای بیشتر شاید! آری و اگر خواهانی بدان به آخرت رسیدن هم توانی: در آن به پذیرایی مهمان خواهی نشست و با خویشاوندانت خواهی پیوست، و حقوقی را که بر گردن داری بیرون توانی ساخت و به مستحقانش رسانی، و بدینسان به آخرت نیز توانی پرداخت. (علاء گفت: ای امیرمومنان! از برادرم عاصم بن زیاد به تو شکایت می کنم. فرمود: چرا؟ گفت: جامه ای پشمین به تن کرده و از دنیا روی برگردانده. امام فرمود: او را نزد من آرید- چون نزد وی آمد بدو گفت:-) ای دشمنک خویش! شیطان سرگشته ات کرده و از راهت بدر برده. بر زن و فرزندان رحمت نمی آری، و چنین می پنداری که خدا آنچه را پاکیزه است، بر تو روا فرموده، اما ناخشنود است که از آن برداری؟ تو نزد خدا خوارمایه تر از آنی که می پنداری! (گفت: ای امیرمومنان! و تو در این پوشاک زبر تن آزار باشی و خوراک دشوارخوار؟ فرمود:) وای بر تو! من نه چون توام، که خدا بر پیشوایان دادگر واجب فرموده خود را با مردم ناتوان برابر نهند تا مستمندی تنگدست را به هیجان نیارند و به طغیان و اندارند.

خطبه ۲۱- در باب حدیثهای مجعول

(یکی از حدیثهای نوآورده و از آنچه در دست مردم است و با یکدیگر اختلاف دارد پرسید، امام فرمود:) در دست مردم حق است و باطل، راست و دروغ. ناسخ و منسوخ. عام و خاص، محکم و متشابه

و آنچه در خاطر سپرده شده است و آنچه حدیثگو بدان گمان برده است، و بر رسول خدا (ص) در زمان او دروغ بستند تا آنکه برخاست و خطبه خواند و فرمود: هر که به عمد بر من دروغ بزند جایی در آتش برای خود آماده سازد. و حدیث را چهار کس نزد تو آرند که پنجمی ندارند: مردی دو رو که ایمان آشکار کند، و به ظاهر چون مسلمان بود از گناه نترسد و بیمی به دل نیارد، و به عمد بر رسول خدا (ص) دروغ بزند و باک ندارد، و اگر مردم بدانند او منافق است و دروغگو، از او حدیث نپذیرند و گفته اش را به راست نگیرند لیکن گویند یار رسول خدا (ص) است. دید و از او شنید و در ضبط آورد، پس گفته او را قبول باید کرد، و خدا تو را از منافقان خبر داد چنانکه باید و آنان را برای تو وصف فرمود آنسان که شاید. اینان پس از رسول خدا، که بر او و کسان او درود باد، بر جای ماندند، و با دروغ و تهمت به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش - غضب الهی - نزدیکی جستند، و آنان این منافقان را به کار گماردند و کار مردم را به دستشان سپاردند، و به دست ایشان دنیا را خوردند، و مردم آنجا روند که پادشاه و دنیا روی آرد، جز که خدا نگهدارد، و این - منافق - یکی از چهار تن است. و مردی که چیزی از رسول خدا (ص) شنید و آن را چنانکه باید در گوش نکشید، و به خطا شنفته و به عمد دروغی نگفته، آن حدیث نزد اوست، آن را می گوید و بدان کار می کند، و گوید: من این را از رسول خدا (ص) شنیدم و اگر مسلمانان می دانستند وی در آن حدیث به خطا رفته از او نمی پذیرفتند، و او هم اگر می دانست حدیث خطاست از سر گفتن آن بر می خاست. و سومین، مردی است که شنید رسول خدا (ص) به چیزی امر فرمود، سپس آن را نهی فرمود و او نمی داند. یا شنید چیزی را نهی کرد سپس بدان امر فرمود، و او از آن آگاهی ندارد. پس آن را که نسخ شده به خاطر دارد و نسخ کننده را به خاطر نمی آرد، و اگر می دانست - آنچه در خاطر دارد - نسخ شده آن را ترک می گفت و اگر مسلمانان هنگامی که حدیث را از وی شنیدند می دانستند نسخ شده ترک آن حدیث می گفتند. و چهارمین آن که بر خدا و رسولش دروغ نمی بزند چون از خدا می ترسد، و رسول خدا (ص) را حرمت می نهد، نیز دستخوش خطا نگردیده و آن را که به خاطر سپرده همان است که شنیده، و آنچه شنیده روایت کند، بدان نیفزاید و از آن کم نکند. پس ناسخ را به خاطر سپرده و به کار برده و منسوخ در خاطرش بوده و از آن دوری نموده. خاص و عام را دانسته و متشابه و محکم را شناخته و هر یک را بجای خود نهاده. و گاه بود که از رسول خدا (ص) سخنی است و آن را دو رویه و دو گونه معنی است: گفتاری است خاص و گفتاری است عام. آن سخن را کسی شنود که نداند خدا و رسول (ص) از آن چه خواهند، پس شنونده آن را توجیه کند بی آنکه معنی سخن را بداند، یا مقصود از آن را بشناسد، یا اینکه بداند آن حدیث چرا گفته شده است، و همه یاران رسول خدا (ص) چنان نبودند که از او چیزی پرسند و دانستن معنی آن را از او خواهند، تا آنجا که دوست داشتند عربی بیابانی که از راه رسیده، از او چیزی پرسد و آنان بشنوند، و از این گونه چیزی بر من نگذشت جز آنکه -

معنی - آن را از او پرسیدم و به خاطر سپردم. این است موجب اختلاف مردم در روایتها - و درست ندانستن معنی آنها -.

او رفتند. (سپس به بانگ بلند گفت:) جهاد! جهاد! بندگان خدا! من همین امروز لشکر آماده می کنم. کسی که می خواهد به سوی خدا رود بیرون شود! (نوف گفت: برای حسین (ع) ده هزار سپاه، و برای قیس بن سعد ده هزار سپاه، و برای ابویوب ده هزار سپاه قرار داد، و برای دیگران هم کم و بیش، و آماده بازگشت به صفین بود، و جمعه نیامده بود که ابن ملجم ملعون او را ضربت زد. لشکریان بازگشتند و ما چون گوسفندانی بودیم شبان خود را از دست داده، گرگها از هر سو برای آنان دهان گشاده.)

خطبه ۲۲- در قدرت خداوند

و از نشانه های توانایی و عظمت، و شگفتی دقیقه های صنعت او این است که از آب دریایی موج زننده، و هر موجی موجی را شکننده، خشکی پدید آورد، و آن را طبقه ها کرد. پس طبقه ها را از هم گشود، و آن را هفت آسمان فرمود، از آن پس که به یکدیگر بسته بود، و به فرمان او آسمانها چنگ در یکدیگر نهادند و آنجا که بر پایشان کرده بود ایستادند، و زمینی را ایستاند استوار برجای و پایدار، که برمی دارد آن را آبی سبزرنگ روان، و دریایی به فرمان. برای فرمان پروردگار خوار و بزرگی او پذیرفتار، و آب روان بایستاد و از بیم او سر به فرمان نهاد، و خرسنگهای زمین را آفرید و بلندیا و پشته های آن، و کوههای بزرگ و گران. پس در جایهایی که بایستشان بایستاند، و در قرارگاههایشان ملزم گردانید. پس سر آن کوهها به هوا بر شد، و بن آنها به آب در شد. پس کوهها را از دشتهای هموار بیرون آورد و پایه های آن را در جای جای از زمین که باید فرو کرد، و ستیغهای آن را بالا برد، و بلندیهایی آن را دراز گرداند، و برای زمینشان چون تکیه گاهی پرداخت، و چون میخشان در آن استوار ساخت. پس زمین با جنبشی که او راست آرام گردید تا نتواند ساکنانش را بلرزاند یا آنچه در پشت دارد بریزاند، یا جای خود را بگرداند. پس پاک است خدایی که آن را نگاهداشت، از آن پس که کوه های آبش بر سر بود، و خشک کرد آن را از پس آنکه کرانه هایش تر بود. پس آن را برای آفریدگان خویش همچون گاهواره کرد، و چون بستر برایشان بگسترد. بر فراز دریایی بسیار آب که بر جای است و روان نیست ایستاده است و گردان نیست. بادهای سخت آن را برد و باز گرداند، و ابر چون مشکش بجنباند، و از آن باران بباراند و در این پندی است برای آن کس که بیم دارد.

خطبه ۲۳- در نکوهش اصحاب

بار خدایا هر بنده از بندگانت که گفتار ما را شنید، گفتاری که از روی داد است نه ستم، و موجب اصلاح است، نه تباه کننده دین و دنیا- هم- و پس از شنیدن آن سر باز زد، و از یاری ات باز ایستاد، و در گرامیداشت دینت درنگ کرد و آهستگی نشان داد، ما بر او گواه می گیریم بزرگترین گواهان را، در دادن گواهی - حضرت رسالت پناهی- و نیز گواهی می خواهیم بر او از همه آنان که در زمین و آسمانهای ساکن گردانیده ای، و از آن پس تو ما را از یاری او بی نیاز کننده ای و او را به کیفر گناهانش گرفتار سازنده.

خطبه ۲۴-آفریدگار بی همتا

سپاس خدای را که برتر است از ماندگی به آفریدگان، و فراتر از گفتار ستاینندگان. با تدبیرهای شگفتش برای نگرندگان آشکار است، و با بزرگی و ارجمندیش، از اندیشه خداوندان و هم برکنار. داناست بی اندوختن و افزودن دانش، و نه دانشی فرا گرفته به کوشش. آفریننده هر چیز است به اندازه و بی کاستی و فزونی، نه با به کار بردن فکر و نه به اندیشه درونی. تاریکیها او را نپوشاند، و از نورها روشنی نستانند. نه شب بر او بگذرد و نه در روز به سر برد. دریافت او به دیدن نیست، و نه دانش او از راه خبر شنیدن.

از این خطبه است در ذکر پیامبر (ص) با نور- اسلام- به پیامبری اش گماشت، و در گزینش، او را مقدم داشت. رخنه ها را بدو بست و به نیروی او پیروزی جو را در هم شکست. سختیها را بدو خوار ساخت و ناهمواریها را بدو هموار ساخت، تا گمراهیها را از چپ و راست پراکند و بپرداخت. ید و باران پیوسته را از آن بارانید، و نصیب هر جا را معین گردانید، و زمین را، از پس آنکه خشک بود، تر کرد، و پس از آن که رستنی نداشت گیاه از آن برآورد.

خطبه ۲۵-در وصف پیامبر و عالمان

گواهی می دهم که او دادگری است عادل، و دادرسی است جدا کننده حق از باطل. و گواهی می دهم که محمد (ص) بنده اوست و مهتر بندگانش، که ممتاز ساخت از دیگرانش. هر گاه آفریدگان را به دو فرقه کرد، او را در بهترین گروه درآورد. در تبار او نه زناباره است و نه مردم بد کاره. هان! بدانید که خدا برای خوبی مردمی قرار داد، و برای حق ستونهای نهاد و برای طاعت فرمان نگاهدارانی، و برای شما به هنگام هر طاعت کمک کارانی، که زبان به نیروی آنها در گفتار است و دل بدان پایدار. بسنده کسی است که فزونی نجوید، و درمان آن کسی که راه بهبودی پوید.

و بدانید بندگانی که نگاهدار علم خدایند، و آن را از جانب او می پابند و چشمه های آن را می گشایند، به دوستی با هم پیوند دارند، و با محبت یکدیگر را در دیدارند. جام سیراب کننده- محبت- را

به هم می پیمایند، و تشنگی زدوده- از آبشخور وصل- باز می آیند. نه در باور خویش بد گمانند، و نه بد یکدیگر را گویان. آفریدنشان چنین بود و خوی شان سرشته بر این- بدین خوی، یکدیگر را دوست دارند، و با هم سازگارند. همانند تخم گزیده اند که جداشان کنند و برگیرند و پراکنند. بی آمیغ بودنش موجب جدایی از دیگران، و پاکیش سبب برون آمدن از امتحان. پس آدمی باید این اندرز را بپذیرد، و پیش از رسیدن مرگ و روز رستاخیز پرهیز پیش گیرد، و بنگرد در روزهایش که چه کوتاه بود، و اندک ماندنش در خانه ای که از آن باید رفت و در جای دیگر منزل نمود. پس کاری کند برای جایی که بدان رود، و برای او پرداخته است و منزلگاههای او که شناخته است. پس خوشا دارنده دل بی گزند که پیروی کند کسی را که او را راه نماید و دوری کند از آن که او را تباه نماید، و به راه سلامت رسیده است به راهبری آن که او را راه نمود، و فرمانبرداری راهنمایی که او را چنان فرمود و به راه رستگاری شتافت پیش از آنکه درهایش بسته شود و سیلتهایش گسسته. و در توبه را گشودن خواهد و گناهان را زدودن. چنین کس بر سر راه ایستاده است و راه راست به رویش گشاده.

خطبه ۲۶-نیایش

و از دعای آن حضرت است که فراوان می خواند سپاس خدایی را سزاوار، که به بامدادم درآورد، نه مرده و نه بیمار و نه رگهایم به بیماری دچار، و نه به کیفر بدترین کردارم گرفتار. نه بی فرزند و تبار، و نه از دین برگشته و نه منکر پروردگار. نه از ایمانم نگران، و نه خردم آشفته و سرگردان، و نه در غذایی هستم که امتهای پیش از من گرفتار بودند بدان. بامداد کردم حالی که بنده ای هستم بی اختیار، بر نفس خود ستمکار. تو راست که بر من حجت آری و مرا چه جای عذر - در خطاکاری- نتوانم گرفتن جز آنچه تو عطا فرمایی، و نه از گزند خود را واپایم جز که تو مرا واپایی. خدایا به تو پناه می برم از آن که در سایه بی نیازی ات نادار مانم، یا در روشنی هدایت به گمراهی دچار، یا در پناه قدرتت به ستمی گرفتار، یا کار به به دست تو باشد و من خوار. خدایا جانم را نخستین نعمت گرانمایی کن که داده ای و می ستانی سو نخستین سپرده از سپرده هایت که نزد من است و باز می گردانی. خدایا ما به تو پناه می بریم که از گفته تو به یکسو شویم، یا از دین تو به دین دیگر رویم، یا خواهشهای پیاپی بر ما روی آرد و به راه هدایت که از جانب تو آمده است رفتن نگذارد.

خطبه ۲۷-خطبه ای در صفین

از خطبه های آن حضرت است که در صفین خواند اما بعد، همانا خدا بر شما برای من حقی قرار داد، چون حکمرانی شما را به عهده ام نهاد، و شما را نیز حق است بر من، همانند حق من که شما راست بر گردن. پس حق فراختر چیزهاست که وصف آن گویند و مجال آن تنگ، اگر خواهند از یکدیگر

انصاف جویند. کسی را حقی نیست جز که بر او نیز حقی است، و بر او حقی نیست جز آنکه او را حقی بر دیگری است، و اگر کسی را حقی بود که حقی بر او نبود، خدای سبحان است نه دیگری از آفریدگان، چه او را توانایی بر بندگان است، و عدالت او نمایان است در هر چیز که گونه گون قضای او بر آن روان است. لیکن خدا حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده و پاداش آنان را در طاعت، دو چندان یا بیشتر نهاده. از در بخشندگی که او راست، و افزون دهی که وی را سزااست. پس خدای سبحان برخی از حقه‌های خود را برای بعضی مردمان واجب داشت، و آن حقها را برابر هم نهاد، و واجب شدن حقی را مقابل گزاردن حقی گذاشت، و حقی بر کسی واجب نبود مگر حقی که برابر آن است گزارده شود، و بزرگترین حقها که خدایش واجب کرده است، حق والی بر رعیت است، و حق رعیت بر والی، که خدای سبحان آن را واجب نمود، و حق هر یک را به عهده دیگری واگذار فرمود، و آن را موجب برقراری پیوند آنان کرد، و ارجمندی دین ایشان. پس حال رعیت نیکو نگرده جز آنگاه که والیان نیکو رفتار باشند، و والیان نیکو رفتار نگردند، جز آنگاه که رعیت درستکار باشند. پس چون رعیت حق والی را بگزارد، و والی حق رعیت را به جای آرد، حق میان آنان بزرگ مقدار شود، و راههای دین پدیدار، و نشانه‌های عدالت برجا، و سنت چنانکه باید اجرا. پس کار زمانه آراسته گردد، و طمع در پایداری دولت پیوسته، و چشم از دشمنان بسته، و اگر رعیت بر والی چیره شود و یا والی بر رعیت ستم کند، اختلاف کلمه پدیدار گردد، و نشانه‌های جور آشکار، و تبهکاری در دین بسیار. راه گشاده سنت را رها کنند، و کار از روی هوا کنند، و احکام فروگذار شود و بیماری جانها بسیار، و بیمی نکنند که حقی بزرگ فرو نهاده شود و یا باطلی سترگ انجام داده. آنگاه نیکان خوار شوند، و بد کاران بزرگ مقدار، و تاوان فراوان بر گردن بندگان از پروردگار. پس بر شماسست یکدیگر را در این باره اندرز دادن، و حق همکاری را نیکو گزاردن، و هیچ کس نتواند حق طاعت خدا را چنانکه باید بگزارد، هر چند در به دست آوردن رضای او حریص باشد، و در کار بندگی کوشش بسیار به عمل آرد.

لیکن از جمله حقه‌های خدا بر بندگان یکدیگر را به مقدار توان اندرز دادن است، و در برپا داشتن حق میان خود، یاری یکدیگر نمودن. و هیچ کس هر چند قدر وی در حق بیشتر بود و فضیلت او در دین بیشتر، بی نیاز نیست که او را در گزاردن حق خدا یاری کنند، و هیچکس هر چند مردم او را خوار شمارند، و دیده‌ها وی را بی مقدار، خردتر از آن نیست که کسی را در انجام دادن حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد.

(پس مردی از یاران او با گفتاری دراز حضرتش را پاسخ داد، و در آن بر وی درود فراوان فرستاد، و یادآوری کرد که - سخن او را - شنواست و در انجام فرمان او کوشاست. امام فرمود:) کسی که جلال خدا در دیده جان او بزرگ آید، و منزلتش در دل او سترگ، سزااست که به خاطر این بزرگی هر چه

جز خداست نزد او خرد نماید، و سزاوارتر کس بدین آن بود که نعمت خدا بر وی بسیار باشد و او بر خوان احسان خدا ریزه خوار، چه نعمت خدا بر کسی بسیار نگردد، جز که به پاس آن حق وی بر او افزون شود. و در دیده مردم پارسا، زشتترین خوی والیان این است که خواهند مردم آنان را دوستدار بزرگ منشی شمارند، و کارهایشان را به حساب کبر و خودخواهی بگذارند، و خوش ندارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم، و خواهان ستایش شنودن. سپاس خدا را که بر چنین صفت نژادم و اگر ستایش دوست بودم آن را وای نهاده‌ام، به خاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان، از بزرگی و بزرگواری که تنها او سزاوار است بدان. و بسا مردم که ستایش را دوست دارند، از آن پس که در کاری کوششی آرند. لیکن مرا به نیکی مستاید تا از عهده حقوقی که مانده است برآیم و واجبه‌ها که بر گردنم باقی است ادا نمایم. پس با من چنانکه با سرکشان گویند سخن مگویید و چونان که با تیزخویان کنند از من کناره مجوید، و با ظاهرآرایی آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید، و نخواهم مرا بزرگ انگارید، چه آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است. پس، از گفتن حق، یا رای زدن در عدالت باز مایستید، که من نه برتر از آنم که خطا کنم، و نه در کار خویش از خطایم، مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن توانا تر است. جز این نیست که ما و شما بندگان و مملوک پروردگاریم و جز او پروردگاری نیست. او مالک ماست و ما را بر نفس خود اختیاری نیست. ما را از آنچه در آن بودیم بیرون کرد و بدانچه صلاح ما در آن بود درآورد، به جای گمراهی رستگاری مان نصیب نمود، و به جای کوری بینایی مان عطا فرمود.

ان برخاسته، حقیقتها برایتان آشکار شده. و سرنوشت شما را بدانجا که باید کشانیده. پس، از آنچه مایه عبرت است پند گیرید، و از گردش روزگار عبرت پذیرید، و از بیم دهندگان - پیامبران - سود بگیرید.

خطبه ۲۸- گله از قریش

بار خدایا از تو بر قریش یاری می خواهم که پیوند خویشاوندیم را بریدند، و کار را بر من واژگون گردانیدند و برای ستیز با من فراهم گردیدند در حق - که از آن من بود نه آنان - و بدان سزاوارتر بودم از دیگران، و گفتند حق را توانی به دست آورد، و توانند تو را از آن منع کرد. پس کنون شکیا باش افسرده یا بمیر به حسرت مرده، و نگریستم و دیدم نه مرا یاری است، نه مدافعی و مددکاری جز کسانم، که دریغ آمدم به کام مرگشان برانم. پس خار غم در دیده خلیده چشم پوشیم و - گلو از استخوان - غصه - تاسیده - آب دهان را جرعه جرعه نوشیدم، و شکیبایی ورزیدم در خوردن خشمی که از حنظل تلختر بود و دل را از تیغ برنده دردآورتر.

در ذکر کسانی که برای جنگ او به بصره رفتند بر کارگزاران و خزانه داران بیت المال مسلمانان که در فرمان من بودند، و بر مردم شهر که طاعت و بیعتم می نمودند درآمدند. آنان را از هم پراکندند و به زیان من میانشان اختلاف افکندند، و بر شیعیان من تاختند و گروهی از آنان را به نیرنگ طعمه مرگ ساختند، و گروهی شمشیر را در کف فشردند و به مهاجمان حمله بردند، تا صادقانه در راه خدا جان باختند.

خطبه ۲۹-عبور از کشته شدگان جمل

چون به طلحه و عبدالرحمن بن عتاب ابن اسید که در نبرد جمل کشته افتاده بودند، گذشت ابومحمد در اینجا غریب مانده است. به خدا خوش نداشتیم قریش کشته زیر تابش ستارگان افتاده باشند. کین خود را از بنی عبد مناف گرفتم، و سر کردگان بنی جمح از دستم گریختند آنان برای کاری که درخور آن نبودند گردن افراشتند. ناچار گردنهاشان شکسته، دست باز داشتند.

خطبه ۲۱۰-در وصف سالکان

همانا خرد خود را زنده گرداند، و نفس خویش را میراند چندان که- اندام- درشت او نزار شد و ستبری اش زار. نوری سخت رخشان برای او بدرخشید، و راه را برای وی روشن گردانید، و او را در راه راست راند، و از دری به دری برد تا به در سلامت کشاند، و خانه اقامت و دو پای او در قرارگاه ایمنی و آسایش استوار گردید به آرامشی که در بدنش پدیدار گردید، بدانچه دل خود را در آن به کار برد، و پروردگار خویش را راضی گرداند.

خطبه ۲۱۱-در ترغیب یارانش به جهاد

که در آن یاران خود را برای جهاد برمی انگیزاند و خدا گزاردن سپاس خود را در گردن شما نهاده است، و کار- حکومت- خویش را - در دستتان- گذارده، و در مسابقت جایی محدود فرصتتان داده تا برای پیش افتادن- برخیزید- و با یکدیگر بستیزید. پس میان را استوار ببندید، و زیادت دامن را برای کار در چینید، که نتوان هم- نقش مهتری- بر صفحه اندیشه بست، و هم بر خوان مهمانی- آسوده- نشست. چه بسیار خواب- شبانگاه- که تصمیمهای روز را در هم شکست و- گرد- تاریک - فراموشی- که بر آینه همتهای نشست. (و درود و سلام بسیار بر سید ما محمد (ص)، پیامبری که ناخوانا بود و نانویسا، و بر خاندان او که چراغهای شبهای تارند و دستاویزهای استوار).

خطبه ۲۱۲-تلاوت الهیکم التکاثر

پس از خواندن الهیکمم التکاثر حتی زرم المقابر وه! که چه مقصد بسیار دور و چه زیارت کنندگان بی خبر- و در خواب غرور- و چه کاری دشوار و مرگبار. پنداشتند که جای مردگان تهی است، حالی که سخت مایه عبرتند- لیکن عبرت گیرنده کیست؟- از دور جای دست به مردگان یازیدند- و به آنان نازیدند- آیا بدانجا می نازند که پدرانشان خفته اند، یا به کسان بسیاری که در کام مرگ فرو رفته اند؟ خواهند کالبدهای خفته بیدار شود، و جنبشهای آسوده در کار. حالی که مایه پند باشند بهتر است تا وسیله فخر و بزرگواری، و در آستانه خواری شان فرود آرند خردمندانه تر، تا نشانند در سریر بزرگواری. با دیده تار بدانها نگریستند، و نابخردانه نگریستند که چیستند، و اگر از فراخنای خانه های ویران، و سرزمینهای تهی از باشندگان می پرسیدند، می گفتند: آنان به زمین درشدند گمراه، و شما که به جای آنانید، مردمی هستید ناآگاه. سرهاشان را به پا می سپرید، و بر روی پیکرهاشان می کارید، و در آنچه به دور افکنده اند می چرید، و در خانه ها که ویران کردند درید، و روزگاری که میان آنان و شماست، بر شما در گریه و عزاست. آنان پیش از شما به جایی که مقصد شماست رخت کشیدند، و زودتر از شما به آبشخورتان رسیدند. پایه هایی داشتند بلند، و در جرگه هایی بودند سرافراز و ارجمند. پادشاهان یا رعیت راه خویش را تا به درون برزخ سپردند، و رخت به دل زمین بردند. خاک گوشتهایشان را خورد، و خونهایشان را در خود فرو برد. پس در شکاف گورها بیجان مانده اند، و نارویا و نهان و ناپیدا. نه از چیزی بیمناکند، و نه از دگرگوینها اندوهناک. نه از زلزله ها ترسان و نه بانگ تندرها را شنوا و از آن هراسان، غایبانی اند که انتظارشان را نبرند، و حاضرانی که از جمع به درند. فراهم بودند و پراکندیدند، و پیوسته بودند و جدا گردیدند. نه از درازی زمان است و نه از دوری مکان، که خبرهایشان پوشیده مانده است و خانه هایشان خموش گردیده، بلکه جامی به آنان نوشاندند که گویا بودند و گنگ گردیدند، شنوا بودند و از آن پس نشنیدند. جنبان بودند و آرمیدند، گویی چون بیهشان به خاک افتادند و خوابیدند.

همسایگانند و با هم نمی آرند، و دوستانی اند که به دیدار هم نمی روند. رشته های آشنایی شان پوسیده، پیوندهای برادری شان از هم بریده همگی تنهائند و با هم در یکجایند، و از هم دورند حالی که رفقایند. نه برای شب بامدادی می شناسند، و نه برای روز شامی می دانند، در هر یک از شب و روز که رخت برپسند پیوسته در آند. خطرهای خانه هایشان را سختتر از آن دیدند که می ترسیدند، و نشانه ها دیدند بزرگتر از آنچه می سنجیدند. پس این دو پایان - نعمت یانیران- برای آنان به درازا کشید تا رسید به جایگاه بیم و امید، و اگر سخن گفتندی، در وصف آنچه نگریسته و دیده اند درماندندی. و هر چند نشانه هایشان ناپدید گردیده است و خبرهایشان بریده، چشم عبرت آنان را دید، و گوش خرد بانگشان را شنید. سخن سر دادند بی لب و دهان و چنین گفتند- اما نه به زبان- که: چهره های شاداب در ترنجید، و تن های نرم پوسید، و ما را پوشاک فرسودگی در بر است و سختی تنگی گور بر سر،

وحشت را به ارث می بریم از یکدیگر. سرایهای خاموش بر سرمان فرو ریخت- و خاک بر پیکرمان بیخت- چندانکه زیبایی تن هلمان برپا نماند و آب و رنگ چهره هلمان بر جا، و ماندنمان در خانه وحشت دراز و دیر پا. نه از اندوهی گشایشی یافتیم، و نه از تنگی جای، فراخی و رهایشی. و اگر تصویرشان در آینه خردت آشکار شود، یا آنچه پس پرده نهان است برای تو پدیدار که چسان گوشه‌هایشان از انبوه خزندگان ناشنواست و دیده‌شان از خاک سرمه کشیده و نابیناست، و زبان‌هایشان در کام از پس گشادگی و فصاحت بریده است و دل‌ها در سینه‌هایشان از پس بیداری آرمیده، و در هر یک از اندام‌هایشان پوسیدگی تازه آسیب رسانیده و آن را زشت و تباه ساخته، و راه‌های رسیدن آفت را بدانها آسان گردانیده. - در معرض تباهی افتاده- آسیبها را گردن نهاده، نه دست‌هایی که بلا را باز دارد، نه دل‌هایی که ناله و فریاد برآرد. دل‌هایی را بینی از اندوه خسته، و دیده‌هایی خار غم در آن شکسته، در هر یک از این اطوار ناهنجار حالتی است که دگرگون نشود و سختی که برطرف نگردد.

و زمین چه پیکرها که در کام فرو برد، گرانقدر و ارجمند خوش آب و رنگ و دلپسند. در دنیا خوش خورده، در ناز و نعمت به سر برده گاه اندوه به شادی می‌پرداخت و هنگام مصیبت خود را سرگرم می‌ساخت تا صفای عیش او تیره نگردد، و نه سپاه اندوه بر لذتش چیره. به ناگاه هنگامی که او به دنیا و دنیا بدو می‌خندید، و در چار بالش زندگی خویش بی‌خبرانه می‌غلطید، روزگار خار مصیبت در دلش خست، و قوت‌هایش را در هم شکست. بلاها از نزدیک بدو نگرست، بیماری بدو روی آورد که نمی‌دانست از کجا و چیست، و اندوهی که نهان درون او را می‌کافت، و او آن را می‌جست و نمی‌یافت، و سستی‌ها در او پدید گردید، حالی که از همه وقت تندرست تر بود و نشانی از بیماری در خود نمی‌دید. پس هراسان روی به پزشکان آورد و به دستورشان کار کرد. گرمی را به سردی آرام کردن، و سردی را به گرمی به سر کار آوردن. اما داروی سردی، گرمی را از کار نینداخت، و آنچه برای گرمی به کار رفت سردی را بیشتر ساخت، و ترکیبات و اخلاط، مزاج را به اعتدال نیاورد، بلکه نیروی هر دردآور را بیشتر کرد. - سرکنگبین صفرا فزود، و روغن بادام خشکی نمود- چندانکه تیمارخوار ناتوان شد، و بیماردار سرگردان، و کسان او در وصف بیماری‌اش وامانده و در پاسخ پرسندگان درمانده، تا خبری را که نهان می‌کنند و می‌دانند، چگونه بدو رسانند. یکی گوید از این بیماری نرهد، دیگری ایشان را امید بهبودی دهد، و سومی تعزیت گوید، که چون او بسی مرد و این هم راه آنان را به سر خواهد برد، و آنگاه که وی آماده جدایی از این جهان است و رها کردن دوستان، ناگهان اندوهی که دارد بر او هجوم آورد. بر روزنه‌های ادراکش پرده کشیده شود و تری زبان خشکیده، و چه بسیار پاسخ‌ها که داند اما گفتن نتواند، و بانگی دل آزار که شنود و خود را کر نمایاند. نوحه سالمندی که او را بزرگ می‌شمرد، یا گریه خردسالی که بر او رحمت می‌آورد، و مرگ را ورطه‌هایی است دشوارتر از آنچه بتوان وصف کرد، یا در میزان دل‌های مردم دنیا توان آورد.

خطبه ۲۱۳- تلاوت رجال لا تلهيهم...

هنگامی که آیه رجال لا تلهيهم تجاره و لا بيع عن ذکر الله را تلاوت می فرمود همانا خدای سبحان یاد- خود- را روشنی بخش دلها کرد، تا از آن پس که ناشنایند بدان یاد بشنوند، و از آن پس که نایبایند بینا بوند، و از آن پس که ستیزه جویند رام گردند، و همواره خدا را- که بخششهای او بی شمار است و نعمتهایش بسیار- در پاره ای از روزگار پس از پاره ای دیگر، و در زمانی میان آمدن دو پیامبر، بندگانی است که از راه اندیشه با آنان در راز است، و از طریق خرد دمساز، و آنان چراغ هدایت را برافروختند به نور بیداری که در گوشها و دیده ها و دلها توختند. ایام خدا را فریاد مردمان می آرند، و آنان را از بزرگی و جلال او می ترسانند. همانند نشانه هاینده که در بیابانهای بی نشان برپایند. آن که راه میانه را پیش گیرد، بستایندش و به نجات مژده دهندش، و آن که راه راست یا چپ را پیش گیرد، روش وی را زشت شمارند، و از تباهی اش بر حذر دارند، و این چنین، چراغ ظلمتها بوده اند و راهنما در شبهتها. و همانا یاد خدا را مردمانی است که آن یاد آنان را جایگزین زندگی- جهان فانی- است. نه بازرگانی سرگرمشان ساخته، و نه خرید و فروخت یاد خدا را از دل آنان انداخته. روزهای زندگانی را بدان می گذرانند، و نهی و منع خدا را- در آنچه حرام فرموده- به گوش بی خبران می خوانند. به داد فرمان می دهند، و خود از روی داد کار می کنند، و از کار زشت باز می دارند، و خود از زشتکاری به کنارند. گویی دنیا را سپری کرده و به آخرت درند، و آنچه از پس دنیاست دیده اند، و بر نهان برزخیان آگاهند که چه مدتی است در آن به سر می برند، و قیامت وعده هایش را برای آنان محقق داشته است، و آنان برای مردم دنیا پرده از آن برداشته اند. گویی می بینند آن را که مردم نمی بینند و می شنوند آن را که مردم نمی شنوند. و اگر در خرد خود صورت آنان را بنگاری. و مقاماتی پسندیده را که در آن به سر می برند و مجلسهایی را که بدان اندرند، در نظر آری، که چسان دفتر کردارهایشان را گشاده اند و برای محاسبه نفس آماده، و می اندیشند که چه کارهای بزرگ و کوچک را که بدان مامور بودند، واگذاشتند، یا از کارهایی بازداشته شدند، که کردن آن را به افراط روا داشتند، بار سنگین گناهان خویش را بر پشت نهادند، و در بر داشتن آن به ناتوانی درافتادند، گریه شان شکسته در گلو، با ناله پیرسان و پاسخگو. به پروردگار خود فریاد برمی دارند، پشیمانند و به گناه اعتراف دارند،- هم در آن حال- نشانه های رستگاری را بینی و چراغهای شبان تاری، گرداگردشان فرشتگان، آرامششان در جسم و جان درهای آسمان به روی آنان گشاده، کرسیهای کرامت برای شان نهاده آنجا که خدا از حالشان آگاه است و از کوششان خشنود و مقامشان نزد او محمود، دست دعا به خدا برمی دارند، و آمرزش او را امیدوارند. درویشانی اند در گروه بخشش حق مانده، اسیرانی در ساحت عظمت او خوار نشانده. درازی مدت اندوه دلهاشان را شکسته و گریه فراوان دیده هایشان را خسته، هر در خواهش از خدا که فراز است، دستی از آنان به کوفتن آن دراز است. از کسی می خواهند که پهنه بخشش او را تنگی

نیست، و خواهند گانش را نومیدی نیست. پس حساب نفس خود برای خود گیر که دیگران را حسابرسی است - چیز -.

خطبه ۲۱۴- تلاوت یا ایها الانسان...

که هنگام تلاوت یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم برگفت - انسان - از هر سوالی دلیلش بی پاتراست، و از هر فریب خورده عذرش ناپذیرتر. چون به شناخت خود نادان است خود را پسندد. و بر خود نازان است. ای انسان! تو را بر گناه چه چیر کرده است؟ و بر پروردگارت چنین دلیر؟ چرا به کشتن خود ناپژمانی، مگر درد را درمان نیست، و یا بیداریت از این خواب گران نیست؟ تو که بر دیگری مهربانی چرا در کار خود و میمانی؟ بسا که یکی را در تابش آفتاب بینی و او را به سایه آری، یا بر گرفتاری که بیماری وی را گداخته از روی رحمت اشک باری! پس چه تو را بر درد خود شکیا نمود، و در مصیبت توانایی بخشود، و در گریستن بر نفس خویش که نزد تو گرانباترین جانهاست، به شکیبایی ات امر فرمود؟ و چگونه بیم کیفری بیدارت نمی سازد که شبانگاه بر تو بتازد. حالی که با نافرمانی خدا خود را - تباه ساخته ای - و در پنجه قهرش انداخته. پس سستی دل را با پایداری درمان کن، و خواب غفلت دیده ات را به بیداری. و طاعت خدا را بپذیر و به یاد او انس گیر. و به خاطر آر آنگاه که تو روی از او گردانده ای او روی به تو گرداند و تو را به خواستن بخشایش از خود می خواند و - جامه - کرم خویش بر تو می پوشاند، و تو از او رویگردانی و دیگری را خواهان. پس چه نیرومند است و بزرگوار، و چه ناتوانی تو و بیمقدار، و چه گستاخ در نافرمانی پروردگار. در سایه پوشش او می آرامی، و در پهنه بخشایش او می خرامی، نه بخشش خویش را از تو بریده، و نه پرده خود را بر تو دریده، بلکه چشم به هم زدنی بی احسان او به سر نبرده ای، در نعمتی که بر تو تازه گردانیده، یا گناهی که بر تو پوشانیده، یا از بلایت رهانیده. - با نافرمانی این چنین به نعمتش اندری - پس چه گمان بدو بری، اگر وی را فرمان بری؟ به خدا اگر این رفتار میان دو کس بود که در قوت برابر بودند، و در قدرت همبر - و تو یک تن از آن دو بودی -، نخست خود را محکوم می نمودی که رفتارت نکوهیده است و کردارت ناپسندیده. سخن به راست بگویم، دنیا تو را فریفته نساخته، که تو خود فریفته دنیایی و بدان پرداخته. آنچه را مایه عبرت است برای آشکار داشت، و میان تو و دیگری فرقی نگذاشت. او با دردها که به جسم تو می گمارد، و با کاهشی که در نیرویت پدید می آرد، راستگوتر از آن است که با تو دروغ گوید و وفادارتر از آنکه با تو راه خیانت پوید، و بسا نصیحتگویی از سوی دنیا که وی را متهم داشتی و راستگویی که گفته او را دروغ پنداشتی. اگر در پی شناخت او باشی در خانه های ویران، و سرزمینهای خالی از مردمان، اندرزهایی چنان نیکو فرایاد تو آرد، و نمونه هایی برای گرفتن پند پیش چشمت دارد، که او را همانند دوستی یابی مهربان، و از بدبختی و تباهی ات نگران، و دنیا خانه ای

است خوب برای کسی که آن را چون خانه نپذیرد، و محلی است نیکو برای آن که آن را وطن خویش نگیرد، و همانا فردا خوشبختان دنیا آنانند که امروز از آن گریزانند. آن گاه که زمین لرزیدن گیرد- و صرصر مرگ وزیدن-، و رستاخیز روی آرد، با همه هراس که دارد، و به هر کیش پیروانش پیوندند و به هر پرستنده پرستندگانش و به هر مهتر فرمانبرانش. پس دیده ای در فضا گشاده و گامی آهسته در زمین نهاده نماند، جز که در ترازوی داد و محکمه عدالت بنیاد حق تعالی جزایی را که درخور است ستاند. پس بسا حجت که آن روز باطل و ناپسندیده باشد، و دستاویزهای عذر که بریده. پس در کار خویش بکوش، تا عذری آوری که پایدار باشد، و حجتی که استوار. و آن را بگیر که برای تو می ماند- و آن نیکویی کردار است- از آنچه برای آن نخواهی ماند- که جهان ناپایدار است- و سفر خود را آماده باش و به برق نجات دیده گشاده و بارگی جد و جهد را بار بر نهاده.

خطبه ۲۱۵-پارسائی علی

به خدا، اگر شب را روی اشتر خار مانم بیدار، و از این سو بدان سویم کشند در طوقهای آهنین گرفتار، خوشتر دارم تا روز رستاخیز بر خدا و رسول (ص) درآیم، بر یکپاز بندگان ستمکار، یا اندک چیزی را گرفته باشم به ناسزاوار. و چگونه بر کسی ستم کنم به خاطر نفسی که به کهنگی و فرسودگی شتابان است و زمان ماندنش در خاک دراز و فراوان. به خدا عقیل را دیدم پریش و سخت درویش. از من خواست تا منی از گندم شما بدو دهم، و کود کانش را دیدم از درویشی موی ژولیده، رنگشان تیره گردیده گویی بر چهره هاشان نیل کشیده، و پی در پی مرا دیدار کرد و گفته خود را تکرار. گوش به گفته اش نهادم، پنداشت دین خود را بدو دادم، و در پی او فتادم، و راه خود را به یکسو نهادم. پس آهنی برای او گداختم، و به تنش نزدیک ساختم، چنان فریاد برآورد، که بیمار از درد. نزدیک بود از داغ آن بگدازد، - و قالب تهی سازد-. او را گفتم نوحه گران بر تو بگریند، گریستن مادر به داغ فرزندان از آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته و مرا به آتشی می کشانی که خدای جبارش به خشم گداخته؟ تو بنالی از آزار و من ننالم از سوزش- خشم کردگار- و شگفتتر از آن اینکه شب هنگام کسی ما را دیدار کرد، و ظرفی سر پوشیده آورد. - درونش حلوایی- سرشته،- با روغن و قند آغشته- چنانش ناخوش داشتم که گویی آب دهان مار بدان آمیخته یا زهر مار بر آن ریخته. گفتم: صله است یا زکات، یا برای رضای خداست که گرفتن صدقه بر ما نارواست؟ گفت: نه این است و نه آن است بلکه ارمغان است. گفتم: مادر بر تو بگرید! آمده ای مرا از راه دین خدا بگردانی یا خرد آشفته ای یا دیو گرفته، یا به بیهوده سخن میرانی؟ به خدا، اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمانهاست به من دهند، تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جوی را از مورچه ای به ناروا برابیم، چنین نخواهم کرد. و دنیای شما نزد من خوارتر است از برگی در دهان ملخ که آن را می خاید و طعمه خود می نماید. علی را چه کار

با نعمتی که نباید و لذتی که به سر آید؟ پناه می بریم به خدا از خفتن عقل و زشتی لغزشها و از او یاری می خواهیم.

خطبه ۲۱۶-نیایش به خدا

و دعایی از آن حضرت است خدایا! به توانگری آبرویم را نگاه دار، و به تنگدستی حرمت را ضایع مگذار، تا روزی خواهم از بندگان روزی خوارت، و مهربانی جویم از آفریدگان بد کردارت. و به ستودن کسی مبتلا شوم که به من عطایی ارزانی داشته، و به نکوهیدن آن کس فریفته گردم که بخشش خود را از من بازداشته و گذشته از این - گفتار - در بخشیدن و بازداشتن تو بر همه چیز توانایی و صاحب اختیار!

خطبه ۲۱۷-نکوهش دنیا

دنیا خانه ای است فرا گرفته بلا، شناخته به بی وفایی و دغا. نه به یک حال پایدار است، و نه مردم آن از سلامت برخوردار. دگرگونی پذیرد، رنگی دهد و رنگ دیگر گیرد. زندگی در آن ناباب است، و ایمنی در آن نایاب، و مردم دنیا نشانه هاینده، که آماجشان سازد. تیرهای خود به آنان افکند و به کام مرگشان دراندازد. و بندگان خدا! بدانید که شما و آنچه در آنید، به راه آنان که پیش از شما بودند روانید که زندگانی شان از شما درازتر بود، و خانه هاشان بسازتر و یادگار هاشان دیربازتر. کنون آواهاشان نهفته شد، و بادهاشان فرو خفته. تن هاشان فرسوده گردید، خانه هاشان تهی، و نشانه هاشان ناپدید. کاخهای افراشته و بالشهای انباشته را به جا نهادند، و زیر خرسنگها و درون گورهای به هم چسبیده فتادند، جایی که آستانه اش را ویرانی پایه است، و استواری بنایش را خاک، مایه. جای آن نزدیک است، و باشند آن دور و به کنار، میان مردم محله ای ترسان، به ظاهر آرام و در نهان گرفتار. نه در جایی که وطن گرفته اند، انس گیرند و نه چون همسایگان یکدیگر را پذیرند. با آن که نزدیک به هم آرمیده اند خانه هم را ندیده اند و چسان یکدیگر را دیدار کنند که فرسودگی شان خرد کرده است، و سنگ و خاک آنان را در کام فرو برده. گویی شما هم به جایی رفته اید که آنان رفته اند، و آن خوابگاه به گروتان برداشته و آن امانت جای شما را در کنار خود داشته. پس چگونه خواهید بود اگر کار شما به سر آید و گورها گشاید؟ آن هنگام آزموده می شود هر کس بدانچه پیشاپیش فرستاده، و باز گردانیده می شوند به سوی خدا که مولای راستین آنهاست و به کارشان نیاید آنچه به دروغ برمی بافتند.

خطبه ۲۱۸-دعائی از آن حضرت

و دعایی از آن حضرت است خدایا! تو به دوستان از همه بی پشیمان تری، و برای آنان که به تو توکل کنند از هر کس کاردان تر. بر نهانیهایشان بینایی و به درونیهایشان آگاه، و بر مقدار بینش آنان دانا. رازهایشان نزد تو آشکار است، و دلهاشان در حسرت دیدار تو داغدار. اگر غربتشان به وحشت دراندازد، یاد تو آنان را آرام سازد، و اگر مصیبتها بر آنان فرو بارد به تو پناه آرند و روی به درگاه تو دارند، چه می دانند سر رشته کارها به دست توست، و از قضایی خیزد که پای بست توست. خدایا! اگر در پرسش خود درمانم یا راه پرسیدن را ندانم، صلاح کارم را به من نما و دلم را بدانچه رستگاری من در آن است متوجه فرما! که چنین کار از راهنماییهای تو ناشناخته نیست و از کفایتهای تو ناساخته نه. خدایا! کار مرا به بخشایش خود واگذار، نه به عدلت - ای بخشنده کردگار -.

خطبه ۲۱۹- درباره یکی از حاکمان

خدایش پاداش دهد، بدانچه آزموده شد و انجام داد. کجیها را راست کرد و بیماریها را به صلاح آورد، فتنه را پشت سر انداخت و سنت را بر پا ساخت، با دامن پاک درگذشت و با اندکی از آگ. به خیر آن رسید و از شر آن رهید، فرمان خدا را گزارد، و از او ترسید چنانکه باید، رفت و امت را واگذارد پراکنده که فراهم نیاید و نه گمراه در آن راه برد و نه یابنده راه با یقین به راهی که یافته بنگرد.

خطبه ۲۲۰- در توصیف بیعت مردم

(در وصف بیعت خود به هنگام خلافت، و پیش از این مانند آن با لفظهای دیگری گذشت.) و دستم را گشودید، بازش داشتم، و آن را کشیدید، نگاهش داشتم. سپس بر من هجوم آوردید همچون شتران تشنه که روز آب خوردن به آبگیرهای خود درآیند - و دوش و برهم را ساینند - چندان که - از هجوم مردمان - بند پای افزار برید و ردا افتاد، و ناتوان پامال گردید. و خشنودی مردم در بیعت من بدانجا رسید که خردسال شادمان شد و سالخورده لرزان لرزان بدانجا روان، و بیمار - برای بیعت - خود را برپا می داشت، و دختران جوان - برای دیدن آن منظره - سر برهنه دوان.

خطبه ۲۲۱- درباره تقوا

همانا ترس از خدا کلید درستی کردار است، و اندوخته قیامت را به کار، و از هر بندگی موجب رهایی، و رهایی از هر تباهی. بدان حاجت خواهنده روان است، و بدان گریزنده درمان، و خواسته ها در دسترس خواهان. پس کار کنید حالی که عمل به سوی خدا بالا می رود و توبه سود می دهد، و دعا شنیده می شود و آرامش برقرار است، و خامه ها به کار. و در کارها پیشدستی کنید در عمری که واپس رونده است، و بیماری - که از کار - بازدارنده است، یا مرگی که رباینده است، که مرگ به هم

زننده لذتها و شادمانی شماست، و تیره کننده خواهشهای نفسانی، و دور کننده از مقصدهای - این جهانی - دیدار کننده ای است که او را نپذیرند، همتایی است که شکست نخوردنی کینه توزی است که پی او را نگیرند. حلقه های ریسمانهایش را بر شما انداخته است، و سختیهایش فراتان گرفته، و پیکانهایش را به سوی تان روانه ساخته. قهرش سترگ است و دشمنی اش در پی هم، و خطا در آسایش کم. زودا که ابرهای تیره مرگ بر شما سایه افکند و دردهایش را هر دم سختتر کند و تاریکیهای مرحله جان کندن، و از خود بیخود شدن و بیهوش بودن. و رنج گرفته شدن جان، و پرده های تاریک مرگ یکدیگر را پوشان، و طعم ناخوشایند آن. گویی ناگهان مرگ بر شما تاخته و گفتگوها تان را خاموش ساخته، و جمعیتان را پراکنده و نشانه هاتان را از میان برده، و خانه هاتان را تهی کرده و میراث خوارها تان را برانگیخته تا گرد شوند و مرده ریگتان را میان یکدیگر قسمت کنند: از دوستی گزیده که سودی نرساند، و خویشاوندی غمین که - بلایی - باز نگرداند. و به غم شادمانی که اندوه نداند. پس بر شما باد به کوشش و کوشیدن، و ساخته شدن و آماده گردیدن. و برداشتن توشه ای که به کار آید، از منزلی که باید. و مفربید شما را دنیا چنانکه فریفت کسانی را که پیش از شما بودند، از آنان که گذشتند و رفتند و جای خویش تهی هشتند. آنان که دنیا را دوشیدند و شرننگ فریشت را نوشیدند. نابود کردند آنچه را به کار آید و کهنه کردند آن را که نو باید. خانه هاشان گورستان شد و دارایی شان مرده ریگ این و آن. آن را که نزدشان آید نشناسند کیست، و آن را که برای شان بگرید ننگرند که گریست؟ و آن را که بخواندشان پاسخ ندهند که سخت چیست. پس، از دنیا پرهیزید که سخت بی وفاست و فریبده. نیرنگبازی است بخشنده و منع کننده، از این دست پوشنده، از آن دست رخت کننده. نه آسایشش بیاید، و نه رنجش به سر آید، و نه بلایش بیاساید. و از این خطبه است، در صفت زاهدان مردمی بودند در دنیا، که نمی دانستند دنیا چیست، در آن چون کسی به سر بردند که از مردم دنیا نیست. کار از روی بصیرت کردند و در آنچه از آن پرهیزشان باید سبقت جستند. تن هاشان - اینجا به کوشش است لیکن به حقیقت - میان مردم آخرت در گردش است. مردم دنیا را می بیند که مرگ تن هاشان را بزرگ می پندارند، اما آنان مرگ دلهای زندگان را بزرگتر می شمارند.

خطبه ۲۲۲ - خطبه ای در ذوقار

که در ذوقار، هنگامی که به بصره می رفت خواند، واقدی آن را در کتاب جمل آورده است آنچه را بدو فرمودند آشکار گردانند، و پیامهای پروردگارش را رساند. پس خدا بدو شکستها را بست، و گشادگیها را به هم پیوست. و خویشاوندان را که دشمن بودند بدو، با هم مهربان ساخت از آن پس که دشمنی سینه هاشان را پر کرده بود، و کینه های افروخته دلهاشان را می گداخت.

خطبه ۲۲۳- با عبدالله بن زمعه

(که به عبدالله بن زمعه فرمود، و عبدالله از شیعیان او بود، در خلافت امام نزد او آمد و مالی از- بیت المال- خواست امام (ع) فرمود:) این مال نه از آن من است و نه از آن تو. بلکه فبی است، و از آن همه مسلمانان، و برای به خدمت گرفتن شمشیر آنان. اگر تو در جنگ با آنان یار باشی چون ایشان، از مال برخوردار باشی، و گر نه آنچه به دست آورند، نباید دیگران بخورند.

خطبه ۲۲۴- در باب زیانهای زبان

بدانید که زبان پاره ای است از انسان. اگر آدمی سخن گفتن نتواند، زبان او را گویا نگرداند، و اگر بر گفتار توانا بود، گویایی به زبان مجال درنگ ندهد. ما امیران گفتاریم. سخن- به تعلیم ما- ریشه دوانیده و شاخه های خود را بر سر ما تنیده. بدانید خدایتان بیامرزاد! شما در زمانی به سر می برید که گوینده حق اندک است در آن، و زبان در گفتن راست ناتوان. آنان که با حق اند خوارند و مردم به نافرمانی- خدا- گرفتار، و سازش با یکدیگر را پذیرفتار. جوانشان بدخو و پیرشان گنهکار. عالیشان دو رو، قاری شان سود خود جو- نه خردشان سالمند را حرمت نهد، و نه توانگرشان مستمند را کمک دهد.

خطبه ۲۲۵- چرا مردم مختلفند؟

(- ذعلب- یمانی از احمد پسر قتیبه، از عبدالله پسر یزید، از مالک پسر دحیه روایت کند که: نزد امیر المومنین (ع) بودم، سخن از اختلاف مردم رفت. امام فرمود:) سرشت مردمان از یکدیگر جداشان ساخته است، و میانشان تفرقه انداخته، که ترکیبشان از پاره ای زمین است که شور و یا شیرین است، و خاکی درشت یا نرمین. پس، آنان به اندازه نزدیکی زمینشان با هم سازوارند، و به مقدار اختلاف آن از یکدیگر به کنار. پس نیکو چهره ای بینی کانا و کوتاه همتی دراز بالا و نیکو کرداری زشت منظر، و خرد جثه ای ژرف نگر، و نیک سریرتی با سیرت ناخوش و سرگشته دلی آشفته هش، و گشاده زبانی گویا با دلی آگاه و بینا.

خطبه ۲۲۶- غسل و کفن کردن رسول خدا

(هنگامی که رسول خدا (ص) را می شست و کفن می کرد، گفت:) پدر و مادرم فدایت باد، با مرگ تو رشته ای برید که در مرگ جز تو- کس چنان ندید- پایان یافتن دعوت پیامبران و بریدن خبرهای آسمان، چنانکه- مرگت- دیگر مصیبت زدگان را به شکیبایی واداشت و همگان را در سوکی یکسان گذاشت، و اگر نه این است که به شکیبایی امر فرمودی، و از بیتابی نهی نمودی، اشک دیده را با

گریستن بر تو به پایان می رساندیم. و درد همچنان بی درمان می ماند، و رنج و اندوه، هم سوگند جان، و این زاری و بیقراری در فقدان تو اندک است، لیکن مرگ را باز نتوان گرداند، و نه کس را از آن توان رهاوند. پدر و مادرم فدایت، ما را در پیشگاه پروردگارت به یاد آر و در خاطر خود نگاه دار!

خطبه ۲۲۷- در ستایش پیامبر

سپاس خدایی را که حسهای ظاهری، او را نتواند دریافت، و هیچ جای فراگرفتن وی را در خود، برنتواند تافت. دیده ها او را نخواهد دید، و پوششها وی را نتواند پوشید. به حادث بودن آفریده هایش، قدیم بودن خود را بیان دارنده است، و با پدید آوردن مخلوقاتش، هستی خویش را نماینده، و با همانند بودن آنان به یکدیگر بی همانندی خود را نشان دهنده. خدایی که در وعده خود راست گفتار است، و از ستم کردن بر بندگان به دور و به کنار. با آفریدگانش به داد کار کند، و در حکم خود بر آنان با عدل رفتار کند. نوپدید بودن موجودات گواه است که او همیشه بوده است، و نشان عجزی که در آفریده ها نهاده، توانایی او را نموده است، و به نیست شدنی که آفریدگان را از آن ناچار ساخته، دلیل آرد که خود پاینده است. یگانه است نه به شمار، همیشه است و به خود پایدار، برپاست نه با نگاهدار. ذهنها او را- از روی اوصاف- شناسد و به درک او نرسد، و- نشان خلقت او- هر جا بر وجود وی گواهی دهد، نه آنکه او تنها در آنجا بود. و همها او را فرا نگیرد، بلکه برای آنها- در دیگر آفریده ها- جلوه کرد، و نمایاند که او را به تصور نتوانند در آورد، و داوری را به عهده آنها انداخت- تا بدانند که او را هرگز چنان که باید نتوانند شناخت- او نه بزرگی است دارای درازا و پهنا و ژرفا گردیده، و درازی و پهنی و ژرفایی، او را دارای جسمی بزرگ گردانیده، و نه تناوری است حدها آن را به نهایت رسانیده و کالبدی سترش گردانیده، بلکه بزرگی او در مقام و رقت است، و عظمت او در قدرت و سلطنت، و گواهی می دهم که محمد (ص) بنده اوست، و فرستاده برگزیده او، و امانتدار پسندیده اوست. درود خدا بر او و آل او باد. او را را حجت‌های الزام کننده فرستاد، و با پیروزی آشکار، و راه پدیدار. پس رسالت خود را آشکارا رساند، و- مردم را- به راه راست واداشت و آن راه را بدیشان نمایاند. نشانه‌ها برپا کرد برای راه یافتن، با چراعهایی روشن. رشته‌های- احکام- اسلام را استوار کرد. و دستاویزهای آن را محکم و پایدار.

از این خطبه است در صفت آفرینش گونه‌های جانداران و اگر در بزرگی قدرت و کلانی نعمت - او- می‌اندیشیدند، به راه راست باز می‌گردیدند، و از- آتش- سوزان عذاب می‌ترسیدند، لکین دلها بیمار است و بینشها عیبار. آیا به خردترین چیزی که آفریده نمی‌نگرند، که چسان آفرینش او را استوار داشته و ترکیب آن را برقرار؟ آن را شنوایی و بینایی بخشیده و برایش استخوان و پوست آفریده. بنگرید به مورچه و خردی جثه آن، و لطافتش، در برون و نهان. چنان است که به گوشه چشمش نتوان

دید، و با اندیشیدن به چگونگی خلقتش نتوان رسید. چگونه بر زمین جنبد و به روزی خود خنبد. دانه را به لانه خود برد، و در قرارگاه خویش آماده‌اش کند. در گرما برای سرمای خود فراهم آورد، و به هنگام درون رفتن، برون شدن را فرایاد دارد. رزق او پذیرفته گردیده و روزی‌اش درخور وی رسیده. نعمت دهنده او را وانگذارد، و پاداش دهنده محرومش ندارد، هر چند بر خشک سنگی باشد صاف و تابان، یا بر سنگی فسرده - در بیابان -، و اگر بنگری در گذرگاههای خوراک او که - چسان - از بالا و زیر - پیوسته است به هم -، و آنچه درون اوست از غضروفهای آویخته به دنده تا شکم، و آنچه در سر اوست از چشم و گوش هم، از آفرینش او جز شگفتی نتوانی، و در وصف او به رنج درمانی. پس، بزرگ است خدایی که او را بر دست و پاهایش برپا داشت و بر ستونهای - بدنش - نگاه داشت. در آفرینش آن آفریننده‌ای با او انباز نبود، و در خلقت آن توانایی، وی را کار ساز نه. اگر فکرت خود را در گونه‌گون راهها - ی آفرینش - بگردانی تا خود را به نهایت آن راهها رسانی، تو را جز این نشان ندهد که آفریننده مورچه و خرما بن یکی بود، به خاطر دقتی که جدا جدا - در آفرینش - هر چیز به کار رفته است، و اختلاف دقیق و دیرپاب که در خلقت هر جاندار با جاندار دیگری نهفته است، و - میان - کلان و نازک اندام، و گران و سبک، و نیرومند و ناتوان، در آفرینش جز همانندی نیست، و خلقت آسمان، و هوا، و بادها، و آب یکی است. پس بنگر در آفتاب و ماه، و درخت و گیاه، و آب و سنگ، و شب و روز رنگارنگ، و روان گشتن این دریاها، و فراوانی این کوهها، و درازی ستیغهای کوه، و گونه‌گونی لغتها و زبانهای - مردم انبوه - . پس وای بر آن که تقدیر کننده را نپذیرد، و تدبیر کننده را نا آشنا گیرد. پنداشته‌اند همچون گیاهانند که آنان را کارنده‌ای نیست و اختلاف صورتهایشان را سازنده‌ای. در آنچه ادعا کردند حجتی نیاوردند. آیا هیچ بنایی بود بی سازنده، یا جنایتی بی جنایت کننده؟

و اگر خواهی از ملخ بگویم که دو دیده سرخ آفرید برای آن، و دو حدقه برایش افروخت چون ماه تابان، و او را گوشی بداد پوشیده و پنهان، و برایش دهانی گشود به اعتدال، و حسی نیرومند و به کمال. و دو دندان پیشین که بدانها ببرد، و دو پای داس مانند که بدانها چیزی را بگیرد. کشاورزان در کشت خود از آن می‌ترسند و توانایی راندنش را ندارند، هر چند همه کسان خود را فراهم آرند، تا گاهی که در جچست و خیزهایش روی به کشته آرد، و هر چره خواهش آن است روا دارد، و همه اندام ملخ به اندازه یک انگشت باریک نیست - و این حقیقتی است - . پس بزرگ است خدایی که آنچه در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه او را سجده نماید، و خوار و فروتن گونه و چهره بر زمین ساید، و از سر تسلیم و ناتوانی طاعت او بپذیرد، و از بیم و ترس رشته فرمانبری او را در گردن گیرد، و پرنده رام فرمان اوست، پرها و دم زدن آن را شمردن است، و پاهایش را بر تری و خشکی استوار کرده است، و روزی آن را مقدر فرموده، و جنسهای آن را به شمار در آورده است. این کلاغ است و این عقاب، و این کبوتر است و این شتر مرغ. هر پرنده را به نام آن خواند، و روزی او را پذیرفت و بدو رساند، و ابر

گرانبار را بیافرید و باران پیوسته را از آن بارانید، و نصیب هر جا را معین گردانید، و زمین را، از پس آنکه خشک بود، تر کرد، و پس از آن که رستنی نداشت گیاه از آن برآورد.

خطبه ۲۲۸- در توحید

که در توحید است، و این خطبه از اصول علم چیزی را فراهم آورده که در هیچ خطبه نیست. یگانه اش ندانسته، آن که برای او چگونگی انگاشته، و به حقیقت او نرسیده، آن که برایش همانندی پنداشته، و نه بدو پرداخته آن کس که او را به چیزی همانند ساخته، و نه قصد او کرده، آن که بدو اشارت نموده، و یا به و همش درآورده. هر چه به ذات شناخته باشد ساخته است و هر چه به خود بر پا نباشد دیگری اش پرداخته. سازنده است نه با به کار بردن افزار. هر چیز را به اندازه پدید آرد، نه با اندیشیدن در کیفیت و مقدار. بی نیاز است بی آنکه از چیزی سود برد. با زمانها همراه نیست، و دست افزارها او را یاری ندهد. هستی او بر زمانها پیش است، و وجودش بر عدم مقدم است، و ازلیت او را آغازی نیست- و از ازل تا به ابد قائم به خویش است-، و با نهادن قوه ادراک- در انسان- معلوم گردید که او را مرکزی برای ادراک نیست- چه ذات او با ادراک، چون دیگر قوه های او، یکی است-، و از اینکه برخی آفریده ها را ضد دیگری آفرید، نبودن ضدی برای او دانسته گردید، و با سازواری که میان چیزها پدید آورد، دانسته شد که برای او قرینی تصور نتوان کرد. روشنی را ضد تاریکی قرار داد، و سپیدی را ضد سیاهی، و تری را مخالف خشکی، و گرم را مخالف با سردی نهاد. ناسازواریهای طبیعت را با یکدیگر سازواری دهنده است، و جداها از هم را فراهم آورنده، و دورها از یکدیگر را نزدیک سازنده، و نزدیکها را جدا گرداننده. نه در حدی درآید و نه در شمار آید، که افزارها- جسمی- چون خود را محدود کردن تواند، و آلتها به نظر خود اشارت راند- افزارها محدود به زمان است و یا موصوف به کمال و نقصان. چنانکه گویند- از کی پدید گردید، و به تحقیق بود-، یا- اگر چنین نبود- بهتر می سزید. از کی، و به تحقیق، و اگر نه، ممکن را شاید-، و با قدیم و ازلی و به کمال، درست نیاید. به آفریده ها، آفریننده، بر خردها آشکار گردید- و با دیدنی بودنشان مسلم شد- که آفریننده را هرگز نتوان دید. نه آرام است و نه گردان است، و چگونه چنین بود؟ که خود پدید آورنده هر دوان است، و چسان صفتی را که در چیزی آفرید، به آفریننده باز تواند گردید، یا چیزی در او پدید گردد که آن چیز را خود پدید گردانید، که اگر چنین بود دگرگونی گیرد و کنه- ذات- او تجزیه پذیرد. آنگاه نتوان گفت ازلی است- چه با دیگر ممکنات یکی است-، و اگر او را پشت سری بود- به ناچار- پیش رویی هم باید، پس ناقص بود در این حال و نیازش بود به کمال، و نشانه مخلوق در آن آشکار، و خود دلیلی گردد از آن پس که خالق بود و نشان او در آفریده ها پدیدار-، و چون قدرتش چیره است بر همگان- پس آنچه در جز او اثر کند، اثر نکند در آن.

خطبه ۲۲۹- در بیان پیشامدها

هان! بدانید! آنان که پدر و مادرم فدایشان باد، در شمار کسانی هستند که در آسمان به نامند و در زمین گمنام. هم اکنون پشت کردن کارهاتان را چشم می دارید و بر بریدن پیوندهای خویش دیده بگمارید، و بر به کار گماشتن طفلان خردسال، و آن هنگامی است که آسیب شمشیر، مومن را آسانتر بود از به دست آوردن درهمی حلال. روزگاری که پاداش بخشش گیرنده از دهنده بیشتر بود - چه او ستاند تا زنده ماند، و این دهد اما حلال از حرام نداند-، آن هنگامی است که مست شوید اما نه از می خوارگی، بلکه از تن آسانی و فراخی زندگی، و سوگند خورید نه از روی بی اختیاری، و دروغ گوید نه از راه ناچاری. آن هنگامی است که بلا شما را چنان گزد، که دوش شتر را از پالان آسیب رسد. این رنج چه دیرباز است، و این امید چه دور و دراز. ای مردم مهار بارکشایی را که بار سنگین - گناهان- را می برد دست بدارید، و امام حاکم خود را تنها مگذارید تا از آن پس خود را سرزنش کنید- و خطاکار بشمارید-. خود را در آتش فتنه ای که پیشاپیش آن رفته اید، بی اندیشه درمیارید! و به یک سو شوید و راه را برای آن خالی بگذارید، که به جانم سوگند، با ایمان در شعله آن فتنه تباه گردد، و نامسلمان امان یابد. همانا من میان شما همانند چراغم در تاریکی، آن که به تاریکی پای گذارد از آن چراغ روشنی جوید، و سود بردارد. پس ای مردم! بشنوید و در دل بگنجانید، و گوش دل خود را آماده کنید تا نیک بدانید.

خطبه ۲۳۰- در سفارش به تقوا

ای مردم! شما را سفارش می کنم به ترس از خدا و فراوان ستودن او به پاس عطاها که به شما بخشیده و نعمتها که ارزانیان فرموده، و آنچه از وی به شما رسیده. چه نعمتها، که شما را بدان مخصوص فرمود، و رحمت پی در پی، که افزود. زشتیتان بر او آشکار بود و بر شما پوشید، در دسترس گرفتنش بودید، و شما را مهلت بخشید. و شما را سفارش می کنم به یاد آوردن مردن، و از مردن اندک غافل بودن، و چگونه از چیزی غافل شوید که شما را فراموش نکنند، و در چیزی طمع بندید که مهلتان ندهد. اندرزگوی شما بس مرده هایی را که دیدید. بر دوشها به گورهاشان بردند، نه خود سوار بودند، در گورهاشان فرود آوردند، نه خود فرود آمدند. گویی آنان آباد کننده دنیا نبودند، و گویی همیشه آخرت خانه هاشان بود، و پیوسته در آن غنودند. آنچه را وطن خود گرفته بودند، از آن رمیدند، و در آنجا که از آن می رمیدند، آرمیدند. بدانچه از آن جدا شدند سرگرم گردیدند، و جایی را که بدان رفتند تباه گردانیدند. نه از زشتی باز گردیدن توانند، و نه بر کار نیک افزودن. به دنیا خو گرفتند و آنان را فریفته ساخت، و بدان اعتماد کردند و بر خاکشان انداخت. پس بر یکدیگر پیشی گیرید- خدایتان

بیامرزاد!- در خانه هاتان، که شما را آباد کردن آن فرموده اند، و بدانچه خواهان آنتان ساخته اند و بدان خوانده اند. و با شکیبایی بر طاعت خدا و دوری گزیدن از معصیت او، کامل ساختن نعمتهایش را بخواهید، که فردا به امروز نزدیک است، و چه شتابان گذرد ساعتها در روزها، و روزها در ماه، و ماهها در سال، و سالها در دروان زندگانی کوتاه.

خطبه ۲۳۱-ایمان

برخی ایمان در دلها برقرار است، و برخی دیگر میان دلها و سینه ها عاریت و ناپایدار. تا روزگار سرآید- و مرگ درآید-. پس اگر از کسی بپرازید، او را واگذارید تا مرگ بر سر او آید، آنگاه از او بیزار بودن یا نبودن شاید. هجرت همچنان است که بود- و پیوسته هجرت باید نمود- مادام که خدا خواهد مردم زمین را پایدار دارد، از آن که پنهانی گزیند و یا خود را آشکار دارد. نام مهاجر بر کسی ننهند، جز که حجت روی زمین را بشناسد. پس آن که او را شناخت و پذیرفت مهاجر است، و آن را که خبر وی بدو رسید، و به گوش دل شنفت، مستضعف نتوان گفت. - دانستن - کار ما- چنانکه باید و شناختن چنانکه شاید- کاری است سخت، و تحمل آن دشوار، کسی آن را برنتابد جز مرد دیندار، که خدا او را آزموده و ایمانش در دل بوده. و حدیث ما را فرا نگیرد جز سینه های امانتدار، و خردهای بردبار. مردم! از من پیرسید پیش از آنکه مرا نیابید، که من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین می دانم، پیش از آنکه فتنه ای- پدید شود- که همچون شتر بی صاحب گام بردارد، و مهار خود پایمال کند و مردمان را بکوبد و بیازارد، و عقل صاحب خردان را ببرد- و در حیرتشان گذارد-.

خطبه ۲۳۲-سفارش به ترس از خدا

او را می ستایم تا سپاسی باشد بر نعمتی که از او دارم، و از او یاری می خواهم تا حق او را بگزارم. خدایی که سپاهش سترگ است، و رتبتش بزرگ، و گواهی می دهم که محمد (ص) بنده او و فرستاده اوست. - مردم را- به طاعت خدا خواند و دشمنان او را با جهاد در دین مقهور گرداند. همداستانی - کافران- بر دروغگو خواندن او، وی را از دعوت بازنگردانید، و کوشش در خاموش ساختن نور وی- او را بر جای نشانید-. پس به ترس از خدا چنگ درزنید، که ریسمانی است با دستاویز استوار، و پناه جایی، ستیغ آن بلند و نگاهدار.

خطبه ۲۳۳-در حمد خدا و لزوم تقوا

ستایش خدای را، که سپاس او آشکار است در آفریدگان، سپاهش چیره است و پر توان. بزرگی او بس بلند است و بیکران. او را می ستایم بر پیوسته نعمتهایش و بزرگی بخششهایش. خدایی که بردباری

او فراوان است، و بخشود، و داد کرد در آنچه حکم فرمود، و می داند آنچه آید، و آنچه بود. پدیدآورنده آفریدگان به دانش، و آفریننده آنان از روی بینش، بی پیروی کردن و آموختن، و نه نمونه ای از سازنده ای دانا را به کار بردن، و نه مرتکب خطایی شدن، و نه با حضور و مشورت گروهی آفریدن، و گواهی می دهم که محمد (ص) بنده او و فرستاده اوست. او را برانگیخت حالی که مردم در گرداب - نادانی - شناور بودند و در لجه سرگردانی گاه زیر و گاه زیر. هلاکت، آنان را مهار کرده و راهبر، و دلهایشان را قفل گمراهی، استوار بر در. بندگان خدا! شما را سفارش می کنم به پرهیزگاری و ترس از خدا، که پرهیزگاری حق خداست بر شما، و موجب حق شما شود بر خدا، و این که از خدا یاری خواهید در پرهیزگاری، و از پرهیزگاری یاری جویید در گزاردن حق حضرت باری، که پرهیزگاری امروز سپر و پناهگاه است، و فردا بهشت را راه است. راه آن آشکار است و رونده راه سود بردار، و امانتدار آن، نیکو نگهدار. پرهیزگاری پیوسته خود را نموده است بر مردمان، چه گذشتگان و چه ماندگان، به خاطر نیاز آنان در فردا بدان. روزی که خدا آنچه را آشکار کرد بازگرداند، و آنچه داد بستاند، و در آنچه بخشید مواخذت راند. پس چه اندکند آنان که پرهیزگاری را پذیرفتارند، و بار آن را چنانکه باید بر می دارند. آنان اندکند در شمار، و ستوده پروردگار، که فرماید: و اندکی از بندگان مانند سپاسگزار. پس گوشهای خود را به تقوا فرا دارید، و به جد روی بدان آرید، و از هر چه خلاف تقوا بود دل بکنید و تقوا را دلخواه خود شمارید. خود را با پرهیزگاری بیدار دارید، و روز خود را با آن به سر آرید. پوشش دل خویشش نمایید، و گناهان خود را با آن بشوید و بزدايید، و بیماریها را با آن درمان سازید، و بدان به پیشباز مرگ تازید و پند گیرید از آن کس که آن را تباه کرد، و مبادا از شما پند گیرد، آن کس که گردن در حلقه تقوا درآورد. هان! پرهیزگاری را بپایید، و از آن برای خود پاییدن خواهید، و از دنیا پاک مانید و بر کنار، و آخرت را شیفته دیدار. آن را که تقوا فراز برده فرود میارید، و آن را که دنیا بالا برده بلند شمارید. به برق درخشنده دنیا خیره شوید، و سخن ستاینده دنیا را مشنویید، و بانگ آن کس را که به دنیا می خواند پاسخ مدهید، و از تابش آن روشنی نخواهید، و فریفته کالاهای گرانمایه آن مگردید، که برق آن بی فروغ است و سخنش دروغ.

خطبه ۲۳۴ - خطبه قاصعه

که قاصعه نام دارد (این خطبه نکوهش ابلیس را دربر دارد که بزرگی فروخت و آدم را سجده نکرد، و ابلیس نخست کس است که عصیت را آشکار ساخت، و حمیت را پیروی کرد، نیز این خطبه مردم را از رفتن به راه ابلیس برحذر می دارد.) سپاس خدای را که لباس عزت و بزرگی درپوشید و آن دو را برای خود گزید، و بر دیگر آفریدگان ممنوع گردانید. آن را خاص خود فرمود و بر دیگران حرام نمود. آن لباس را برگزید چون بزرگی او را می سزید. و آن کس را از بندگان لعنت کرد که آرزوی

عزت و بزرگی او را در سر پرورد. پس فرشتگان مقرب خود را بدان بیازمود، و بدین آزمایش فروتنان را از گردنکشان جدا فرمود. پس گفت خدای سبحان که داناست بدانچه نهان است در دلها- ی همگان- و در پرده های غیب پنهان: همانا می آفرینم آدمی از گل، پس چون آن را راست و درست کردم، و از روح خود در آن دمیدم، بیفتید برای او سجده کنان. پس سجده کردند فرشتگان همگی، جز شیطان که رشک او را فرا گرفت و به آفرینش خویش بر آدم نازید و به اصل خود- که آتش است- بر او غیرت ورزید. پس دشمن خدا- شیطان- پیشوای غیرت ورزان است، و پیشرو مستکبران، پایه عصبيت را نهاد، و بر سر لباس کبريایی با خدا در افتاد. رخت عزت را در بر کرد، و لباس خواری را از تن بر آورد. نمی بینید چگونه خدایش به خاطر بزرگمنشی کوچک ساخت، و به سبب بلند پروازی به فروزش انداخت. در دنیا او را براند، و برای وی در آخرت آتش افروخته آماده گرداند، و اگر خدا می خواست آدم را از نوری بیافریند که فروغ آن دیده ها را برباید، و زیبایی آن بر خردها غالب آید، با بویی خوش چنانکه نفسها را تازه نماید، چنین می کرد و اگر چنین می کرد، گردنها برابر او خم بود و کار آزمایش بر فرشتگان آسان هم، لیکن خدای سبحان آفریدگان خود را به پاره ای از آنچه اصل آن را نمی دانند، می آزماید تا فرمانبردار از نافرمان پدید آید و تا بزرگ منشی را از آنان بزدايد، و تکبر را از ایشان دور نماید. پس، از آنچه خدا به شیطان کرد پند گیرید، که کردار دراز مدت او را باطل گرداند و کوشش فراوان او بی ثمر ماند. او شش هزار سال با پرستش خدا زیست از سالیان دنیا یا آخرت- دانسته نیست- اما با ساعتی که تکبر کرد خدایش از بهشت بیرون آورد، و پس از ابلیس که ایمن بود که خدا را چنان نافرمانی نکند؟ هرگز خدا انسانی را به بهشت در نیاورد به کاری که بدان کار، فرشته ای را از بهشت برون برد. فرمان خدا برای مردم آسمان و زمین یکی است، و میان خدا و هیچ یک از آفریدگانش در حلال شمردن آنچه بر جهانیان حرام دانسته، رخصتی نیست. پس بندگان خدا پرهیزد اینکه- شیطان- شما را به بیماری خود مبتلا گرداند، و با بانگ خویش برانگیزاند و سوارگان و پیادگان خود را بر سر شما کشاند. به جانم سوگند که تیر تهدید را برایتان سوفار ساخته، و کمان را سخت کشیده- و تاخته- شما را نشانه کرده و از جای نزدیک تیر- گمراهی- بر شما افکنده که گفت: پروردگار من! چنانکه مرا گمراه کردی زشتیهای زمین را برای آنان بیارایم، و همه آنان را گمراه نمایم. از ناپیدا و از روی گمان خطا سخنی گفت، و نادانسته اندیشه ای در دل نهفت و متعصبان سخن او را شنفتند و یکه تازان میدان خودخواهی و جهالت گفته وی را پذیرفتند تا چون سرکش شما او را فرمانبردار شد و طمع وی در شما استوار و آنچه پوشیده و نهان بود پدیدار، و قدرت او بر شما فراوان گردید و سپاهیان او آهسته آهسته به سویتان روان. پس شما را مقهور و خوار ساختند و به ورطه هلاکت در انداختند و به آسیبهای سختتان پی سپردند که گویی نیزه در دیده هاتان فرو بردند و گلو هاتان را بریدند، و بینی هاتان را خرد گردانیدند، و خواستند تا شما را بکشند و مهار بر نهاده، به آتش آماده

دوزخ کشند تا چنان شد که آسیب او در دین سوزی و در کار دنیاتان آتش افروزی، بر شما بیش از آنان گردید که به پیکارشان برخاسته اید، و برای ستیزشان آراسته اید.

خطبه ۲۳۵-سخنی با عبدالله بن عباس

به عبدالله پسر عباس (عبدالله نامه ای از عثمان برای او آورد، هنگامی که عثمان را در حصار گرفته بودند، از امام خواسته بود تا به ینع، بر سر مال خود رود تا مردم نام او را برای خلافت کمتر برند، و پیشتر هم از امام چنین خواسته بود، امام فرمود:) پسر عباس! عثمان جز این نمی خواهد که من چون شتر آبکش بوم، با دلو ی بزرگ پیش آیم و پس روم. به من فرستاد تا بیرون روم، سپس فرستاد تا بازگردم و اکنون فرستاده است تا بیرون شوم. به خدا کوشیدم آزار مردم را از او باز دارم، چندان که ترسیدم در این کار گناهکارم.

خطبه ۲۳۶-در حوادث بعد از هجرت

که آنچه را پس از هجرت رسول (ص) رخ داد، تا هنگامی که خود در مدینه بدو رسید در آن آورده. در پی رسول خدا (ص) افتادم، و پا بر جای پای او نهادم، و هر جا خبر او پرسیدم تا به عرج رسیدم (در گفتاری طولانی آمده است.) (گفته آن حضرت فاطمه از گفته هایی است در نهایت اعجاز و فصاحت، و قصد او این است که از هنگام بیرون شدنم از مکه تا به عرج، خبرهای او را به من می دادند، و از آن معنی بدین کنایه شگفت تعبیر کرده است.)

خطبه ۲۳۷-در کار خیر شتاب کنید

به کار برخیزید! اکنون که زندگی به ساز است، و دفترها گشوده و در توبه باز. روی گرداننده را خوانده اند، و گناهکار را امیدوار گردانده. از آن پیش که چراغ عمل خاموش شود، و فرصت از دست برود، و در توبه را ببندند و فرشتگان به آسمان بالا روند. پس مرد باید برای خود بکوشد تا تواند، و از زنده برای مرده سود ستاند، و از آنچه نباید برای آنچه برقرار است و از چیزی که رونده است برای جایی که پایدار است. رستگار مردی است که از خدا ترسید در عمری که بدو دادند، و مهلتی که برایش نهادند، و نفس خود را مهار کرد و رشته ای که باید به سرش در آورد و بدان از نافرمانیهای خدایش نگاه داشت و به راه فرمانبرداری او واداشت.

خطبه ۲۳۸-درباره حکمین

درباره دو داور عراق و شام و نکوهش شامیان درشتخویانی دون پایه، بندگان فرومایه از هر گوشه ای گرد آوریده، و از این سو و آن سو چیده. مردمی که بایستی احکام دینشان اندوزند و ادبشان بیاموزند، و تعلیمشان دهند و کار آزموده شان کنند، و بر آنان سرپرست بگمارند، و دستشان گیرند و- آزادشان نگذارند- نه از مهاجرانند و نه از انصار، و نه از آنان که در خانه ماندند- در ایمان استوار- آگاه باشید که مردم برای خود کسی را گزیدند که بدانچه دوست می دارند از همه نزدیکتر است، و شما کسی را گزیدید که بدانچه ناخوش می شمارید از همه نزدیکتر. دیدید دیروز عبدالله پسر قیس چه می گفت: فتنه ای آغاز شده است، پس زه کمانهای خود را باز کنید و شمشیرهای خویش را در نیام نهد. اگر ابوموسی در آنچه گفت راستگو بود، با آمدنش- نزد ما- بی آنکه مجبور باشد خطا کرد، و اگر دروغگو بود راه تهمت را بر خود وا کرد. عبدالله پسر عباس را روبروی عمرو پسر عاص بگمارید، فرصتی را که هست غنیمت شمارید و شهرهای دوردست را در دست خود نگاه دارید! نمی بینید چگونه در آن شهرها آتش جنگ سوزان است، و خان و مانها ویران.

خطبه ۲۳۹- در ذکر آل محمد

که در آن خاندان محمد (ص) را یاد کند آنان دانش را زنده کننده اند، و نادانی را میراننده، بردباری شان شما را از دانش آنان خبر دهد و برون آنان از نهان و خاموش بودن شان از حکمت بیان. نه با حق ستیزند و نه در آن خلاف دارند، ستونهای دینند و پناهگاهها- که مردمان را- نگاه می دارند. حق به آنان به جای خود باز گردید، و باطل از آنجا که بود رانده شد و زبانش از بن برید. دین را چنانکه باید، دانستند و فراگرفتند و به کار بستند، نه که تنها آن را شنفتند و به دیگران گفتند که راویان دانش بسیارند، لیکن پاسداران آن اندک به شمار.

نامه ها

نامه ۱- به مردم کوفه

به مردم کوفه، هنگامی که از مدینه به بصره می رفت از بنده خدا، علی امیرمومنان، به مردم کوفه که در میان انصار پایه ای ارجمند دارند، و در عرب مقامی بلند! من شما را از کار عثمان آگاه می کنم، چنانکه شنیدن آن همچون دیدن بود: مردم بر عثمان خرده گرفتند. من یکی از مهاجران بودم بیشتر خشنودی وی را می خواستم و کمتر سرزنشش می نمودم، و طلحه و زبیر آسانترین کارشان آن بود که بر او بتازند، و برنجانندش و ناتوانش سازند. عایشه نیز سر بر آورد و خشمی را که از او داشت، آشکار کرد و مردمی فرصت یافتند و کار او را ساختند. پس مردم با من بیعت کردند، نه نادلخواه و نه از روی

اجبار بلکه فرمانبردار و به اختیار. و بدانید که مدینه مردمش را از خود راند، و مردم آن در شهر نماند. دیگ آشوب جوشان گشت، و فتنه برپای و خروشان. پس به سوی امیر خود شتابان پیوید و در جهاد با دشمنان بر یکدیگر پیشی جوید! ان شاء الله.

نامه ۲- قدردانی از اهل کوفه

به مردم کوفه پس از گشودن بصره و خدا شما مردم شهر را پاداش دهد! از سوی خاندان پیامبران (که درود خدا بر او باد) نیکوترین پاداش که فرمانبران خود را بخشد و سپاسگزاران نعمتش را دهد که شنیدید و پذیرفتید و خوانده شدید و پاسخ گفتید.

نامه ۳- به شریح قاضی

که به شریح پسر حارث، قاضی خود، نوشت (گفته اند شریح پسر حارث، قاضی امیرمومنان (ع)، در خلافت آن حضرت خانه ای به هشتاد دینار خرید، چون این خبر به امام رسید او را طلبید و فرمود: به من خبر داده اند خانه ای به هشتاد دینار خریده ای و سندی برای آن نوشته ای، و گواهی بر آن گرفته ای؟ (شریح گفت: آری، امیرمومنان چنین بوده است: امام نگاهی خشمگین بدو کرد، سپس فرمود: شریح! به زودی کسی به سر وقت می آید که به نوشته ات نمی نگرد و از گواهی نمی پرسد، تا آنکه تو را از آن خانه بیرون کند و بردارد و تهدست به گورت سپارد. پس شریح! مبادا این خانه را از جز مال خود خریده باشی یا بهای آن را از جز حلال به دست آورده، چه، آنگاه خانه دنیا را زیان کرده ای و خانه آخرت را از دست داده. اگر آنگاه که این خانه را خریدی نزد من می آمدی، برای تو سندی می نوشتم بدینسان، پس رغبت نمی کردی به خریدن خانه به درهمی یا افزون از آن، و سند چنین است: این خانه ای است که خریده است آن را بنده ای خوار، از مرده که او را از جای برخیزانده اند برای کوچ و بستن بار. از او خانه ای از خانه های فریب خریده است، در کویی که سپری شوندگان جای دارند و تباه شوندگان- روز به سر آرند- این خانه از چهار سو، در این چهار حد جای گرفته است: حد نخست بدانجا که آسیها و بلا در کمین است، و حد دوم بدانجا که مصیبتها جایگزین، و حد سوم به هوسی که تباه سازد، و حد چهارم به شیطانی که گمراه سازد، و در خانه به حد چهارمین گشاده است- و شیطان بدانجا ایستاده- خرید این فریفته آرزومند- این خانه را- از این کس که اجل وی را از جای کند. به بهای برون شدن از قناعتی که موجب ارجمندی است، و درون شدن در ذلت و به دست آوردن- دنیا که مایه دردمندی است- و زبانی که این خریدار را در آنچه خریده رسد، بر ناآرام دارنده تن های پادشاهان است، و گیرنده جانهای سرکشان، و در هم ریزنده دولت فرعونان، چون کسرا، و قیصر، و تبع، و حمیر، و آن کس که مال بر مال نهاد و افزون داشت و ساخت و برافراشت، و زیور کرد

و بیاراست، و اندوخت، و به گمان خویش برای فرزند مایه توخت. بر اوست که همگان را در جایگاه رسیدگی و حساب، و محل پاداش و عقاب روانه کند آنگاه که کار داوری به نهایت رسد، و آنجاست که تباہکاران زیان برند. بر این سند خرد گواهی دهد هر گاه از بند هوا و دلبستگیهای دنیا برون رود.

نامه ۴- به یکی از فرماندهانش

به یکی از امیران سپاهش اگر به سایه فرمانبری باز گشتند، چیزی است که ما دوست می داریم، و اگر کارشان به جدایی و نافرمانی کشید، آن را که فرمانت برد برانگیز، و با آن که نافرمانی ات کند بستیز و بی نیاز باش بدان که فرمانت برد، از آن که از یاری ات پای پس نهد، چه آن که - جنگ - را خوش ندارد، نبودنش بهتر است از بودن، و نشستنش از برخاستن و یاری نمودن.

نامه ۵- به اشعث بن قیس

به اشعث پسر قیس (عامل آذربایجان) کاری که به عهده توست نانخورش تو نیست بلکه بر گردنت امانتی است. آن که تو را بدان کار گمارده، نگهداری امانت را به عهده ات گذارده. تو را نرسد که آنچه خواهی به رعیت فرمایی، و بی دستوری به کاری. دشوار در آیی. در دست تو مالی از مالهای خداست عز و جل، و تو آن را خزانه داری تا آن را به من بسپاری. امیدوارم برای تو بدترین والیان نباشم، والسلام

نامه ۶- به معاویه

به معاویه مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، هم بدانسان بیعت مرا پذیرفتند. پس کسی که حاضر است نتواند دیگری را خلیفه گیرد، و آن که غایب است نتواند کرده حاضران را نپذیرد. شورا از آن مهاجران است و انصار، پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را خریدند. اگر کسی کار آنان را عیب گذارد یا بدعتی پدید آرد او را به جمعی که از آن برون شده باز گردانند، و اگر سر باز زد، با وی پیکار رانند که - راهی دیگر را پذیرفته - و جز به راه مسلمانان رفته، و خدا در گردن او در آرد آن را که بر خود لازم دارد. معاویه! به جانم سوگند، اگر به دیده خرد بنگری و هوا را از سر به در برای، بینی که من از دیگر مردمان از خون عثمان بیزارتر بودم، و می دانی که از آن گوشه گیری نمودم، جز آنکه مرا متهم گردانی و چیزی را که برایت آشکار است پپوشانی، والسلام.

نامه ۷- به معاویه

به معاویه نیز اما بعد! از تو پند نامه ای به من رسید، جمله هایی به هم پیوسته و نامه ای به الفاظ زیور بسته. از روی گمراهی نوشته ای و با بد اندیشی روانه داشته ای. نامه کسی که نه بینایش هست تا راهیش بنماید، و نه پیشوایی تا ارشادش فرماید. هوا او را خواند و او پاسخش داد، و گمراهی وی را راند، و او در پی آن افتاد. گفت و ندانست چه گوید، رفت و ندانست چه راهی را پوید. از این نامه است چه خلافت یک بار بیعت کردن است و دوباره در آن نتوان نگرست، و برای کسی اختیار از سر گرفتن آن نیست. آن که از بیعت جمع مسلمانان بیرون رود عیبجویی است، و آن که در آن دودل باشد دورویی.

نامه ۸- به جریر بن عبدالله البجلی

به جریر، پسر عبدالله بجلی، هنگامی که او را نزد معاویه فرستاده بود اما بعد! چون نامه من به تو رسید، معاویه را وادار تا کار را یکسره نماید. دودلی را بگذارد و به یکسو گراید. سپس او را آزاد گذار در پذیرفتن جنگی که مردم- شکست خورده- را از خانه هاشان برون اندازد، یا آشتی که- وی را- خوار سازد. اگر جنگ را پذیرفت بیا! و ماندن نزد او را نپذیر، و اگر آشتی را قبول کرد، از او بیعت بگیر، والسلام.

نامه ۹- به معاویه

به معاویه پس مردم ما- قریش- خواستند پیامبران را بکشند و ریشه ما را بکنند، و درباره ما اندیشه ها کردند و کارها راندند. از زندگی گوارامان بازداشتند و در بیم و نگرانی گذاشتند، و ناچارمان کردند تا به کوهی دشوار گذار بر شویم، و آتش جنگ را برای ما برافروختند. اما خدا خواست تا ما پاسدار شریعتش باشیم و نگاهدار حرمتش. مومن ما از این کار خواهان مزد بود، و کافر ما از تبار خویش حمایت می نمود. از قریش آن که مسلمان گردید، آزاری که ما را بود، بدو نمی رسید، چه یا هم سوگندی داشت که پاس او را می داشت یا خویشاوندی که به یاری وی همت می گماشت، پس او از کشته شدن در امان بود- و از گزند ناگران-. و رسول خدا (ص) چون کارزار دشوار می شد و مردم پای پس می نهادند، کسان خود را فراز می داشت و بدانان یارانش را از سوزش نیزه ها و شمشیرها باز می داشت، چنانکه عیبه پسر حارث در نبرد بدر، و حمزه در احد، و جعفر در موته، شهید گردید، و آن که اگر خواهم نام او بگویم، خواست تا چون آنان فیض شهادت یابد لیکن اجلهای آنان پیش افتاد و در مرگ او تاخیر رخ داد. شگفتا! از روزگار که کار بدانجا کشید تا مرا در پایه کسی در آرند که چون من پای پیش نهاد- و دستی به جهاد نگشاد- نه چون من اسلامش دیرینه است و نه او را چنین پیشینه، جز آنکه کسی از روی ادعا چیزی را گوید که نه من می شناسم و نه خدا، و سپاس خدا را در

هر حال و هر جا. اما خواست تو در سپرده کشندگان عثمان، من در این کار نگریستم و دیدم بر سپردن آنان به تو یا جز تو توانا نیستم. و به جانم سوگند، اگر از گمراهی دست باز نداری و دور جدایی خواهی را به سر نیاری به زودی بینی که آنان در پی تواند، و رنج جستن شان را در بیابان و دریا و کوه و صحرا بر تو نمی نهند، لیکن آن خواستنی است تو را ناخوشایند و دیداری نادلپسند، و سلام بر آنان که در خور سلامند.

مان. اگر در جمع بی خبران است- به زبان خاموش و دل او به یاد خداست- پس او را در شمار ذکرگویان آرند، و اگر در جمع یادآوران باشد، از بی خبرانش به حساب نیارند. بر آن که بر او ستم کند ببخشاید، و بر آن که وی را محروم سازد عطا فرماید، و با آن که از او ببرد پیوند نماید. از گفتن سخن زشت دور بود. گفتار او نرم است و هموار، از وی کار زشت نینند، و کار نیکویش آشکار. نیکی او همه را رسیده، و بدی وی را کس ندیده. به هنگام دشواریها بردبار است و در ناخوشاینها پایدار، و در خوشیها سپاسگزار. بر آن که دشمن دارد ستم نکند، و درباره آن که دوست دارد گناه نوزد. پیش از آنکه بر او گواهی دهند حق را بپذیرد. آنچه را بدو سپارند تباہ نکند و نگهبانی آن را به عهده گیرد. آنچه را به یاد او آرند از یاد نبرد، و مردمان را با لقبهای زشت یاد نکند، و همسایگان را آزار ندهد، و به مصیبتهای- دیگران- شاد نشود. و در کار بیهوده در نیاید و از- راه- حق برون نرود. اگر خاموش بود خاموشی اندوهگینش ننماید، و اگر بخندد آواز او بر نیاید. و اگر بر وی ستم کنند شکیبایی پیش گیرد، تا خدا انتقام او را، گیرد. نفس او از او در زحمت است و مردم از وی در راحت. خود را برای آخرتش به رنج انداخته، و مردمان را از- گزند- خویش آسوده ساخته. از آن که دوری کند به خاطر بی رغبتی به دنیاست و پرهیزگاری، و بدان که نزدیک شود از روی نرمی است و آمرزگاری. نه دوری گزیدنش از روی خویشتن بینی است و بزرگی فروختن، و نه نزدیکی وی به مکر است و فریفتن. (گوینده روایت گوید: پس همام بیهوش گشت و در آن بیهوشی جان داد. امیرالمومنین علیه السلام گفت:) به خدا از همین بر او می ترسیدم. (سپس گفت:) پندهای رسا با آنان که شنوای آن هستند چنین کند؟! (مردی گفت: ای امیرمومنان چرا با تو چنین نکنند؟ فرمود:) وای بر تو! هر اجلی را زمانی است که از آن پیش نیفتد، و سببی است که از آن درنگذرد. آرام باش و دیگر بار چنین سخن به زبان میاور که آن دم شیطان بود که بر زبانت دمید.

نامه ۱۰- به معاویه

بدو نیز چه خواهی کرد، اگر این جامه های رنگین که پوشیده به کنار شود- و آنچه درون توست آشکار-؟ از دنیایی که خود را زیبا نمایانده و با خوشیهایش فریبانده، تو را خواند و پاسخش دادی، و کشاند و در پی او افتادی، و فرمان داد و گردن نهادی، و همانا به زودی بازدارنده ای تو را بایستاند،

چنانکه هیچ سپریت از او نرهند. پس از این کار دست بازدار و برگ-روز- حساب فراهم آر، و آماده باش چیزی را که به سر وقت تو آید، و مشنوا از گمراهان آن را که نشاید، و گر نکنی تو را بی‌گاهانم و از غفلتی که در آن به سر می‌بری واقفت گردانم. همانا تو ناز پرورده‌ای هستی که شیطان در بند خود کشیده، و به آرزوی خویش رسیده و چون جان و خون در تو دمیده. معاویه! از کی شما زمامداران رعیت و فرماندهان امت بوده‌اید؟ نه پیشینه‌ای در دین دارید و نه شرفی مهین از زمان پیشین، و پناه به خدا از گرفتاری به شقاوت دیرین. تو را می‌ترسانم از اینکه سرسختانه در فریب آرزوها درون باشی و در آشکارا و نهان دوگون. خواهان جنگی؟ پس مردم را به یکسو بگذار و خود رو به من آر! و دو سپاه را از کشتار بزرگ معاف دار! تا بدانی پرده تاریک بر دل کدام یک از ما کشیده است و دیده چه کس پوشیده. من ابوالحسنم! کشنده جد و دایی و برادر تو که روز بدر بر آنان دست یافتم و سر آنان را شکافتم. آن شمشیر را همراه دارم و با همان دل از دشمنم دمار برآرم. دین خود را ترک نگفته‌ام و پیامبری تازه را نپذیرفته. من همان راهی را می‌روم که شما به اختیارش وانهادید، و در آن به ناخشنودی پا نهادید.

نامه ۱۱- به گروهی از سپاهیان

به لشکری که آنان را به سروقت دشمن فرستاد چون به سروقت دشمن رفتید یا دشمن بر سر شما آمد، لشکرگاهتان را بر فراز بلندیها، یا دامنه کوهها، یا بین رودخانه‌ها قرار دهید تا شما را پناه و دشمن را مانعی بر سر راه بود، و جنگتان از یک سو یا دو سو آغاز شود، و در ستیغ کوهها و فراز پشته‌ها، دیده بانها بگمارید، مبدا دشمن از جایی آید که می‌ترسید یا جایی که از آن بیم ندارید، و بدانید که پیشروان لشکر، دیده‌های آنانند و دیده‌های پیشروان جاسوسانند. مبدا پراکنده شوید! و چون فرود می‌آیید، با هم فرود آیید، و چون کوچ کردید، با هم کوچ کنید، و چون شب شما را فراگرفت، نیزه‌ها را گرداگرد خود برپا دارید و مخواید جز اندک، یا لختی بخواید و لختی بیدار مانید.

نامه ۱۲- به معقل بن قیس الریاحی

به معقل پسر قیس ریاحی، هنگامی که او را با سه هزار تن در مقدمه سپاه خود به شام فرستاد. از خدایی بترس که از دیدار او ناچاری، و جز آستانش پایانی نداری. جنگ مکن، مگر با آن که با تو بجنگد. در خنکی بامداد و پسین، راه بسپار و در گرمگاه سپاه را فرود آر، و در رفتن شتاب میار! سر شب راه مرو که خدا آن را خاص آسودن کرده است و بار گشودن، نه کوچ نمودن. پس سر شب خود را آسوده دار و بارکشت را از خستگی بر آر! و چون شب را آسودی، هنگامی که سحر پدیدار شود یا سپیده بامداد آشکار، به راه بیفت در پناه برکت پروردگار، و چون دشمن را دیدی در میان لشکرت بایست، و به

دشمن چندان نزدیک مشو چون کسی که خواهد دست به جنگ برآرد، و نه چنان دور باش مانند آن که از کارزار بیم دارد، تا آنکه فرمان من به تو رسد، و کینه آنان شما را و ندارد که جنگ را آغاز کنید از آن پیش که به راه راستشان بخوانید و در عذر را به رویشان فراز کنید.

نامه ۱۳- به دو نفر از امیران لشکر

به دو تن از امیران سپاهش من، مالک اشتر پسر حارث را بر شما و سپاهانی که در فرمان شماست، امیر کردم. گفته او را بشنوید و از وی فرمان برید! او را چون زره و سپر نگهبان خود کنید که مالک را نه سستی است و نه لغزش، و نه کندی کند آنجا که شتاب باید، و نه شتاب گیرد آنجا که کندی شاید.

نامه ۱۴- به سپاهیان

به سپاهیان خود، پیش از دیدار دشمن در صفین با آنان مجنگید، مگر به جنگ دست یازند. چرا که- سپاس خدا را- حجت با شماست، و رها کردنشان تا دست به پیکار گشایند حجتی دیگر برای شما بر آنهاست. اگر به خواست خدا شکست خوردند و گریختند، آن را که پشت کرده مکشید و کسی را که دفاع از خود نتواند آسیب مرسانید، و زخم خورده را از پا درمیارید. زنان را با زدن بر میان گیزانید هر چند آبروی شما را بریزند یا امیرانتان را دشنام گویند، که توان زنان اندک است و جانشان ناتوان و خردشان دستخوش نقصان. آنگاه که زنان در شرک به سر می بردند مامور بودیم دست از آنان باز داریم، و در جاهلیت اگر مردی با سنگ یا چوبدستی بر زنی حمله می برد، او و فرزندان را که از پس او آیند بدین کار سرزنش می کردند.

نامه ۱۵- راز و نیاز با خدا

و چون دشمن را آماده جنگ می دید، می گفت خدایا دلها به سوی تو روانه است، و گردنها به درگاه تو کشیده، دیده ها به آستان تو دوخته و گامها در راه تو نهاده، و تن ها در خدمت تو لاغر گردیده. خدایا دشمنیهای پوشیده آشکار است و در خروش، و دیگهای کینه در جوش. خدایا به تو شکوه آریم که پیامبران را میان خود نداریم، و دشمنان ما بسیار است و هر یکی مان چیزی را خواستار خدایا! میان ما و دشمنانمان به حق داوری فرما، که تو بهترین داورانی.

نامه ۱۶- به یارانش وقت جنگ

و هنگام آغاز نبرد به یاران خود می فرمود دشوار شمارید گریزی را که پس آن بازگشتن بود یا پس نشستی که در پی آن روی آوردن. حق شمشیرها را بگذارید و پهلوهایی - دشمن - را به خاک در آرید، و بکوشید تا نیزه را هر چه کارگرت‌تر فرو برید و ضربت را هر چه سخت‌تر و دم فرو بندید که دم فرو بستن بد دلی را بیشتر دور کند. به خدایی که دانه را کفیده و جاندار را آفریده، اسلام را نپذیرفتند بلکه از بیم تسلیم شدند و کفر را نهفتند. چون یارانی بیابند کفر آشکار کنند - و از اسلام سر بتابند -.

نامه ۱۷- در پاسخ نامه معاویه

به معاویه در پاسخ نامه او و اما خواستن تو شام را از من، من امروز چیزی را به تو نمی بخشم که دیروز از تو بازداشتم و این که می گویی جنگ عرب را نابود گرداند و جز نیم نفسی برای آنان نماند، آگاه باش آن که در راه حق از پا در آید، راه خود را به بهشت گشاید، و آن را که باطل نابود گرداند، به دوزخش کشاند. اما یکسان بودن ما در کارزار و در مردان پیکار، نه چنین است، که تو را دو دلی است و سعی من همراه با یقین است، و دلبستگی شامیان بدین جهان نه بیش از مردم عراق است بدان جهان. اما گفته تو که ما فرزندان عبدمنافیم، درست است. که تبار ما یکی است، اما امیه در پایه هاشم نیست. و حرب را با عبدالمطلب در یک رتبت نتوان آورد، و ابوسفیان را با ابوطالب قیاس نتوان کرد. آن که در راه خدا هجرت نمود چونان کسی نیست که رسول خدایش آزاد فرمود، و خاندانی را که حسبی است شایسته، همچون کسی نیست که خود را بدان خاندان بسته، و نه آن که حق با اوست با خواهان باطل یکسان و یک ترازوست، و نه با ایمان دستکرदार چون دروغگوی دغلکار. بدا پسری که پیرو پدر شود و در پی او به آتش دوزخ در شود. و از این گذشته ما را فضیلت - بستگی به مقام - نبوت است - که بزرگترین حجت است - ارجمند را بدان خوار کردیم و خوار را بدان سالار، و چون خدا عرب را فوج فوج به دین خویش در آورد و این امت خواه و ناخواه سر در بند طاعت آن کرد، شما از آنان بودید که یا به خاطر نان، یا از بیم جان مسلمان گردیدید، و این هنگامی بود که نخستین مسلمانان در پذیرفتن اسلام پیش بودند و مهاجران سبقت از دیگران ربودند. پس، نه برای شیطان از خود بهره ای بگذار و نه او را بر نفس خویش مستولی دارد.

نامه ۱۸- به عبدالله بن عباس

به عبدالله پسر عباس، فرمانگزار او در بصره بدان که بصره فرود آمدنگاه شیطان است، و رستگاه آشوب و عصیان. پس، دل مردم آن را با نیکویی روشن ساز، و گره بیم را از دل آنان باز. به من خبر داده اند با تمیمیان درشتی کرده ای، و به آنان سخن سخت گفته ای حال آنکه مهتری از بنو تمیم درنگذشت جز آنکه مهتری به جای او نشست، و در جاهلیت و اسلام کسی هم‌اوردشان نگشت، و آنان

با ما هم پیوندند، و نزدیک و خویشاوند. ما در رعایت این خویشاوندی پاداش داریم و در بریدن آن گناهکاریم. پس، ابوالعباس! خدایت بیامرزاد در آنچه بر زبان و دست تو جاری گردد، خوب باشد یا بد، کار به مدارا کن که من و تو در آن شریک خواهیم بود. چنان کن که گمانم به تونیکو گردد و اندیشه بد درباره ات نرود.

نامه ۱۹- به یکی از فرماندهان

به یکی از عاملان خود اما بعد، دهقانان شهر تو شکایت دارند که با آنان درشتی می کنی و سختی روا می داری. ستمشان می ورزی و خردشان می شماری. من در کارشان نگریستم، دیدم چون مشرکند نتوانشان به خود نزدیک گرداند، و چون در پناه اسلامند نباید آنان را راند. پس، در کار آنان درشتی و نرمی را به هم آمیز! گاه مهربان باش و گاه تیز، زمانی نزدیکشان آور و زمانی دورتر ان شاءالله.

نامه ۲۰- به زیاد بن ابیه

به زیاد بن ابیه و او در بصره نایب عبدالله پسر عباس بود، و عبدالله از جانب علی (ع) در اهواز و فارس و کرمان حکومت داشت. و همانا من به خدا سوگند می خورم، سوگندی راست. اگر مرا خبر رسد که تو در فیی مسلمانان اندک یا بسیار خیانت کرده ای، چنان بر تو سخت گیرم که اندک مال مانی و درمانده به هزینه عیال، و خوار و پریشانحال، والسلام.

نامه ۲۱- باز هم به زیاد بن ابیه

بدو نیز میانه رو باش، و از زیاده روی دست بدار! و امروز، فردا را به خاطر آر و از مال نگاه دار چندان که تو را کارساز است، و زیادت را پیشاپیش فرست برای روزی که تو را بدان نیاز است. امید داری خدایت پاداش فروتنان دهد، و تو نزد او در گردن فرازان به شماری، و طمع بسته ای که ثواب صدقه دهندگان یابی، حالی که در نعمت غلتانی و آن را از بیچاره و بیوه زن دریغ می داری! آدمی پاداش یابد بدانچه کرده است و در آید بدانچه از پیش فرستاده است، والسلام.

نامه ۲۲- به ابن عباس

به عبدالله پسر عباس عبدالله می گفت پس از گفته رسول خدا (ص) از هیچ گفته ای چنین سود نبردم. اما بعد، گاه آدمی را شاد می کنند دست یافتن بر آنچه از دست او رفتنی نبود، و ناخشنودش می سازد از دست شدن آنچه او را به دست آمدنی نبود. پس شادباش بدانچه از آخرت به دست آورده ای و

اندوهناک باش بر آنچه از دست داده ای. بدانچه از دنیا به دست آری فراوان شادمان مباش و بدانچه از دست داده ای ناشکیبا و نالان. تو را در بند آن باید که پس از مرگ شاید.

نامه ۲۳- پس از آنکه ضربت خورد

که اندکی پیش از مرگ فرمود، پس از آنکه ابن ملجم- که لعنت خدا بر او باد- او را ضربت زده بود سفارش من به شما این است که: چیزی را همتای خدا مدارید و محمد (ص)، سنت او را ضایع مگذارید. این دو ستون را برپا کنید، از هر نکوهشی بکنارید. من دیروز یارتان بودم و امروز موجب عبرت شمایم، و فردا از شما جدایم. اگر ماندم در خون خود مرا اختیار است، و اگر مردم، مرگ مرا وعده گاه دیدار است. اگر ببخشم، بخشش موجب نزدیکی من است به خدای باری، و- اگر شما ببخشید- برای شما نیکوکاری. پس ببخشید! آیا دوست نمی دارید که خدا شما را بیامرزد. به خدا که با مردن چیزی به سر وقت من نیامد که آن را نپسندم، و نه چیزی پدید گردد که آن را نشناسم، بلکه چون جوینده آب به شب هنگام بودم که ناگهان به آب رسد، یا خواهانی که آنچه را خواهان است بیابد و آنچه نزد خداست، نیکوکاران را بهتر است. (می گویم، پاره ای از این سخنان در خطبه ها گذشت، لیکن اینجا در آن زیادتى است که موجب تکرار آن گردید.)

نامه ۲۴- وصیت درباره دارایی خود

و از وصیت آن حضرت است که با مال او چه کنند آن را پس از بازگشت از صفین نوشت این چیزی است که بنده خدا، علی پسر ابوطالب، دستور می دهد درباره مال خود، و بدان خشنودی خدا را می خواهد تا وی را به بهشت درآرد، آسوده اش دارد. از آن وصیت است حسن بن علی نگهداری مال مرا عهده دار شود. خود از آن مصرف نماید و به دیگری به بخشد آن سان که روا بود و شاید. اگر برای حسن حادثه ای پدید آید و حسین زنده باشد، او پرداختن بدین کار را شاید، وصیت را انجام دهد چنانکه باید. دو پسر فاطمه- حسن و حسین- را از صدقه علی همان است که از آن دیگر پسران است. من انجام این کار را به عهده پسران فاطمه می گذارم تا خشنودی خدا را به دست آورم و به فرستاده او نزدیکی جویم و پاس حرمت او و خویشاوندی او را بدارم. و با کسی که این کار را بدو واگذار کرده، شرط می کند که اصل مال را به حال خود نهد و از میوه آن انفاق کند چنانکه بدو فرمان داده اند و راه را نشان داده، و این که نهالهای تازه خرما بنان این ده ها را نفروشد تا بسیار شود و شناختن آن بر کسی که نخست بارش دیده دشوار. و هر یک از کنیزانم را که با او بوده ام، اگر فرزندی بود یا باردار باشد، کنیز را به فرزند دهند، و بهره او حساب کنند. اگر فرزندش بمیرد و کنیز زنده باشد، آزاد است. کنیز بودن از او برداشته و او آزادی خویش را داشته. (فرموده امام در این وصیت که از خرما بنان، ودیه را

نفروشند، ودیه خرما بن است، جمع آن ودی، و فرموده او حتی شکل ارضها غراسا. از فصیحترین سخنان است و مقصود آن است که خرما بن در زمین بسیار شود تا کسی که زمین را از این پیش دیده، آن را نشناسد و شناخت آن بر وی دشوار گردد، و پندارد که زمین دیگر است).

نامه ۲۵- به مامور جمع آوری مالیات

(آن را برای کسی می نوشت که بر گرفتن زکاتش می گماشت. در اینجا جمله هایی را می آوریم تا بدانند او ستودن حق را بر پا داشت و در کارهای خرد و بزرگ، باریک و سترگ، نشانه های عدالت را برای مردمان به جای گذاشت.) برو با ترس از خدا، که یگانه است و بی همتا، مسلمانی را مترسان! و اگر او را خوش نیاید، بر سر وی مران! و بیش از حق خدا از مال او مستان! چون به قبیله رسی، بر سر آب آنان فرود آی و به خانه هاشان در میای! پس آهسته و آرام سوی ایشان رو تا به میان آنان رسی و سلامشان کن و در درود گفتن کوتاهی مکن! سپس بگو: بندگان خدا، مرا ولی خدا و خلیفه او سوی شما فرستاد تا حقی را که خدا در مالها تان نهاد از شما بگیرم، آیا خدا را در مالهای شما حقی است تا آن را ادا سازید و به ولی او پردازید؟ اگر کسی گفت: نه! متعرض او مشو، و اگر کسی گفت: آری! با او برو، بی آنکه او را بترسانی یا بیمش دهی، یا بر او سخت گیری یا کار را بر او سخت گردانی! آنچه از زر یا سیم به تو دهد، بگیر، و اگر او را گاو و گوسفند و شترهاست، بی رخصت او میان آن در مشو که بیشتر آن رمه، او راست، و چون به رمه رسیدی چونان کسی به میانشان مرو که بر رمه چیرگی دارد یا خواهد که آنها را بیازارد، و چارپایان را از جای مگریزان و مترسان، و با خداوند آن در گرفتن حق خدا بد رفتاری مکن! پس مال را دو بخش کن و خداوند مال را مخیر گردان و هر بخش را برگزید، پذیر و بر او خرده بگیر. پس، مانده را دو بخش کن و او را مخیر گردان و هر بخش را که برداشت متعرض او مشو. پس پیوسته چنین کن تا آنچه از مال او باقی می آید، حق خدا را ادا کردن شاید. پس حق خدا را از او بگیر- و اگر گمان زیاد کند- و خواهد آنچه را قسمت شده به هم زند، پذیر. سپس هر دو بخش را به هم بیامیز و همچون بار نخست قسمت کن نیز، تا حق خدا را از مال او بستانی، و آنچه کلانسال است یا پیر و فرسوده، یا شکسته پا و پشت و یا بیماری اش ناتوان نموده و یا عیبی در او بوده، بگیر! و چون مال مسلمانان را با کسی روانه می داری، بدان بسیار که به دینداری او اطمینان داری تا به ولی مسلمانان رساند و او میان آنان بخش گرداند، و بر آن مگمار جز خیرخواهی مهربان، و درستکاری نگاهبان که نه بر آنان درشتی کند و نه زیانسان رساند، و نه مانده شان سازد و نه خسته شان گرداند. پس آنچه فراهم گشته شتابان نزد ما روانه دار تا چنانکه خدا فرموده بخش گردانیم- و به مستحقانش برسانیم-. پس اگر امین تو آن را گیرد و رساندنش را تعهد کند، بدو سفارش کن که میان ماده شتر و بچه شیرخوارش جدایی نیفکند، و ماده را چندان ندوشاند که شیرش اندک ماند و بچه اش را زیان

رساند، و در سوار شدن به خستگی اش نیندازد، و میان آن و دیگر اشتران عدالت را برقرار سازد، و باید شتر خسته را آسوده گرداند و آن را که کمتر آسیب دیده، یا از رفتن ناتوان گردیده، آرام راند. و چون بر آبگیرها گذرد به آبشان درآرد و راهشان را از زمینهای گیاهناک به جاده ها بگرداند، و در ساعتهایی آنها را آسوده گذارد، و به هنگام خوردن آب و چریدن گیاه مهلتشان دهد تا به اذن خدا فربه و تناور، نه خسته و نه از بیماری لاغر، نزد ما رسند و به دستور کتاب خدا و سنت پیامبر او (ص) آن را پخش کنیم، که این کار پاداش تو را بسیار گرداند و به رستگاری ات نزدیکتر رساند، ان شاء الله.

نامه ۲۶- به یکی از ماموران زکات

به یکی از مامورانش، هنگامی که او را برای گرفتن زکات فرستاد او را می فرمایم که از خدا بترسد در کارهای نهانش و کرده های پنهانش، آنجا که جز خدا کسی نگرنده نیست و جز او راه برنده، و او را می فرمایم تا آشکارا طاعت خدا را نگذارد و در نهان خلاف آن را آرد، و آن کس که نهان و آشکار و کردار و گفتار او دو گونه نبود، امانت را گزارده و عبادت را خالص به جای آورده. و او را می فرمایم که- زیردستان خود را- نرنجانند و دروغگویشان ندانند، و به خاطر امیر بودن روی از ایشان برنگردانند، که آنان در دین برادرانند- و یار- و در به دست آوردن حقوق- مسلمانان- مددکار. و تو را در این زکات بهری معین است و حقی معلوم و روشن و شریکانی داری درویش و ناتوان و پریش. ما حق تو را به تمام می پردازیم، پس باید حقوق آنان را تمام به آنان برسانی و گرنه روز رستاخیز دارای بیشترین خصمانی، و بدا به حال آن کس نزد خدا که خصمان او مستمند باشند و گدا، و در یوزه کنان و رانده شدگان، و وامداران، و تهیدستان در راه ماندگان، و آن که کار امانت را سبک شمارد، و در آن خیانت روا دارد و جان و دین خود را از خیانت پاک نمایند، در این جهان خواری و رسوایی را به روی خویش گشاید و به آخرت خوارتر و رسواتر درآید، و بزرگترین خیانت، خیانت به مسلمانان است و زشتترین دغلکاری ناراستی کردن با امام ایشان، والسلام.

نامه ۲۷- به محمد بن ابوبکر

و از عهدنامه آن حضرت است به محمد پسر ابوبکر، چون او را حکومت مصر داد با آنان فروتن باش و نرم خو، و هموار و گشاده رو، و به یک چشم بنگر به همگان، خواه به گوشه چشم نگری و خواه خیره شوی به آنان، تا بزرگان در تو طمع ستم بر ناتوانان نبندند و ناتوانان از عدالت مایوس نگردند، که خدای تعالی می پرسد از شما بندگان، از خرد و درشت کارهاتان و از آشکار آن و نهان. پس اگر عذاب کند، شما ستمکارتر، و اگر ببخشد، او بزرگوارتر.

و بندگان خدا بدانید که پرهیزگاران - مردند و - بر دنیای گذرا و آخرت دیرپا را بردند. با مردم دنیا در دنیاشان شریک گشتند، و مردم دنیا در آخرت آنان شرکت نداشتند. در دنیا زیستند هر چه نیکوتر و نعمت دنیا را خوردند هر چه بهتر. پس، از دنیا چون نازپروردگان نصیب بردند، و چون سرکشان نعمت آن را خوردند. سپس از این جهان رخت بربستند با توشه ای که به مقصدشان رساند، و سودایی که سودشان را فراهم گرداند. در دنیا طعم لذت زهد چشیدند، و یقین کردند که فردا در آخرت همسایه خدا گردند. دست دعای آنان برنتابد و بهره شان از لذت کاهش نیابد. پس بندگان خدا، از مرگ و نزدیکی آن بترسید و برگ آن را آماده سازید، که مرگ، کاری بزرگ را پیش می آرد و حادثه ای بزرگ را همراه دارد: خیری که هرگز شری با آن نیست، یا شری که همیشه از خیر تهی است. پس به بهشت چه کسی نزدیکتر از آن که برای بهشت در کار است، و به دوزخ چه کسی نزدیکتر از آن که کار دوزخ را عهده دار است؟ شما - همچون - شکاریها هستید که مرگ - از جایهاتان - رانده است، اگر بایستید شما را بر باید و اگر بگریزید، به سروقتتان آید، و پیوسته تر از سایه تان در پی شما آید. مرگ به پیشانیهایتان چسبیده است و دنیا در پس شما در پیچیده. پس، از آتشی بترسید که ژرفای آن دورتر است، و گرمای آن بی اندازه و عذاب آن تازه. سرایی که در آن رحمتی نباشد و فریادی شنوده نگردد و نه بند اندوهی گشوده، و اگر توانستید که هم از خدا سخت بترسید و هم بدو گمان نیکو برید، این دو را با هم فراهم آورید، که بنده گمان نیک به پروردگار خود بدان اندازه برد که از او بترسد، و نیکوگمان تر مردمان به خدا کسی است که ترس وی از خدا بیشتر باشد.

و بدان ای محمد، پسر ابوبکر! که من تو را بر مردم مصر والی گردانیدم، مردمی که در نظرم بزرگترین سپاهیان منند. پس تو را باید که با نفس خویش به پیکار در آیی و دین خود را حمایت نمایی، هر چند که در روزگار بیش از ساعتی نپایی، و خدا را به خاطر خشنودی هیچیک از آفریدگانش به خشم میاور، که خشنودی خدا جایانشین دیگر چیزهاست، و چیزی نیست - که توان گفت - جایانشین رضای خداست. نماز را در وقت معین آن به جای آر، و به خاطر آسوده بودن از کار پیش از رسیدن وقت آن را بر پای مدار، و آن را واپس مینداز به خاطر پرداختن به کار، و بدان که هر چیز از کار که به جای آری، پیرو نماز توست که برپا می داری. و از این عهدنامه است همانا امامی که به رستگاری خواند، چون امامی نیست که به گمراهی راند، و آن که دوست پیامبر است کجا در رتبه دشمن پیامبر است. رسول خدا می فرمود: من بر امتم نه از مومن هراسانم و نه از مشرک ترسان، چه مرد با ایمان را خدا به خاطر ایمان وی باز می دارد، و مشرک را به خاطر شرک او از پای در می آرد. لیکن من بر شما از مرد دورویی می ترسم که - به حکم شرع - داناست. او چیزی را می گوید که آن را نیکو می شمارید و کاری می کند که آن را ناپسند می دارید.

نامه ۲۸ - در پاسخ معاویه

به معاویه در پاسخ او، و آن از نیکوترین نامه هاست. اما بعد، نامه تو به من رسید. در آن نامه یادآور شده ای که خدا، محمد (ص) را برای دین خویش اختیار نمود و او را به کسانی از یارانش که تاییدشان کرد یاری فرمود. همانا روزگار چیزی شگفت از تو بر ما نهان داشت، خبر دادنت از احسان خدا به ما و نعمت نبوت که چتر آن را بر سر ما برافراشت. در این یادآوری چونان کسی هستی که خرما به هجر رساند، یا آن که آموزگار خود را به مسابقت خواند، و گمان بردی که برترین مردم در اسلام فلانند و فلان، اگر آنچه گفته ای از هر جهت درست باشد تو را چه بهره از آن؟ و اگر نادرست بود، تو را از آن چه زیان؟ تو را بدین چه کار که چه کسی برتر است و که فروتر؟ و که رعیت و که رهبر؟ آزاد شدگان و فرزندان آزادشدگان را چه رسد به فرق نهادن میان نخستین مهاجران و ترتیب رتبت آنان و شناساندن درجه های ایشان. هرگز! آوازی است نارسا و گفتاری است نه به سزا که محکومی به داوری نشنید، و نادانی، خود را صدر مجلس عالمان ببیند. ای مرد! چرا در جای خود نمی نشینی؟ و کوتاه دستی خویش را نمی بینی؟ و آن را که با قدر تو سازگار است نمی گزینی؟ تو را چه زیان از اینکه چه کسی شکست خورد؟ و چه سود از اینکه که گوی پیروزی را برد؟ تو در بیابان گمراهی روانی و از راه راست روی گردان، و من آنچه می گویم نه برای آگاهانیدن توست، که آن نزد تو پیداست، بلکه گفته من به خاطر یادآوری نعمت خداست. نمی بینی مردمی از مهاجران را در راه خدا شهید نمودند، و همگان از فضیلتی برخوردار بودند. تا آنکه شهید ما - حمزه (ع) - شربت شهادت نوشید، و به سیدالشهدا ملقب گردید، و چون رسول خدا (ص) بر او نماز خواند، به گفتن هفتاد تکبیرش مخصوص گرداند. نمی بینی مردمانی در راه خدا دست خود را دادند و ذخیرتی از فضیلت برای خود نهادند، و چون یکی از ما را ضربتی رسید و دست وی جدا گردید طیارش خواندند که در بهشت به سر برد و ذوالجناحین که با دو بال پرد، و اگر نبود که خدا خود ستودن را نهی کرد، گوینده فضیلت های فراوانی بر می شمرد که دل های مومنان با آن آشناست، و در گوش شنوندگان خوش آواست. پس آهن سرد مکوب و آب در غربال میماید، ما پرورده های خداییم و مردم پرورده های ما. این که ما و شما در آمیختیم - و طرح خویشاوندی ریختیم - و از دو سوی زناشویی برقرار کردیم و چون همتا با شما رفتار، عزت دیرین و فضیلت پیشین را از ما باز نمی دارد. - و ما و شما را در یک رت

نامه ۲۹- به مردم بصره

به مردم بصره چنان نیست که ندانید چگونه رشته طاعت را باز و دشمنانگی را آغاز کردید. من گناهکاران را بخشودم، و از آن که رو برگردانده شمشیر برداشتم، و آن را که روی آورده قبول نمودم. لیکن اگر کارهای ناروا و نادرست و اندیشه های نابخردانه سست، شما را وادارد که راه جدایی در پیش گیرید و طاعت مرا نپذیرید، بدانید که من آماده به کار نزدیک شما، و به یک لحظه به سر

وقت شما می آیم. اگر مرا از آمدن به سوی خود ناچار سازید، چنان جنگی آغاز کنم که جنگ جمل برابر آن بازی کودکانه بود. با اینهمه، من فرمانبرداران شما را ارج می گذارم و پاس حرمت خیرخواهان شما را دارم. نه بیگناه را بجای گناهکار می گیرم و نه پیمان شکن را به جای پیمانگزار می پذیرم.

نامه ۳۰- به معاویه

به معاویه خدای را در آنچه نزد تو است پاس دار، و حق او را بر خود بیاد آر، و بازگرد بدانچه معذور نیستی از ناشناختن آن! که فرمانبرداری را نشانه هاست آشکار و راههاست روشن و پدیدار، و راهی میانه و گشاده، و نهایتی که هر کس دل بدان نهاده. زیرکان بدان راه در شوند و سرافکندگان از آن به در شوند. هر که از آن راه برگردد پای از حق برون نهاده و در گمراهی در افتاده، و خدای نعمتش را از وی باز دارد و عذابش را بر او فرود آورد. پس خود را بیای! بیای! چه خدا راه تو را برایت آشکار فرمود، و همانجا که هستی باش - که از طغیان تو را چه سود - تا به حد زیانکاری تاختی و در منزل کفر جای ساختی - پیروی خواهش - نفست تو را به بدی و زیان در آورد. و به گمراهی ات داخل کرد، و به مهلکه ها در انداخت، و راه را برایت دشوار ساخت.

نامه ۳۱- به حضرت مجتبی

و از سفارش اوست به حسن بن علی علیهما السلام که آن را هنگام بازگشت از صفین، در حاضرین نوشته است از پدری که در آستانه فناست. چیرگی زمان را پذیراست، زندگی را پشت سر نهاده، به گردش روزگار گردن داده، نکوهنده این جهان است. و آرمنده سرای مردگان، و فردا کوچنده از آن. به فرزندی که آرزومند چیزی است که به دست نیاید، رونده راهی است که به جهان نیستی در آید. فرزندی که بیماریها را نشانه است و در گرو گذشت زمانه. تیر مصیبتها بدو پیران است، و خود دنیا را بنده گوش به فرمان. سوداگر فریب است و فنا را وامدار، و بندی مردن و هم سوگند اندوه های - جان آزار - و غمها را همنشین است و آسیبها را نشان، و به خاک افکنده شهوتهاست، و جانشین مردگان. اما بعد، آنچه آشکار از پشت کردن دنیا بر خود دیدم و از سرکشی روزگار و روی آوردن آخرت بر خویش سنجیدم، مرا از یاد جز خویش باز می دارد، و به نگریستنم بدانچه پشت سر دارم نمی گذارد جز که من هر چند مردمان را غمخوارم، بیشتر غم خود را دارم. - این غمخواری - رای مرا بازگردانید و از پیروی خواهش نفسم بیچانید، و حقیقت کار را برایم آشکار نمود، و مرا به کاری راست واداشت که بازیچه ای در آن نبود، و با حقیقتی - روبرو ساخت - که دروغی آن را نیالود. و تو را دیدم که پاره ای از منی، بلکه دانستم که مرا همه جان و تنی چنانکه اگر آسیبی به تو رسد به من رسیده، و اگر مرگ

به سر وقت آید، رشته زندگی مرا بریده. پس کار تو را چون کار خود شمردم، و این اندرزها را به تو راندم تا تو را پشتیبانی بود. خواه من زنده مانم و تو را در کنار، یا مرده- و جای گزین دارالقرار. تو را سفارش می کنم به ترس از خدا، و پیوسته در فرمان او بودن و دلت را به یاد او آبادان نمودن، و به ریسمان اطاعتش چنگ در زدن، و کدام رشته استوارتر از طاعت خدا میان خود و او داری اگر بگیریش و بدان دست در آری؟ پرهیز از آنکه در سخت چیزی خنده دار آری، هر چند آن را از جز خود به گفتار در آری. پرهیز از رای زدن با زنان که زنان سست رابند، و در تصمیم گرفتن ناتوان، و در پرده شان نگاه دار تا دیده شان به نامحرمان نگرستن نیارد که سخت در پرده بودن آنان را از هرگزند بهتر نگاه دارد، و برون رفتنشان از خانه بدتر نیست از بیگانه که بدو اطمینان نداری و او را نزد آنان در آری. و اگر توانی چنان کنی که جز تو را نشناسند، روا دار، و کاری که برون از توانایی زن است به دستش مسپار، که زن گل بهاری است لطیف و آسیب پذیر، نه پهلوانی است کارفرما و در هر کار دلیر، و مبادا گرامی داشت او را از حد بگذرانی و یا او را به طمع ات کنی و به میانجی دیگری وادار گردانی. و پرهیز از رشک نابجا که آن درستکار را به نادرستی کشاند، و پاکدامن را به بدگمانی خواند، و هر یک از خدمتکارانت را کاری به عهده بگذار، و آن را بدان کار بگمار تا هر یک وظیفه خویش بگزارد و کار را به عهده دیگری نگذارد، و خویشاوندانت را گرامی بدار که آنان چون بال تواند که بدان پرواز می کنی، و ریشه تواند که به آن باز می گردی، و دست تو که بدان حمله می آوری. دین و دنیای تو را به خدا می سپارم، و بهترین داوری را از وی برای تو درخواست دارم. امروز و هر زمان هم در این جهان، و هم در آن جهان، والسلام.

نامه ۳۲- به معاویه

به معاویه: و گروهی بسیار از مردم را تباه ساختی، به گمراهی ات فریشتان دادی، و در موج دریای سرگشتگی خویششان در انداختی. تاریکیهایشان از هر سو در پوشاند، و شبهه ها از این سو بدان سوشان کشاند. پس از راه حق به یکسو فتادند، و باز گشتند، و روی به گذشته جاهلی نهادند. به حق پشت کردند و بر بزرگی خاندان خود نازیدند، جز اندکی از خداوندان بصیرت که باز گردیدند. تو را شناختند و از تو جدا شدند و به سوی خدا گریختند، و دست از یاری ات کشیدند. چه آنان را به کاری دشوار واداشتی و به راه راستشان نگذاشتی. پس معاویه! از خدا درباره خود بیم دار، و مهارت را از کف شیطان در آرد، که دنیا از تو بریده است و رشته آن باریک است و آخرت به تو نزدیک.

نامه ۳۳- به قثم بن عباس

به قثم پسر عباس که عامل او در مکه بود اما بعد، جاسوس من در مغرب به من نوشته است که دسته ای از شامیان را برای روزهای حج روانه داشته اند، مردمی کوردل که گوشه‌اشان در شنیدن سخن حق ناشنواست و دیده هاشان در دیدن آن نابینا. کسانی که حق را از راه باطل می جویند، و با فرمانبرداری آفریده، راه نافرمانی آفریننده را می پویند. به نام دین سود دنیا را می برند و این جهان را به بهای پاداش جهان نیکان و پارسایان می خرند، و هرگز جز نیکوکار کسی به نیکی نرسد، و جز بدکردار کیفر بدکرداری نبیند. پس در کار خود هشیارانه و سرسختانه پایدارباش و خیرخواهی خردمند و پیروفرمان حکومت، و فرمانبردار امام امت، مبدا کاری کنی که به عذرخواهی ناچار شوی. نه بهنگام نعمت سخت شادمان باش و نه در دشواری سست رای و ترسان، والسلام.

نامه ۳۴- به محمد بن ابی بکر

به محمد پسر ابوبکر، چون شنید وی از عزل خود و جانشینی اشتر در مصر دلتنگ شده است اشتر به هنگام رفتن به مصر پیش از رسیدن بدانجا شهید شد. اما بعد، خبر یافتم که از فرستادن اشتر برای تصدی کاری که در عهده داری دلتنگ شده ای. آنچه کردم نه برای آن است که تو را کند کار شمردم، یا انتظار کوشش بیشتری بردم، و اگر آنچه را در فرمان توست از دست گرفتم بر جایی حکومت دادم که سر و سامان دادن آن بر تو آسانتر است، و حکمرانی ات بر آن تو را خوشتر. مردی که حکومت مصر را بدو دادم مصلحت جوی ما بود، و بر دشمنان سخت دل و ستیزه رو، خدایش بیامرزاد! روزگارش را به سر آورد، و با مرگ خود دیدار کرد، و ما از او خشنودیم. خدا خشنودی خود را نصیب او کند، و پاداشش را دوچندان گرداند. پس به سوی دشمن برون شو، و با بینایی به راه یفت و با آن که با تو در جنگ است آماده پیکار شو و مردم را به راه پروردگارت بخوان، و از خدا فراوان یاری خواه تا در آنچه ناآرامت می دارد تو را کفایت کند، و در آنچه بر تو رسد یاری ات دهد، ان شاءالله.

نامه ۳۵- به عبدالله بن عباس

به عبدالله پسر عباس پس از کشته شدن محمد پسر ابوبکر اما بعد، مصر را گشودند و محمد پسر ابو بکر، که خدایش بیامرزاد، شهید گردید پاداش مصیبت او را از خدا می خواهم. فرزندی خیرخواه و کارگذاری کوشا و تیغی برنده ورکنی بازدارنده بود. من مردم را برانگیختم تا در پی او روند، و آنان را فرمودم تا به فریاد وی رسند پیش از آنکه شامیان کار او را پایان دهند و آنان را نهان و آشکار، فراوان نه یک بار، خواندم. بعضی با ناخوشایندی آمدند، و بعضی به دروغ بهانه آوردند، و بعضی خوار بر جای نشستند. از خدا می خواهم به زودی مرا از دستشان برهاند. به خدا اگر آرزوی شهادتم به هنگام

رویایی با دشمن نبود، و دل نهادنم بر مرگ خویش نمی نمود، دوست داشتم یک روز با اینان به سر نبرم و هرگز دیدارشان نکنم.

نامه ۳۶- به عقیل

به عقیل پسر ابوطالب درباره سپاهی که آن را به سر وقت بعضی از دشمنان فرستاد، نامه ای است که عقیل بدو نوشته بود. لشکری انبوه از مسلمانان را به سوی او گسیل داشتم. چون این خبر بدو رسید، گریزان دامن درچید و پشیمان بازگردید. سپاه من در راه بدو رسیدند و نزدیک پنهان شدن آفتاب لختی با یکدیگر جنگیدند. پس دیر نکشید که اندوهناک رهایی یافت، و از آن پس که در تنگنا افتاده و جز رمقی از او نمانده بود با دشواری روی بتافت. قریش را بگذار تا در گمراهی بتازند، و در جدایی خواهی این سو و آن سو دوند و در سرگردانی با سرکشی بسازند. که آنان در جنگ با من فراهم گردیدند، چنانکه پیش از من با رسول خدا (ص) جنگیدند. قریش کفر این کار زشت را از خدا ببیند که رشته پیوند مرا پاره نمود و حکومتی را که از آن فرزند مادرم بود از من ربود، و رای مرا درباره پیکار پرسیدی، من چنان می بینم که باید با آنان که پیمان را شکستند و کمر به جنگ با من بستند، پیکار کنم تا خدا را دیدار کنم. فراوانی مردم پیرامونم بر عزت من نیفزاید، و پراکندگی آنان از گردم، مرا هراسان ننماید. و مپندار که پسر پدرت هر چند مردم او را رها کنند خود را زار و فروتن نماید و نه سست به زیر بار ستم درآید، و نه رام مهار خود را به دست کشنده بگذارد، و نه پشت خود را برای سواری هر که خواهد خم دارد. لیکن او چنان است که آن مرد از بنی سلیم گفته: اگر از من پرسوی چگونه ای؟ من شکیبایم در سختی روزگار و پایدار بر من دشوار است که مرا اندوهناک بیند تا دشمن سرزنش کند و دوست اندوهناک شود.

نامه ۳۷- به معاویه

به معاویه پس سبحان الله، چه سخت به هوسهای نوپدید آورده گرفتاری، و به سرگردانی ملالت بار دچار. حقیقتها را ضایع ساخته، پیمانها را به دور انداخته، حقیقت و پیمانی که خواسته خدای سبحان است و حجت بر بندگان. اما پرگویی تو درباره عثمان و کشتن او، تو عثمان را هنگامی یاری کردی که انتظار پیروزی داشتی و آنگاه که یاری توبه سود او بود او را خوار گذاشتی، والسلام.

نامه ۳۸- به مردم مصر

به مردم مصر چون اشتر (ره) را بر آنان والی ساخت. از بنده خدا علی امیرمومنان به مردمی که برای خدا به خشم آمدند هنگامی که دیگران خدا را در زمین نافرمانی کردند و حق او را از میان بردند، تا

آنکه ستم سراپرده اش را برپا کرد و نیکوکار و بدکردار و باشنده و کوچنده را به درون خود درآورد، نه معروفی ماند که در پناه آن آسوده توان بود و نه از منکری نهی توان نمود. اما بعد، من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای بیم نخواست و در ساعتهای ترس از دشمن روی برنتابد. بر بدکاران، تندتر بود از آتش سوزان. او مالک پسر حارث مذحجی است. آنجا که حق بود سخن او را بشنوید، و او را فرمان برید. که او شمشیری از شمشیرهای خداست. نه تیزی آن کند شود و نه ضربت آن بی اثر بود. اگر شما را فرمان کوچیدن دهد کوچ کنید، و اگر گوید بایستید برجای مانید، که او نه بر کاری دلیری کند و نه باز ایستد، و نه پس آید و نه پیش رود، جز که من او را فرمایم. در فرستادن او من شما را بر خود برگزیدم چه او را خیرخواه شما دیدم، و سرسختی او را برابر دشمنانان پسندیدم.

نامه ۳۹- به عمرو عاص

به عمرو پسر عاص تو دینت را پیرو دنیای کسی کردی که گمراهی اش آشکار است و زشتی او پدیدار. آزادمرد را در مجلس خویش زشت می گوید و بردبار را به هنگام آمیزش سفیه می شمارد. تو سر در پی او نهادی و به طلب زیادت او ایستادی. چون سگ که پی شیر رود، و به چنگال آن نگرد و زیادت شکار او را انتظار برد. پس دنیا و آخرت خود را به باد دادی و اگر خواهان حق بودی بر آنچه می خواستی دست می نهادی. اگر خدا مرا بر تو و پسر ابوسفیان مسلط ساخت سزای کاری را که کردید بدهم، و اگر مرا عاجز کردن توانید و خود پایدار مانید، آنچه پیش روی شماست برای شما بدتر است که آن عذاب خداست.

نامه ۴۰- به یکی از کارگزاران خود

به یکی از عاملان خود از تو به من خبری رسیده است، اگر چنان کرده باشی پروردگار خود را به خشم آورده باشی، و امام خویش را نافرمانی کرده، و امانت خود را از دست داده. به من خبر داده اند تو کشت زمین را برداشته و آنچه پایت بدان رسیده برای خود نگاهداشته ای، و آنچه در دستت بوده خورده ای. حساب خود را به من بازپس بده و بدان که حساب خدا بزرگتر از حساب مردمان است.

نامه ۴۱- به یکی از کارگزارانش

به یکی از عاملان خود من تو را در امانت شریک خود داشتم، و از هر کس به خویش نزدیکتر پنداشتم، و هیچ یک از خاندانم برای یاری و مددکاری ام چون تو مورد اعتماد نبود، و امانتدار من نمی نمود. پس چون دیدی روزگار پسر عمویت را بیازرد، و دشمن بر او دست برد، و امانت مسلمانان تباه

گردید، و این امت بی تدبیر و بی پناه، با پسرعمویت نرد مخالفت باختی و با آنان که از او به یکسو شدند به راه جدایی تاختی، و با کسانی که دست از یاری اش برداشتند دمساز گشتی، و با خیانتکاران هم آواز. پس نه پسرعمویت را یار بودی، و نه امانت را کارساز. گویی کوششت برای خدا نبود، یا حکم پروردگار تو را روشن نمی نمود، و یا می خواستی با این امت در دنیایشان حيله بازی، و در بهره گیری از غنیمت آنان دستخوش فریشتان سازی. چون مجال بیشتر در خیانت به امت به دست افتاد، شتابان حمله نمودی و تند برجستی و آنچه توانستی از مالی که برای بیوه زنان و یتیمان نهاده بودند بربودی. چنانکه گرگ تیزتک برآید و بز زخم خورده و از کارافتاده را براید. مرده ریگی از پدر و مادر خویش نزدکسانت فرستادی. پناه بر خدا آیا به رستاخیز ایمان نداری، و از حساب و پرسش بیم نمی آری؟ ای که نزد ما در شمار خردمندان بودی! چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا نمودی حالی که می دانی حرام می خوری و حرام می آشامی و کنیزکان می خری و زنان می گیری و با آنان می آرامی از مال یتیمان و مستمندان و مومنان و مجاهدانی که خدا این مالها را به آنان واگذاشته، و این شهرها را به دست ایشان مصون داشته؟ پس از خدا بیم دار و مالهای این مردم را باز سپار، و اگر نکنی و خدا مرا یاری دهد تا بر تو دست یابم کیفریت دهم که نزد خدا عذرخواه من گردد، و به شمشیریت بزنم که کس را بدان نزدم جز که به آتش درآمد. به خدا اگر حسن و حسین چنان کردند که تو کردی از من روی خوش ندیدندی، و به آرزویی نرسیدندی، تا آنکه حق را از آنان بستانم و باطلی را که به ستمشان پدیدشده نابود گردانم، و سوگند می خورم به پروردگار جهانیان که آنچه تو بردی از مال مسلمانان، اگر مرا روا بود، شادم نمی نمود که به دستش آرم و برای پس از خود به میراث بگذارم. پس لختی پپای که گویی به پایان کار رسیدی وزیر خاک پنهان گردیدی، و کردار تو را به تو نمودند. آنجا که ستمکار با دریغ فریاد برآرد و تباه کننده عمر آرزوی بازگشتن دارد. راه و جای گریختن نیست راه.

نامه ۴۲- به عمر بن ابی سلمه

به عمر پسر ابوسلمه مخزومی که از جانب امام والی بحرین بود. او را برداشت و نعمان پسر عجلان زرقی را به جای او گماشت اما بعد، من نعمان پسر عجلان زرقی را به ولایت بحرین گماشتم و تو را از آن کار برداشتم نه نکوهشی بر توست و نه سرزنشی، حکومت را نیک انجام دادی و امانت را گردادی. پس بیا که نه گمان بدی بر توست و نه ملامتی به تو داریم. نه تهمتی به تو زده اند، و نه گناهکاری می شماریم. من می خواهم به سروقت ستمکاران شام بروم، و دوست داشتم تو با من باشی چه تو از کسانی هستی که از آنان در جهاد با دشمن یاری خواهند و بدیشان ستون دین را برپا دارند، ان شاء الله.

نامه ۴۳- به مصقله بن هبیره

به مصقله پسر هبیره شیبانی که از جانب امام عامل اردشیر خره بود از تو به من خبری رسیده است، اگر چنان کرده باشی خدای خود را به خشم آورده باشی و امام خویش را نافرمانی کرده. تو غنیمت مسلمانان را که نیزه ها و اسبهایشان گرد آورده، و ریخته شدن خونهایشان فراهم آورده، به عربهایی که خویشاوندان تواند، و تو را گزیده اند، بخش می کنی! به خدایی که دانه را کفیده و جاندار را آفریده اگر این سخن راست باشد، نزد من رتبت خود را فرود آورده باشی و میزان خویش را سبک کرده. پس حق پروردگارت را خوار مکن و دنیای خود را به نابودی دینت آباد مگردان که از جمله زیانکاران باشی. بدان! مسلمانانی که نزد تو و ما به سر می برند حقشان از این غنیمت یکسان است. برای گرفتن آن نزد من می آیند. حق خود را می گیرند و باز می گردند.

نامه ۴۴- به زیاد بن ابیه

به زیاد بن ابیه. به امام خبر رسید معاویه بدو نامه ای نوشته و می خواهد او را بفریبد و برادر خود بخواند دانستم معاویه نامه ای به تو نوشته می خواهد خردت را بلغزند، و عزمت راسست گردانند. از او بترس که شیطان است. نزد آدمی می آید و از پیش رو و پشت سر، و راست و چپ او درآید، تا به هنگام غفلت وی، بر او بتازد و خردش را تاراج سازد. در روزگار عمر، ابوسفیان از آنچه در خاطر داشت سخنی گفت که خطای زبان بود و وسوسه شیطان. نه نسبی بدان درست شود و نه میراثی را سزاوار بود. آن که بدان نسب آویخته، چون کسی است که به جمع می خواران هجوم آورد تا با آنان باده گسارد، او را از خود ندانند و از جمع خویش برانند، یا چون آوندی به دنبال پالان بسته که پیوسته جنبد و از این سو بدان سو جهد. (چون زیاد این نامه را خواند گفت: سوگند به پروردگار کعبه که بدان گواهی داد، و پیوسته این داستان در خاطر او بود تا معاویه وی را برادر خود خواند.) واغل کسی است که بر می خواران درآید تا با آنان بنوشد و چون از جمع آنان نیست پیوسته رانده شود و مانعش گردند و راه النوط المذبذب راه پیاله یا کاسه و مانند آن است که به دنبال پالان بندند چون سوار بجنبد یا تند رود آن آوند از این سو و آن سو شود.)

نامه ۴۵- به عثمان بن حنیف

به عثمان پسر حنیف انصاری که عامل او در بصره بود به امام خبر رسید که او را به مهمانی مردی از بصره خوانده اند و او بدانجا رفته اما بعد، پسر حنیف به من خبر رسیده است که مردی از جوانان بصره تو را بر خوانی خوانده است و تو بدانجا شتافته ای. خوردنیهای نیکو برایت آورده اند و پی در پی کاسه های پشت نهاده. گمان نمی کردم تو مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندان به جفا رانده است و بی

نیازشان خوانده. بنگر کجایی و از آن سفره چه می خایی. آنچه حلال از حرام ندانی بیرون انداز، و از آنچه دانی از حلال به دست آمده در کار خود ساز.

نامه ۴۶- به یکی از فرماندهان خود

به یکی از والیان خود اما بعد، تواز آنانی که در یاری دین پشتیبانی شان را خواهانم، و یاد خودستایی گنهکار را به آنان می خوابانم، و رخنه مرزی را که بیمی از آن است بدانها بستن توانم. پس در آنچه تو را مهم می نماید از خدا یاری جوی، و درشتی را به اندک نرمی بیامیز، و آنجا که مهربانی باید راه مهربانی پوی، و جایی که جز درشتی به کار نیاید درشتی پیش گیر، و برابر رعیت فروتن باش، و آنان را با گشاده رویی و نرمخویی بپذیر، و با همگان یکسان رفتار کن، گاهی که گوشه چشم به آنان افکنی یا خیره شان نگاه کنی، یا یکی را به اشارت خوانی، یا به یکی تحیتی رسانی، تا بزرگان در تو طمع ستم بر ناتوان نبندند، و ناتوانان از عدالت مایوس نگردند، والسلام.

به قثم پسر عباس که عامل آن حضرت در مکه بود اما بعد، مراسم حج را برای مردم برپا دار و ایام الله را به یاد آنان آر، و بامداد و شامگاه برای آنان مجلس ساز. آن را که فتوا خواهد فتوا ده و نادان را بیاموز و با دانا به گفتگو پرداز. و جز زبانت پیام رسان مردمان نباشد، و جز رویت دربان. و هیچ حاجتمند را از دیدار خود محروم مگردان، چه اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود و در پایان حاجت او برآورده، تو را نستایند. و در مال خدا که نزد تو فراهم شده بنگر و آن را به عیالمندان و گرسنگانی که نزدیکت هستند بده، و آنان که مستمندند و سخت نیازمند، و مانده را نزد ما بفرست تا میان کسانی که نزد ما هستند قسمت کنیم. و مردم مکه را بگو تا از ساکنان شهر اجرت نگیرند، که خدای سبحان فرماید: عاکف و بادی در آن یکسانند. عاکف مقیم مکه است و بادی کسی است که به حج می آید و از مردم مکه نیست. خدا ما و شما را بدانچه دوست دارد توفیق دهد، والسلام.

نامه ۴۷- وصیت به حسن و حسین

و از وصیت آن حضرت (ع) است حسن و حسین علیهما السلام را چون پسر ملجم که نفرین خدا بر او باد او را ضربت زد شما را سفارش می کنم به ترسیدن از خدا، و اینکه دنیا را نخواهید هر چند دنیا پی شما آید، و دریغ مخورید بر چیزی از آن که به دستتان نیاید، و حق را بگویید و برای پاداش آن جهان کار کنید، و با ستمکار در پیکار باشید و ستمدیده را یار. شما و همه فرزندانم و کسانم و آن را که نامه من بدو رسد، سفارش می کنم به ترس از خدا و آراستن کارها، و آشتی با یکدیگر، که من از جد شما (ص) شنیدم که می گفت: راه آشتی دادن میان مردمان بهتر است از نماز و روزه سالیان راه. خدا را! خدا را! درباره یتیمان، آنان را گاه گرسنه و گاه سیر مدارید، و نزد خود ضایعشان مگذارید. و خدا را!

خدا را! همسایگان را بپایید که سفارش شده پیامبر شمایند، پیوسته درباره آنان سفارش می فرمود چندان که گمان بردیم برای آنان ارثی معین خواهد نمود. و خدا را! خدا را! درباره قرآن مبادا دیگری بر شما پیشی گیرد در رفتار به حکم آن. و خدا را! خدا را! درباره نماز، که نماز ستون دین شماست. و خدا را! خدا را! در حق خانه پروردگارتان، آن را خالی مگذارید چندان که در این جهان ماندگارید، که اگر حرمت آن را نگاه ندارید به عذاب خدا گرفتارید. و خدا را! خدا را! درباره جهاد در راه خدا به مالها تان و به جانها تان و زبانها تان! بر شما باد به یکدیگر پیوستن و به هم بخشیدن. مبادا از هم روی بگردانید، و پیوند هم را بگسلانید. امر به معروف و نهی از منکر را وامگذارید که بدترین شما حکمرانی شما را بر دست گیرند! آنگاه دعا کنید و از شما نپذیرند. مرگ، ناگهانی و گریبانگیر روی آورده است و جایگزینی نمانده و چه دور است دور. آنچه در گذشت، در گذشت، و آنچه رفت سپری گردید، و جهان چنانکه خود می خواست به پایان رسید پس نگریست بر آنان آسمان و زمین و نبودند از مهلت دادگان.

نامه ۴۸- به معاویه

به معاویه همانا ستمگری و دروغ رسوایی آدمی را در دین و دنیای او آشکار می سازد، و نقصان وی را نزد آن کس که عیبگوی او بود پدیدار، و تو می دانی آنچه را از دست شده تدارک کردن نتوانی. مردمی چیزی را که به حق نبود خواستند و به تاویل کردن حکم خدا برخاستند، خدا آنان را دروغگو خواند و به کیفرشان رساند. پس از روزی بترس که در آن روز آن که پایان کار خود را نیکو گردانیده شادمان است، و آن که مهار خود را به دست شیطان داده و از کفش نگشاده پشیمان. تو ما را به حکم قرآن خواندی و خود اهل قرآن نیستی. ما تو را پاسخ ندادیم بلکه داوری قرآن را گردن نهادیم، والسلام.

نامه ۴۹- به معاویه

به معاویه اما بعد، همانا دنیا آدمی را سرگرم می سازد، تا جز بدان نپردازد. و دنیادار به چیزی از دنیا نرسد، جز که آزمندی و شیفتگی وی بدان فرون شود، و آنچه از دنیا بهره او گردیده وی را بی نیاز نکند از آنچه بدان نرسیده، و از آن پس جدایی است از آنچه فراهم آورده، و در هم ریختن آنچه استوار کرده، و اگر آنچه گذشته است پندت آموخت، مانده را توانی اندوخت، والسلام.

نامه ۵۰- به امیران سپاه خود

به فرماندهان وی بر سپاه ها از بنده خدا علی امیرمومنان، به مرزبانان! اما بعد، بر والی است که اگر به زیادتی از مال رسید، یا نعمتی مخصوص وی گردید، موجب دگرگونی او نشود، و آنچه خدا از نعمت خویش نصیبش کرده بر نزدیکی وی به بندگان خدا و مهربانی او به برادرانش بیفزاید. بدانید حق شماسست بر من که چیزی را از شما نپوشانم جز راز جنگ که از پوشاندن آن ناگذرانم، و کاری را جز در حکم شرع بی رای زدن با شما انجام ندهم، و حق شما را از موقع آن به تاخیر نیفکنم، و تا آن را نرسانم وقفه ای در آن روا ندانم، و همه شما را در حق برابر دانم، و چون چنین کردم نعمت دادن شما بر خداست و طاعت من بر عهده شماسست، و چون شما را خواندم درنگ ندارید، و در آنچه صلاح است پای پس مگذارید، و در سختیها در شوید و آن را آسان شمارید اگر چنین پایدار نباشید، کسی نزد من خوارتر از کجرفتار شما نخواهد بود، و کيفر او را سخت گردانم، و رخصت رهایی را از من نخواهد شنود. پس این دستورها را از امیران خود بگیرید و فرمان آنان را چندانکه خدا کارتان را بدان سازوار می دارد بپذیرید!

نامه ۵۱- به ماموران مالیات

به عاملان او که مامور گرفتن خراج بودند از بنده خدا، علی امیرمومنان، به خراج ستانان! اما بعد، آن که نپرهیزد از آنچه روی بدان خواهد نهاد چیزی را که نگهبان وی بود پیشاپیش نفرستاد، و بدانید آنچه به عهده شماسست اندک مقدار است و ثواب آن بسیار، و اگر خدا برای ستم و بیداد که از آن نهی فرمود کیفری که از آن ترسند نمی نهاد، ثوابی که در پرهیز از آن است جای عذری برای نخواستن آن نمی گذارد. پس داد مردم را از خود بدهید و در برآوردن حاجتهای آنان شکیبایی ورزید، که شما رعیت را گنجورانید و امت را و کیلان و امامان را سفیران. حاجت کسی را روانا کرده مگذارید، و او را از آنچه مطلوب اوست باز مدارید و برای گرفتن خراج، پوشش زمستانی و تابستانی رعیت را بفروشید و چارپایی که بدان کارکنند و بنده ای را که در اختیار دارند. و برای درهمی کسی را تازیانه مزیند و دست به مال کسی مبرید، نمازگزار باشد یا پیمان مسلمانان را عهده دار، جز آنکه اسبی یا جنگ افزاری را بینید که در جنگ با مسلمانان به کار می رود، که مسلمان را روانیست اسب و جنگ افزار را در دست دشمنان اسلام وانهد تا موجب نیروی آنان بر زیان مسلمانان گردد، و خیرخواهی را دریغ مدارید، و با سپاهیان نیکرفتاری را فرو مگذارید، و رعیت را یاری کردن و دین خدا را نیرو بخشیدن، و آنچه در راه خدا بر عهده شماسست به جای آرید، که خدای سبحان از ما و شما خواسته است تا در حد توانایی او را سپاس گوئیم و تا آنجا که نیرو داریم او را یاری دهیم و هیچ نیرویی جز از جانب خدا نیست.

نامه ۵۲- به فرمانداران شهرها

به امیران شهرها درباره وقت گزاردن نماز اما بعد، نماز ظهر را با مردم هنگامی بگزارید که آفتاب به مغرب باز گردد، و سایه آن به اندازه دیوار آغل بز شود، و نماز پسین را هنگامی که آفتاب سپید است و نمودار، و بخشی چندان از روز مانده که در آن بتوان دو فرسنگ راه پیمود، و نماز مغرب را هنگامی با آنان بخوانید که روزه دار افطار کند، و حاجی از عرفات روانه منی شود، و نماز خفتن را آنگاه که شفق پنهان گردد تا یک سوم از شب بگذرد، و نماز بامداد را هنگامی که روشنی چندان باشد که کسی روی رفیق خود را بشناسد، و نماز را با آنان در حد توان ناتوان ایشان بگزارید و سبب کراهت آنان از نماز و در فتنه افتادنشان مگردید.

نامه ۵۳- به مالک اشتر نخعی

و از عهدنامه آن حضرت است که برای اشترنخعی نوشت، چون او را به ولایت مصر و شهرهای تابع آن گماشت. هنگامی که کار امیر آن ولایت (محمد پسر ابوبکر) آشفته گردید و آن درازترین عهدنامه است از همه نامه های امام زیباییهای بیشتر دارد. به نام خداوند بخشنده مهربان این فرمانی است از علی امیرمومنان به مالک اشتر پسر حارث، در عهدی که با او می گذارد، هنگامی که وی رابه حکومت مصر می گمارد تا خراج آن را فراهم آرد، و پیکار کردن با دشمنان و سامان دادن کار مردم مصر و آباد کردن شهرهای آن. او را فرمان می دهد به ترس از خدا و مقدم داشتن طاعت خدا بر دیگر کارها، و پیروی آنچه در کتاب خود فرمود، از واجب و سنتها که کسی جز با پیروی آن راه نیکبختی را نپیمود. و جز با نشناختن و ضایع ساختن آن بدبخت نبود، و اینکه خدای سبحان را یاری کند به دل و دست و زبان، چه او (جل اسمه) یاری هر که او را یار باشد پذیرفته است و ارجمندی آن کس که دین او را ارجمند سازد، به عهده گرفته. و او را می فرماید تا نفس خود را از پیروی آرزوها بازدارد، و هنگام سرکشها به فرمانش آرد که همانا نفس به بدی وامی دارد، جز که خدا رحمت آرد.

نامه ۵۴- به طلحه و زبیر

به طلحه و زبیر ابوجعفر اسکافی آن را در کتاب مقامات در مناقب امیرالمومنین علیه السلام آورده است اما بعد، دانستید، هر چند پوشیده داشتید، که من پی مردم نرفتم تا آنان روی به من نهادند، و من با آنان بیعت نکردم تا آنان دست به بیعت من گشادند، و شما دو تن از آنان بودید که مرا خواستند و با من بیعت کردند، و مردم با من بیعت کردند نه برای آنکه دست قدرت من گشاده بود، یا مالی آماده. پس اگر شما از روی رضا با من بیعت کردید تا زود است باز آیید و به خدا توبه نمایید، و اگر به نادلخواه با من بیعت نمودید، با نمودن فرمانبردار پنهان داشتن نافرمانی راه بازخواست را برای من بر خود گشودید، و به جانم سوگند که شما از دیگر مهاجران در تقیه و کتمان سزاوارتر نبودید. از پیش بیعت مرا نپذیرفتن

برای شما آسانتر بود تا بدان گردن نهید و پس از پذیرفتن از بیعت بیرون روید. پنداشتید من عثمان را کشتم، پس میان من و شما از مردم مدینه آن کس داوری کند که سر از بیعت من برتافته و به یاری شما هم نشتافته، آنگاه هر کس را بدان اندازه که در کار داخل بوده بر گردن آید، و از عهده آن برآید. پس ای دو پیرمرد! از آنچه اندیشیده اید باز گردید که اکنون بزرگتر چیز که دامتتان را گیرد- عار است، و از این پس شما را هم عار است و هم آتش خشم کردگار.

نامه ۵۵- به معاویه

به معاویه اما بعد، خداوند سبحان دنیا را برای آخرت قرار داده، و مردم دنیا را در آن به آزمایش نهاده تا معلوم دارد کدام یک نیکوکارتر است. ما را برای دنیا نیافریده اند، و نه ما را به کوشش در آن فرموده اند. ما را به دنیا آوردند تا در آن آزموده شویم، و همانا خدا مرا به تو آزمود و تو را به من آزمایش نمود، و یکی از ما را حجت دیگری مقرر فرمود. با تاویل قرآن در پی دنیا تاختی، و بدانچه دست و زبان من در آن جنایتی نداشت متهم ساختی. تو و مردم شام آن دروغ را ساختید و به گردن من انداختید. دانای شما نادانان را برانگیزاند و ایستاده تان نشسته ها را به کین من خواند. پس درباره خود از خدا بترس و مهارت را به دست شیطان مده، و روی به آخرت نه که راه ما و تو آن راه است. و از آن بترس که خدا به زودی بر تو بلایی رساند که بنیادت را بر کند و نژادت را نیست گرداند. من برای تو به خدا سوگند می خورم، سوگندی که آن را بر هم نمی زنم. اگر روزگار من و تو را فراهم آرد، همچنان بر سر راه تو می مانم تا خدا میان ماداوری کند و او بهترین داوران است.

نامه ۵۶- به شریح بن هانی

و از وصیت آن حضرت است به شریح پسر هانی چون او را امیر دسته مقدم لشکر خود به شام قرار داد در هر بام و شام از خدا بترس، و از فریب دنیا بر خود بیم دار، و هیچ گاه دنیا را امین مشمار، و بدان که اگر خود را باز نداری، از بسیار آنچه دوست می داری به خاطر آنچه ناخوش و زشت می شماری هوسها تو را بدین سو و آن سو کشاند و زیانهای بسیار به تو رساند پس نفست را باز دار و در پی هوس رفتنش مگذار و چون خشم سرکشد خردش ساز و بکوبش و برانداز.

نامه ۵۷- به مردم کوفه

به مردم کوفه چون از مدینه به بصره می رفت اما بعد، من از جایگاه خود برون شدم، ستمکارم یا ستم دیده، نافرمانم یا مردم از فرمانم سرکشیده. من خدا را به یاد کسی می آورم که این نامه ام بدو

برسد، تا چون نزد من آمد، اگر نکوکار بودم یاری ام کند و اگر گناهکار بودم از من بخواهد تا به حق باز گردم.

نامه ۵۸- درباره جنگ صفین

که به مردم شهرها نوشت، و در آن آنچه میان او و سپاهیان صفین رفت بیان فرماید آغاز کار ما این بود که ما و مردم شام با هم دیدار کردیم. چنین می نمود که پروردگار ما یکی است، و پیامبران یکی، و دعوت ما به اسلام یکسان است. در گرویدن به خدا و تصدیق پیامبر او (ص) یکدیگر را تقصیر کار نمی شماریم، و افزون از آن را از هم چشم نمی داریم، جز اختلاف در خون عثمان که ما از آن بر کناریم. گفتیم بیاید تا امروز با خاموش ساختن آتش پیکار و آرام کردن مردمان، کاری را چاره کنیم که پس از درگیری جبران آن نتوان. تا کار استوار شود و اطراف آن فراهم آید، و ما بتوانیم حق را به جای آن برگردانیم. گفتند نه که چاره کار را جز با پیکار نکنیم، و سر باز زدند و جنگ در گرفت و پایدار گردید و آتش آن بر افروخت و سرکشید. پس چون پیکار، دندان در ما و آنان فرو برد و چنگال خود را سخت بیفشرد به دعوت ما گردن نهادند، و بدانچه خوانده بودیمشان پاسخ دادند. پس بدانچه خواندند پاسخشان گفتیم و آنچه خواستند زود پذیرفتیم تا آنکه حجت بر ایشان آشکار گردید و رشته معذرتشان برید. سپس از آنان هر که بر این گفتار پایدار ماند، کسی است که خدا او را از هلاکت رها کند، و آن که ستیزید و لجاجت ورزید کسی است که پیمان شکست و چون گاو خراس بر جای گردید. خدا دل او را در پرده تاریک گمراهی پوشانیده و بلای بد را گرد سرش گردانیده.

نامه ۵۹- به اسود بن قطبه

به اسود پسر قطیبه حاکم حلوان اما بعد، چون والی را هواها گونه گون شود او را از بسیاری عدالت، باز دارد. پس باید کار مردم در آنچه حق است، نزد تو یکسان باشد، که ستم را با عدل عوض ندهند. پس خود را از آنچه مانند آن را نمی پسندی دور ساز، و نفس خود را در کاری که خدا بر تو واجب فرمود در باز، حالی که پاداش آن را امیدواری و از کیفرش ترسان. و بدان که دنیا خانه آزمایش است و دنیا دار ساعتی در آن آسوده نبود، جز که آسودگی وی در روز رستاخیز، مایه دریغ او شود، و هرگز هیچ چیز تو را از حق بی نیاز نگرداند و از جمله حقها که بر توست این است که نفس خود را بیایی، و به اندازه توانت در کار رعیت کوشش نمایی، که آنچه از این کار به دست می آری بهتر است از آنچه بذل می داری، والسلام.

نامه ۶۰- به فرماندارانی که ارتش...

به عاملانی که لشکریان از حوزه ماموریت آنان می گذشتند از بنده خدا علی امیرمومنان، به گردآوران خراج و عاملان شهرها که لشکریان از سرزمین آنان می گذرند: اما بعد، من سپاهیان را فرستادم که به خواست خدا بر شما خواهند گذشت، و آنچه را خدا بر آنان واجب داشته به ایشان سفارش کردم: از نرساندن آزار، و باز داشتن گزند، و من نزد شما و به موجب تعهدی که نسبت به شما دارم از آزاری که سپاهیان به مردم رسانند بیزارم، مگر آنکه گرسنگی سربازی را ناچار گرداند و برای سیر کردن خود جز آن راهی نداند. پس کسی را که دست به ستم گشاید کیفر دهید، و دست بی خردان خود را از زیان رساندن به لشکریان و زحمت رساندن به ایشان در آنچه استثناء کردیم، باز دارید. من در میان سپاه جای دارم. پس شکایتهایی را که دارید به من برسانید، و آنچه از آنان به شما می رسد و جز به وسیله خدا و من توانایی برطرف کردن آن را ندارید، با من در میان گذارید تا من به یاری خدا آن را تغییر دهم. ان شاء الله.

نامه ۶۱- به کمیل بن زیاد

به کمیل، پسر زیاد نخعی هنگامی که از جانب او عامل هیت بود. امام بر او خرده می گیرد که چرا سپاهیان دشمن را که از حوزه ماموریت او گذشته و برای غارت مسلمانان رفته اند واگذارده و از سرزمین خود نرانده است اما بعد، واگذاردن آدمی آنچه را به عهده دارد و عهده دار شدن وی کاری را که دیگری باید گزارد، ناتوانی است آشکار و اندیشه ای تباه و نابکار. دلیری تو در غارت مردم قرقرسیا و رها کردن مرزهایی که تو را بر آن گمارده ایم، و کسی در آنجا نیست که آن را پایید، و سپاه دشمن را از آن دور نماید، رایی خطاست و اندیشه ای نارسا. توپلی شده ای تا از دشمنانت هر که خواهد از آن بگذرد و بر دوستان غارت برد. نه قدرتی داری که با تو بستیزند، نه از تو ترسند و از پیشت گریزند. نه مرزی را توانی بست، نه شوکت دشمن را توانی شکست. نه نیاز مردم شهر را برآوردن توانی، و نه توانی امیر خود را راضی گردانی.

نامه ۶۲- به مردم مصر

به مصریان که با مالک اشتر فرستاد چون او را به حکومت آن سرزمین گمارد اما بعد، همانا خداوند سبحان محمد (ص) را برانگیخت تا جهانیان را از نافرمانی او بیم دهد، و گواه پیامبران پیش از خود گردد. چون او بسوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت به هم افتادند و دست ستیز گشادند و به خدا در دلم نمی گذشت و به خاطر نمی رسید که عرب خلافت را پس از از خاندان او بر آرد، یا مرا پس از وی از عهده دار شدن آن باز دارد، پیامبر (ص) و چیزی مرا نگران نکرد و به شگفتم نیاورد، جز شتافتن مردم بر فلان از هر سو و بیعت کردن با او. پس دست خود باز کشیدم، تا آنکه دیدم

گروهی در دین خود نماندند، و از اسلام روی برگرداندند و مردم را به نابود ساختن دین محمد (ص) خواندند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یا ویرانی، که مصیبت آن بر من سخت تر از محروم ماندن از خلافت است و از دست شدن حکومت شما، که روزهایی چند است که چون سرابی نماند، یا چون ابر که فراهم نشده پراکنده گردد. پس در میان آن آشوب و غوغا برخاستم تا جمع باطل بپراکنید و محو و نابود گردید، و دین استوار شد و بر جای بیارمید. و از این نامه است به خدا اگر تنها آنان را می دیدم، و آنان زمین را پر می کردند، نه باک داشتم و نه می هراسیدم، که من بر گمراهی آنان و رستگاری خود نیک آگاهم و با یقین از جانب پروردگار همراه، و من آرزومند دیدار خدایم و پاداش نیک او را می پایم، لیکن دریغم آید که بیخردان و تبهکاران این امت حکمرانی را به دست آرند، و مال خدا را دست به دست گردانند و بندگان او را به خدمت گمارند، و با پارسایان در پیکار باشند و فاسقان را یار، چه از آنان کسی است که در میان شما مسلمانان شراب نوشید و حد اسلام بر او جاری گردید، و از آنان کسی است که به اسلام نگوید تا بخششهایی بدو عطا گردید، و اگر نه از حکومت اینان بر شما می ترسیدم، شما را بر نمی انگیختم و سرزنشان نمی کردم، و به فراهم آمدنتان نمی خواندم و نمی آغاییدم، و آن هنگام که سر باز زدید و سستی گرفتید رهاتان می کردم. نمی بینید بر مرزهای شما دست افکنده اند و شهرهاتان گشوده است و کشورهاتان ربوده. در شهرهاتان جنگ بر قرار و دشمن با شما در پیکار خداتان بیامرزاد! گروه گروه روی به جنگ دشمنان نهید و در خانه ها و شهرهاتان درنگ نکنید، که به ستم گرفتار شوید و به خواری دچار، بهره تان کم مقدار. همانا جنگجو بیدار است، و آنکه بخواب رود چشمی پی او باز و هشیار. والسلام

نامه ۶۳- به ابوموسی اشعری

به ابوموسی اشعری که عامل او در کوفه بود. چون امام مردم کوفه را برای جنگ اصحاب جمل خواند، بدو خبر دادند ابوموسی آنان را به نشستن در خانه ترغیب می کند. از بنده خدا، امیر مومنان، به عبدالله پسر قیس! اما بعد، از تو به من سخنی رسید که به سود و زیان توست. چون فرستاده من نزد تو آید، دامن خود را به کمر در آر، و کمرت را استوار دار و از سوراخ خود پای بیرون گذار و آن را که همراه توست فراهم آر. اگر حق را با من دیدی بپذیر، و اگر دودل ماندی کناره گیر! به خدا سوگند هر جا باشی تو را بیارند و به حال خود نگذارند. چندانکه در کارت سرگردان مانی و چپ را از راست ندانی، و از جاییت به شتاب برخیزانند و از پیش رویت چنان ترسان شوی که از پشت سرت هراسان. کار نه چنان است که پنداری آسان است، که بلایی بزرگ و نمایان است باید بدان سوار شد و درشتی اش را هموار کرد و سختی اش را خوار. پس خرد خود را به فرمان آر و کار خود را در ضبط در آر و به سوی

ما بیا و بهره ات را از طاعت امام خود بردار، و اگر خوش نداری از کار ما کناره گیر بی هیچ سپاسی و یا تقدیر، دیگران کار تو را عهده دار شوند، چنانکه باید، و تو در خواب خفته و از تو نپرسند کجاست و به کجا رفته. به خدا سوگند که این پیکار به حق است و به فرمان کسی است که حق با اوست، و ما را باکی نبود که ملحدان چه کردند، والسلام.

نامه ۶۴- به معاویه

به معاویه در پاسخ او اما بعد، چنانکه یادآور شدی ما و شما دوست بودیم و هم پیوند، اما دیروز میان ما و شما جدایی افکند. ما ایمان آوردیم و شما به کفر گرایدید، و امروز ما استواریم و شما دستخوش آزمایش گردیدید. مسلمان شما جز به نادلخواه به اسلام نگرید و از آن پس که بزرگان عرب را در حزب رسول خدا (ص) دید. و یادآور شدی که من طلحه و زبیر را به قتل رساندم و عایشه را راندم، و میان کوفه و بصره ماندم. این کاری است که تو در آن نبود، پس زبانی بر تو نیاید و عذری از تو خواستن نباید. و یادآور شدی که مرا با مهاجران و انصار دیدار خواهی کرد. تو را با هجرت چه کار؟ و کدام مهاجر و انصار هجرت آن روز به پایان رسید که برادرت اسیر گردید. اگر شتاب داری نه رواست، لختی آرام گیر، که اگر من به دیدار تو آیم سزااست، که خدا مرا برانگیخته است تا از تو انتقام گیرم و اگر تو به دیدار من آیی چنان است که شاعر اسدی گفته است: روی به بادهای تابستانی دارند که بر آنان ریگ می افکند حالی که میان زمینهای نشیب و سنگهای سخت اندرند. شمشیری که بر جد و دایی و برادرت در یک رزمگاه زدم، نزد من است. و تو به خدا سوگند چنانکه دانستم دلی ناآگاه داری و خردی تباه، و بهتر است تو را بگویند بر نردبانی بلند بر شده ای که منظری به تو نمایانده است بد نمود و آن تو را زیان است نه سود. چه تو گمشده ای را می جویی که از تو نیست و گوسفندی را می چرانی که ملک دیگری است. منصبی را می خواهی که نه درخور آنی و نه گوهری از آن کانی. چه دور است گفتارت از کردار چه نیک به عموها و دایی هایت می مانی، که بخت بد و آرزوی باطل آنان را وانگذاشت تا به انکار پیامبری محمد (ص) شان واداشت، و چنانکه می دانی در هلاکت جای خود افتادند. نه دفاعی از خود کردند چنانکه باید، و نه حریمی را حمایت کردند آنسان که شاید. برابر شمشیرهایی که از آن تهی نیست میدان کارزار و نه سستی در آن پدیدار. و فراوان درباره کشندگان عثمان سخن راندی پس نخست آنچه را مردم پذیرفته اند قبول دار، سپس داوری آنان را به من واگذار، تا تو و آنان را به پذیرفتن کتاب خدای تعالی ملزم گردانم و حکم آن را درباره تان به انجام رسانم، و اما اینکه می خواهی چنان است که کودکی را بفریبند آنگاه که خواهند او را از شیر باز گیرند. و سلام به آنان که در خور سلامند.

دنيا! از من دور شو که مهارت بر دوشت نهاده است گسسته، و من از چنگالت به درجسته ام و از ريسمانهايت رسته و از لغزشگاههايت دوری گزیده ام. کجايند مهترانی که به بازیچه های خود فريشان دادی؟ کجايند مردمی که بازبورهائيت دام فريب بر سر راهشان نهادی. آنک در گورها گرفتارند و در لابلای لحدها ناپديدار. به خدا اگر کالبدی بودی دیدنی یا قالبی بپسودنی تو را وانمی گذاشتم، و حد خدا را درباره ات برپا می داشتم. به کيفر بندگانی که آنان را با آرزوها دستخوش فريب ساختی، و مردمانی که در هلاکت جايهاشان درانداختی، و پادشاهانی که به دست نابودی شان سپردی، و در چنگال بلاشان درآوردی. نه راهی برای درشدن و نه گريزگاهی برای بيرون آمدن. هرگز! آن که پا در لغزشگاهت نهاد به سر درآمد، و آن که در ژرفای دريائيت فرورفت به درنيامد، و آن که از ريسمانهايت رهيد، توفيق رفيقش گرديد، و آن که از گزند تو ايمن است، باکش نبود اگر جای تنگش مسکن است و دنيا در دیده او چنان است که گویی روز پايان آن است. از دیده ام نهان شو! به خدا سوگند رامت نشوم که مرا خوار بدانی، و گردن به بندت ندهم تا از اين سو بدان سويم کشانی، و سوگند به خدا بر عهده خود می گیرم، جز آن که او نخواهد که در آن ناگزينم. نفس خود را چنان تربيت کنم که اگر کرده نانی برای خوردن يافتم شاد شود، و از نانخورش به نمک خرسند گردد، و مردم دیده ام رادست می بدارم تا چون چشمه خشکيده آبی در آن نماند، و اشکی که دارد بريزاند. آيا چرنده، شکم را با چرا کردن پر سازد و بخفتد و گوسفند در آغل سير از گياه بخورد و بيفتد، و علی از توشه اش خورد و آرام خوابد؟ چشمش روشن باد! که از پس ساليانی دراز چون چارپایی به سر برد رها، يا چرنده ای سر داده به چرا. خوشا کسی که آنچه پروردگارش بر عهده وی نهاده، پرداخته است و در سختی اش با شکیبایی ساخته، و به شب دیده بر هم نهاده، و چون خواب بر او چيره شده بر زمین خفته و کف دست را بالين قرار داده در جمعی که از بیم روز بازگشت دیده هاشان به شب بيدار است، و پهلوهاشان از خوابگاه برکنار، و لبهاشان به ياد پروردگار و گناهانشان زدوده است از آمرزش خواستن بسيار. راه آنان حزب کردگارند و بدانيد که حزب کردگار رستگارند. راه پس پسر حنيف! از خدا بترس و کرده های نانت تو را کفايت است اگر به رهایی از آتش دوزخت عنايت است.

نامه ۶۵- به معاويه

به معاويه نيز اما بعد، وقت آن است تا از آنچه عيان است سود برگیری و حقيقت روشن را پذيري تو راه گذشتگان را گرفتی، با دعوهای باطل کردن، و مردمان را به فريب و دروغ به شبهت در افکندن، و رتبی را که برتر از توست، خواهان بودن. و آنچه را برای ديگری اندوخته است ربودن به خاطر از حق گريختن. و آنچه را رعايت آن از گوشت و خون بر تو لازمتر است، انکار نمودن آنچه گوشت شنيد و سينه ات از آن پر گرديد، و پس از حق جز گمراهی آشکارا چيست؟ و از پس آنچه عيان است

جز باطل آمیخته به حق نیست. از شبهت بهره‌یز و از آمیختگی آن به حق و باطل نیز، که روزگارانی است فتنه پرده بر خود افکنده و تیرگیهای آن دیده‌ها را پوشانده. و از تو به من نامه ای رسید با اسلوبهایی درهم و عبارتهایی مبهم. آشتی را مجال ناگذاشته داستانهایی از روی بی دانشی و نابخردی نگاشته. چون کسی شده ای که در خاکی نرم فرو شود و یا به تاریکی در زمینی بی نشانه راه رود. جایی را برای خود در نظر گرفته ای که رسیدن بدان دشوار است و نشانه هایش دور و ناپدیدار. عقاب رسیدن بدان نتواند و در بلندی همپایه عیوق ماند. پناه بر خدا که پس از من تو ولایت مسلمانان را به عهده گیری و سود و زیان آنان را پذیری، یا برای یکی از آنان با تو پیمانی برقرار سازم یا عهده استوار. پس، از هم اکنون خود را پیاپی و پی چاره برآی که اگر تقصیر روا داری و تا آنگاه که بندگان خدا آماده جنگ با تو شوند سر تسلیم پیش نیاری درهای چاره به رویت بسته شود و آنچه را امروز از تو قبول کنند ناپذیرفته، والسلام

نامه ۶۶- به عبدالله بن عباس

به عبدالله پسر عباس و این نامه از این پیش با روایتی دیگر گذشت اما بعد، گاه آدمی به چیزی شاد می شود که از او نخواهد برید، و به چیزی اندوهناک می شود که بدان نخواهد رسید. پس مبادا نیکوترین چیز که از دنیای خود برخورداری، رسیدن به لذتی بود یا بکار بردن خشمی که در سینه داری. بلکه باید باطلی را بمیرانی یا حقی را زنده گردانی، و باید که شادمانی ات به چیزی باشد که از پیش فرستاده ای و دریغت بر آنچه به جای می گذاری، و هم خود را بدانچه پس از مردن تو را باید بگماری.

نامه ۶۷- به قثم بن عباس به قثم

پسر عباس که عامل آن حضرت در مکه بود اما بعد، مراسم حج را برای مردم برپا دار و ایام الله را به یاد آنان آر، و بامداد و شامگاه برای آنان مجلس ساز. آن را که فتوا خواهد فتوا ده و نادان را بیاموز و با دانا به گفتگو پرداز. و جز زبانت پیام رسان مردمان نباشد، و جز رویت دربان. و هیچ حاجتمند را از دیدار خود محروم مگردان، چه اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود و در پایان حاجت او برآورده، تو را نستایند. و در مال خدا که نزد تو فراهم شده بنگر و آن را به عیالمدان و گرسنگانی که نزدیک هستند بده، و آنان که مستمندند و سخت نیازمند، و مانده را نزد ما بفرست تا میان کسانی که نزد ما هستند قسمت کنیم. و مردم مکه را بگو تا از ساکنان شهر اجرت نگیرند، که خدای سبحان فرماید: عاکف و بادی در آن یکسانند. عاکف مقیم مکه است و بادی کسی است که به حج می آید و از مردم مکه نیست. خدا ما و شما را بدانچه دوست دارد توفیق دهد، والسلام.

نامه ۶۸- به سلمان فارسی

به سلمان فارسی (ره) پیش از خلافت آن حضرت اما بعد، دنیا همچون مار است، پسودن آن نرم و هموار و زهر آن جانشکار. پس، از آنچه تو را در دنیا شادمان می دارد، روی برگردان! چه اندک زمانی با تو می ماند. و اندیشه دنیا را از سر بنه! چه یقین داری که از تو روی بگرداند، و آنگاه که بدان خو گرفته ای بیشتر از آن بترس، که دنیادار چون در دنیا به خوشی اطمینان کرد او را به تلخکامی در آورد، یا اگر به انس گرفتن آرمید او را دچار وحشت کرد، والسلام.

نامه ۶۹- به حارث همدانی

به حارث همدانی و چنگ در ریسمان قرآن زن و از آن نصیحت پذیر، حلالش را حلال و حرامش را حرام گیر، و حق را که پیش از این بوده است تصدیق دار، و رفته دنیا را برای مانده آن آینه عبرت شمار، چه برخی از آن به برخی دیگر ماند، و پایانش خود را به آغاز آن رساند، و همه آن رفتنی است و با کسی نماندنی، و نام خدا را بزرگ شمار و آن را جز برای حق بر زبان میار. مرگ و پس از مرگ را فراوان یاد کن و آرزوی مرگ مکن، جز که بدانی از تبعات مرگ رستن توانی، و از کاری دوری کن که کننده آن را بر خود روا دارد، و از دیگر مسلمانان ناپسند شمارد. و بترس از کاری که در نهان کنند و در عیان از آن خجلت برند، و پرهیز از کاری که چون از کننده آن پرسند آن را به خود نپذیرد، یا راه پوزش پیش گیرد. آبرویت را نشانه تیر گفتار مگردان، و هر چه شنیدی به مردمان مرسا که آن دروغگویی را نشان است، و هر چه مردم به تو گویند به خطا منسوب مکن که آن نادانی را برهان است. خشم خود را فرو خور، و به وقت توانایی در گذر. و گاه خشم در بردباری بکوش و به هنگام قدرت از گناه چشم پوش تا عاقبت تو را باشد. هر نعمتی را که خدا به تو داده با سپاس داشتن باقی بدار، و هیچ نعمت از نعمتهای خدا را که ارزانی توست ضایع مگذار، و باید که نشان نعمتی را که خدایت داده، در تو بینند آشکار.

نامه ۷۰- به سهل بن حنیف

به سهل پسر حنیف انصاری که از جانب امام حاکم مدینه بود، درباره کسانی که نزد معاویه رفتند اما بعد، به من خبر رسیده است از مردمی که نزد تو به سر می برند، بعضی پنهانی نزد معاویه می روند، دریغ مخور که شمار مردانت کاسته می گردد، و کمکشان گسسته. در گمراهی آنان و رهایی ات از رنج ایشان، بس بود از حق شان گریختن و به کوری و نادانی شتافتن. آنان مردم دنیاند روی بدان نهاده و شتابان در پی اش افتاده. عدالت را شناختند و دیدند، و شنیدند و به گوش کشیدند، و دانستند مردم به

میزان عدالت در حق یکسانند پس گریختند تا تنها خود را به نوایی برسانند. دور بوند دور از رحمت خدا. به خدا آنان از ستمی نگریختند و به عدالت نرسیدند. ما در این کار امیدواریم خدا دشوار آن را برای ما خوار، و ناهموارش را هموار سازد، ان شاء الله، والسلام.

نامه ۷۱- به منذر بن الجارود

به منذر پسر جارود عبدی که در پاره ای از آنچه امام او را بر آن ولایت داده بود خیانت کرد اما بعد، پارسایی پدرت مرا درباره تو فریفت، و گمان کردم پیرو پدرت هستی و به راه او می روی، لیکن آنچه درباره تو به من خبر داده اند، این است که از فرمانبرداری هوایت دست برنمی داری و ذخیرتی برای آخرت نمی گذاری. دنیای خود را آبادان می کنی با ویران کردن آخرت، و با خویشاوندانت می پیوندی به قیمت بریدن از دینت. اگر آنچه از تو به من رسیده درست باشد شتر خویش و تبار، و بند پای افزار تو از تو بهتر است، و آن که چون تو باشد در خور آن نیست که پاسداری مرزی را تواند یا کاری را به انجام رساند. یا رتبت او را برافرازند، یا در امانتی شریکش سازند. چون این نامه به تو رسد نزد من بیا، ان شاء الله. (منذر کسی است که امیرمومنان (ع) درباره او فرمود: (از خودبینی پیوسته به دو جانب خود می نگرد و در دو جامه که برتن دارد می خرامد و پیوسته بر بند کفشهای خود می دمد).

نامه ۷۲- به عبدالله بن عباس

به عبدالله پسر عباس اما بعد، تو از اجل خویش پیش نخواهی افتاد، و آنچه را روزی تو نیست به تو نخواهند داد. و بدان که روزگار دو روز است، روزی به سود توست و روزی به زیان تو و این که دنیا خانه ای است گردان، از دست این به دست آن. آنچه از آن توست هر چند ناتوان باشی خود را به تو خواهد رساند، و آنچه از آن به زیان توست به نیروی خود بازش نتوانی گرداند.

نامه ۷۳- به معاویه

به معاویه اما بعد، من با پاسخهای پیاپی به گفته هایت، و شنیدن مضمون نامه هایت، رای خود را سست می شمارم و زیرکی خود را به خطا منسوب می دارم، و تو که از من چیزهایی را خواستاری و نامه می نویسی و پاسخ انتظار داری، کسی را مانی که به خواب گران رود، و خوابهای بی اساس ببند، یا چون سرگردانی ایستاده که ایستادنش بر وی دشوار افتاده. آنچه به سروقت وی آمده به سود اوست یا به زیان وی، نمی داند و تو آن نیستی بلکه او به تو ماند. به خدا سوگند اگر نه آن بود که ماندنت را می خواستم، بلاهایی از من به تو می رسید که استخوان را بکوبد و گوشت را آب کند، و بدان که شیطان

تو را نمی گذارد تا به نیکوترین کارت پردازی و اندرزی را که به سود توست بشنوی و آویزه گوش سازی.

نامه ۷۴- پیمان میان ربیع و یمن

و از پیمانی است از آن حضرت که میان ربیع و یمن نوشت از خط هشام بن کلبی نقل شده است این پیمان نامه ای است که مردم یمن و ربیع آن را پذیرفته اند، چه آنان که در شهر حاضرند، و چه آنان که در بیابان به سر می برند. آنان پیرو کتاب خدایند مردم را به کتاب خدا می خوانند و به پذیرفتن آن وامی دارند، و هر که را به کتاب خدا بخواند و بدان فرمان دهد پذیرفته دارند. نه برابر آن بهایی گیرند و نه به جای آن چیزی را پذیرند، و آنان برابر کسی که خلاف این پیمان بود یا آن را واگذارد، یک سخند. بعضی بعض دیگر را یاورند، و به خاطر سرزنش این و خشم آن پیمان خود را نشکنند، و نه برای آنکه قومی قوم دیگر را خوار دارد و موجب دشنام آنان را فراهم آرد. آن که حاضر است و کسی که حاضر نیست گواه است بر این پیمان، و آن که بردبار است و آن که از خرد تهی است و آن که داناست و آن که نادان. و عهد و میثاق خدا بر این جمله بر عهده آنهاست. همانا از پیمان خدا پرسش خواهد شد، و علی بن ابی طالب نوشت.

نامه ۷۵- به معاویه

به معاویه در آغاز بیعت مردم با آن حضرت. واقدی آن را در کتاب جمل آورده است از بنده خدا، علی امیرمومنان، به معاویه پسر ابوسفیان: اما بعد، می دانی که من درباره شما معذورم و از آنچه رخ داد رویگردان و به دور. تا شد آنچه باید بود و باز داشتن آن ممکن نمی نمود. داستان دراز است و سخن بسیار. آنچه گذشت، گذشت و آنچه روی نمود آمد، به ناچار. پس، از آنان که نزد تو به سر می برند بیعت گیر و با گروهی از یاران خود نزد من بیا.

نامه ۷۶- به عبدالله بن عباس

و از وصیت آن حضرت است به عبدالله پسر عباس هنگامی که او را در بصره به جای خود گمارد با مردم گشاده رو باش آنگاه که آنان را ببینی، یا درباره آنان حکمی دهی یا در مجلس ایشان نشینی. از خشم پرهیز که نشانه سبکی سر است و شیطان آن را راهبر است. و بدان آنچه تو را به خدا نزدیک کند از آتش دور سازد، و آنچه تو را از خدا دور سازد به آتش در اندازد.

نامه ۷۷- به عبدالله بن عباس

و از وصیت آن حضرت است به عبدالله پسر عباس چون او را برای گفتگوی با خوارج فرستاد به قرآن بر آنان حجت میاور، که قرآن تاب معنیهای گونه گون دارد. تو چیزی از آیه ای می گویی، و خصم تو چیزی از آیه دیگر لیکن به سنت با آنان گفتگو کن، که ایشان را راهی نبود جز پذیرفتن آن.

نامه ۷۸- به ابوموسی اشعری

به ابوموسی اشعری در پاسخ کار حکمین سعید بن یحیی اموی آن را در کتاب مغازی آورده است همانا بسیاری از مردم دگرگونی پذیرفتند و از نصیب سعادت خود بی بهره ماندند. به دنیا روی نهادند، و از روی هوا سخن گفتند. من در این کار رفتار مردم عراق گرفتار کاری شگفت شده ام. مردمی بر آن فراهم آمدند که خود را می پسندیدند و جز خود چیزی نمی دیدند من اکنون به درمان ریشی برخاسته ام که ترسم سر آن نگشاید، و به نشده با خون و چرک به هم آید. بدان که در فراهم ساختن امت پیامبر (ص) و سازواری آنان با یکدیگر، کسی از من حریصتر نیست. من بدین کار پاداش نیکو و بازگشت به مینو را خواهانم و بدانچه بر خود پذیرفتم به زودی وفا کنم و آن را پایندانم، هر چند تو دگرگون شده باشی و چنانکه از من جدا شدی نباشی. همانا بدبخت کسی است که از سود خرد و تجربتی که او را داده اند محروم ماند، و من سخن آن کسی را که باطل گوید بر خود هموار کردن نتوانم، و کاری را که خدا به صلاح آورده به تباهی نکشانم. پس آنچه را نمی دانی بگذار، که مردم بد کردار با گفتارهای ناصواب به سوی تو در شتابند و خواهند عنان اندیشه تو را از راه درست برتابند والسلام.

نامه ۷۹- به سرداران سپاه

به امیران لشکر هنگامی که به خلافت رسید اما بعد، آنان که پیش از شما بودند تباه گردیدند، چون حق مردم را ندادند تا آن را به رشوت خریدند و به راه باطلشان بردند، و آنان پیرو آن گردیدند.

حکمت ها

حکمت ۱

(فرمود:) هنگام فتنه چون شتر دو ساله باش نه پستی تا سوارش شوند و نه پستانی تا شیرش دوشند چنان زی که در تو طمع نبندند.

حکمت ۲

(و فرمود:) آن که طمع را شعار خود گرداند خود را خرد نمایاند، و آن که راز سختی خویش بر هر کس گشود، خویشتن را خوار نمود. و آن که زبانش را بر خود فرمانروا ساخت خود را از بها بینداخت.

حکمت ۳

(و فرمود:) بخل ننگ است و ترس نقصان، و درویشی کند کننده زبان زیرک در برهان، و تنگدست بیگانه در دیار خود بر همگان. (و فرمود:) ناتوانی آفت است، و شکیبایی شجاعت و ناخواستن دنیا ثروت و پرهیزگاری سپری نگهدار و رضا نیکو همنشین و یار.

حکمت ۴

(و فرمود:) دانش میراثی است گرین و آداب، زیورهای نوین جان و تن و اندیشه آینه روشن.

حکمت ۵

(و فرمود:) سینه خردمند صندوق راز اوست و گشاده رویی دام دوستی و بردباری گور زشتیهاست. (یا که فرمود:) آشتی کردن، نهان جای زشتیهاست و آن که از خود خشنود بود ناخشنودان او بسیار شود.

حکمت ۶

(و فرمود:) صدقه دارویی است درمانبخش و کردار بندگان در دنیای آنان پیش دیده هاشان بود در آخرت ایشان هر چه را در این جهان کنند، در آن جهان بینند.

حکمت ۷

(و فرمود:) از این آدمی شگفتی گیرید: با پیه می نگرد و با گوشت سخن می گوید: و با استخوان می شنود، و از شکافی دم برمی آورد.

حکمت ۸

(و فرمود:) چون دنیا به کسی روی آرد، نیکوییهای دیگران را بدو به عاریت سپارد، و چون بدو پشت نماید، خوبیهای او را بر باید.

حکمت ۹

(و فرمود:) با مردم چنان بیامیزید که اگر مردید بر شما بگریند، و اگر زنده ماندید به شما مهربانی ورزند.

حکمت ۱۰

(و فرمود:) اگر بر دشمنت دست یافتی بخشیدن او را سپاس دست یافتن بر وی ساز.

حکمت ۱۱

(و فرمود:) ناتوانترین مردم کسی است که نیروی به دست آوردن دوستان ندارد، و ناتوانتر از او کسی بود که دوستی به دست آرد و او را ضایع گذارد.

حکمت ۱۲

(و درباره کسانی که از جنگ در کنار او کناره جستند، فرمود:) حق را خوار کردند و باطل را یار نشدند.

حکمت ۱۳

(و فرمود:) چون طلیعه نعمتها به شما رسید، با ناسپاسی دنباله آن را مبرید.

حکمت ۱۴

(و فرمود:) آن را که نزدیک واگذارد، یاری دور را به دست آرد.

حکمت ۱۵

(و فرمود:) هر فریب خورده را سرزنش نتوان کرد.

حکمت ۱۶

(و فرمود:) کارها چنان رام تقدیر است که گاه مرگ در تدبیر است.

حکمت ۱۷

(و آن حضرت را از فرموده رسول (ص) پرسیدند (پیری را با خضاب بپوشانید و خود را همانند یهود مگردانید) گفت:) او که درود خدا بر وی باد چنین فرمود: و شمار مرد دین اندک بود. اما اکنون که میدان اسلام فراخ گردیده و دعوت آن به همه جا رسیده، هر کس آن کند که خواهد.

حکمت ۱۸

(و فرمود:) هر که همراه آرزوی خویش تازد، مرگش به سر در اندازد.

حکمت ۱۹

(و فرمود:) از لغزش جوانمردان در گذرید که کسی از آنان نلغزید، جز که دست خدایش برافزاید.

حکمت ۲۰

(و فرمود:) ترس با نومیدی همراه است، و آزرم با بی بهرگی همعنان، و فرصت چون ابر گذران. پس فرصتهای نیک را غنیمت بشمارید.

حکمت ۲۱

(و فرمود:) ما را حقی است اگر دادند بستانیم و گرنه ترک شتران سوار شویم و برانیم هر چند شبروی به درازا کشد. (و این از سخنان لطیف و فصیح است و معنی آن این است که اگر حق ما را ندادند ما خوار خواهیم بود چنانکه ردیف شتر سوار بر سرین شتر نشیند، چون بنده و اسیر و مانند آن.)

حکمت ۲۲

(و فرمود:) آن که کرده وی او را بجایی نرساند نسب او وی را پیش نراند.

حکمت ۲۳

(و فرمود:) از کفاره گناهان بزرگ، فریادخواه را به فریاد رسیدن است، و غمگین را آسایش بخشیدن.

حکمت ۲۴

(و فرمود:) پسر آدم؟ چون دیدی پروردگارت پی در پی نعمتهای خود به تو می رساند و تو او را نافرمانی می کنی از او بترس.

حکمت ۲۵ (و فرمود:) هیچکس چیزی را در دل نهان نکرد، جز که در سخنان بی اندیشه اش آشکار گشت و در صفحه رخسارش پدیدار.

حکمت ۲۵

(و فرمود:) هیچکس چیزی را در دل نهان نکرد، جز که در سخنان بی اندیشه اش آشکار گشت و در صفحه رخسارش پدیدار.

حکمت ۲۶

(و فرمود:) با درد خود بساز چندانکه با تو بسازد.

حکمت ۲۷

(و فرمود:) برترین پارسایی نهفتن پارسایی است.

حکمت ۲۸

(و فرمود:) اگر تو به زندگی پشت کرده ای و مرگ به تو روی آور است پس چه زود دیدار میسر است.

حکمت ۲۹

(و فرمود:) بترسید! بترسید! که خدا چنان پرده بر بنده گستریده که گویی او را آمرزیده.

حکمت ۳۰

(و او را از ایمان پرسیدند، فرمود:) ایمان بر چهار پایه استوار است، بر شکیبایی، و یقین و داد و جهاد. و شکیبایی را چهار شاخه است: آرزومند بودن، و ترسیدن، و پارسایی و چشم امید داشتن. پس آن که مشتاق بهشت بود، شهوتها را از دل زدود، و آن که از دوزخ ترسید، از آنچه حرام است دوری گزید، و آن که ناخواهان دنیا بود، مصیبتها بر وی آسان نمود، و آن که مرگ را چشم داشت، در کارهای نیک پای پیش گذاشت. و یقین بر چهار شعبه است: بر بینایی زیرکانه، و دریافت عالمانه و پند گرفتن از

گذشت زمان و رفتن به روش پیشینیان. پس آن که زیرکانه دید حکمت بر وی آشکار گردید، و آن را که حکمت آشکار گردید عبرت آموخت، و آن که عبرت آموخت چنان است که با پیشینیان زندگی را در نوردید. و عدل بر چهار شعبه است: به فهمی ژرف نگرنده، و دانشی پی به حقیقت برنده، و نیکو داوری فرمودن، و در بردباری استوار بودن. پس آن که فهمید به ژرفای دانش رسید و آنکه به ژرفای دانش رسید از آبشخور شریعت سیراب گردید، و آن که بردبار بود، تقصیر نکرد و میان مردم با نیکنامی زندگی نمود. و جهاد بر چهار شعبه است: به کار نیک وادار نمودن، و از کار زشت منع فرمودن. و پایداری در پیکار با دشمنان، و دشمنی با فاسقان. پس آن که به کار نیک واداشت، پشت مومنان را استوار داشت، و آن که از کار زشت منع فرمود بینی منافقان را به خاک سود، و آن که در پیکار با دشمنان پایدار بود، حق را که بر گردن دارد ادا نمود، و آن که با فاسقان دشمن بود و برای خدا به خشم آید، خدا به خاطر او خشم آورد و روز رستاخیز وی را خشنود نماید.

و کفر بر چهار ستون پایدار است: پی وهم رفتن و خصومت کردن و از راه حق به دیگر سو گردیدن و دشمنی ورزیدن. پس آن که پی وهم گرفت به حق بازنگشت، و آن که از نادانی فراوان، خصومت ورزید، از دیدن حق کور گشت، و آن که از راه حق به دیگر سو شد، نیکویی را زشت و زشتی را نیکویی دید و مست گمراهی گردید، و آن که دشمنی ورزید راهها برایش دشوار شد و کارش سخت و برون شو کار ناپایدار. و شک بر چهار شعبه است: در گفتار جدال نمودن و ترسیدن و دودل بودن، و تسلیم حادثه های روزگار گردیدن. پس آن که جدال را عادت خود کرد، خویش را از تاریکی شبهت برون نیاورد، و آنکه از هر چیز که پیش رویش آمد ترسید پیوسته واپس خزید و آن که دودل بود پی شیطان او را بسود، و آن که به تباهی دنیا و آخرت گردن نهاد هر دو جهانش را به باد داد. (و پس از این سخن گفتاری بود که از بیم درازی و برون شدن از روش کاری که در این کتاب مقصود است نیاوردیم.)

حکمت ۳۱

(و فرمود:) نیکوکار از کار نیک بهتر است، و بد کردار از کار بد بدتر.

حکمت ۳۲

(و فرمود:) بخشنده باش نه با تذریر و اندازه نگهدار و بر خود سخت مگیر.

حکمت ۳۳

(و فرمود:) شریفترین بی نیازی، وانهادن آرزوهاست.

حکمت ۳۴

(و فرمود:) هر که بی محابا به مردمان آن گوید که نخواهند، درباره اش آن گویند که ندانند.

حکمت ۳۵

(و فرمود:) آن که آرزو را دراز کرد، کردار را نابساز کرد.

حکمت ۳۶

(و چون دهقانان انبار هنگام رفتن امام به شام او را دیدند، برای وی پیاده شدند و پیشاپیشش دویدند. فرمود:) این چه کار بود که کردید؟ (گفتند: عادت است که داریم و بدان امیران خود را بزرگ می شماریم. فرمود:) به خدا که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیایان خود را بدان به رنج می افکنید و در آخرتتان بدبخت می گردید. و چه زیانبار است رنجی که کیفر در پی آن است، و چه سودمند است آسایشی که با آن از آتش امان است.

حکمت ۳۷

(و به فرزند خود حسن (ع) فرمود:) پسرکم! چهار چیز از من بیاد دار، و چهار دیگر به خاطر سپار که چند که بدان کار کنی از کرده خود زیان نبری: گرانمایه ترین بی نیازی خرد است، و بزرگترین درویشی بیخردی است و ترسناکترین تنهایی خودپسندی است و گرامیترین حسب خوی نیکوست. پسرکم! از دوستی نادان پرهیز، چه او خواهد که تو را سود رساند لیکن دچار زیانت گرداند، و از دوستی بخیل پرهیز، چه او آنچه را سخت بدان نیازمندی از تو دریغ دارد، و از دوستی تبهکار پرهیز که به اندک بهایت بفروشد، و از دوستی دروغگو پرهیز که او سراب را ماند، دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور نمایاند.

حکمت ۳۸

(و فرمود:) اگر مستحبات واجبات را زیان رساند بنده را به خدا نزدیک نگرداند.

حکمت ۳۹

(و فرمود:) زبان خردمند در پس دل اوست، و دل نادان پس زبان او. (و این از معنیهای شگفت و شریف است و مقصود امام (ع) این است که: خردمند زبان خود رها نکند تا که با دل خویش مشورت کند و با اندیشه خود رای زند، و نادان را آنچه بر زبان آید و گفته ای که بدان دهان گشاید، بر اندیشیدن و رای درست را بیرون کشیدن سبقت گیرد. پس چنان است که گویی زبان خردمند پیرو دل اوست و دل نادان پیرو زبان او.) (و این معنی به لفظی دیگر از آن حضرت روایت شده است که:) دل بیخرد در دهان اوست و زبان خردمند در دل او (و معنی هر دو یکی است).

حکمت ۴۰

(و به یکی از یاران خود فرمود هنگامی که او از بیماری شکوه نمود.) خدا آنچه را از آن شکایت داری موجب کاستن گناهانت گرداند، چه در بیماری مزدی نیست، لیکن گناهان را می کاهد و می پیراید چون پیراستن برگ درختان، و مزد در گفتارست به زبان، و کردار با گامها و دستان، و خدای سبحان به خاطر نیت راست و نهاد پاک بنده هر بنده را که خواهد به بهشت در آورد. (و می گویم، امام علیه السلام راست گفت که در بیماری مزد نیست، چه بیماری از جمله چیزهاست که آن را عوض است نه مزد چرا که استحقاق عوض مقابل بلا و مصیبتی است که از جانب خدا بر بنده آید، چون دردها و بیماریها و مانند آن، و مزد و پاداش در مقابل کاری است که بنده کند، و میان عوض و مزد فرق است و امام چنانکه علم نافذ و رای رسای او اقتضا کند آن را بیان فرمود.)

حکمت ۴۱

(و آنگاه که از خواب یاد کرد فرمود:) خدا پیامرزا خباب پسر ارت را. به رغبت اسلام آورد و از روی فرمانبرداری هجرت کرد و به گذران روز قناعت، و از خدا راضی بود و مجاهد زندگی نمود. (و فرمود:) خوشا کسی که معاد را به یاد آورد، و برای حساب کار کرد، و به گذران روز قناعت نمود، و از خدا راضی بود.

حکمت ۴۲

(و فرمود:) اگر بدین شمشیرم بر بینی مرد با ایمان زنم که مرا دشمن گیرد، نگیرد، و گر همه جهان را بر منافق ریزم تا مرا دوست دارد، نپذیرد، و این از آن است که قضا جاری گشت و بر زبان پیامبر امی گذشت که فرمود: ای علی! مومن تو را دشمن نگیرد و منافق دوستی تو نپذیرد.

حکمت ۴۳

(و فرمود:) گناهی که تو را زشت نماید نزد خدا بهتر است از کار نیکی که پسندت آید.

حکمت ۴۴

(و فرمود:) ارزش مرد به اندازه همت اوست و صدق او به مقدار جوانمردی اش و دلیری او به میزان ننگی که از بدنامی دارد و پارسایی او به مقدار غیرتی که آرد.

حکمت ۴۵

(و فرمود:) پیروزی به دوراندیشی است و دوراندیشی در به کار انداختن رای و به کار انداختن رای در نگاهداشتن اسرار.

حکمت ۴۶

(و فرمود:) پرهیزد از صولت جوانمرد چون گرسنه شود و از ناکس چون سیر گردد.

حکمت ۴۷

(و فرمود:) دلهای مردان رمنده است، هر که آن را به خود خو داد، روی بدو نهاد.

حکمت ۴۸

(و فرمود:) عیب تو نهان است چندانکه ستاره بخت تابان است.

حکمت ۴۹

(و فرمود:) سزاوارتر مردم به بخشودن، توانا ترشان است به کیفر نمودن.

حکمت ۵۰

(و فرمود:) سخاوت بی خواستن بخشیدن است، و آنچه به خواهش بخشند یا از شرم است و یا از بیم سخن زشت شنیدن.

حکمت ۵۱

(و فرمود:) هیچ بی نیازی چون خرد نیست، و هیچ درویشی چون نادانی و هیچ میراث چون فرهیخته بودن و هیچ پشتیبان چون مشورت نمودن.

حکمت ۵۲

(و فرمود:) شکیبایی دو گونه است: شکیبایی بر آنچه خوش نمی شماری و شکیبایی از آنچه آن را دوست می داری.

حکمت ۵۳

(و فرمود:) توانگری در غربت چون در وطن ماندن است و درویشی در وطن، در غربت به سر بردن.

حکمت ۵۴

(و فرمود:) قناعت مالی است که پایان نیابد.

حکمت ۵۵

(و فرمود:) مال مایه شهوتهاست.

حکمت ۵۶

(و فرمود:) آن که تو را از گزند ترساند چون کسی است که تو را مژده رساند.

حکمت ۵۷

(و فرمود:) زبان درنده ای است، اگر واگذارندش بگزد.

حکمت ۵۸

(و فرمود:) زن کژدمی است، گزیدنش شیرین.

حکمت ۵۹

(و فرمود:) چون تو را درودی گویند درودی گوی از آن به، و چون به تو احسانی کنند، افزونتر از آن پاداش ده، و فضیلت او راست که نخست به کار برخاست.

حکمت ۶۰

(و فرمود:) پایمرد، خواهنده را همچون پر است.

حکمت ۶۱

(و فرمود:) مردم دنیا همچون سوارانند که در خوابند و آنان را می رانند.

حکمت ۶۲

(و فرمود:) از دست شدن دوستان، غربت است.

حکمت ۶۳

(و فرمود:) روانشدن حاجت، آسانتر، تا آن را از نااهل خواستن.

حکمت ۶۴

(و فرمود:) از بخشیدن اندک شرم مدار که محروم کردن اندکتر از آن بود.

حکمت ۶۵

(و فرمود:) پارسایی زیور درویشی است، و سپاس زیور توانگری.

حکمت ۶۶

(و فرمود:) اگر آن که خواهی نیستی باری بدان ننگر که کیستی.

حکمت ۶۷

(و فرمود:) نادان را نبینی جز که کاری را از اندازه فراتر کشاند، و یا بدانجا که باید نرساند.

حکمت ۶۸

(و فرمود:) چون خرد کمال گیرد، گفتار نقصان پذیرد.

حکمت ۶۹

(و فرمود:) روزگار تن ها را بفرساید، و آرزوها را تازه نماید، و مرگ را نزدیک آرد، و امیدها را دور و دراز دارد. کسی که بدان دست یافت رنج دید، و آن که از دستش داد سختی کشید.

حکمت ۷۰

(و فرمود:) آن که خود را پیشوای مردم سازد پیش از تعلیم دیگری باید به ادب کردن خویش پردازد، و پیش از آنکه به گفتار تعلیم فرماید باید به کردار ادب نماید، و آن که خود را تعلیم دهد و ادب اندوزد، شایسته تر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب آموزد.

حکمت ۷۱

(و فرمود:) آدمی با آدمی که برآرد گامی به سوی مرگ بردارد.

حکمت ۷۲

(و فرمود:) هر چه شمردنی است به سر رسد و هر چه چشم داشتنی است در رسد.

حکمت ۷۳

(و فرمود:) چون کارها همانند شود یکی را بر دیگری قیاس کردن توانست و پایان آن را از آغاز دانست.

حکمت ۷۴

(و در خبر ضرار پسر ضرابی است که چون بر معاویه در آمد و معاویه وی را از امیرالمومنین (ع) پرسید، گفت: گواهم که او را در حالی دیدم که شب پرده های خود را افکنده بود، و او در محراب خویش برپا ایستاده، محاسن را به دست گرفته چون مار گزیده به خود می پیچید و چون اندوهگینی می گریست، و می گفت:) ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو! با خودنمایی فرا راه من آمده ای؟ یا شیفته ام

شده ای؟ مباد که تو در دل من جای گیری. هرگز! جز مرا بفریب! مرا به توجه نیازی است؟ من تو را سه بار طلاق گفته ام و بازگشتی در آن نیست. زندگانی ات کوتاه است و جاهت ناچیز، و آرزوی تو داشتن خرد نیز آه از توشه اندک و درازی راه و دوری منزل و سختی در آمدنگاه.

حکمت ۷۵

(و از سخنان آن حضرت است، چون کسی از او پرسید: راه رفتن ما به شام به قضا و قدر خدا بود؟ پس از گفتار دراز، و این گزیده آن است:) وای بر تو! شاید قضاء لازم و قدر حتم را گمان کرده ای، اگر چنین باشد پاداش و کیفر باطل بود، و نوید و تهدید عاطل. خدای سبحان بندگان خود را امر فرمود و در آنچه بدان مامورند دارای اختیارند، و نهی نمود تا بترسند و دست باز دارند. آنچه تکلیف کرد آسان است نه دشوار و پاداش او بر کردار اندک، بسیار. نافرمانیش نکنند از آنکه بر او چیرند، و فرمانش نبرند از آن رو که ناگزیرند. پیامبران را به بازیچه نفرستاد، و کتاب را برای بندگان بیهوده نازل نفرمود و آسمان ها و زمین و آنچه میان این دو است به باطل خلق ننمود. این گمان کسانی است که کافر شدند. وای بر آنان که کافر شدند از آتش.

حکمت ۷۶

(و فرمود:) حکمت را هر جا باشد فرا گیر! که حکمت گاه در سینه منافق بود پس در سینه اش بجنبد تا برون شود و با همسانهای خود در سینه مومن بیارمد.

حکمت ۷۷

(و فرمود:) حکمت گمشده مومن است. حکمت را فرا گیر هر چند از منافقان باشد.

حکمت ۷۸

(و فرمود:) مرد را آن بهاست که بدان نیک داناست آن ارزی که می ورزی، (و این کلمه ای است که آن را بها نتوان گذارد، و حکمتی همسنگ آن نمی توان یافت و هیچ کلمه ای را همتای آن نتوان نهاد).

حکمت ۷۹

(و فرمود:) شما را به پنج چیز سفارش می کنم که اگر برای دسترسی بدان رنج سفر را بر خود هموار کنید، در خور است: هیچ یک از شما جز به پروردگار خود امید نیندد، و جز از گناه خود نترسد، و

چون کسی را چیزی پرسند که نداند شرم نکند که گوید ندانم، و هیچکس شرم نکند از آنکه چیزی را که نمی داند بیاموزد، و بر شما باد به شکیبایی که شکیبایی ایمان را چون سراسر است تن را، و سودی نیست تنی را که آن را سر نبود، و نه در ایمانی که با شکیبایی همبر نبود.

حکمت ۸۰

(و به مردی که در ستودن او افراط کرد، و آنچه در دل داشت به زبان نیاورد فرمود:) من کمتر از آنم که بر زبان آری و برتر از آنم که در دل داری.

حکمت ۸۱

(و فرمود:) آنچه از کشتار برهد دیرتر باید و بیشتر زاید.

حکمت ۸۲

(و فرمود:) آن که گفتن ندانم واگذارد، به هلاکتجای خود پای درآرد.

حکمت ۸۳

(و فرمود:) تدبیر پیر را از دلیری جوان دوستتر می دارم. (و در روایتی است) از حاضر و آماده بودن جوان برای کارزار.

حکمت ۸۴

(و فرمود:) در شگفتم از آن که نومید است و آمرزش خواستن تواند.

حکمت ۸۵

(و ابوجعفر محمد بن علی باقر از او (ع) حکایت کرد که فرمود:) دو چیز در زمین مایه امان از عذاب خدا بود، یکی از آن دو برداشته شد پس دیگری را بگیرد و بدان چنگ زنید: اما امانی که برداشته شد رسول خدا (ص) بود. و اما امانی که مانده است آمرزش خواستن است. خدای تعالی فرماید و خدا آنان را عذاب نمی کند حالی که تو در میان آنان و خدا عذابشان نمی کند حالی که آمرزش می خواهند (و این از نیکوتر لطایف معنی را برون آوردن است و ظرافت سخن را آشکار کردن).

حکمت ۸۶

(و فرمود:) آن که میان خود و خدا را به صلاح دارد، خدا میان او و مردم را به صلاح آرد، و آن که کار آخرت خود درست کند، خدا کار دنیای او را سامان دهد، و آن که او را از خود بر خویشتن واعظی است، خدا را بر او حافظی است.

حکمت ۸۷

(و فرمود:) فقیه کامل کسی است که مردم را از آمرزش خدا مایوس نسازد، و از مهربانی او نومیدشان نکند و از عذاب ناگهانی وی ایمنشان ندارد.

حکمت ۸۸

(و فرمود:) فروتر علم آن است که بر سر زبان است و برترین، آن که میان دل و جان است.

حکمت ۸۹

(و فرمود:) این دلها همچون تن ها به ستوه آید، پس برای آسایش آن سخنان گزیده حکمت را بجوئید از هر جا که باید!

حکمت ۹۰

(و فرمود:) کسی از شما نگوید خدایا از فتنه به تو پناه می برم! چه هیچکس نیست جز که در فتنه ای است، لیکن آن که پناه خواهد از فتنه های گمراه کننده پناهد که خدای سبحان فرماید: بدانید که مال و فرزندان شما فتنه است، و معنی آن این است که خدا آنان را به مالها و فرزندان می آزماید تا ناخشنود از روزی وی، و خشنود از آن را آشکار نماید، و هر چند خدا داناتر از آنهاست بدانها، لیکن برای آنکه کارهایی که مستحق ثواب است از آنچه مستحق عقاب است پدید آید، چه بعضی پسران را دوست دارند و دختران را ناپسند می شمارند، و بعضی افزایش مال را پسندند و از کاهش آن ناخرسندند. (و این از تفسیرهای شگفت است که از او شنیده شده).

حکمت ۹۱

(و او را از خیر پرسیدند فرمود:) خیر آن نیست که مال و فرزندات بسیار شود، بلکه خیر آن است که دانش فراوان گردد و بردباری ات بزرگمقدار، و بر مردمان سرافرازی کنی به پرستش پروردگار. پس اگر کاری نیک کردی خدا را سپاس گویی و اگر گناه ورزیدی از او آمرزش جویی، و در دنیا خیری نبود جز دو کس را: یکی آن که گناهانی ورزید و به توبه آن گناهان را در رسید، و دیگری آن که در کارهای نیکو شتاید. (و فرمود:) هیچ کاری با تقوی اندک نیست و چگونه اندک بود آنچه پذیرفتنی است.

حکمت ۹۲

(و فرمود:) نزدیکترین مردم به پیامبران، داناترین آنان است بدانچه آورده اند. (سپس برخواند:) همانا نزدیکترین مردم به ابراهیم آنانند که پیرو او گردیدند و این پیامبر و کسانی که گرویدند. (سپس فرمود:) دوست محمد (ص) کسی است که خدا را اطاعت کند هر چند نسبش به محمد (ص) نرسد، و دشمن محمد (ص) کسی است که خدا را نافرمانی کند هر چند خویشاوند نزدیک محمد (ص) بود.

حکمت ۹۳

(و شنید که مردی از خارجیان شب بیدار است در نماز و خواندن قرآن، فرمود:) به یقین خفتن به که با دودلی نماز گزاردن.

حکمت ۹۴

(و فرمود:) چون حدیثی را شنیدید آن را فهم و رعایت کنید، نه بشنوید و روایت کنید که راویان علم بسیارند و به کاربندان آن اندک در شمار.

حکمت ۹۵

(و شنید که مردی می گوید انالله و انا الیه راجعون فرمود:) گفته ما (ما از آن خداییم) اقرار ماست به بندگی و گفته ما که به سوی او بازمی گردیم اقرار است به تباهی و ناپایندگی.

حکمت ۹۶

(و گروهی او را پیش رویش ستودند، فرمود:) بار خدایا تو مرا از خودم بهتر می شناسی و من خود را از آنان بیشتر می شناسم. خدایا ما را بهتر از آن کن که می پندارند و بیامرزان ما آنچه را که نمی دانند.

حکمت ۹۷

(و فرمود:) روا ساختن حاجتها جز با سه چیز راست نیاید، خرد شمردن آن، تا بزرگ نماید. پوشیدن آن، تا آشکار گردد، و شتاب کردن در آن، تا گوارا شود.

حکمت ۹۸

(و فرمود:) بر مردمان روزگاری آید که جز سخن چین را ارج نهند، و جز بدکار را خوش طبع نخوانند، و جز با انصاف را ناتوان ندانند. در آن روزگار صدقه را تاوان به حساب آرند، و بر پیوند با خویشاوند منت گذارند، و عبادت را وسیلت بزرگی فروختن بر مردم انگارند. در چنین هنگام کار حکمرانی با مشورت زنان بود، و امیر بودن از آن کودکان و تدبیر با خواجگان.

حکمت ۹۹

(و او را دیدند با جامه ای کهنه و پینه زده. سبب پرسیدند فرمود:) دل را خاشع کند و نفس را خوار، و مومنان بدان اقتدا کنند در کردار.

حکمت ۱۰۰

همانا دنیا و آخرت دو دشمنند نافرهم، و دو راهند مخالف هم. آن که دنیا را دوست داشت و مهر آن را در دل کاشت، آخرت را نه پسندید و دشمن انگاشت، و دنیا و آخرت چون خاور و باختر است و آن که میان آن دو رود چون به یکی نزدیک گردد از دیگری دور شود. و چون دو زنند در نکاح یک شوی که ناسازگارند و در گفتگوی.

حکمت ۱۱

(و از نوف بکالی روایت است که شبی امیرالمومنین (ع) را دیدم از بستر خود برون آمده نگاهی به ستارگان انداخت و فرمود: نوف! خفته ای یا دیده ات باز است؟ گفتم دیده ام باز است. فرمود:) نوف! خوشا آنان که دل از این جهان گسستند و بدان جهان بستند. آنان مردمی اند که زمین را گسترده خود گرفته اند و خاک آن را بستر. و آب آن را طیب. قرآن را به جانشان بسته دارند و دعا را ورد زبان. چون مسیح دنیا را از خود دور ساخته اند و نگاهی بدان نینداخته. نوف! داود (ع) در چنین ساعت از شب برون شد و گفت این ساعتی است که بنده ای در آن دعا نکند جز که از او پذیرفته شود، مگر آن

که باج ستاند، یا گزارش کار مردمان را به حاکم رساند، یا خدمتگزار داروغه باشد، یا عرطبه طنبور نوازد، یا دارنده کوبه باشد و آن طبل است. (و گفته اند عرطبه، طبل است و کوبه، طنبور).

حکمت ۱۲

(و فرمود:) همانا خدا بر عهده شما واجبهایی نهاده، آن را ضایع نکنید! و حدودی برایتان نهاده از آن مگذرید! و از چیزهایی تان باز داشته حرمت آن را مشکنید و چیزهایی را برای شما نگفته و آن را از روی فراموشی وانگذارده، پس خود را درباره آن به رنج میفکنید.

حکمت ۱۳

(و فرمود:) مردم چیزی از کار دین را برای بهبود دنیای خود وانگذارند جز آنکه خدا چیزی را که زیانش از آن بیشتر است پیشاپیش آنان آرد.

حکمت ۱۴

(و فرمود:) بسا دانشمند که نادانی وی او را از پا در آورد و دانش او با او بود و او را سودی نکرد.

حکمت ۱۵

(و فرمود:) به رگهای دل این آدمی گوشتپاره ای آویزان است که شگفت تر چیز که در اوست آن است، و آن دل است زیرا که دل را ماده ها بود از حکمت و ضدهایی مخالف آن پس اگر در دل امیدی پدید آید، طمع آن را خوار گرداند و اگر طمع بر آن هجوم آرد، حرص آن را تباه سازد، و اگر نومیدی بر آن دست یابد، دریغ آن را بکشد، و اگر خشمش بگیرد بر آشوبد و آرام نپذیرد، اگر سعادت خرسندی اش نصیب شود، عنان خویشنداری از دست بدهد، و اگر ترس به ناگاه او را فرا گیرد، پرهیزیدن او را مشغول گرداند، و اگر گشایشی در کارش پدید آید، غفلت او را برباید، و اگر مالی به دست آرد، توانگری وی را به سرکشی وادارد، و اگر مصیبتی بدو رسد ناشکیبایی رسوایش کند، و اگر به درویشی گرفتار شود، به بلا دچار شود، و اگر گرسنگی بی طاقتش گرداند، ناتوانی وی را از پای بنشاند، و اگر پر سیر گردد، پری شکم زیانش رساند. پس هر تقصیر، آن را زیان است، و گذراندن از هر حد موجب تباهی و تاوان.

حکمت ۱۶

(و فرمود:) ما تکیه گاه میان راهیم. آن که از پس آمد به ما رسد، و آن که پیش تاخته به ما باز گردد.

حکمت ۱۷

(و فرمود:) فرمان خدا را برپا ندارد جز کسی که در حق مدارا نکند و خود را خوار نسازد و پی طمعها نتازد.

حکمت ۱۸

(سهل پسر حنیف انصاری پس از بازگشت از صفین در کوفه مرد، و امام او را از هر کس بیشتر دوست می داشت فرمود:) اگر کوهی مرا دوست بدارد درهم فرو ریزد (و معنی آن این است که رنج بر او سخت شود و مصیبتها به سوی او شتاب گیرد. و چنین کار نکنند جز با پاکیزگان نیکوکار و گزیدگان اخیار. و این مانند فرموده اوست که:) هر که ما اهل بیت را دوست گیرد، درویشی را همچون پوشاک بپذیرد (و گاه این سخن را به معنی دیگری تاویل کنند که اینجا جای آوردن آن نیست).

حکمت ۱۹

(و فرمود:) هیچ مال از خرد سودمندتر نیست، و هیچ تنهایی ترسناکتر از خود پسندیدن، و هیچ خرد چون تدبیر اندیشیدن، و هیچ بزرگواری چون پرهیزگاری، و هیچ همنشین چون خوی نیکو، و هیچ میراث چون فرهیخته شدن، و هیچ راهبر چون با عنایت خدا همراه بودن، و هیچ سوداگری چون کردار نیک ورزیدن، و هیچ سود چون ثواب اندوختن، و هیچ پارسایی چون باز ایستادن هنگام ندانستن احکام، و هیچ زهد چون نخواستن حرام، و هیچ دانش چون به تفکر پرداختن، و هیچ عبادت چون واجبه را ادا ساختن، و هیچ ایمان چون آزر و شکیبایی و هیچ حسب چون فروتنی، و هیچ شرف چون دانایی، و هیچ عزت چون بردبار بودن، و هیچ پشتیبان استوارتر از رای زدن.

حکمت ۱۱۰

(و فرمود:) چون نیکوکاری بر زمانه و مردم آن غالب آید و کسی به دیگری گمان بد برد، که از او فضیحتی آشکار نشده، ستم کرده است. و اگر بدکاری بر زمانه و مردم آن غالب شود و کسی به دیگری گمان نیک برد خود را فریفته است.

حکمت ۱۱۱

(و از او پرسیدند امیر مومنان! خود را چگونه می بینی؟ فرمود:) چگونه بود آن که در بقایش ناپایدار است و در تندرستی اش بیمار، و از آنجا که در امان است مرگ به سوی وی روان است. و بدان که بهترین مومنان آن بود که جان و خویشاوند و مال خود را در راه خدا پیشاپیش دهد، چه هر نیکی پیشاپیش فرستی برای تو اندوخته شود و آنچه واگذاری خیر آن را دیگری برد. از همنشینی آن که رایش سست و کارش ناپسند بود پرهیز، که هر کس را از آن که دوست اوست شناسند. و در شهرهای بزرگ سکونت کن که جایگاه فراهم آمدن مسلمانان است، و پرهیز از جایهایی که در آن از یاد خدا غافلند و آنجا که به یکدیگر ستم می رانند، و بر طاعت خدا کمتر یاران اند، و تنها در چیزی بیندیش که تو را باید و به کارت آید. مبدا بر سر بازارها بنشینی که جای حاضر شدن شیطان است و نمایشگاه فتنه و طغیان. و بدان کس که از او برتری، فراوان بنگر تا بدین نگریستن سپاس نعمت داری و شکر آن بگذاری، و در روز جمعه سفر مکن تا نماز جمعه را بگذاری، مگر سفری بود که در آن روی به خدا داری یا از آن ناچاری. در همه کارهایت خدا را اطاعت کن که طاعت خدا از هر چیز برتر است. نفس خود را بفریب و به عبادتش وادار و با آن مدارا کن و مقهورش مدار، و بر آن آسان گیر و به هنگامی که نشاط و فراغت بود، روی به عبادت آر. جز در آنچه بر تو واجب است که باید آن را به جای آری و در وقت آن بگذاری. و بترس که مرگ بر تو در آید، و تو از پروردگارت گریزان باشی و در جستجوی دنیا روان. از همنشینی با فاسقان پرهیز که شر به شر پیوندد. خدا را بزرگ دار و دوستان خدا را دوست شمار و از خشم پرهیز و خود را از آن برهان که خشم سپاهی است بزرگ از سپاهیان شیطان، والسلام.

حکمت ۱۱۲

(و فرمود:) بسا کسی که با نعمتی که بدو دهند. به دام افتد، و با پرده ای که بر گناه او پوشند فریفته گردد، و با سخن نیک که درباره اش گویند آزموده شود، و خدا هیچکس را به چیزی نیازمود چون مهلتی که بدو عطا فرمود.

حکمت ۱۱۳

(و فرمود:) دو تن به خاطر من تباه شدند: دوستی که اندازه نگاه نداشت و دشمنی که بغض مرا در دل کاشت.

حکمت ۱۱۴

(و فرمود:) از دست دادن فرصت اندوهی گلوگیر است.

حکمت ۱۱۵

(و فرمود:) دنیا همچون مار است سودن آن نرم و هموار، و درون آن زهر مرگبار. فریفته نادان دوستی آن پذیرد، و خردمند دانا از آن دوری گیرد.

حکمت ۱۱۶

(و او را از قریش پرسیدند، فرمود:) اما خاندان مخزوم: گل خوشبوی قریش اند، دوست داریم با مردانشان سخن گفتن، و زنانشان را به زنی گرفتن. اما خاندان عبدشمس: در رای دورانیش ترند و در حمایت مال و فرزند نیرومندتر. لیکن ما در آنچه به دست داریم بخشنده تریم، و هنگام مرگ در دادن جان جوانمردتر، و آنان بیشتر به شمارند و فریبکارتر و زشت کردار، و ما گشاده زبان تر و خیرخواه تر و خوبتر به دیدار.

حکمت ۱۱۷

(و فرمود:) دو کار با هم چه ناهمگون است و ناسازوار، کاری که لذتش رود و گناهش ماند، و کاری که رنجش برود و پاداشش ماند.

حکمت ۱۱۸

(و در پی جنازه ای می رفت، شنید مردی می خندد فرمود:) گویا مرگ را در دنیا بر جز ما نوشته اند، و گویا حق را در آن بر عهده جز ما هشته اند، و گویی آنچه از مردگان می بینیم مسافراند که به زودی نزد ما باز می آیند، و آنان را در گورهاشان جای می دهیم و میراثشان را می خوریم، پنداری ما از پس آنان جاودان به سر می بریم. سپس پند هر پند و پند دهنده را فراموش می کنیم و نشانه قهر بلا و آفت می شویم. (و فرمود:) خوشا آن که خود را خوار انگاشت، و کسبی پاکیزه داشت، و نهادش را از بدی پرداخت، و خوی خود را نیکو ساخت و زیادت مالش را بخشید و زبان را از فزون گویی در کشید، و شر خود را به مردم نرساند و سنت او را کافی بود، و خود را به بدعت منسوب نگرداند. (می گویم بعضی این فقره و آن را که پیش از آن است به رسول خدا (ص) نسبت داده اند.)

حکمت ۱۱۹

(و فرمود:) رشک بردن زن کفران است و رشک بردن مرد ایمان.

حکمت ۱۲۰

(و فرمود:) اسلام را چنان وصف کنم که کس پیش از من نکرده است. اسلام گردن نهادن است و گردن نهادن یقین داشتن، و یقین داشتن راست انگاشتن، و راست انگاشتن بر خود لازم ساختن، و بر خود لازم ساختن انجام دادن، و انجام دادن به کار نیک پرداختن.

حکمت ۱۲۱

(و فرمود:) از بخیل در شگفتم، به فقری می شتابد که از آن گریزان است و توانگری از دستش می رود که آن را خواهان است، پس در این جهان چون درویشان زید، و در آن جهان چون توانگران حساب پس دهد، و از متکبری در شگفتم که دیروز نطفه بود و فردا مردار است، و از کسی در شگفتم که در خدا شک می کند و آفریده های خدا پیش چشمش آشکار است، و از کسی در شگفتم که مردن را از یاد برده و مردگان در دیده اش پدیدار، و از کسی در شگفتم که زنده شدن آن جهان را نمی پذیرد و زنده شدن بار نخستین را می بیند، و در شگفتم از آن که به آبادانی ناپایدار می پردازد و خانه جاودانه را رها می سازد.

حکمت ۱۲۲

(و فرمود:) آن که در کار کوتاهی ورزید دچار اندوه گردید، آن را که از مال و جانش نصیبی از آن خدا نیست خدا را بدو نیازی نیست.

حکمت ۱۲۳

(و فرمود:) در آغاز سرما خود را از آن بپایید و در پایانش بدان روی نمایید که سرما با تن ها آن می کند که با درختان. آغازش می سوزاند و پایانش برگ می رویاند.

حکمت ۱۲۴

(و فرمود:) بزرگی آفریننده در اندیشه ات، آفریده را خرد می نمایاند در دیده ات.

حکمت ۱۲۵

(و چون از صفین باز می گشت، به گورستان برون کوفه نگریست و فرمود:) ای آرمیدگان خانه های هراسناک، و محلتهای تهی و گورهای تاریک، و ای غنودگان در خاک! ای بی کسان، ای تنها خفتگان! ای وحشت زدگان! شما پیش از ما رفتید و ما پی شمایم و به شما رسندگان. اما خانه ها، در آنها آرمیدند، اما زنان، به زنی شان گزیدند. اما مالها، بخش گردیدند. خبر ما جز این نیست، خبری که نزد شماست چیست؟ (سپس به یاران خود نگریست و فرمود:) اگر آنان را رخصت می دادند که سخن گویند شما را خبر می دادند که بهترین توشه ها پرهیزگاری است.

حکمت ۱۲۶

(و شنید مردی دنیا را نکوهش می کند فرمود:) ای نکوهنده جهان، فریفته به نیرنگ آن، به ژاژه های دلباخته و به نکوهشش پرداخته. فریفته دنیایی و سرزنشش می نمایی؟ تو بر دنیا دعوی گناه داری، یا دنیا باید بر تو دعوی کند که گنهکاری؟ دنیا کی سرگشته ات ساخت و چسان به دام فریت انداخت؟ با خفتن گاههای پدرانت که پوسیدند؟ یا با خوابگاههای مادرانت که در خاک آرمیدند؟ چند کس را با پنجه های تیمار داشتی؟ و چند بیمار را با دستهای در بستر گذاشتی؟ بهبود آنان را خواهان بودی، و دردشان را به پزشکان می نمودی. بامدادان، که دارویت آنان را بهبودی نداد، و گریه ات آنان را سودی. بیمت آنان را فایدتی نبخشید، و آنچه خواهانش بودی به تو نرسید، و نه به نیرویت بیماری از آنان دور گردید. دنیا از او برای نمونه ای پرداخت، و از هلاکتجای وی نموداری ساخت. دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را راستگو انگاشت، و خانه تندرستی است آن را که شناختش و باور داشت، و خانه بی نیازی است برای کسی که از آن توشه اندوخت، و خانه پند است برای آن که از آن پند آموخت. مسجد محبان خداست، و نمازگاه فرشتگان او، و فرود آمد نگاه وحی خدا و تجارتجای دوستان او. در آن آمرزش خدا را به دست آوردند و در آنجا بهشت را سود بردند. چه کسی دنیا را نکوهد حالی که بانگ برداشته است که جدا شدنی است، و فریاد کرده است که ناماندنی است، گفته است که خود خواهد مرد و از مردمش کسی جان به در نخواهد برد. با محنت خود از محنت برای آنان نمونه ساخت، و با شادمانی اش آنان را به شوق شادمانی انداخت. شامگاه به سلامت گذشت و بامداد مصیبتی جانگداز برگشت، تا مشتاق گرداند و بترساند، و بیم دهد و بیریزاند. پس مردمی در بامداد پشیمانی بدگوی او بودند و مردمی روز رستاخیز او را ستودند. دنیا به یادشان آورد، و یادآور شدند. با آنان سخن گفت و گفته او را راست داشتند. و پندشان داد، و از پند او بهره برداشتند.

حکمت ۱۲۷

(و فرمود:) خدا را فرشته ای است که هر روز بانگ برمی دارد: بزیاید برای مردن و فراهم کنید برای نابود گشتن و بسازید برای ویران شدن.

حکمت ۱۲۸

(و فرمود:) دنیا خانه ای است که از آن بگذرند، نه جایی که در آن به سر برند، و مردم در آن دو گونه اند: یکی آن که خود را فروخت و خویش را به تباهی انداخت، و دیگری که خود را خرید و آزاد ساخت.

حکمت ۱۲۹

(و فرمود:) دوست از عهده دوستی برنیاید تا برادر خود را در سه چیز نیاید: هنگامی که به بلا گرفتار شود، هنگامی که حاضر نبود هنگامی که در گذرد.

حکمت ۱۳۰

(و فرمود:) کسی را که چهار چیز دادند از چهار چیز محروم نباشد: آن را که دعا دادند از پذیرفته شدن محروم نماند، و آن را که توبه روزی کردند، از قبول گردیدن، و آن را که آمرزش خواستن نصیب شد، از بخشوده گردیدن، و آن را که سپاس عطا شد از فزوده گشتن. و گواه این جمله کتاب خداست که درباره دعاست مرا بخوانید تا بپذیرم. و در آمرزش خواستن گفته است: آن که کاری زشت کند یا بر خود ستم کند سپس از خدا آمرزش خواهد، خدا را بخشنده و مهربان می یابد. و درباره سپاس گفته است: اگر سپاس گفتید برای شما می افزایم. و در توبت گفته است: بازگشت به خدا برای کسانی است که از نادانی کار زشت می کنند، سپس زود باز می گردند، خدا براینان می بخشاید و خدا دانا و حکیم است.

حکمت ۱۳۱

(و فرمود:) نماز تقرب هر پرهیزگار است و حج جهاد هر ناتوان، و برای هر چیز زکاتی است و زکاه تن روزه است، و جهاد زن بودن شوی را به فرمان.

حکمت ۱۳۲

(و فرمود:) روزی را با دادن صدقه فرود آرید. (و فرمود:) آن که عوض را باور کند، در بخشش جوانمرد بود.

حکمت ۱۳۳

(و فرمود:) یاری خدا آن اندازه رسد که به کار داری.

حکمت ۱۳۴

(و فرمود:) آن که میانه روی گزید، درویش نگردد.

حکمت ۱۳۵

(و فرمود:) آن را که نانخور کم است یکی از دو توانگری اش فراهم است. (و فرمود:) دوستی ورزیدن نیمی از خرد است. (و فرمود:) اندوه خوردن نیم کهنسال شدن است.

حکمت ۱۳۶

(و فرمود:) شکیبایی به اندازه مصیبت فرود آید، و آن که به هنگام مصیبت دست بر رانهایش زند ثوابش به دست نیاید.

حکمت ۱۳۷

(و فرمود:) بسا روزه دار که از روزه خود جز گرسنگی و تشنگی بهره نبرد، و بسا برپا ایستاده که از ایستادن جز بیداری و رنج بری نخورد. خوشا خواب زیرکان و خوشا روزه گشادن آنان.

حکمت ۱۳۸

(و فرمود:) ایمان خود را با صدقه نگاه دارید، و مالهاتان را با زکات دادن، و موجهای بلا را با دعا برانید.

حکمت ۱۳۹

و از سخنان آن حضرت است به کمیل پسر زیاد نخعی (کمیل پسر زیاد گفت: امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) دست مرا گرفت و به بیابان برد، چون به صحرا رسید آهی دراز کشید و گفت: ای کمیل! این دلها آوندهاست، و بهترین آنها نگاهدارنده ترین آنهاست. پس آنچه تو را می گویم از من به خاطر دار: مردم سه دسته اند: دانایی که شناسای خداست، آموزنده ای که در راه رستگاری کوشاست، و فرومایگانی رونده به چپ و راست که درهم آمیزند، و پی هر بانگی را گیرند و با هر باد به سویی خیزند. نه از روشنی دانش فروغی یافتند و نه به سوی پناهگاهی استوار شتافتند. کمیل! دانش به مال است که دانش تو را پاسبان است و تو مال را نگهدار. مال با هزینه کردن کم آید، و دانش با پراکنده شدن بیفزاید، و پرورده مال با رفتن مال با تو نپاید. ای کمیل. پسر زیاد! شناخت دانش، دین است که بدان کردن باید نهاد. آدمی در زندگی به دانش طاعت پروردگار آموزد و برای پس از مرگ نام نیک اندوزد، و دانش فرمانگذارست و مال فرمانبردار. کمیل! گنجوران مالها مرده اند گرچه زنده اند، و دانشمندان چندانکه روزگار پاید، پاینده اند. تن هاشان ناپدیدارست و نشانه هاشان در دلها آشکار. بدان که در ا

ینجا (و به سینه خود اشارت فرمود) دانشی است انباشته، اگر فراگیری برای آن می یافتم. آری! یافتم آن را که تیز دریافت بود، لیکن امین نمی نمود، با دین دنیا می اندوخت و به نعمت خدا بر بندگانش برتری می جست، و به حجت علم بر دوستان خدا بزرگی می فروخت. یا کسی که پیرو خداوندان دانش است، اما در شناختن نکته های باریک آن او را نه بینش است. چون نخستین شبهت در دل وی راه یابد درماند و راه زدودن آن را یافتن نتواند. بدان که برای فرا گرفتن دانشی چنان نه این در خور است و نه آن. یا کسی که سخت در پی لذت است و رام شهوت راندن یا شیفته فراهم آوردن است و مالی را بر مال نهادن. هیچیک از اینان اندک پاسداری دین را نتواند و بیشتر به چارپای چرنده ماند. مرگ دانش این است و مردن خداوندان آن چنین. بلی زمین تهی نماند از کسی که حجت بر پای خداست، یا پدیدار و شناخته است و یا ترسان و پنهان از دیده هاست. تا حجت خدا باطل نشود و نشانه هایش از میان نرود، و اینان چندند و کجا جای دارند؟ به خدا سوگند اندک به شمارند، و نزد خدا بزرگمقدار. خدا حجتها و نشانه های خود را به آنان نگاه می دارد، تا به همانندهای خویش بسپارند و در دلهای خویش بکارند. دانش، نور حقیقت بینی را بر آنان تافته و آنان روح یقین را دریافته و آنچه را ناز پروردگان دشوار دیده اند آسان پذیرفته اند. و بدانچه نادانان از آن رمیده اند خو گرفته. و همشین دنیاوند با تن ها، و جانهاشان آویزان است در ملا اعلی. اینان خدا را در زمین او جانشینانند و مردم را به دین او می خوانند. وه که چه آرزومند دیدار آنانم؟ کمیل اگر خواهی باز گرد.

حکمت ۱۴۰

آدمی نهفته در زیر زبان خویش است.

حکمت ۱۴۱

(و فرمود:) کسی که ارج خود نشناخت جان خود را باخت.

حکمت ۱۴۲

(و به مردی که از او خواست تا پندش دهد فرمود:) از آنان مباش که به آخرت امیدوار است بی آنکه کاری سازد، و به آرزوی دراز توبه را واپس اندازد. درباره دنیا چون زاهدان سخن گوید، و در کار دنیا راه جویندگان دنیا را پوید. اگر از دنیا بدو دهند سیر نشود، و اگر از آن بازش دارند خرسند نگردد. در سپاس آنچه بدان داده اند ناتوان است، و از آنچه مانده فزونی را خواهند. از کار بد باز می دارد، و خود باز نمی ایستد، و بدانچه خود نمی کند فرمان می دهد. نیکوان را دوست می دارد، و کار او کار آنان نیست و گناهکاران را دشمن می دارد، و خود از آنان یکی است. مرگ را خوش نمی دارد، چون گناهانش بسیار است و بدانچه به خاطر آن از مردن می ترسد در کارست. اگر بیمار شود پیوسته در پشیمانی است، و اگر تندرست باشد سرگرم خوشگذرانی. چون عافیت یابد به خود بالان است، و چون گرفتار بلا شود نومید و نالان. اگر بلایی بدو رسد، به زاری خدا را خواند، و اگر امیدی یابد مغرور روی برگرداند. در آنچه درباره آن به گمان است، هوای نفس خویش را به فرمان است، و درباره آنچه یقین دارد در چیرگی بر نفس ناتوان. از کمتر گناه خود بر دیگری ترسان است، و بیشتر از پاداش کرده او را

برای خود بیوسان. اگر بی نیاز شود سرمست گردد و مغرور، و اگر مستمند شود مایوس و سست و رنجور، چون کار کند در کار کوتاه است و چون بخواهد بسیار خواه است. چون شهوت بر او دست یابد گناه را مقدم سازد، و توبه را واپس اندازد و چون رنجی بدو رسد از راه شرع و ملت برون تازد. آنچه را مایه عبرت است وصف کند و خود عبرت نگیرد، و در اندرز دادن مبالغه کند و خود اندرز نپذیرد. در گفتن، بسیار گفتار، و در عمل اندک کردار در آنچه ناماندنی است خود را بر دیگری پیش دارد، و آنچه را ماندنی است آسان شمارد. غنیمت را غرامت پندارد و غرامت را غنیمت انگارد. از مرگ بیم دارد و فرصت را وامی گذارد. گناه جز خود را بزرگ می انگارد و بیشتر از آن را که خود کرده، خرد به حساب می آرد، و از طاعت خود آن را بسیار می داند که مانندش را از جز خود ناچیز می پندارد. پس او بر مردم طعنه زند و با خود کار به ریا و خیانت کند با توانگران به بازی نشستن را دوست تر دارد تا با مستمندان در یاد خدا پیوستن. به سود خود بر دیگری حکم کند و برای دیگری به زیان خود رای ندهد، و دیگران را راه نماید و خود را گمراه نماید. پس فرمان او را می برند و او

نافرمانی می کند. و حق خود را به کمال می ستاند و حق دیگری را به کمال نمی دهد. از مردم می ترسد، نه در راه طاعت خدا و از خدا نمی ترسد در راه طاعت بنده ها. (و اگر در این کتاب جز این گفتار نبود، برای اندرز بجا و حکمت رسا، و بینایی بیننده و پند دادن نگرنده اندیشنده بس می نمود.)

حکمت ۱۴۳

(و فرمود:) هر کس را سرانجامی است، شیرین و یا تلخکامی است.

حکمت ۱۴۴

(و فرمود:) هر بختیاری را بخت برگشتنی است، و آنچه برگشت پنداری نبوده و نیست.

حکمت ۱۴۵

(و فرمود:) شکیا پیروزی را از کف ندهد اگر چه روزگارانی بر او بگذرد.

حکمت ۱۴۶

(و فرمود:) آن که به کار کسانی خشنود است، چنان است که در میان کار آنان بوده است، و هر که در باطلی پا نهاد، دو گناه بر گردن وی افتاد، گناه کردار و گناه خشنودی بدان کار.

حکمت ۱۴۷

(و فرمود:) چنگ در پیمانهای کسانی در آرید که چشم وفا از ایشان دارید.

حکمت ۱۴۸

(و فرمود:) آنان را طاعت دارید که در ناشناختنشان عذری ندارید.

حکمت ۱۴۹

(و فرمود:) شما را نمایانند اگر می دیدید، و راه نمودند اگر می یافتید، و شنوانند اگر می شنیدید.

حکمت ۱۵۰

(و فرمود:) برادرت را با نیکویی بدو سرزنش کن، و گزند وی را به بخشش بدو به وی بازگردان.

حکمت ۱۵۱

(و فرمود:) آن که خود را در جاهایی که موجب بدگمانی است نهاد، آن را که گمان بد بدو برد سرزنش مکناد.

حکمت ۱۵۲

(و فرمود:) هر که بر ملک دست یافت تنها خود را دید و از دیگران رو بتافت. (و فرمود:) هر که خود رای گردید به هلاکت رسید، و هر که با مردمان رای برانداخت خود را در خرد آنان شریک ساخت.

حکمت ۱۵۳

(و فرمود:) آن که راز خود را نهان داشت، اختیار را به دست خویش گذاشت.

حکمت ۱۵۴

(و فرمود:) تنگدستی بزرگتر مرگ است.

حکمت ۱۵۵

(و فرمود:) آن که حق کسی را گزارد که حقش را به جا نیارد، به بندگی او اعتراف دارد.

حکمت ۱۵۶

(و فرمود:) آفریده را فرمان بردن نشاید آنجا که نافرمانی آفریننده لازم آید.

حکمت ۱۵۷

(و فرمود:) مرد را سرزنش نکنند که چرا حق خود را دیر درخواست نمود، بلکه او را عیب کنند که دست بدانچه از آن او نیست گشود.

حکمت ۱۵۸

(و فرمود:) خود پسندیدن مانع به زیادت رسیدن است.

حکمت ۱۵۹

(و فرمود:) مرگ نزدیک است و همصحبتی دنیا اندک.

حکمت ۱۶۰

(و فرمود:) برای کسی که دو دیده اش بیناست، بامداد، روشن و هویداست.

حکمت ۱۶۱

(و فرمود:) دست از گناه برداشتن آسانتر تا روی به توبه داشتن.

حکمت ۱۶۲

(و فرمود:) بسا یک خوردن که مانع شود لذت از خوردنیها را بردن.

حکمت ۱۶۳

(و فرمود:) مردم دشمن آنند که نمی دانند.

حکمت ۱۶۴

(و فرمود:) آن که پیشاپیش رایها تاخت، درست را از خطا باز شناخت.

حکمت ۱۶۵

(و فرمود:) هر که برای خدا خشم کرد، باطل را هر چند سخت بود از پا درآورد.

حکمت ۱۶۶

(و فرمود:) چون از کاری ترسی بدان درشو، که خود را سخت پاییدن دشوارتر تا در نشدن در کار و ترسیدن.

حکمت ۱۶۷

(و فرمود:) فراخ سببگی و بردباری دست افزار سروری است و سالاری.

حکمت ۱۶۸

(و فرمود:) با پاداش دادن به نیکوکار بدکار را بیازار.

حکمت ۱۶۹

(و فرمود:) بدی را از سینه جز خود برکن با کندن آن از سینه خویشتن.

حکمت ۱۷۰

(و فرمود:) ستیز، تدبیر را باطل کند.

حکمت ۱۷۱

(و فرمود:) آزمند بودن، جاودان بندگی نمودن است.

حکمت ۱۷۲

(و فرمود:) کوتاهی در کار را پشیمانی بار است و دوراندیشی را سلامت در کنار.

حکمت ۱۷۳

(و فرمود:) آنجا که گفتن باید خاموشی نشاید، و آنجا که ندانند، به که خاموش مانند.

حکمت ۱۷۴

(و فرمود:) دو دعوی خلاف هم نیست جز که یکی را روی در گمراهی است.

حکمت ۱۷۵

(و فرمود:) از آن هنگام که حق را به من نمودند در آن دودل نگردیدم.

حکمت ۱۷۶

(و فرمود:) دروغ نگفتم و دروغ نشنودم، و گمراه نشدم و کسی را گمراه ننمودم.

حکمت ۱۷۷

(و فرمود:) آن که نخست دست به ستم گشاید فردا پشت دست خاید.

حکمت ۱۷۸

(و فرمود:) رخت بر بستن نزدیک است.

حکمت ۱۷۹

(و فرمود:) آن که با حق بستیزد خون خود بریزد.

حکمت ۱۸۰

(و فرمود:) هر که را شکیبایی نرھاند بی تابي اش تباه گرداند.

حکمت ۱۸۱

(و فرمود:) شگفتا! خلافت از راه همصحبتي به دست آید. (و شعری از او در این باره روایت شده است:) اگر با شورا کار آنان را به دست گرفتی چه شورایی بود که رای دهندگان در آنجا نبودند. و اگر از راه خویشاوندی بر مدعیان حجت آوردی، دیگران از تو به پیامبر نزدیکتر و سزاوارتر بودند.

حکمت ۱۸۲

(و فرمود:) آدمی در جهان نشانه است و تیرهای مرگ بدو روانه، و غنیمتی است در میان و مصیبتها بر او پیشدستی کنان. و با هر نوشیدنی، نای گرفتنی است و با هر لقمه ای طعام در گلو ماندنی، و بنده به نعمتی نرسد تا از نعمتی بریده نشود، و به پیشباز روزی از زندگی خود نرود تا روزی از آنچه او راست سپری نشود. پس ما یاران مرگیم و جانها مان نشانه مردن، پس چسان امیدوار باشیم جاودانه به سر بردن؟ و این شب و روز بنایی را بالا نبرند جز که در ویران کردن آن بتاختند و در پراکندن آنچه فراهم ساختند.

حکمت ۱۸۳ (و فرمود:) پسر آدم! آنچه بیش از خوراک روزانه ات کسب نمودی در آن گنجور جز خود بودی.

حکمت ۱۸۴

(و فرمود:) دلها را هوایی است و روی آوردنی و پشت کردنی، پس دلها را آنگاه به کار گیرید که خواهان است و روی در کار، چه دل اگر به ناخواه به کاری وادار شود، کور گردد.

حکمت ۱۸۵

(و فرمود:) چون خشمناک شوم، کی خشم خود را فرو نشانم؟ آنگاه که انتقام گرفتن نتوانم، تا مرا گویند اگر شکیا باشی بهتر یا آنگاه که توانم تا مرا گویند اگر ببخشایی - نیکوتر -.

حکمت ۱۸۶

(و بر پلیدی که در پارگین بود گذشت و فرمود:) این چیزی است که بخیلان در آن بخل می ورزیدند. (و در روایت دیگری است که فرمود:) این چیزی است که دیروز بر سر آن همچشمی می کردید.

حکمت ۱۸۷

(و فرمود:) آنچه از مالت رفت و تو را پند آموخت، از دستت نشد و نسوخت.

حکمت ۱۸۸

(و فرمود:) این دلها همچون تنها به ستوه آید پس برای راحت آن سخنان تازه حکمت باید.

حکمت ۱۸۹

(و چون گفته خوارج را شنید که حکومت جز از آن خدا نیست، فرمود:) سخن حقی است که بدان باطلی را خواهند.

حکمت ۱۹۰

(و در وصف جمع فرومایگان فرمود:) آنانند که چون فراهم آیند پیروز گردند، و چون پراکنده گردند شناخته نشوند (و گفته اند امام فرمود:) آنانند که چون فراهم آیند زیان رسانند و چون پراکنده شوند سود دهند. (گفتند زیان فراهم آمد نشان را دانستیم سود پراکنده شدنشان چیست؟ فرمود:) خداوندان پیشه ها به سر پیشه های خود باز گردند و مردم از آنان سود برند: چون بنا که بر سر ساختن بنای خود رود و بافنده که به کارگاهش و نانوا که به نانوا خانه باز گردد. زیان آنان را بپذیری، یا برای یکی از آنان با تو پیمانی بر قرار سازم یا عهده استوار. پس، از هم اکنون خود را بپای و پی چاره برآی که اگر تقصیر روا داری و تا آنگاه که بندگان خدا آماده جنگ با تو شوند سر تسلیم پیش نیاری درهای چاره به رویت بسته شود و آنچه را امروز از تو قبول کنند ناپذیرفته، والسلام

حکمت ۱۹۱

(جنایتکاری را نزد او آوردند و گروهی فرومایگان با وی بودند، فرمود:) خوش مباد چهره هایی که جز به هنگام زشتی و شر دیده نشود.

حکمت ۱۹۲

(و فرمود:) با هر آدمی دو فرشته است که او را می پابند و چون قدر الهی رسد بدان واگذارش نمایند، و مدت زندگانی که برای انسان است چون سپری وی را نگهبان است.

حکمت ۱۹۳

(و طلحه و زبیر بدو گفتند با تو بیعت می کنیم به شرط آنکه ما را در خلافت شریک کنی، فرمود:) نه، لیکن شما شریکید در نیرو بخشیدن و یاری از شما خواستن، و دو یارید به هنگام ناتوانی و به سختی درماندن.

حکمت ۱۹۴

(و فرمود:) مردم! از خدایی بترسید که اگر گفتید می شنود و اگر در دل نهفتید می داند. و بر مرگی پیشی گیرید که اگر از آن گریختید به شما می رسد، و اگر ایستادید شما را می گیرد، و اگر فراموشش کردید شما را به یاد می آرد.

حکمت ۱۹۵

(و فرمود:) آن که سپاس نیکی تو را نگذارد، مبادا به نیکویی کردنت بی رغبت گرداند، چه بود که کسی تو را بدان نیکی سپاس دارد که سودی از آن بر ندارد، و بود که از سپاس سپاسگزار بیایی بیش از تباه کرده کافر نعمت غدار، و خدا نیکوکاران را دوست می دارد.

حکمت ۱۹۶

(و فرمود:) هر آوندی بدانچه در آن نهند تنگ شود جز آوند دانش که هر چه در آن نهند فراختر گردد.

حکمت ۱۹۷

(و فرمود:) نخستین عوض بردبار از بردباری خود آن بود که مردم برابر نادان یار او بوند.

حکمت ۱۹۸

(و فرمود:) اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار چه کم است کسی که خود را همانند مردمی کند و از جمله آنان نشود.

حکمت ۱۹۹

(و فرمود:) آن که حساب نفس خود کرد سود برد، و آن که از آن غافل ماند زیان دید، و هر که ترسید ایمن شد و هر که پند گرفت بینا گردید. و آن که بینا شد فهمید و آن که فهمید دانش ورزید.

حکمت ۲۰۰

(و فرمود:) دنیا پس از سرکشی روی به ما نهد، چون ماده شتر بدخو که به بچه خود مهربان بود، سپس این آیه را خواند و می خواهیم بر آنان که مردم ناتوانشان شمرده اند منت نهیم و آنان را امامان و وارثان گردانیم.

حکمت ۲۱

(و فرمود:) از خدا بترسید، ترسیدن وارسته ای که دامن به کمر زده و خود را آماده ساخته، و در فرصتی که داشته کوشیده و ترسان به راه بندگی تاخته و نگریسته است در آنجا که رخت بایدهش کشید و پایان کار و عاقبتی که بدان خواهد رسید.

حکمت ۲۲

(و فرمود:) جوانمردی آبروها را پاسبان است و بردباری بی خرد را بند دهان و گذشت پیروزی را زکات است و فراموش کردن آن که خیانت کرده برای تو مکافات، و رای زدن دیده راه یافتن است، و آن که تنها با رای خود ساخت خود را به مخاطره انداخت، و شکیبایی دور کننده سختیهای روزگار است و ناشکیبایی زمان را بر فرسودن آدمی یار، و گرامیترین بی نیازی وانهادن آرزوهاست و بسا خرد که اسیر فرمان هواست، و تجربت اندوختن، از توفیق بود و دوستی ورزیدن پیوند با مردم را فراهم آرد، و هرگز امین مشمار آن را که به ستوه بود و تاب نیارد.

حکمت ۲۳

(و فرمود:) خود پسندیدن آدمی، یکی از حسودان خرد اوست.

حکمت ۲۴

(و فرمود:) بر آزار و درد بایدت تحمل نمود و گرنه هرگز خرسند نخواهی بود.

حکمت ۲۵

(و فرمود:) هر که را نهال خوی و خلق به بار بود، شاخ و بر او بسیار بود.

حکمت ۲۶

(و فرمود:) جدال تدبیر را ویران کند.

حکمت ۲۷

(و فرمود:) آنکه به نوایی رسید خود را از دیگران برتر دید.

حکمت ۲۸

(و فرمود:) در دگرگونی روزگار گوهر مردان است پدیدار.

حکمت ۲۹

(و فرمود:) رشک بردن دوست از خالص نبودن دوستی اوست.

حکمت ۲۱۰

(و فرمود:) قربانگاه خردها را بیشتر آنجا توان یافت که برق طمعها بر آن تافت.

حکمت ۲۱۱

(و فرمود:) از عدالت نبود حکم نمودن به گمان.

حکمت ۲۱۲

(و فرمود:) ستم راندن بر بندگان بدترین توشه است برای آن جهان.

حکمت ۲۱۳

(و فرمود:) از شریفترین کردار مرد بزرگوار آن است که از آنچه می داند غفلت نماید.

حکمت ۲۱۴

(و فرمود:) هر که پوشش شرم گزیند کس عیب او نبیند.

حکمت ۲۱۵

(و فرمود:) با خاموش بودن بسیار، وقار پدیدار شود و با دادن داد دوستان فراوان گردند و با بخشش بزرگی قدر آشکار گردد و با فروتنی نعمت تمام و پایدار، و با تحمل رنجها سروری به دست آید و به عدالت کردن دشمن از پا در آید. و با بردباری برابر بی خرد، یاران بسیار یابد.

حکمت ۲۱۶

(و فرمود:) شگفت است از رشک بران که غافلند از تندرستی مردمان.

حکمت ۲۱۷

(و فرمود:) طمعکار در بند خواری گرفتار است.

حکمت ۲۱۸

(و او را از ایمان پرسیدند، فرمود:) ایمان، شناختن به دل است و اقرار به زبان و با اندامها بردن فرمان.

حکمت ۲۱۹

(و فرمود:) آن که از دنیا اندوهناک است، از قضای خدا خشمناک است. و آن که از مصیبتی که بدو رسیده گله آرد، از پروردگار خود شکوه دارد و آن که نزد توانگر رفت و به خاطر مالرداری وی از خودخواهی نشان داد دو ثلث دینش را به باد داد، و آن که قرآن خواند و مرد و راه به دوزخ برد از کسانی بود که آیات خدا را به فسوس گرفت و افسانه شمرد، و آن که دلش به دوستی دنیا شیفته است دل وی به سه چیز آن چسبیده است: اندوهی که از او دست برندارد، و حرصی که او را وانگذارد، و آرزویی که آن را به چنگ نیارد.

حکمت ۲۲۰

(و فرمود:) قناعت دولتمندی را بس و خوی نیک نعمتی بود دردسترس.

حکمت ۲۲۱

(و حضرتش را از معنی فلنجینه حیا طیه پرسیدند، فرمود:) آن قناعت است.

حکمت ۲۲۲

(و فرمود:) با کسی که روزی روی بدو آورده شریک شوید که او توانگری را سزاوارتر است و روی آوردن بخت بر وی شایسته تر.

حکمت ۲۲۳

(و درباره فرموده خدا ان الله يامر بالعدل والاحسان گفت:) عدل انصاف است و احسان نیکویی کردن.

حکمت ۲۲۴

(و فرمود:) آن که با دست کوتاه ببخشد او را با دست دراز ببخشند (می گویم: معنی آن این است که آنچه آدمی از مال خود در راه نیکی و نیکوکاری ببخشد، هر چند اندک بود خدا پاداش آن را بزرگ و

بسیار دهد، و دو دست در اینجا دو نعمت است و امام میان نعمت بنده و نعمت پروردگار فرق گذارد، نعمت بنده را دست کوتاه و نعمت خدا را دست دراز نام نهاد، چه نعمتهای خدا همواره از نعمتهای آفریدگان فراوانتر است و افزون چرا که نعمتهای خدا اصل نعمتهاست و هر نعمتی را بازگشت به نعمت خداست و برون آمدن آن از آنجاست).

حکمت ۲۲۵

(و به فرزند خود حسن فرمود:) کسی را به رزم خود مخواه و اگر تو را به رزم خواندند بپذیر، چه آن که دیگری را به رزم خواند ستمکار است، و ستمکار شکست خورده و خوار.

حکمت ۲۲۶

(و فرمود:) نیکوترین خوی زنان زشت ترین خوی مردان است: به خود نازیدن و ترس، و بخل ورزیدن. پس چون زن به خویش نازد، رخصت ندهد که کسی بدو دست یازد، و چون بخل آرد، مال خود و مال شویش را نگاه دارد، و چون ترسان بود، از هر چه بدو روی آرد هراسان بود.

حکمت ۲۲۷

(و او را گفتند خردمند را برای ما بستای فرمود:) خردمند آن بود که هر چیزی را به جای خود نهد. (پس او را گفتند نادان را برای ما وصف کن، گفت:) وصف کردم. معنی آن این است که نادان آن بود که هر چیز را بدانجا که باید نهد، پس گویی ترک وصف، او را وصف کردن است چه رفتارش مخالف خردمند بودن است).

حکمت ۲۲۸

(و فرمود:) به خدا که این دنیای شما در دیده من خوارتر از استخوان خوکی است که در دست گری باشد.

حکمت ۲۲۹

(و فرمود:) مردمی خدا را به امید بخشش پرستیدند، این پرستش بازرگانان است، و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند و این عبادت بردگان است، و گروهی وی را برای سپاس پرستیدند و این پرستش آزادگان است.

حکمت ۲۳۰

(و فرمود:) زن همه اش بدی است و بدتر چیز او اینکه از او چاره نیست.

حکمت ۲۳۱

(و فرمود:) آن که زمام خود را به دست سستی سپارد، حقوق را خوار دارد، و آن که سخن چین را پیروی کند، دوست را از دست بدهد.

حکمت ۲۳۲

(و فرمود:) سنگی که به غضب در خانه است، در گرو ویرانی کاشانه است. (و این گفتار از پیامبر (ص) روایت شده است و شگفت نیست که دو سخن همدیگر را ماند که از یک چاه کشیده است و در دو دلو ریخته.)

حکمت ۲۳۳

(و فرمود:) روز ستمدیده بر ستمکار سخت تر است، از روز ستمکار بر ستم کشیده.

حکمت ۲۳۴

(و فرمود:) از خدا بترس هر چند ترسی اندک بود، و میان خود و خدا پرده ای بنه هر چند تنک بود.

حکمت ۲۳۵

(و فرمود:) هر گاه پاسخ ها همانند و درهم بود، پاسخ درست پوشیده و مبهم بود.

حکمت ۲۳۶

(و فرمود:) خدا را در هر نعمتی حقی است، هر که آن حق از عهده برون کند خدا نعمت را بر او افزون کند و آن که در آن کوتاهی روا دارد خود را در خطر از دست شدن نعمت گزارد.

حکمت ۲۳۷

(و فرمود:) چون توانایی بیفزاید، خواهش کم آید.

حکمت ۲۳۸

(و فرمود:) از گریختن نعمتها بترسید که هر گریخته ای باز نخواهد گردید.

حکمت ۲۳۹

(و فرمود:) جوانمردی مهر آورتر از خویشاوندی است.

حکمت ۲۴۰

(و فرمود:) آن که به تو گمان نیک برد با نیکویی در کار گمان وی را راست دار!

حکمت ۲۴۱

(و فرمود:) بهترین کارها آن بود که به ناخواه خود را بدان واداری.

حکمت ۲۴۲

(و فرمود:) خدا را شناختم، از سست شدن عزیمتها، و گشوده شدن بسته ها.

حکمت ۲۴۳

(و فرمود:) تلخی این جهان شیرینی آن جهان است و شیرینی این جهان تلخی آن جهان.

حکمت ۲۴۴

(و فرمود:) خدا ایمان را واجب کرد برای پاکی از شرک و ورزیدن، و نماز را برای پرهیز از خود بزرگ دیدن، و زکات را تا موجب رسیدن روزی شود، و روزه را تا اخلاص آفریدگان آزموده گردد، و حج را برای نزدیک شدن دینداران، و جهاد را برای ارجمندی اسلام و مسلمانان، و امر به معروف را برای اصلاح کار همگان، و نهی از منکر را برای بازداشتن بیخردان، و پیوند با خویشاوندان را به خاطر رشد و فراوان شدن شمار آنان، و قصاص را تا خون ریخته نشود، و برپا داشتن حد را تا آنچه حرام است بزرگ نماید، و ترک میخوارگی را تا خرد بر جای ماند، و دوری از دزدی را تا پاکدامنی از دست نشود، و زنا را وانهادن تا نسب نیالاید، و غلامبارگی را ترک کردن تا نژاد فراوان گردد، و گواهی دادن آنها را بر حقوق واجب فرمود تا حقوق انکار شده استیفا شود، و دروغ نگفتن را، تا راستگویی

حرمت یابد، و سلام کردن را تا از ترس ایمنی آرد، و امامت را تا نظام امت پایدار باشد، و فرمانبرداری را تا امام در دیده ها بزرگ نماید.

حکمت ۲۴۵

(و فرمود:) ستمکار را چنین سوگند دهید، اگر بایدهش سوگند دادن: که او از حول و قوت خدا بیزار است، چه او اگر به دروغ چنین سوگندی خورد در کیفرش شتاب شود، و اگر سوگند خورد به خدایی که جز او خدایی نیست در کیفرش تعجیل نبایست چه او خدا را یگانه دانست.

حکمت ۲۴۶

(و فرمود:) پسر آدم! وصی خود در مال خویش باش، و در آن چنان کن که خواهی پس از تو کنند.

حکمت ۲۴۷

(و فرمود:) تندخویی دیوانگی است، چرا که تندخو پشیمان شود و اگر پشیمان نشد دیوانگی او استوار بود.

حکمت ۲۴۸

(و فرمود:) حسد چون کم بود، تن درست و بی غم بود.

حکمت ۲۴۹

(و فرمود:) کمیل! کسان خود را بگو تا پسین روز پی ورزیدن بزرگیها شوند و شب پی برآوردن نیاز خفته ها. چه، بدان کس که گوش او بانگها را فرا گیرد، هیچکس دلی را شاد نکند جز که خدا از آن شادمانی برای وی لطفی آفریند، و چون بدو مصیبتی رسد آن لطف همانند آبی که سرازیر شود روی به وی نهد، تا آن مصیبت را از او دور گرداند چنانکه شتر غریبه را از چراگاه دور سازند.

حکمت ۲۵۰

(و فرمود:) چون تنگدست شدید به صدقه دادن با خدا سودا کنید.

حکمت ۲۵۱

(و فرمود:) وفا با بیوفایان، بیوفایی است با خدا، و بیوفایی با بیوفا وفا بود نزد خدا.

حکمت ۲۵۲

(و فرمود:) بسا کس که با نیکویی بدو گرفتار گردیده است و بسا مغرور بدانکه گنااهش پوشیده است، و بسا کس که فریب خورد به سخن نیکویی که درباره او بر زبانها رود، و خدا هیچکس را نیازمود چون کسی که او را در زندگی مهلتی بود. (و این گفتار پیش از این گذشت، لیکن اینجا در آن زیادتی است سودمند.)

حکمت ۲۵۳

(چون خبر غارت بردن یاران معاویه را بر انبار شنید خود پیاده به راه افتاد تا به نخيله رسید. مردم در نخيله بدو پیوستند و گفتند ای امیر مومنان ما کار آنان را کفایت می کنیم. امام فرمود:) شما از عهده کار خود بر نمی آید چگونه کار دیگری را برایم کفایت می نمایید؟ اگر پیش از من رعیت از ستم فرمانروایان می نالید، امروز من از ستم رعیت خود می نالم. گویی من پیروم و آنان پیشوا، من محکومم و آنها فرمانروا. (چون امام این سخن را ضمن گفتار درازی فرمود که گزیده آن را در خطبه ها آوردم، دو مرد از یاران وی نزد او آمدند، یکی از آن دو گفت: من جز خود و برادرم را در اختیار ندارم، ای امیر مومنان فرمان ده تا انجام دهم! امام فرمود:) شما کجا و آنچه من می خواهم کجا؟

حکمت ۲۵۴

(و گفته اند حارث بن حوث نزد او آمد و گفت چنین پنداری که من اصحاب جمل را گمراه می دانم؟ فرمود:) حارث! تو کوتاه بینانه نگرستی نه عمیق و زیرکانه، و سرگردان ماندی. تو حق را نشناخته ای تا بدانی اهل حق چه کسانی و نه باطل را تا بدانی پیروان آن چه مردمانند. (حارث گفت من با سعید بن مالک و عبدالله پسر عمر کناره می گیرم فرمود:) سعید و عبدالله بن عمر نه حق را یاری کردند و نه باطل را خوار ساختند.

حکمت ۲۵۵

(و فرمود:) همنشین پادشاه همچون شیر سوار است، حسرت سواری او خوردند و خود بهتر دانند که در چه کار است.

حکمت ۲۵۶

(و فرمود:) به بازماندگان دیگران نیکی کنید تا بر بازماندگان شما رحمت آرند.

حکمت ۲۵۷

(و فرمود:) گفتار حکیمان اگر درست باشد درمان است، و اگر نادرست بود درد تن و جان.

حکمت ۲۵۸

(و مردی از او خواست تا ایمان را به وی بشناساند، فرمود:) چون فردا شود نزد من بیا، تا در جمع مردمان تو را پاسخ گویم، تا اگر گفته مرا فراموش کردی دیگری آن را به خاطر سپارد که گفتار چون شکار رمنده است یکی را به دست شود و یکی را از دست برود (و پاسخ امام را از این پیش آوردیم و آن سخن اوست که ایمان بر چهار شعبه است).

حکمت ۲۵۹

(و فرمود:) ای پسر آدم اندوه روز نیامده ات را بر روز آمده ات میفزا که اگر فردا از عمر تو ماند، خدا روزی تو را در آن رساند.

حکمت ۲۶۰

(و فرمود:) دوست را چندان دوست مدار! مبادا که روزی دشمنت شود و دشمنت را چندان کینه مورز که بود روزی دوست گردد.

حکمت ۲۶۱

(و فرمود:) مردم دنیا در کار دنیا دو گونه اند: آن که برای دنیا کار کرد و دنیا او را از آخرتش بازداشت، بر بازمانده اش از درویشی ترسان است و خود از دنیا بر خویشتن در امان. پس زندگانی خود را در سود دیگری دربازد. و آن که در دنیا برای پس از دنیا کار کند، پس بی آنکه کار کند بهره وی از دنیا بسوی او تازد، و هر دو نصیب را فراهم کرده و هر دو جهان را به دست آورده، چنین کس را نزد خدا آبروست و هر چه از خدا خواهد از آن اوست.

حکمت ۲۶۲

(و گفته اند که در روزگار خلافت عمر بن خطاب از زیور کعبه و فراوانی آن نزد وی سخن رفت، گروهی گفتند اگر آن را به فروش رسانی و به بهایش سپاه مسلمانان را آماده گردانی ثوابش بیشتر است. کعبه را چه نیاز به زیور است؟ عمر قصد چنین کار کرد و از امیرالمومنین پرسید، فرمود: (قرآن بر پیامبر (ص) نازل گردید و مالها چهار قسم بود: مالهای مسلمانان که آن را به سهم هر یک میان میراث بران قسمت نمود. و غنیمت جنگی که آن را بر مستحقانش توزیع فرمود. و خمس که آن را در جایی که باید نهاد. و صدقات که خدا آن را در مصرفهای معین قرار داد. در آن روز کعبه زیور داشت و خدا آن را بدان حال که بود گذاشت. آن را از روی فراموشی رها نمود و جایش بر خدا پوشیده نبود. تو نیز آن را در جایی بنه که خدا و پیامبر او مقرر فرمود. (عمر گفت اگر تو نبودی رسوایی شدیم و زیور را به حال خود گذارد.)

حکمت ۲۶۳

(و روایت شده است که دو مرد را نزد او آوردند که از مال خدا دزدی کرده بودند: یکی از آن دو بنده بود از بیت المال مسلمانان، و دیگری در ملک مردمان. فرمود: اما آن یکی از مال خداست و حدی بر او نیست چه مال خدا برخی از مال خدا را خورده، و اما دیگری بر او حد جاری است و دست او را برید.

حکمت ۲۶۴

(و فرمود: اگر دو پایم در این لغزشگاه استوار ماند چیزهایی را دگرگون کنم.

حکمت ۲۶۵

(و فرمود: به یقین بدانید که خدا بنده اش را هر چند چاره اندیشی اش نیرومند بود و جستجویش به نهایت و قوی در ترفند بیش از آنچه در ذکر حکیم برای او نگاشته مقرر نداشته، و بنده ناتوان و اندک حيله را منع نفرماید که در پی آنچه او را مقرر است برآید، و آن که این داند و کار بر وفق آن راند، از همه مردم آسوده تر بود و سود بیشتر برد، و آن که آن را واگذارد و بدان یقین نیارد دل مشغولی اش بسیار است و بیشتر از همه زیانبار، و بسا نعمت خوار که به نعمت فریب خورد و سرانجام گرفتار گردد، و بسا مبتلا که خدایش بیازماید تا بدو نعمتی عطا فرماید. پس ای سود خواهنده سپاس افزون کن و شتاب کمتر، و بیش از آنچه تو را روزی است انتظار مبر!

حکمت ۲۶۶

(و فرمود:) دانش خود را نادانی میانگارید، و یقین خویش را گمان مپندارید، و چون دانستید دست به کار آرید، و چون یقین کردید پای پیش گذارید.

حکمت ۲۶۷

(و فرمود:) طمع کشاننده به هلاکت است و نارهاننده، و ضامنی است حق ضمانت نگزارنده، و بسا نوشنده که گلوش بگيرد و پیش از سیراب شدن بمیرد، و ارزش چیزی که بر سر آن همچشمی کنند هر چند بیشتر بود مصیبت از دست دادنش بزرگتر بود، و آرزوها دیده بصیرت را کور سازد و بخت سوی آن کس که در پی آن نبود تازد.

حکمت ۲۶۸

(و فرمود:) خدایا! به تو پناه می برم که بروم در دیده ها نیکو نماید و درونم در آنچه از تو نهان می دارم به زشتی گراید، پس خود را نزد مردم بیارایم به ریا و خودنمایی که تو بهتر از من بدان دانایی، پس ظاهر نکویم را برای مردمان آشکار دارم و بدی کردارم را نزد تو آرم تا خود را به بندگان تو نزدیک گردانم، و از خوشنودی تو به کنار مانم.

حکمت ۲۶۹

(و فرمود:) نه! بخدایی که از قدرت او درمانده شبی سیاه به سر بردیم که روز سپیدی را در پی خواهد داشت، چنین و چنان نبوده است.

حکمت ۲۷۰

(و فرمود:) اندکی که با آن بپایی به از بسیاری که از آن دلگیر آیی.

حکمت ۲۷۱

(و فرمود:) اگر مستحبا به واجبا زیان رساند، مستحبا را واگذارید.

حکمت ۲۷۲

(و فرمود:) آن که دوری سفر را یاد آرد، خود را برای آن آماده دارد.

حکمت ۲۷۳

(و فرمود:) اندیشیدن همانند دیدن نیست، چه بود که دیده ها چیزی را چنانکه نیست نشان دهد، لیکن خرد با کسی که از آن نصیحت خواهد خیانت نکند.

حکمت ۲۷۴

(و فرمود:) میان شما و موعظت پرده ای است از غفلت.

حکمت ۲۷۵

(و فرمود:) نادان شما در کار فزاید آنچه نشاید، و داناتان واپس افکند آن را که کنون باید.

حکمت ۲۷۶

(و فرمود:) علم راه عذر بر بهانه جویان بسته است.

حکمت ۲۷۷

(و فرمود:) همگان را به شتاب خواهانند و همگان مهلت جویانند، و همه را وقتی معین نهاده اند و آنان درنگ می کنند و از کار باز ایستاده اند.

حکمت ۲۷۸

(و فرمود:) مردم چیزی را نگفتند: خوش باد، جز آنکه روزگار برای آن روز بدی را ذخیرت نهاد.

حکمت ۲۷۹

(و او را از قدر پرسیدند، فرمود:) راهی است تیره آن را میماید و دریایی است ژرف بدان درمیائید، و راز خداست برای گشودنش خود را مفرسایید.

حکمت ۲۸۰

(و فرمود:) هر گاه خدا بنده ای را خوار دارد، او را از آموختن علم بر کنار دارد.

حکمت ۲۸۱

(و فرمود:) در گذشته مرا برادری بود که در راه خدا برادریم می نمود. خردی دنیا در دیده اش وی را در چشم من بزرگ می داشت، و شکم بر او سلطه ای نداشت، پس آنچه نمی یافت آرزو نمی کرد و آنچه را می یافت فراوان به کار نمی برد. بیشتر روزهایش را خاموش می ماند، و اگر سخن می گفت گویندگان را از سخن می ماند و تشنگی پرسندگان را فرو می نشاند. افتاده بود و در دیده ها ناتوان، و به هنگام کار چون شیر بیشه و مار بیابان. تا نزد قاضی نمی رفت حجت نمی آورد و کسی را که عذری داشت سرزنش نمی نمود، تا عذرش را می شنود. از درد شکوه نمی نمود مگر آنگاه که بهبود یافته بود. آنچه را می کرد می گفت و بدانچه نمی کرد دهان نمی گشود. اگر با او جدال می کردند خاموشی می گزید و اگر در گفتار بر او پیروز می شدند، در خاموشی مغلوب نمی گردید. بر آنچه می شنود حریصتر بود تا آنچه گوید، و گاهی که او را دو کار پیش می آمد می نگریست که کدام به خواهش نفس نزدیکتر است تا راه مخالف آن را پوید بر شما باد چنین خصلتها را یافتن و در به دست آوردنش بر یکدیگر پیشی گرفتن. و اگر نتوانستید، بدانید که اندک را به دست آوردن بهتر تا همه را واگذاشتن.

حکمت ۲۸۲

(و فرمود:) اگر خداوند از نافرمانی خود بیم نمی داد، واجب بود بشکرانه نعمتهایش نافرمانی نشود.

حکمت ۲۸۳

(و اشعث پسر قیس را که فرزندش مرده بود چنین تعزیت فرمود:) اشعث! اگر بر پسر ت اندوهگینی، سزاواری به خاطر پیوندی که با او داری، و اگر شکیبایی باشی هر مصیبت را نزد خدا پاداشی است. اشعث! اگر شکیبایی پیش گیری حکم خدا بر تو رفته است و مزد داری، و اگر بی تابی کنی تقدیر الهی بر تو جاری است و گناهکاری. پسر تو را شاد می داشت و برای تو بلا بود و آزمایش، و تو را اندوهگین ساخت و آن پاداش است و آمرزش.

حکمت ۲۸۴

(و بر مزار رسول خدا (ص)، هنگام به خاک سپردن او گفت:) شکیبایی نیکوست جز در از دست دادنت، و بی تابی ناپسند است مگر بر مردنت. مصیبت تو سترگ است و مصیبتهای پیش و پس خرد، نه بزرگ.

حکمت ۲۸۵

(و فرمود:) همنشین بی خرد مباش که او کار خود را برای تو آراید و دوست دارد تو را چون خود نماید.

حکمت ۲۸۶

(و کسی از وی مسافت میان مشرق و مغرب را پرسید فرمود:) به اندازه یک روز رفتن خورشید.

حکمت ۲۸۷

(و فرمود:) دوستان توسته کسند و دشمنانت سه کس. اما دوستان تو. دوست تو و دوست دوست تو و دشمن دشمن توست، و دشمنانت: دشمن تو و دشمن دوست تو و دوست دشمن توست.

حکمت ۲۸۸

(و مردی را دید که برای زیان دشمن خویش می کوشید و به خود زیان می رسانید بدو فرمود:) تو کسی را مانی که به خود نیزه ای فرو برد تا آن را که پس وی سوار است بکشد.

حکمت ۲۸۹

(و فرمود:) پندها چه بسیار است و پند گرفتن چه اندک به شمار.

حکمت ۲۹۰

(و فرمود:) آن که خصومت را از حد درگذراند گناه ورزید، و آن که در آن کوتاهی کرد ستم کشید، و آن که ستیزه جوست نتواند از خدا ترسید.

حکمت ۲۹۱

(و فرمود:) گناهی که پس از آن مهلت دو رکعت نماز گزاردن داشته باشم مرا اندوهگین نمی دارد.

حکمت ۲۹۲

(و از او پرسیدند: خدا چگونه حساب مردم را می رسد با بسیار بودن آنان؟ فرمود:) چنانکه روزی شان می دهد با فراوان بودنشان. (پرسیدند: چگونه حسابشان را می رسد و او را نمی بینند؟ فرمود:) چنانکه روزی شان می دهد و او را نمی بینند.

حکمت ۲۹۳

(و فرمود:) فرستاده تو میزان خرد تو را رساند و نامه ات رساتر چیزی است که از سوی تو سخن راند.

حکمت ۲۹۴

(و فرمود:) آن که به بلایی سخت دچار است چندان به دعا نیاز ندارد تا بی بلایی که بلایش در انتظار است.

حکمت ۲۹۵

(و فرمود:) مردم فرزندان دنیايند، و فرزندان را سرزنش نکنند که دوستدار ما در خود چرایند.

حکمت ۲۹۶

(و فرمود:) گدا فرستاده خداست، کسی که او را محروم دارد خدا را محروم داشته، و آن که بدو بخشد خدا را سپاس و حرمت گذاشته.

حکمت ۲۹۷

(و فرمود:) غیرتمند هرگز زنا نکند.

حکمت ۲۹۸

(و فرمود:) برای پاسبانی بس بود مدت زندگانی.

حکمت ۲۹۹

(و فرمود:) فرزند مرده تواند خفت، و مال ربوده دیده بر هم نتواند نهفت. (و معنی آن این است که او بر کشته شدن فرزند شکیبایی دارد و بر ربوده شدن مال طاقت نیارد.)

حکمت ۳۰۰

(و فرمود:) دوستی پدران سبب خویشاوندی میان فرزندان است و خویشاوندی را به مودت بیشتر نیاز است تا مودت را به خویشاوندی.

حکمت ۳۱

(و فرمود:) از گمانهای مردم با ایمان پرهیزید که خدا حق را بر زبان آنان نهاده است.

حکمت ۳۲

(و فرمود:) ایمان بنده راست نباشد، جز آنگاه که اعتماد او بدانچه در دست خداست بیش از اعتماد وی بدانچه در دست خود اوست بود.

حکمت ۳۳

(و انس پسر مالک را نزد طلحه و زبیر به بصره فرستاد تا آنان را حدیثی به یاد آورد که از رسول خدا (ص) شنیده بود. انس از رساندن پیام سر بر تافت و چون بازگشت گفت: (فراموش کردم.) امام فرمود:) اگر دروغ میگویید خدایت به سپیدی درخشان گرفتار گرداند که عمامه آن نپوشاند (یعنی بیماری برص. از آن پس انس را در چهره برص پدید گردید و کس جز با نقاب او را ندید).

حکمت ۳۴

(و فرمود:) دلها را روی آوردن و روی برگرداندنی است اگر دل روی آورد آن را به مستحبات وادارید، و اگر روی برگرداند، بر انجام واجبه‌هاش بسنده دارید.

حکمت ۳۵

(و فرمود:) در قرآن است خبر آنچه پیش از شما بود، و خبر آنچه پس از شماست، و حکم آنکه چگونه بایدتان زندگی نمود.

حکمت ۳۶

(و فرمود:) سنگ را بدانجا که از آن آمده باز باید گرداند، که شر را جز با شر نتوان راند.

حکمت ۳۷

(و به نویسنده خود عیدالله بن ابی رافع فرمود:) دوات را لایقه ببنداز و از جای تراش تا نوک خامه ات را دراز ساز، و میان سطرها را گشاده دار و حرفها را نزدیک هم آر که چنین کار زیبایی خط را سزاوار است!

حکمت ۳۸

(و فرمود:) من پیشوای مومنانم و مال پیشوای تبهکاران (و معنی آن این است که مومنان پیرو منند، و تبهکاران پیرو مال چنانکه زنبوران عسل مهتر خود را به دنبال).

حکمت ۳۹

(یهودی او را گفت پیامبر خود را به خاک نسپرده درباره اش خلاف ورزیدید. امام فرمود:) ما درباره آنچه از او رسیده خلاف ورزیدیم نه درباره او، لیکن شما پایتان از تری دریا خشک نگردیده پیامبر خود را گفتید برای ما خدایی بساز چنانکه ایشان را خدایان است، و او گفت شما مردمی نادانید.

حکمت ۳۱۰

(او را گفتند: چگونه بر هماوردان پیروز گشتی؟ فرمود:) کسی را ندیدم جز که مرا بر خود یاری می داد. (و اشارت بدین می فرماید که بیم من در دل او می افتاد).

حکمت ۳۱۱

(و به پسر خود محمد بن حنیفه فرمود:) پسرکم از درویشی بر تو ترسانم. پس، از آن به خدا پناه بر که درویشی دین را زیان دارد و خرد را سرگردان کند و دشمنی پدید آرد.

حکمت ۳۱۲

(و به کسی که از او مشکلی را پرسید فرمود:) برای دانستن پیرس نه برای آزار دادن که نادان آموزنده همانند داناست و دانای برون از راه انصاف، همانند نادان پر چون و چراست.

حکمت ۳۱۳

(و به عبدالله پسر عباس درباره نظری که داده بود و امام موافق آن نبود فرمود:) تو راست که به من نظر دهی و اگر نپذیرفتم از من اطاعت کنی.

حکمت ۳۱۴

(و گفته اند چون از صفین به کوفه بازگشت به شبامیان گذشت و آواز گریه زنان را بر کشتگان صفین شنود. حرب پسر شرحبیل شبامی که از مهتران مردم خود بود به سوی حضرتش آمد. امام فرمود:) چنانکه می شنوم زنان شما بر شما دست یافته اند چرا آنان را از افغان باز نمی دارید؟ (حرب پیاده به راه افتاد و امام سواره بود، او را فرمود:) بازگرد که پیاده رفتن چون تویی با چون من موجب فریفته شدن والی است و خواری مومن.

حکمت ۳۱۵

(و چون روز نهروان به کشتگان خوارج گذشت فرمود:) بدا به حال شما، آن که شما را فریفته گرداند زیانتان رساند. (او را گفتند ای امیر مومنان! که آنان را فریفت؟ فرمود:) شیطان گمراه کننده و نفس های به بدی فرمان دهنده، آنان را فریفته آرزوها ساخت و راه را برای نافرمانی شان برداخت، به پیروز کردنشان وعده کرد و به آتششان درآورد.

حکمت ۳۱۶

(و فرمود:) از نافرمانی خدا در نهانها پرهیزید چه آن بیننده است هم او داوری کننده است.

حکمت ۳۱۷

(و چون خبر کشته شدن محمد پسر ابوبکر بدو رسید فرمود:) اندوه ما بدو همچند شادمانی آنهاست، جز که از آنان دشمنی کاست و از کنار ما دوستی برخاست.

حکمت ۳۱۸

(و فرمود:) سالیانی که پسر آدم در آن نزد خدا از پیروی هوا معذور است، شصت سال است.

حکمت ۳۱۹

(و فرمود:) آن که گناه بر او دست یافت روی پیروزی ندید، و آن که بدی بر وی چیره گشت مغلوب گردید.

حکمت ۳۲۰

(و فرمود:) خدای سبحان روزی درویشان را در مالهای توانگران واجب داشته. پس درویشی گرسنه نماند جز که توانگری از حق او خود را به نوایی رساند. و کردگار، توانگران را بازخواست کند از این کار.

حکمت ۳۲۱

(و فرمود:) بی نیاز از عذر بودن ارجمندتر تا از روی راستی عذر آوردن.

حکمت ۳۲۲

(و فرمود:) کمترین حقی که از خدای سبحان بر گردن شماست این که از نعمتهای او در راه نافرمانی اش یاری نباید خواست.

حکمت ۳۲۳

(و فرمود:) خدای سبحان طاعت را غنیمتی ساخته است برای زیرکان آنگاه که مردم ناتوان کوتاهی کنند در آن.

حکمت ۳۲۴

(و فرمود:) قدرت حاکمان پاسبانان خداست در زمین او.

حکمت ۳۲۵

(در صفت مومن فرمود:) شادمانی مومن در رخسار اوست و اندوه وی در دلش. سینه او هر چه فراختر است و نفس وی هر چه خوارتر. برتری جستن را خوش نمی دارد، و شنواندن نیکی خود را به دیگران دشمن می شمارد. اندوهش دراز است، همتش فراز. خاموشی اش بسیارست، اوقاتش گرفتار، سپاسگزار است، شکیبایی پیشه است، فرو رفته در اندیشه است، نیاز خود به کس نگوید، خوی آرام دارد، راه

نرمی پوید. نفس او سخت تر از سنگ خارا در راه دینداری و او خوارتر از بنده- در فروتنی و بی آزاری-.

حکمت ۳۲۶

(و فرمود:) بزرگتر توانگری نومیدي است از آنچه در دست مردم است.

حکمت ۳۲۷

(و فرمود:) آن که از او چیزی خواسته اند تا وعده نداده آزاد است.

حکمت ۳۲۸

(و فرمود:) اگر بنده اجل و پایان آن را می دید، با آرزو و فریبندگیش دشمنی می ورزید.

حکمت ۳۲۹

(و فرمود:) هر کس را در مال وی دو شریک است: وارث و حوادث.

حکمت ۳۳۰

(و فرمود:) آن که مردم را به خدا خواند و خود به کار نپردازد، چون تیر افکنی است که از کمان بی زه تیر اندازد.

حکمت ۳۳۱

(و فرمود:) دانش دو گونه است: در طبیعت سرشته، و به گوش هشته، و به گوش هشته سود ندهد اگر در طبیعت سرشته نبود.

حکمت ۳۳۲

(و فرمود:) رای راست دولت را همراه است با آن روی آرد و با رفتن آن برود.

حکمت ۳۳۳

(و فرمود:) پاکدامنی زیور درویشی است، و سپاس زینت توانگری.

حکمت ۳۳۴

(و فرمود:) روز داد بر ستمگر سخت تر است از روز ستم بر ستم بر.

حکمت ۳۳۵

(و فرمود:) گفتارها سپرده نزد نگهدار است و نهفته ها آشکار، و هر نفس بدانچه کرده گرفتار. و مردم ناقص عقل و بیمار، جز آن را که خداست نگهدار. پرسنده شان مردم آزار و پاسخ دهنده شان به تکلف در گفتار آن که رایی بهتر داند، بود که خشنودی یا خشمی وی را بگرداند، و آن که از همه استوارتر است از نیم نگاهی بیازارد یا کلمه ای وی را دگرگون دارد.

حکمت ۳۳۶

(و فرمود:) مردم از خدا بترسید! که چه بسیار آرزومند که به آرزوی خود نرسید، و سازنده ای که در ساخته خویش نیارمید، و گردآورنده ای که به زودی گردآورده ها را رها خواهد کرد و بود که آن را از راه ناروا فراهم آورد، و حقی که به مستحقش نرساند، از حرام به دست آورد و گنااهش بر گردنش ماند. با گرانی بار بزه، باز گردید، و با پشیمانی و دریغ نزد پروردگار خود رسید. این جهان و آن جهان زیانبار، و این است زیان آشکار.

حکمت ۳۳۷

(و فرمود:) گناه نتوانستن کردن، گونه ای از ترک گناه است.

حکمت ۳۳۸

(و فرمود:) آبرویت نریخته ماند تا خواهش آن را بچکاند، پس بنگر که آن را نزد که می ریزی.

حکمت ۳۳۹

(و فرمود:) ستودن بیش از سزیدن، چاپلوسی کردن است، و کمتر از آنچه باید درماندگی است یا رشک بردن.

حکمت ۳۴۰

(و فرمود:) سخت ترین گناهان آن بود که گنهکار آن را خوار بشمرد.

حکمت ۳۴۱

(و فرمود:) آن که به عیب خود نگریست، ننگریست که عیب دیگری چیست، و آن که به روزی خدا خرسندی نمود، بر آنچه از دستش رفت اندوهگین نبود، و آن که تیغ ستم آهیخت، خون خود بدان بریخت، و آن که در کارها خود را به رنج انداخت، خویشتن را هلاک ساخت، و آن که بی پروا به موجها در شد غرق گردید، و آن که به جایهای بدنام درآمد بدنامی کشید، و هر که پر گفت راه خطا بسیار پوید، و آن که بسیار خطا کرد شرم او کم، و آن که شرمش کم پارسایی اش اندک هم، و آن که پارسایی اش اندک، دلش مرده است، و آن که دلش مرده است راه به دوزخ برده. و آن که به زشتیهای مردم نگرد و آن را ناپسند انگارد سپس چنان زشتی را برای خود روا دارد نادانی است و چون و چرایی در نادانی او نیست، و قناعت مالی است که پایان نیابد، و آن که یاد مرگ بسیار کند، از دنیا به اندک خشود شود، و آن که دانست گفتارش از کردارش به حساب آید، جز در آنچه به کار اوست زبان نگشاید.

حکمت ۳۴۲

(و فرمود:) ستمکار را سه نشان است: بر آنکه برتر از اوست ستم کند به نافرمانی، و بر آن که فروتر از اوست به چیرگی و آزار رسانی، و ستمکاران را یاری کند و پشتیبانی.

حکمت ۳۴۳

(و فرمود:) چون سختی به نهایت رسد، گشایش در رسد، و چون حلقه های بلا سخت به هم آید، آسایش در آید.

حکمت ۳۴۴

(و یکی از یاران خود را فرمود:) بیش در بند زن و فرزندان مباش که اگر دوستان خدایند، خدا دوستانش را ضایع نماید، و اگر دشمنان خدایند، ترا غم دشمنان خدا چرا باید؟

حکمت ۳۴۵

(و فرمود:) بزرگترین عیب آن بود که چیزی را زشت انگاری که خود به همانند آن گرفتاری.

حکمت ۳۴۶

(و مردی پیش روی امام (ع) دیگری را به پسری که برایش زاده بود چنین مبارک باد گفت: تو را مبارک باد این گزیده سوار که خدایت داد. امام فرمود:) چنین مگو! بگو: بخشنده را سپاس بدار، و بخشیده بر تو مبارک باد و به کمال خود رساد و نیکویی او روزیت بواد.

حکمت ۳۴۷

(و مردی از کارگزاران او کاخی شکوهمند برافراخت امام فرمود:) نقره ها سر برآورده خود را می نمایاند، این بنا توانگری تو را رساند.

حکمت ۳۴۸

(و او را گفتند اگر در خانه مردی را به رویش بندند روزی او از کجا سوی او آید؟ فرمود:) از آنجا که مرگش بر وی در آید.

حکمت ۳۴۹

(و مردمی را در مرگ یکی از آنان تعزیت گفت و فرمود:) این کار نه با شما آغاز گردید، و نه بر شما به پایان خواهد رسید. این رفیق شما به سفر می رفت کنون او را در یکی از سفرهایش بشمارید، اگر نزد شما بازگشت چه خوب و گرنه شما روی بدو می آرید.

حکمت ۳۵۰

(و فرمود:) مردم! باید خدا به هنگام نعمت شما را ترسان ببند، چنانکه از کیفر هراسان. آن را که گشایشی در مالش پدید گردید و گشایش را چون دامی پنهان ندید، خود را از کاری بیمناک در امان پنداشت، و آن که تنگدست شد و تنگدستی را آزمایشی به حساب نیاورد پاداشی را که امید آن می رفت، ضایع گذاشت.

حکمت ۳۵۱

(و فرمود:) ای اسیران آز! باز ایستید که گراینده دنیا را آن هنگام بیم فرا آید که بلاهای روزگار دندان به هم سایند. مردم! کار تربیت خود را خود برانید و نفس خود را از عادت‌ها که بدان حریص است باز گردانید!

حکمت ۳۵۲

(و فرمود:) به سخنی که از دهان کسی برآید، گمان بد بردنت نشاید، چند که توانی آن را به نیک برگردانی.

حکمت ۳۵۳

(و فرمود:) هر گاه تو را به خدای سبحان نیازی است در آغاز بر رسول خدا (ص) درود فرست، سپس حاجت خود بخواه که خدا بزرگوارتر از آن است که بدو دو حاجت برند، یکی را برآرد و دیگری را باز دارد.

حکمت ۳۵۴

(و فرمود:) آن که نخواهد آبرویش بریزد، از جدال پرهیزد.

حکمت ۳۵۵

(و فرمود:) از ابلهی است پیش از توانا بودن شتابیدن، و پس از فرصت داشتن درنگ ورزیدن.

حکمت ۳۵۶

(و فرمود:) نیامده را مپرس که چیست، که آنچه رخ داده برای مشغول ساختن تو کافی است.

حکمت ۳۵۷

(و فرمود:) اندیشه آینه ای است تابناک، و پند روزانه ترساننده ای از غل و غش پاک، و تو را در ادب کردن نفس بس که دوری کنی از آنچه نپسندی از دیگر کس.

حکمت ۳۵۸

(و فرمود:) علم را با عمل همراه باید ساخت، و آن که آموخت به کار بایدش پرداخت، و علم عمل را خواند اگر پاسخ داد، و گرنه روی از او بگرداند.

حکمت ۳۵۹

(و فرمود:) مردم! خواسته دنیا خرده گیاهی است خشک و باآلود که از آن چراگاه دوری تان باید نمود. دل از آن کندن خوشتر تا به آرام رخت در آن گشادن، و روزی یک روزه برداشتن پاکیزه تر تا ثروت آن را روی هم نهادن. آن که از آن بسیار برداشت به درویشی محکوم است و آن که خود را بی نیاز انگاشت با آسایش مقرون. آن را که زیور دنیا خوش نماید کوری اش از پی درآید. و آن که خود را شیفته دنیا دارد، دنیا درون وی را از اندوه بینبارد، اندوه ها در دانه دل او رقصان اندوهیش سرگرم کند و اندوهی نگران تا آنگاه که گلویش بگیرد و در گوشه ای بمیرد. رگهایش بریده اجلش رسیده نیست کردنش بر خدا آسان و افکندنش در گور به عهده برادران. و همانا مرد با ایمان به جهان به دیده عبرت می نگرد، و از آن به اندازه ضرورت می خورد. و در آن سخن دنیا را به گوش ناخشنودی و دشمنی می شنود. اگر گویند مالدار شد دیری نگذرد که گویند تهیدست گردید و اگر به بودنش شاد شوند، غمگین گردند که عمرش به سر رسید. این است حال آدمیان و آنان را نیامده است روزی که نومید شوند در آن.

حکمت ۳۶۰

(و فرمود:) خدای سبحان پاداش را در طاعت نهاده است و کیفر را برابر معصیت تا بندگان خود را از عذابش برهاند و به بهشت خویش راند.

حکمت ۳۶۱

(و فرمود:) مردم را روزگاری رسد که در آن از قرآن جز نشان نماند و از اسلام جز نام آن. در آن روزگار بنای مسجدهای آنان از بنیان آبادان است و از رستگاری ویران. ساکنان و سازندگان آن مسجدها بدترین مردم زمینند، فتنه از آنان خیزد و خطا به آنان درآویزد. آن که از فتنه به کنار ماند بدان بازش گردانند، و آن که از آن پس افتد به سویش برانند. خدای تعالی فرماید: به خود سوگند، بر آنان فتنه ای بگمارم که بردبار در آن سرگردان ماند و چنین کرده است، و ما از خدا می خواهیم از لغزش غفلت درگذرد.

حکمت ۳۶۲

(و روایت شده است که امام علیه السلام کمتر به منبر می نشست که پیش از خطبه نگوید: مردم! از خدا بترسید که هیچ انسانی بیهوده آفریده نگردیده تا به بازی پردازد، و او را وانهاده اند تا خود را سرگرم بی فایده سازد، و دنیایی که خود را در دیده او زیبا داشته جایگزین آخرتی نشود که آن را زشت انگاشته، و فریفته ای که از دنیا به بالاترین مقصود نایل گردیده چون کسی نیست که از آخرت به کمترین نصیب رسیده.

حکمت ۳۶۳

(و فرمود: هیچ شرفی برتر از اسلام نیست، و نه عزتی ارجمندتر از پرهیزگاری و نه پناهگاهی نکوتر از خویشنداری، و نه پایمردی پیروزتر از توبت و نه گنجی پر مایه تر از قناعت. و هیچ مال درویشی را چنان نزداید که آدمی به روزی روزانه بسنده نماید، و آن که به روزی روزانه اکتفا کرد آسایش خود را فراهم آورد و در راحت و تن آسانی جای کرد، و دوستی دنیا کلید دشواری است و بارگی گرفتاری، و آز و خودبینی و رشک موجب بی پروا افتادن است در گناهان، و درویشی فراهم کننده همه زشتیهاست در-انسان-.

حکمت ۳۶۴

(و جابر پسر عبدالله انصاری را فرمود: جابر! دنیا به چهار چیز برپاست: دانایی که دانش خود را به کار برد، و نادانی که از آموختن سر باز نزند و بخشنده ای که در بخشش خود بخل نکند، و درویشی که آخرت خویش را به دنیای خود نفروشد. پس اگر دانشمند دانش خود را تباه سازد نادان به آموختن پردازد، و اگر توانگر در بخشش خویش بخل ورزد درویش آخرتش را به دنیا دربازد. جابر! آن که نعمت خدا بر او بسیار بود نیاز مردمان بدو بسیار بود. پس هر که در آن نعمتها برای خدا کار کند خدا نعمتها را برای وی پایدار کند. و آن که آن را چنانکه واجب است به مصرف نرساند، نعمت او را ببرد و نیست گرداند.

حکمت ۳۶۵

(و ابن جریر طبری در تاریخ خود از عبدالرحمن پسر ابی لیلی فقیه روایت کرده است، و عبدالرحمن از آنان بود که با پسر اشعث برای جنگ با حجاج برون شد. عبدالرحمن در جمله سخنان خود در برانگیختن مردم به جهاد گفت: روزی که با مردم شام دیدار کردیم، شنیدم علی (ع) می فرمود: ای مومنان! آن که بیند ستمی می رانند یا مردم را به منکری می خوانند و او به دل خود آن را نپسندد، سالم مانده و گناه نورزیده، و آن که آن را به زبان انکار کرد، مزد یافت و از آن که به دل انکار کرد برتر

است، و آن که با شمشیر به انکار برخاست تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او کسی است که راه رستگاری را یافت و بر آن ایستاد، و نور یقین در دلش تافت.

حکمت ۳۶۶

(و در گفتار دیگری که از این مقوله است فرمود:) از مردمان کسی است که کار زشت را ناپسند می شمارد و به دست و زبان و دل خود آن را خوش نمی دارد، چنین کس خصلتهای نیک را به کمال رسانیده، و از آنان کسی است که به زبان و دل خود انکار کند و دست به کار نبرد، چنین کس دو خصلت از خصلتهای نیک را گرفته و خصلتی را تباه ساخته، و از آنان کسی است که منکر را به دل زشت می دارد و به دست و زبان خود بر آن انکار نیارد، چنین کس دو خصلت را که شریفتر است ضایع ساخته و به یک خصلت پرداخته، و از آنان کسی است که منکر را باز ندارد به دست و دل و زبان، چنین کس مرده ای است میان زندگان، و همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا برابر امر به معروف و نهی از منکر، چون دمیدنی است به دریای پر موج پهناور. و همانا امر به معروف و نهی از منکر نه اجلی را نزدیک کنند و نه از مقدار روزی بکاهند و فاضلتر از همه اینها سخن عدالت است که پیش روی حاکمی ستمکار گویند.

حکمت ۳۶۷

(و ابوجحیفه گوید از امیرالمومنین (ع) شنیدم که می گفت:) نخست درجه از جهاد که از آن باز می مانید، جهاد با دستهاتان بود، پس جهاد با زبان، سپس جهاد با دلها، و آن که به دل کار نیکی را نستاید و کار زشت او را ناخوش نیاید، طبیعتش دگرگون شود چنانکه پستی وی بلند شود و بلندیش سرنگون زشتیهایش آشکار و نیکوییهایش ناپدیدار.

حکمت ۳۶۸

(و فرمود:) حق سنگین است اما گوارا، و باطل سبک لیکن در کام چون سنگ خارا.

حکمت ۳۶۹

(و فرمود:) بر نیکوترین این امت از کیفر خدا ایمن مباش که خدای سبحان فرموده است: از کیفر خدا ایمن نیستند، مگر زیانکاران و بر بدترین این امت از رحمت خدا نومید مگرد. که خدای سبحان فرموده است: همانا از رحمت خدا نومید نباشند جز کافران.

حکمت ۳۷۰

(و فرمود:) تنگ چشمی همه بديها را فراهم گرداند و مهارى است كه به سوى هر بدي كشاند.

حکمت ۳۷۱

(و فرمود:) روزى دو گونه است: روزى كه آن را جوى، و روزى كه تو را جويد و اگر پى آن نروى راه به سوى تو پويد. پس اندوه سال خود را بر اندوه روز خویش منه كه روزى هر روز تو را بس است. پس اگر آن سال در شمار عمر تو آيد، خداى بزرگ در فرداى هر روز آنچه قسمت تو فرموده عطا فرمايد و اگر آن سال در شمار عمر تو نيست، پس غم تو بر آنچه از آن تو نيست چيست؟ و در آنچه روزى توسست هيچ خواهنده بر تو پيشى نگیرد، و هيچ غالبى بر تو چيره نشود، و آنچه برايت مقدر شده تاخير نپذيرد. (اين گفتار پيش از اين در آنجا كه سخن از اين باب بود گذشت ليكن در اينجا روشن تر و گسترده تر است، بدین رو بر قاعده اى كه در آغاز كتاب نهاديم آن را از نو آوردیم.)

حکمت ۳۷۲

(و فرمود:) بسا كس كه بامدادى را ديد و به شامگاهش نرسيد، و بسا كس كه در آغاز شب بر او رشك بردند و در پايان آن نوحه كنانش گريستند و دريغ خوردند.

حکمت ۳۷۳

(و فرمود:) سخن در بند توسست تا بر زبانش نراني و چون گفتى اش تو در بند آنى، پس زبانت را چنان نگهدار كه درمت را و دينار. چه بسا سخنى كه نعمتى را ربود و نعمتى را جلب نمود.

حکمت ۳۷۴

(و فرمود:) مگو آنچه نمى دانى، بلكه مگو هر چه مى دانى چه خدا بر اندامهاى تو چيزهاى واجب كرد و روز رستاخيز بدان اندامها بر تو حجت خواهد آورد.

حکمت ۳۷۵

(و فرمود:) بترس که خدایت در معصیت خود بیند و در طاعت خویش نیابد و از زیانکاران باشی. پس اگر نیرومند شدی نیرویت را در طاعت خدا بگمار! و اگر ناتوان گشتی، ناتوانی ات را در نافرمانی او به کار دار.

حکمت ۳۷۶

(و فرمود:) نادانی بود به دنیا آرمیدن و ناپایداری آن را دیدن و کوتاهی در کار نیک با یقین به پاداش آن زیان است، و اطمینان به هر کس پیش از آزمودن او، کار مردم ناتوان.

حکمت ۳۷۷

(و فرمود:) در خواری دنیا نزد خدا بس که جز در دنیا نافرمانی او نکنند و جز با وانهادن دنیا به پاداشی که نزد خداست نرسند.

حکمت ۳۷۸

(و فرمود:) آن که کرده وی به جایی اش نرساند، نسب او را پیش نراند. (و در روایت دیگری است:) آن که گوهر خویشش از دست شود، بزرگی تبار وی را سود ندهد.

حکمت ۳۷۹

(و فرمود:) آن که چیزی را جوید، بدان یا به برخی از آن رسد.

حکمت ۳۸۰

(و فرمود:) خیری را که آتش دوزخ در پی بود خیر نتوان به حساب آورد، و شری را که پس آن بهشت بود، شر نتوان وصف کرد. هر نعمتی جز بهشت خوارست، و هر بلایی جز آتش دوزخ عافیت به شمار.

حکمت ۳۸۱

(و فرمود:) بدانید که از جمله بلاها درویشی است و سخت تر از درویشی بیماری تن، و سخت تر از بیماری تن بیماری دل. بدانید که از نعمتها فراخی مال است و بهتر از فراخی مال، درستی تن و بهتر از درستی تن، دل از گناه محفوظ بودن.

حکمت ۳۸۲

(و فرمود:) مومن را سه ساعت است: ساعتی که در آن با پروردگارش به راز و نیاز است، و ساعتی که در آن زندگانی خود را کارساز است، و ساعتی که در حلال و نیکو با لذت نفس دمساز است، و خردمند را نسزد که جز پی سه چیز رود: زندگی را سر و سامان دادن، یا در کار معاد گام نهادن، یا گرفتن کام از چیزهای غیر حرام.

حکمت ۳۸۳

(و فرمود:) خواهان دنیا مباش، خدا زشتیهای آن را به تو خواهد نمود و بی خبر ممان که از تو بی خبر نخواهند بود.

حکمت ۳۸۴

(و فرمود:) سخن گوئید تا شناخته شوید که آدمی زیر زبانش نهان است.

حکمت ۳۸۵

(و فرمود:) مشک عطری است نیکو. بردن آن آسان و بوی خوش آن پرورنده دماغ انسان.

حکمت ۳۸۶

(و فرمود:) ناز خود بگذار و کبر از سر به در آر و گور خود را به یاد آر.

حکمت ۳۸۷

(و فرمود:) آنچه از دنیا نزد تو آید بستان و از آنچه به تو پشت کند روی بگردان، و اگر چنین نتوانی باری جستن را از حد درنگدرانی.

حکمت ۳۸۸

(و فرمود:) بسا سخن که از حمله کارگتر بود.

حکمت ۳۸۹

(و فرمود:) هر چه بدان بسنده کردن توان، بس بود همان.

حکمت ۳۹۰

(و فرمود:) مردن و خواری نبردن، و به اندک ساختن و به این و آن نپرداختن، و آن را که نصیب به آسانی به دست نیاید با کوشش با آن برنیاید و روزگار دو روز است روزی از تو و روزی به زیان تو، در روزی که از توست سرکشی بنه و در روزی که به زیان توست تن به شکیبایی ده.

حکمت ۳۹۱

(و فرمود:) فرزند را بر پدر حقی است و پدر را بر فرزند حقی. حق پدر بر فرزند آن بود که فرزند در هر چیز، جز نافرمانی خدای سبحان، او را فرمان برد، و حق فرزند بر پدر آن است که او را نام نیکو نهد و و نیکش پرورد، و قرآنش تعلیم دهد.

حکمت ۳۹۲

(و فرمود:) چشم زخم راست است و افسون راست، و جادوگری حق است و فال نیک درست و فال بد نه راست، و بیماری از یکی به دیگری نرسد و بوی خوش بیماری را بهبود دهد، و عسل درمان بود. و سواری و نگریستن به سبزه درمان بیماری.

حکمت ۳۹۳

(و فرمود:) آمیزگاری با مردمان ایمنی است از گزند آنان.

حکمت ۳۹۴

(و به یکی از کسانی که بدو سخنی گفته بود و از مقدار وی بزرگتر می نمود فرمود:) پر نیاورده پریدی و در خردسالی بانگ در کشیدی. (و شکیر، نخست پرهاست که بر پرنده روید، پیش از آنکه نیرومند و استوار شود، و سقب شتر خردسال است و شتر بانگ برنیاورد مگر آنگاه که فحل گردد.)

حکمت ۳۹۵

(و فرمود:) آن که پی چاره های گونه گون تازد، چاره جویی کار او را نسازد.

حکمت ۳۹۶

(و از معنی لا حول و لا قوه الا بالله از او پرسیدند، فرمود) با وجود خدا ما را بر چیزی اختیار نماند و چیزی نداریم جز آنچه او ما را مالک آن گرداند. پس چون ما را مالک چیزی کرد که خود بدان سزاوارتر است تکلیفی بر عهده مان گذاشته و چون آن را از ما گرفت تکلیف خود را از ما برداشته.

حکمت ۳۹۷

(و به عمار پسر یاسر فرمود، چون گفتگوی او را با مغیره پسر شعبه شنود.) عمار! او را واگذار، چه او چیزی از دین برنگرفته جز آنچه آدمی را به دنیا نزدیک کردن تواند، و به عمد خود را به شبهه ها در افکنده تا آن را عذرخواه خطاهای خود گرداند.

حکمت ۳۹۸

(و فرمود:) چه نیکوست فروتنی توانگران برابر مستمندان برای به دست آوردن آنچه نزد خداست، و نیکوتر از آن بزرگمنشی مستمندان به اعتماد بر خدا برابر اغنیاست.

حکمت ۳۹۹

(و فرمود:) خدا خرد را نزد کسی به ودیعت ننهاد، جز که روزی او را بدان نجات داد.

حکمت ۴۰۰

(و فرمود:) آن که با حق درآویخت، خون خود بریخت.

حکمت ۴۱

(و فرمود:) آنچه دیده بیند در دل نشیند.

حکمت ۴۲

(و فرمود:) پرهیزگاری سر خلقهاست.

حکمت ۴۳

(و فرمود:) بدان کس که تو را سخن آموخت به تندی سخن مگوی و با کسی که گفتارت را نیکو گرداند راه بلاغتگویی مپوی.

حکمت ۴۴

(و فرمود:) در ادب نفست این بس که واگذاری، آنچه را از جز خود ناپسند شماری.

حکمت ۴۵

(و فرمود:) در مصیبتها چون آزادگان شکیبایی باید و یا چون نادانان فراموش کردن شاید.

حکمت ۴۶

(و در خبر دیگر است که به اشعث پسر قیس در تعزیت وی فرمود:) چون بزرگواران شکیبایی، و گرنه چون چارپایان فراموش نمایی.

حکمت ۴۷

(و در صفت دنیا فرمود:) می فریبد و زیان می رساند و می گذرد. خدا دنیا را پاداشی نپسندید برای دوستانش و نه کیفری برای دشمنانش. مردم دنیا چون کاروانند، تا بار فکنند کاروانسالارشان بانگ بر آنان زند تا بار بندند و برانند.

حکمت ۴۸

(و به پسرش حسن فرمود:) پسرکم! چیزی از دنیا بجا منه! چه آن را برای یکی از دو کس خواهی نهاد: یا مردی که آن را در طاعت خدا به کار برد پس به چیزی که تو بدان بدبخت شده ای نیکبخت شود، و یا مردی که به نافرمانی خدا در آن کار کند و بدانچه تو برای او فراهم کرده ای بدبخت شود پس در آن نافرمانی او را یار باشی و هیچ یک از این دو در خور آن نبود که بر خود مقدمش داری. (و این گفتار به گونه ای دیگر روایت شده است که:) اما بعد، آنچه از دنیا در دست توست پیش از تو خداوندانی داشت و پس از تو به دیگری رسد و تو فراهم آورنده ای که برای یکی از دو تن خواهی گذاشت: آن که گردآورده تو را در طاعت خدا به کار برد پس او بدانچه تو بدبخت شده ای خوشبخت شود، یا آن که آن را در نافرمانی خدا صرف کند پس تو بدانچه برای وی فراهم آورده ای بدبخت شوی و هیچ یک از این دو سزاوار نبود که بر خود مقدمش داری و بر پشت خویش برای او

باری برداری، پس برای آن که رفته است آمرزش خدا را امید دار و برای آن که مانده روزی پروردگار.

حکمت ۴۹

(و به کسی که در محضر او استغفرالله گفت، فرمود:) مادر بر تو بیايد گريست می دانی استغفار چیست؟ استغفار درجت بلند رتبان است و شش معنی برای آن است: نخست پشیمانی بر آنچه گذشت، و دوم عزم بر ترک بازگشت، و سوم آن که حقوق مردم را به آنان پردازی چنانکه خدا را پاک دیدار کنی و خود را از گناه تهی سازی، و چهارم اینکه حق هر واجبی را که ضایع ساخته ای اداسازی و پنجم اینکه گوشتی را که از حرام روییده است، با اندوهها آب کنی چندانکه پوست به استخوان چسبد و میان آن دو گوشتی تازه روید، و ششم آن که درد طاعت را به تن بچشانی، چنانکه شیرینی معصیت را آنگاه استغفرالله گفتن توانی.

حکمت ۴۱۰

(و فرمود:) بردباری همچون قبیله است و نزدیکان که فراهم کند مردم را برای یاری انسان.

حکمت ۴۱۱

(و فرمود:) بینوا فرزند آدم، مرگش پوشیده است، و بیماری اش پنهان، کردارش نگاشته است و پشه ای او را آزار رساند جرعه ای گلوگیر بکشدش و خوی وی را گنده گرداند.

حکمت ۴۱۲

(و روایت شده است که حضرتش روزی میان یاران خود نشسته بود. زنی زیبا بر آنان بگذشت و حاضران دیده بدو دوختند. پس فرمود:) همانا دیدگان این نرینگان به شهوت نگران است و این نگریستن موجب هیجان. پس هر یک از شما به زنی نگردد که او را خوش آید با زن خویشش نزدیکی باید، که او نیز زنی چون زن وی نماید. (مردی از خوارج گفت خدا این کافر را بکشد چه نیک فقه داند. مردم برای کشتن او برخاستند، امام فرمود:) آرام باشید، دشنام را دشنامی باید و یا بخشودن گناه شاید.

حکمت ۴۱۳

(و فرمود:) از خرد تو را این باید که راه گمراهی ات را از راه رستگاریت، نماید.

حکمت ۴۱۴

(و فرمود:) کار نیک را به جای آرید و چیزی از آن را خرد شمارید که خرد آن بزرگمقدار است و اندک آن بسیار، و کسی از شما نگوید دیگری در انجام کار نیک از من سزاوارتر است که به خدا سوگند، بود که چنین شود، چه نیک و بد را مردمانی است، هر کدام را وانهادید اهل آن، کار را به انجام خواهد رسانید.

حکمت ۴۱۵

(و فرمود:) آن که نهان خود را اصلاح نماید خدا آشکار او را نیکو فرماید، و آن که به کار دینش پردازد خدا کار دنیای او را درست سازد، و آن که میان خود و خدا را به صلاح آرد، خدا میان او و مردمان را نیکو دارد.

حکمت ۴۱۶

(و فرمود:) بردباری پرده ای است پوشان، و خرد شمشیری است بران، پس نقصانهای خلقت را با بردباری ات پوشان، و با خرد خویش هوایت را بمیران.

حکمت ۴۱۷

(و فرمود:) همانا خدا را بندگانی است که آنان را به نعمتها مخصوص کند، برای سودهای بندگان. پس آن نعمتها را در دست آنان وامی نهد چندانکه آن را ببخشند، و چون از بخشش باز ایستند نعمتها را از ایشان بستانند و دیگران را بدان مخصوص گردانند.

حکمت ۴۱۸

(و فرمود:) بنده را نسزد که به دو خصلت اطمینان کند: تندرستی و توانگری. چه آنگاه که او را تندرست بینی ناگهان بیمار گردد و آنگاه که توانگرش بینی ناگهان درویش شود.

حکمت ۴۱۹

(و فرمود:) آن که حاجت به مومن برد چنان است که حاجت خود به خدا برده و آن که آن را به کافر برد چنان است که از خدا شکایت کرده.

حکمت ۴۲۰

(و در یکی از عیدها فرمود:) این عید کسی است که خدا روزه اش را پذیرفته و نماز وی را سپاس گفته و هر روز که خدا را در آن نافرمانی نکنند روز عید است.

حکمت ۴۲۱

(و فرمود:) بزرگترین دریغها در روز رستاخیز دریغ مردی است که مالی را جز از راه طاعت خدا به دست آورد، پس مردی آن را به ارث برد و در طاعت خدای سبحان انفاق کرد. او بدان انفاق به بهشت رفت و نخستین بدان راه دوزخ سپرد.

حکمت ۴۲۲

(و فرمود:) زیانمندترین مردم در معاملت و نومیدترین شان در مجاهدت، مردی است که تن خویش در طلب مال فرسود و تقدیرها با خواست او مساعد نبود، پس با دریغ از دنیا برون شد و با وصال آن مال روی به آخرت نمود.

حکمت ۴۲۳

(و فرمود:) روزی دو گونه است: آن که بجوید و آن که بجویندش، پس آن که دنیا را جوید مرگ در پی او پوید تا از دنیایش برون راند و آن که آخرت را خواهد دنیا او را جوید تا روزی اش را به کمال بدو رساند.

حکمت ۴۲۴

(و فرمود:) دوستان خدا آنانند که به درون دنیا نگریستند، هنگامی که مردم برون آن را دیدند، و به فردای آن پرداختند آنگاه که مردم خود را سرگرم امروز آن ساختند، پس آنچه را از دنیا ترسیدند آنان را بمیراند، میراندند، و آن را که دانستند به زودی رهاشان خواهد کرد راندند، و بهره گیری فراوان دیگران را از جهان خوار شمردند، و دست یافتنشان را بر نعمت دنیا، از دست دادن آن خواندند. دشمن آنند که مردم با آن آشتی کرده اند و با آنچه مردم با آن دشمنند در آشتی به سر برده اند. کتاب خدا به

آنان دانسته شد و آنان به کتاب خدا دانایند. کتاب به آنان برپاست و آنان به کتاب بر پایند. بیش از آنچه بدان امید بسته اند، در دیده نمی آرند. و جز از آنچه از آن می ترسند از چیزی بیم ندارند.

حکمت ۴۲۵

(و فرمود:) به یاد دارید که لذتها تمام شدنی است، و پایان ناگوار آن برجای ماندنی.

حکمت ۴۲۶

(و فرمود:) بیازمای تا دشمن آن گردی، (و بعضی این جمله را از رسول خدا (ص) روایت کرده اند: و آنچه تایید می کند از سخنان امیرمومنان (ع) است روایت ثعلب از ابن اعرابی است که مامون گفت: اگر علی (ع) نگفته بود اخبر تعله می گفتم اقله تخبر.)

حکمت ۴۲۷

(و فرمود:) خدا در سپاس گفتن را بر بنده ای نمی گشاید حالی که در نعمت را به روی او ببندد، و در دعا را بر روی او باز نمی کند و در پذیرفتن را بروی فراز. و در توبه را به روی بنده نمی گشاید و در آمرزش را بر وی به بندد و استوار نماید.

حکمت ۴۲۸

(و فرمود:) سزاوارترین مردم به کرم کسی است که کریمان بدو شناخته شوند.

حکمت ۴۲۹

(و از او پرسیدند عدل یا بخشش کدام بهتر است؟ فرمود:) عدالت کارها را بدانجا می نهد که باید و بخشش آن را از جایش برون نماید. عدالت تدبیر کننده ای است به سود همگان، و بخشش به سود خاصگان. پس عدل شریفتر و با فضیلت تر است.

حکمت ۴۳۰

(و فرمود:) مردم دشمن آنند که نمی دانند.

حکمت ۴۳۱

(و فرمود:) همه زهد در دو کلمه از قرآن فراهم است: خدای سبحان فرماید تا بر آنچه از دستتان رفته دریغ نخورید، و بدانچه به شما رسیده شادمان باشید. و آن که بر گذشته دریغ نخورد و به آینده شادمان نباشد از دو سوی زهد گرفته است.

حکمت ۴۳۲

(و فرمود:) حکمرانیها میدانهای مسابقت مردان است.

حکمت ۴۳۳

(و فرمود:) خواب چه تصمیمهای روزانه را که نقش بر آب کرد.

حکمت ۴۳۴

(و فرمود:) شهری تو را از شهر دیگر بهتر نیست. بهترین شهرها آن بود که در آنت آسایش زندگی است.

حکمت ۴۳۵

(و چون خبر مرگ اشتر بدو رسید فرمود:) مالک! مالک! چه بود! به خدا اگر کوه بود کوهی بود جدا از دیگر کوهها و اگر سنگ بود سنگی بود خارا که سم هیچ ستور به ستیغ آن نرسد و هیچ پرنده بر فراز آن نپرد. (و فند کوهی است از دیگر کوهها جدا افتاده).

حکمت ۴۳۶

(و فرمود:) اندکی که دوام دارد، به از بسیاری که ملال آرد.

حکمت ۴۳۷

(و فرمود:) اگر در کسی خصلتی شگفت دیدید، همانند آن را انتظار برید چه طبیعت او وی را برانگیزاند دیگر بار، بر کردن چنان کار.

حکمت ۴۳۸

(و به غالب پسر صعصعه ابوالفرزدق در گفتگویی که میانشان رفت فرمود:) شتران فراوانت را چه شد؟
(گفت: امیرمومنان! پرداخت حقوق پراکنده شان کرد. (فرمود:) این بهترین راه آن است.

حکمت ۴۳۹

(و فرمود:) آن که بی دانستن فقه به بازرگانی پرداخت خود را در ورطه ربا انداخت.

حکمت ۴۴۰

(و فرمود:) آن که مصیبت‌های خرد را بزرگ داند، خدا او را به مصیبت‌های بزرگ مبتلا گرداند.

حکمت ۴۴۱

(و فرمود:) هر که خود را بزرگوار دید شهوتهایش در دیده وی خوار گردید.

حکمت ۴۴۲

(و فرمود:) هیچکس به لاغ نپرداخت جز که اندکی از خرد خود پرداخت.

حکمت ۴۴۳

(و فرمود:) دوری تو از کسی که تو را خواهان است، در بهره ای که تو را از اوست نقصان است، و گرایش بدان که تو را نخواهد خوار ساختن گوهر جان است.

حکمت ۴۴۴

(و فرمود:) زیر پیوسته خود را از ما به حساب می داشت تا آنکه فرزند نافرخته اش عبدالله پا به جوانی گذاشت.

حکمت ۴۴۵

(و فرمود:) پسر آدم را با ناز چه کار که آغازش نطفه بوده است و پایش مردار. نه روزی خود دادن تواند و نه تواند مرگش را باز راند!

حکمت ۴۴۶

(و فرمود:) توانگری و درویشی آنگاه آشکار شود که در قیامت عرضه بر کردگار شود.

حکمت ۴۴۷

(و از او پرسیدند بهترین شاعران کیست؟ فرمود:) شاعران در میدانی نتاخته اند که آن را نهایتی بود و خط پایانش شناخته شود، و اگر در این باره داوری کردن باید پادشاه گمراه را این لقب شاید (امرء القیس مقصود اوست).

حکمت ۴۴۸

(و فرمود:) آیا آزاده ای نیست که این خرده طعام مانده در کام دنیا را بیفکند و برای آنان که در خورش هستند نهد؟. جانهای شما را بهایی نیست جز بهشت جاودان پس مفروشیدش جز بدان.

حکمت ۴۴۹

(و فرمود:) دو آزمندند که سیر نشوند. آن که علم آموزد، و آن که مال اندوزد. (و فرمود:) ایمان آن است که راستی را برگزینی که به زیان تو بود بر دروغی که تو را سود دهد، و گفتارت بر کردارت نیفزاید و چون از دیگری سخن گویی ترس از خدا در دلت آید.

حکمت ۴۵۰

(و فرمود:) ایمان آن است که راستی را برگزینی که به زیان تو بود بر دروغی که تو را سود دهد، و گفتارت بر کردارت نیفزاید و چون از دیگری سخن گویی ترس از خدا در دلت آید.

حکمت ۴۵۱

(و فرمود:) تقدیر بر تدبیر چیره شود چنانکه آفت در تدبیر بود. (و این معنی در پیش آورده شد با تعبیری مخالف این الفاظ). (شماره ۱۶).

حکمت ۴۵۲

(و فرمود:) بردباری و درنگ از یک شکم افتادند و هر دو از همت بلند زادند.

حکمت ۴۵۳

(و فرمود:) به زشتی یاد کردن مردمان پشت سر آنان، سلاحی است برای مرد ناتوان.

حکمت ۴۵۴

(و فرمود:) بسا شیفته دلداده بدان که نام نیکش بر زبانها افتاده

حکمت ۴۵۵

(و فرمود:) دنیا را برای جز دنیا آفریده اند نه برای دنیا و راهگذاری است به جهان فردا.

حکمت ۴۵۶

(و فرمود:) بنی امیه را مهلتی است که در آن می تازند، هر چند خود میان خود اختلاف اندازند. سپس گفتارها بر آنان دهن گشایند و مغلوبشان نمایند (و مرود مفعول است از (ارواد) و آن مهلت و فرصت دادن است، و این از فصیحترین و غریبترین کلام است. گویی امام (ع) مهلتی را که آنان دارند به مسابقت جای، همانند فرموده است که برای رسیدن به پایان می تازند و چون به نهایتش رسیدند رشته نظم آنان از هم می گسلد.)

حکمت ۴۵۷

(و در ستایش انصار فرمود:) به خدا آنان اسلام را پروراندند چنانکه کره اسب از شیر گرفته را پروراندند، با توانگری و دستهای بخشنده و زبانهای برنده.

حکمت ۴۵۸

(و فرمود:) چشم، نشستگاه را چون رشته سربند است چون خواب در چشم آید بند بسته بگشاید. (و این از استعاره های شگفت است. گویی نشستگاه را به آوند و چشم را به سربند همانند فرموده و چون سربند بگشاید آنچه در آوند است برون آید، و این سخن در گفته مشهورتر و ظاهرتر از سخنان پیامبر (ص) است و گروهی آن را از امیرمومنان علیه السلام دانسته اند و از جمله گفته میرداست در کتاب مقتضب در باب لفظ به حروف و ما در کتاب خود که مجازات آثار نبوی نام دارد از این استعاره سخن گفته ایم.)

حکمت ۴۵۹

(و در گفتاری فرموده است که:) و بر آنان والیی فرمانروا شد که کار را برپا داشت و استقامت ورزید تا دین برقرار گردید.

حکمت ۴۶۰

(و فرمود:) مردمان را روزگاری رسد بس دشوار، توانگر در آنروز آنچه را در دست دارد سخت نگاهدارد و او را چنین فرموده اند. خدای سبحان فرماید بخشش میان خود را فراموش مکنید. بدان در آن روزگار بلند مقدار شوند و نیکوان خوار، و خرید و فروخت کنند با درماندگان به ناچار و رسول خدا فرموده است با درماندگان معامله مکنید از روی اضطرار.

حکمت ۴۶۱

(و فرمود:) دو تن درباره من تباه گردیدند، دوستی که از حد بگذراند و دروغ بافنده ای که از آنچه در من نیست سخن راند) و این مانند فرموده اوست: که (دو تن درباره من هلاک شدند دوستی که از حد گذراند و دشمنی که بیهوده سخن راند).

حکمت ۴۶۲

(و او را از توحید و عدل پرسیدند، فرمود:) توحید آن است که او را به وهم درنیاری و عدل آنست که او را بدانچه در خور نیست متهم نداری. (و فرمود:) نیکو نیست خاموشی آنجا که سخن گفتن باید، چنانکه نیکو نیست گفتن که نادانسته آید.

حکمت ۴۶۳

(و در دعا هنگام باران خواستن گفت:) خدایا ما را سیراب ساز به ابرهای رام به فرمان، نه ابرهای سرکش خروشان (و این از گفتار فصیح عجیب است، چه او ابرهای با رعد و برق همراه با بادهای و آذرخشها را به شتران سرسخت همانند فرموده است، که بار از پشت بیفکنند و در سواری دادن سرکشی کنند، و ابرهای تهی از رعد و برق ترسناک را به شتران رام تشبیه کرده است که شیرشان را به آرامی می دوشند و به آسانی بر پشتشان نشینند).

حکمت ۴۶۴

(و او را گفتند: ای امیر مومنان چه می شد اگر موی خود را رنگین می کردی؟) (فرمود: رنگ کردن مو آرایش است و ما در سوک به سر می بریم (و از سوک رحلت رسول خدا (ص) را قصد دارد).

حکمت ۴۶۵

(و فرمود: مزد جهادگر کشته در راه خدا، بیشتر نیست از مرد پارسا که معصیت کردن تواند لیکن پارسا ماند. و چنان است که گویی پارسا فرشته ای است از فرشته ها.

حکمت ۴۶۶

(و فرمود: خرسندی مالی است که پایان نیابد (و بعضی این گفته را از رسول خدا (ص) روایت کرده اند).

حکمت ۴۶۷

(و چون زیاد بن ابیه را به جای عبدالله پسر عباس به فارس و شهرهای تابع آن حکومت داد، در گفتاری دراز که او را از گرفتن خراج پیش از رسیدن وقت آن نهی فرمود گفت: کار به عدالت کن و از ستم و بیداد پرهیز که ستم رعیت را به آوارگی وادارد و بیدادگری شمشیر را در میان آرد.

حکمت ۴۶۸

(و فرمود: سخت ترین گناهان گناهی بود که گناهکار آن را سبک شمارد.

حکمت ۴۶۹

(و فرمود: خدا بر عهده نادانان نهاد که دانش آموزند تا بر عهده دانایان نهاد که بدانان بیاموزند.

حکمت ۴۷۰

(و فرمود: بدترین برادران کسی است که برای او به رنج افتی. (چه رنج افتادن مستلزم مشقت است. و این شر را برادری که برای او به رنج افتاده اند سبب شده. پس او بدترین برادران است).

حکمت ۴۷۱

(و فرمود:) هر گاه مرد با ایمان برادر خود را خشمگین ساخت، میان خود و او جدائی انداخت. (گویند: حشمه و احشمه، چون او را بخشم آورد. و گفته اند شرمگین شدن و خشم آوردن را برای او خواست. و آن گاه جدائی اوست).

کلمات غریب

کلمه غریب ۱

(و در حدیث آن حضرت است که:) چون چنین شود یعسوب دین با پیروان خود به راه افتد، پس چون ابر پاییزی گرد او فراهم آیند. (یعسوب مهتر بزرگ است که کار مردم به دست اوست، و قزع پاره های ابری است که باران در آن نیست).

کلمه غریب ۲

(و در حدیث آن حضرت است (ع:): این خطیب شحش است. (یعنی در خطبه خواندن رسا و در پی گیری آن تواناست، و هر که پی گیری سخن تواند یا راهی را پی گرفته و پوید شحش است، و شحش جز در این مورد، به معنی بخیل نابخشنده بود).

کلمه غریب ۳

(و در حدیث آن حضرت است:) دشمنی را قحمی است. (از قحمه هلاکت جایها را خواهد، چه آن بیشتر کسانی را که بدان در شوند نابود و تباه کند، و از این معنی است قحمه الاعراب و آن چنان است که خشکسالی آنان را فرا گیرد و مالهایشان را نابود کند، و آن نگوئساریشان بود در آن سال، و برای آن معنی دیگری نیز گفته اند و آن این است که خشکی صحرا ناچارشان سازد تا به شهرها رو آورند).

کلمه غریب ۴

(و در حدیث آن حضرت است که:) چون زنان به نص الحقاق رسیدند خویشاوندان پدری به آنان اولی ترند. (و نص نهایت هر چیز است و رسیدن به پایان آن چون: نص در رفتن، که آن نهایت سیری است که چارپا بر آن تواناست. و گویی نصصت الرجل عن الامر و آن هنگامی است که پرسش خود را از وی به نهایت رسانی تا آنچه را نزد اوست بدانی. پس نص الحقاق رسیدن به بلوغ است، چه آن منتهای دوران کودکی است، و هنگامی است که خرد در آن از خردی گذشته به بزرگی می رسد، و این از

فصیحترین و غریب ترین کنایتها از این مرحله است، نیز هنگامی که زنان بدین مرحله رسیدند خویشاوندان پدری از خویشاوندان مادری به آنان نزدیکترند اگر محرم باشند چون برادران و عموها. و به شوی دادن او اگر بخواهند. و حقائق ستیزیدن مادر است با خویشاوندان پدری بر سر دختر، و آن جدال و خصومت بود و گفتن هر یک دیگری را که من بدو به دختر از تو سزاوارترم. گویند از این معنی است حاققه حقا، مانند جادله جدالا و گفته اند: نص الحقائق رسیدن خرد است به کمال و آن بالغ شدن است، چه قصد امام از آوردن این کلمه هنگامی است که در آن حقوق و احکام واجب می شود و آن که آن را نص الحقائق روایت کرده از حقایق جمع حقیقت را خواهد. این معنی را ابو عبید آورده است، اما رای من این است که در اینجا مقصود از نص الحقائق بالغ شدن زن است آنچنان که شوی گرفتن او روا بود و بتواند در حقوق خود تصرف کند، و این تشبیهی است به (حقاق) در شتر و آن جمع حقه و حق است، و آن شتری است که سه سالگی را به پایان رسانیده و به چهارمین سال در آمده است و در این هنگام به حدی رسیده که در خور سواری دادن است و راه بردن و حقائق نیز جمع حقه است، پس هر دو روایت به یک معنی باز می گردد و این معنی به روش عرب شبیه تر است تا معنی که آورده شد.

کلمه غریب ۵

(و در حدیث آن حضرت است که:) ایمان همچون نقطه ای در دل پدید می گردد هر چه ایمان بیفزاید، نقطه پدیدارتر آید. (و لمظه همانند نقطه سیاه است یا مانند آن از سپیدی و از این معنی است فرس المظ هر گاه در لب اسب سپیدی بود.)

کلمه غریب ۶

(و در حدیث آن حضرت است:) چون کسی بر کسی وادی دارد ظنون (یعنی نداند آن را خواهد ستد یا نه)، پس از ستدن باید زکات گذشته آن را بدهد. (پس ظنون مالی است بر عهده وامدار که وامده نمی داند آن را از وی خواهد ستد یا نه. گویی بدان گمان دارد، گاه امید ستدن و گاه نومید از گرفتن و این از فصیحترین سخنهاست و همچنین هر چیز که در پی آنی و رسیدن یا نرسیدن بدان را ندانی ظنون بود و از این معنی است گفته اعی: چاهی که گمان آب بدان برند در بیابان، و دور است از ریزش باران خروشان به رودی نماند که چون پر شد کشتی و شناور ماهر را از این سو بدان سو راند. و جد چاه است و ظنون چاهی است که نداند در آن آب است یا نه.)

کلمه غریب ۷

(و در حدیث آن حضرت است، چون سپاهی را مشایعت کرد که به جنگشان می فرستاد فرمود:) چندان که طاقت دارید خود را از زنان باز دارید. (و معنی آن این است که یاد زنان را به خاطر میارید، و دل خویش بدانان مشغول مدارید، و به زنان نزدیک مشوید که آن بازوی حمیت را سست گردانند، و پیوندهای عزیمت را بگسلانند و از دویدن در پی دشمن باز دارد و روی را از در شدن در میدان کارزار بگردانند. هر چه از چیزی باز دارد اعداب است. و عاذب و عذوب باز داشته از خوردن و نوشیدن است.)

کلمه غریب ۸

(و در حدیث آن حضرت:) همچون قمارباز پیروز که انتظار پیروزی در دست نخستین خود برد. (یاسرون کسانی هستند که تیر قمار بر شتر نحر شده افکنند و فالج چیره پیروز است، گویند قد فلج علیهم بر آنان پیروز شد و فلجهم مغلوبشان گردانید و راجز گفته است: چون فالجی را دیدم که غالب گردید.)

در ذکر کسانی که برای جنگ او به بصره رفتند بر کارگزاران و خزانه داران بیت المال مسلمانان که در فرمان من بودند، و بر مردم شهر که طاعت و بیعت می نمودند درآمدند. آنان را از هم پراکنند و به زیان من میانشان اختلاف افکنند، و بر شیعیان من تاختند و گروهی از آنان را به نیرنگ طعمه مرگ ساختند، و گروهی شمشیر را در کف فشردند و به مهاجمان حمله بردند، تا صادقانه در راه خدا جان باختند.

کلمه غریب ۹

(و در حدیث آن حضرت است که:) چون کارزار دشوار می شد، ما خود را به رسول خدا (ص) نگاه می داشتیم چنانکه هیچیک ما از وی به دشمن نزدیکتر نبود. (و معنی آن این است که چون بیم از دشمن بسیار می بود و ازدهای جنگ دهان می گشود، مسلمانان به رسول خدا پناه می بردند و از او می خواستند تا خود دست به جنگ بگشاید، این هنگام به برکت پیامبر، خدا پیروزی بر آنان می فرستاد و بیمی را که داشتند با رسول می گشاد.) (و گفته آن حضرت اذا احمرالباس: کنایت از سختی کارزار است و در معنی این جمله سخنانی گفته اند، نیکوترین آن اینکه: امام گرمی کارزار را به گرمی آتش همانند کرده است که گرمی و سرخی را در اثر و رنگ خود فراهم دارد، و آنچه این معنی را تقویت می کند سخن رسول خداست (ص) که چون در روز حنین کارزار مردم را دید، و آن نبرد هوازن بود، فرمود: حمی الوطیس و طیس، افروختگاه آتش است. رسول خدا (ص) گرمی نبرد مردمان را به گرمی آتش و سختی سوزش آن همانند کرد.)